

چشم انداز ایران

۱۳۰

بنا نهادی بر بنیان

دوماهنامه چشم انداز ایران

آبان و آذر ۱۴۰۰

قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: لطف الله میثمی

طراح جلد: فرزین آدمیت

صفحه‌آرا: کیوان موسویان

طراح صفحات آغازین بخش‌ها: سیمین هدایت منفرد

عکس: احمد شریف

چاپ: ایرانچاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت

غربی شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵

تلفن: ۶۶۴۳۳۲۰۷ - تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

cheshmandaziran.net

meisami40@yahoo.com

@cheshmandaz_iran

cheshmandaziran

تلگرام:

اینستاگرام:

| | |
|--------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------|
| ===== آغازین ===== | |
| ۲ | قسم به قانون اساسی / لطف الله میثمی |
| ۴ | دادستان مردم / مرتضی نیساری |
| ۶ | درس‌هایی از زندگی اعظم طالقانی / مامان و معنای زندگی / بهار اصفهانی |
| ۹ | |
| ===== چشم انداز سیاست داخلی ===== | |
| ۱۲ | تفاوت فقه و حقوق / محمد محمدی (گرگانی) |
| ۱۵ | رقیب خطرناک‌تر از دشمن؟ / لطف الله میثمی |
| ۱۷ | بررسی سهم جبهه اصلاحات ایران در نتیجه انتخابات ۱۴۰۰ / بدرالسادات مفیدی |
| ۱۹ | هزار راه رفته و کوجه‌های قدیمی بن بست / احمد هاشمی |
| ۲۱ | آبان با بوی بنزین / طیبه سلمانی |
| ۲۳ | میزان همخوانی نظرسنجی‌های اخیر خارجی با واقعیت ایران / محمد احمدی |
| ۲۸ | حال و آینده روابط ایران و ترکیه / گفت‌وگو با احسان هوشمند |
| ۳۲ | بررسی ادعای مصرف ۹۱ درصدی آب در کشاورزی ایران / نقی آقالو |
| ۳۵ | چشم‌ها و گوش‌ها / چشم انداز اندیشه |
| ===== چشم انداز اندیشه ===== | |
| ۳۸ | وحی در بطن هستی و متن زندگی / سید محمدباقر تلغری زاده |
| ۴۳ | الهیات زرتشتی در گذر تاریخ / گفت‌وگو با صالح طباطبایی |
| ۴۷ | موارد تجویز توسل به جنگ از نظر حکیم طوس / احمد کنایی |
| ===== چشم انداز اقتصاد و توسعه ===== | |
| ۵۰ | ده فرمان مالیاتی / غلامحسین دوانی |
| ۵۵ | راهزنی با نگاه بلندمدت / گفت‌وگو با جعفر خیرخواهان |
| ۵۸ | مالیات‌ها و نظام تأمین اجتماعی / سمانه گلاب |
| ۶۰ | وضعیت ایران در شاخص‌های حکمرانی جهانی / مسعود عامل سخی |
| ۶۴ | آیا زمان تجدیدنظر نرسیده است؟ / رسول اژنیان |
| ۶۸ | بسترهایی برای درک مفهوم بورس / حمیدرضا عریضی |
| ===== چشم انداز جامعه ===== | |
| ۷۲ | من به چشم خوب‌تر دیدم که جان آن‌ها می‌رود / شیما وزوایی |
| ۷۳ | کودک در کشاکش روابط قدرت / گفت‌وگو با پیام روشنفکر |
| ۷۹ | پیمان نامه حقوق کودک؛ از حرف تا عمل / گفت‌وگو با سیامک زند رضوی |
| ۸۴ | ماشین پلاستیکی حقوق کودک / گفت‌وگو با فاطمه قاسم‌زاده |
| ===== چشم انداز تاریخ ===== | |
| ۸۸ | حسن آیت و نقشه راه سقوط پله‌پله بنی صدر / خاطرات احمد غضنفرپور |
| ۹۲ | به یاد روحانی شریف، صلح‌طلب و مردمدار / احسان هوشمند |
| ۹۳ | شیخ حسین کرمانی از دید استاندار جمشید حق گو / |
| ۹۶ | پیامدهای جامعه‌شناسی تاریخی ایران و اصلاحات ارضی در دهه ۴۰ / گفت‌وگو با حمید عبدالله‌پیان |
| ۱۰۱ | صیح دولت و نتایج سحر / فضل الله صلواتی |
| ۱۰۳ | چالش گفتارها در «اعلام سلطنت پهلوی و انقراض قاجاریه» / امیرحسین ترکش‌دوز |
| ۱۰۷ | نفوذی چه می‌کند؟ / مهدی غنی |
| ===== چشم انداز سیاست خارجی ===== | |
| ۱۱۲ | مشکلات درونی و بیرونی اسرائیل تا سال ۲۰۳۰ / محمد احمدی |
| ۱۱۸ | طالبان و حکمرانی فراگیر / علی نظیف‌پور |
| ۱۲۳ | جو بایدن؛ رئیس جمهوری که باید به تاریخ ببیند / |
| ۱۲۵ | درآستانه مذاکرات ۸ آذر وین / |
| ایران در آینه رسانه‌ها ۱۲۶ | |



قسم به قانون اساسی



لطف‌الله میثمی

در سال ۱۳۶۴ در تپه‌های سوهانک با دوستان قدم می‌زدیم که با زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان و مهندس عبدالعلی فرزندشان که آن‌ها هم آنجا قدم می‌زدند، برخورد کردیم و بحث‌های مختلفی درباره انقلاب مطرح شد. مهندس بازرگان می‌گفتند در ابتدای انقلاب قرار بود فقهای شورای نگهبان هم به قانون اساسی قسم بخورند که با مخالفت آن‌ها روبه‌رو شد.

در نوشته وزین دادستان مردم،^۱ ملاحظه کردم آقای هادوی علاوه بر سجایای اخلاقی، وفاداری به قانون، جرئت داشتن و ترسیدن از قدرت‌های موجود نیز از آنجا که حقوقدان نخستین شورای نگهبان شدند پیشنهادشان همین بوده که اعضای شورای نگهبان قانون اساسی ایران باید به قانون اساسی سوگند یاد کنند. ایشان معتقد بودند در جایی که رئیس‌جمهور با نمایندگان مجلس و قضات قوه قضائیه به قانون اساسی قسم می‌خورند، چرا فقها و حقوقدانان شورای نگهبان که جایگاه مهمی در قانون و قانون‌گذاری دارند نباید به قانون اساسی قسم بخورند.

طی ۴۳ سالی که از پیروزی انقلاب می‌گذرد، ضرورت این قسم یاد کردن بیشتر و بیشتر می‌شود. اظهارات فقهای شورای نگهبان این مطلب را ضروری‌تر کرده است. برای نمونه مرحوم آیت‌الله شیخ محمد یزدی که چندین بار عضو فقهای شورای نگهبان بودند یک بار در جایگاه خطیب نماز جمعه گفتند: تک‌تک مواد قانون اساسی مشروط به اصل ۴ قانون و اصل ۴ قانون نیز مشروط به موازین اسلامی و موازین اسلامی هم مشروط به فهم فقهای شورای نگهبان است.

نخست اینکه تک‌تک مواد قانون اساسی در مجلس خبرگان قانون اساسی بین اعضای خبرگان که عمدتاً از اندیشمندان، فقها و حتی مراجع فعلی بودند به بحث گذاشته شد و مرحوم امام خمینی تأکید می‌کردند نباید هیچ

ماده یا اصلی از مواد قانون اساسی مغایرتی با دین اسلام داشته باشد؛ بنابراین تمامی آن‌ها از مشروعیت برخوردار شد و به امضای اعضای خبرگان و مرحوم امام خمینی و سایر مراجع رسید و مردم شریف ایران نیز سه بار به آن رأی دادند، یک بار در انتخابات خبرگان، بار دوم به قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸ و بار سوم به قانون اساسی سال ۱۳۶۸.

مشاهده کردیم قانون اساسی، هم از مشروعیت و هم مقبولیت و آرای مردم برخوردار بود که شرط لازم برای اداره امور جامعه ماست؛ بنابراین اگر موازین اسلامی قرار است مشروط به فهم شورای نگهبان باشد، این پرسش مطرح می‌شود که آیا این فهم مبتنی بر تک‌تک مواد قانون اساسی است یا اینکه فهم آن‌ها مبتنی بر آموزش‌های جاری است که مرحوم امام خمینی آن را «اجتهاد مصطلح» نامیدند که کافی و کارآمد نیست.

گذر زمان طی این سال‌ها نشان می‌دهد مواضع شورای نگهبان با فهمشان مبتنی بر آموزش‌های جاری است و مرحوم امام خمینی به‌عنوان بنیان‌گذار جمهوری اسلامی بارها با فهم و استنباط فقها مخالفت کردند که نیاز به توضیح نیست و در سرمقاله و مقاله‌های گذشته به تفصیل آمده است، حتی بحث‌های بسیاری روی حکم ثانویه انجام شد که در نهایت مرحوم امام خمینی، حتی حکم اولیه این آموزش‌ها را دور زدند و به نظریه تشخیص مصلحت مردم و نظام رسیدند. آیت‌الله هاشمی در خطبه نماز جمعه گفتند معیار مصلحت از نظر امام خمینی، آیه ۵ سوره قصص است که روح قرآن را حاکمیت مستضعفین در زمین می‌داند. اگر قرار است فهم شورای نگهبان مبتنی بر تک‌تک مواد قانون اساسی نباشد، این پرسش مطرح می‌شود که آیا جمهوری اسلامی ایران، قانون اساسی دارد یا همه‌اش فهم شورای نگهبان است و کار به جایی می‌کشد که مرحوم امام خمینی به کمک قانون اساسی احکام اولیه را دور می‌زند و شورای نگهبان براساس آموزش‌های جاری، قانون اساسی را دور بزند. طبیعی است این معادله به مصلحت مردم و نظام نبوده و پایدار هم نمی‌تواند باشد. دوم آنکه شورای نگهبان عضوی از قوه مقننه است؛ بنابراین فهم اعضای آن باید مبتنی بر مواد قانون اساسی باشد و تفسیر قانون اساسی نمی‌تواند خلاف نص قانون باشد. سوم اینکه مرحوم امام خمینی، در آخرین نامه‌شان به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، تأکید بسیاری بر اجرای قانون اساسی داشتند و مقام رهبری نیز چندین بار قانون اساسی را فصل الخطاب دانسته‌اند و آن را اعلام کرده‌اند. فقط آیت‌الله یزدی نبودند که موازین اسلامی را مشروط به فهم ویژه شورای نگهبان می‌کردند، بلکه مرحوم آیت‌الله مؤمن هم یک هفته پیش از درگذشتشان گفته بودند ما تنها اصل ۴ قانون اساسی را قبول داریم. مرحوم آیت‌الله مصباح که اصولاً قانون اساسی و قانون‌گرایی را مقوله غربی و غیرشرعی می‌دانستند. به هر حال مرحوم امام خمینی با دیدگاه‌های این طیف به‌صورت دائم برخورد داشتند. شورای نگهبان در یک فرآیند غیرقانونی و برخلاف قانون اساسی، «نظارت استصوابی» را



به تصویب خود رساند و بر اساس این مصوبه شورای نگهبان، صلاحیت و رد صلاحیت نامزدهای دور چهارم مجلس شورای اسلامی را بررسی کردند و آن وقت نمایندگان همین مجلس، نظارت استصوابی را به رأی گذاشتند و شورای نگهبان هم آن را تأیید کرد؛ البته در مجلس پنجم مخالفت‌هایی با آن شد و شورای نگهبان نیز با این مخالفت‌ها، مخالفت کرد و پرونده به مجمع تشخیص مصلحت رفت و نظارت استصوابی در حد نظارت تأیید شد که در گذشته به تفسیر درباره آن صحبت شد.

متأسفانه برخلاف تمامی کشورهای دنیا و تجربه بشری که انتخابات در دست قوه مجریه است، در عمل در ایران جزء اختیارات قوه مقننه؛ یعنی شورای نگهبان درآمده است. تأیید و رد صلاحیت افراد، براساس قانون اساسی با قوه قضائیه است، آن هم در دادگاه صالحه و با حضور هیئت منصفه، ولی شورای نگهبان، عملاً صلاحیت و عدم صلاحیت نامزدهای ریاست جمهوری، خبرگان رهبری و نمایندگان مجلس را بدون وجود دادگاه صالحه و هیئت منصفه در اختیار خود گرفته است که در این زمینه سخنگوی اسبق شورای نگهبان، دکتر نجات‌الله ابراهیمان نیز داد سخن گفت، بدون اینکه نقدی به مواضع قانونی او بشود. بنابراین ملت و نظام جمهوری اسلامی ایران با شورای نگهبانی مواجه است که برخلاف قانون اساسی عملاً هم کار قوه مجریه و هم کار قوه قضائیه و هم کار قوه مقننه را انجام می‌دهد، به‌ویژه که در انتخابات سال ۱۴۰۰ خود رأساً قانون‌گذاری انجام داد، بدون اینکه فرآیند آن در مجلس یا مجمع تشخیص مصلحت نظام طی شود و مخالفت رئیس‌جمهور و معاون اول و وزیر کشور هم اثرگذار نبود.

در اصل ۵۶ قانون اساسی آمده است انسان بماهو انسان، سرنوشت خودش را به دست خودش رقم می‌زند و این حق‌گرفتنی نیست. این اصل می‌گوید: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرفی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند». ملاحظه می‌شود در این اصل تا چه اندازه بر حق الهی مردم تأکید شده است. آن وقت درست است که شورای محترم نگهبان، براساس نظارت استصوابی - که شرح آن گفته شد - انتخابات را به گونه‌ای مهندسی کند که مردم از حق رقم زدن سرنوشت خود، محروم شوند؟ مردمی که سه بار به این قانون اساسی رأی داده‌اند و به همین دلیل حق

را به بازگشت به قانون اساسی دعوت کنند تا اینکه ارتش و وزیر دفاع زیر نظر نخست‌وزیر بیایند. برای اجرای قانون اساسی و مشروطه، ملت ایران چه رنج‌ها، مرارت‌ها، زندان‌ها، تبعیدها و شهادت‌هایی را تحمل کردند.

من به این نتیجه رسیده‌ام برای هر تحولی در ایران، نه دخالت خارجی لازم است و نه جنگ داخلی و نه انقلابی که همه‌چیز را دگرگون کند، بلکه ما انقلاب شکوهمند توحیدی، مردمی و اسلامی داشته‌ایم و به همت امام خمینی و مردم به‌سرعت قانون اساسی ثمره انقلاب تبدیل گشت که سند وفاق ملی ما شد. به نظر من، عمل صالح زمان چیزی جز بازگشت به قانون اساسی انقلاب و اجرای بدون تنازل آن نیست. در سرمقاله قبل نام آن را «انقلاب دوم با کمترین هزینه» گذاشتم. در وهله اول هم شورای محترم نگهبان که وظیفه‌اش حفاظت از قانون اساسی جمهوری اسلامی است، سزاوار است که به این قانون اساسی مانند رئیس‌جمهور، نمایندگان و قضات قسم یاد کند. این شعار است محدود که هزینه‌ای برای نظام جمهوری اسلامی ایران ندارد، اما ثمرات آن بسیار است.

متأسفانه در دوران بازنشستگی و خانه‌نشینی آقای هادوی ایشان و خانواده‌شان مقاومت زیادی کردند که دستاوردها و دارایی‌های غیرمنقولشان به تصرف دانشگاه آزاد اسلامی درنیاید، ولی شکایت‌های ایشان به جایی نرسید. من به روح پرفتوح زنده‌یاد مهدی هادوی درود می‌فرستم که به نیکی دریافته بود که نخستین وظیفه فقها و حقوقدانان شورای نگهبان، قسم یاد کردن به قانون اساسی و تخطی نکردن از اصول آن است. ■

پی‌نوشت:

۱. مرتضی نیساری، شماره ۱۳۰ چشم‌انداز ایران.

اظهارنظر درباره عملکرد مسئولان را دارند، آیا درست است به آن‌ها گفته شود صلاحیت ندارند به کاندیدای مورد نظرشان رأی دهند تا آنجا که در مناظره انتخاباتی یک کاندیدا به کاندیدای دیگر بگویند که تو در قد و قواره‌ای نیستی که ما من به رقابت بپردازیم؛ مهندسی تا این حد؟!

من با توجه به تجربه شصت‌ساله و از سر دلسوزی می‌گویم: خوب است مسئولان به دستورات خداوند در قرآن درباره بررسی تاریخ و ظهور و سقوط قدرت‌ها مطالعه عمیق‌تری داشته باشند. یا نه‌چندان دور و در همین تاریخ معاصر ما بررسی کنند چگونه شاه سقوط کرد. داریوش همایون، وزیر اطلاعات و جهانگردی رژیم شاه، در خاطرات شفاهی دانشگاه هاروارد و همچنین در گفت‌وگو با حسین دهباشی مطرح می‌کند شاه که در قانون اساسی مشروطیت، مسئولیت دخالت در امور را نداشت با عملکرد غیرقانونی خود به جایی رسید که هم رئیس قوه مجریه، هم رئیس قوه قضائیه و هم رئیس قوه مقننه شد؛ فهرست انتخابات را او باید تأیید می‌کرد، پرونده‌های سیاسی همه به دادرسی ارتش می‌رفت که دادستان، هیئت‌رئیس دادگاه‌ها و قضات همه از افسرانی بودند که عکس شاه را بالای سر خود زده بودند و فرمانبردار او یعنی فرمانده کل نیروهای مسلح بودند؛ نه صحبت از هیئت منصفه بود و نه دادگاه صالحه. افسرانی که در دخالت از سیاست منع شده بودند، پرونده‌های سیاسی را بررسی می‌کردند و حکم نهایی را دستگاه امنیتی شاه ساواک می‌داد. داریوش همایون در خاطراتش می‌گوید یک گروه پانزده نفره به صلاح‌دید شاه، شاه را برای دیگر مسئولان غیرقابل دسترس کرده بودند و او را از واقعیت‌های جامعه دور نگه داشته بودند.

ملت ما در قیام ملی ۳۰ تیر ۱۳۳۱، تعداد ۳۰ شهید دادند تا قانون اساسی را احیا کنند و شاه

دادستان مردم



مرتضی نیبساری

در سوم مهرماه سال جاری مردی از میان ما رخت برکشید که مصداق بارز عدالت‌خواهی و دادخواهی بود و به معنای واقعی کلمه دادستان بود، اما «دادستان مردم»، کسی که هرگز زیر بار تحمیل قدرت‌های حاکم نرفت.

مرحوم مهدی هادوی، اولین دادستان کل انقلاب در جمهوری اسلامی، بنا به گفته خودش در سال ۱۳۰۴ در محله سنگلج تهران به دنیا آمد، ولی در شناسنامه‌اش تاریخ تولد او را سال ۱۳۰۵ نوشته‌اند. پدرش روحانی بود ولی از پذیرفتن مناصب روحانی خودداری می‌کرد، حتی پیشنهاد امامت مساجد را هم نمی‌پذیرفت و زندگی خود را از محل درآمد املاک خود در کن و ززند می‌گذراند.

هادوی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران در گذراند و دیپلم خود را در رشته ادبی از مدرسه دارالفنون اخذ کرد. در سال ۱۳۲۴ در رشته حقوق دانشگاه تهران پذیرفته شد و در سال ۱۳۲۸ موفق به اخذ لیسانس حقوق شد. پس از اتمام دوره خدمت سربازی در سال ۱۳۳۰ به استخدام دادگستری درآمد، ولی قبل از آن در دوران تحصیل متوسطه علی‌رغم وضع اقتصادی خوب خانواده برای اینکه به خانواده وابسته نباشد به‌عنوان کارگر بازدید آلات ناکله در راه‌آهن نیز کار کرده بود. در اولین مسئولیتش در دادگستری به‌عنوان عضو علی‌البدل دادگاه شهرستان مشکین‌شهر مشغول به کار و پس از یک سال باز پرس شهرستان خوی می‌شود. در سال ۱۳۳۲ با عنوان رئیس دادگاه به شهرستان فیروزکوه منتقل شد و تا سال ۱۳۳۸ در آن سمت بود و در همان سال به سمت رئیس دادگستری قم منصوب شد. در مدت خدمتش در قم، حوادث فروردین و خرداد سال ۱۳۴۲ و حمله گارد شاهنشاهی به مدرسه فیضیه پیش آمد.

اجتهاد

مرحوم هادوی در کنار تحصیلات جدید تحصیلات حوزوی هم داشتند. خود ایشان در این باره چنین می‌گوید: «قبلاً اشاره کردم که دروس حوزوی را نزد برادرم حاج محمدآقا می‌خواندم. سپس در قم پای درس بعضی از اساتید می‌رفتم، از جمله می‌رفتم پهلوی مرحوم حاج عبدالنبی عراقی که از مراجع قم بود، اما آدم گوشه‌گیر و کناره‌گیری بود. من با ایشان بحث فقهی می‌کردم. در ضمن من کتابی درباره طلاق نوشته بودم. در یک دوره‌ای رژیم (شاه) می‌خواست طلاق را عرفی بکند، شرعی نباشد که آن مقررات شرعی باشد، الزام نباشد که حتماً صیغه‌های جاری شود و ترتیبی داشته باشد. برود دادگاه و دادگاه طلاق بدهد. ما هم مخالف بودیم. در این مورد یکی از قضات مقاله‌ای در مجله دادگستری نوشته بود و حمایت کرده بود از این طرح و قصدشان این بود که مقدماتش را فراهم کنند. من دیدم این نوشته‌ها خلاف شرع است. آمدم یک مقاله در رد آن نوشتم، اما کانون دادگستری این مقاله را منتشر نکرد. یک‌دفعه که من پیش حاج عبدالنبی رفته بودم یک اجازه اجتهاد نوشته بود و به من داد. گفتیم من مجتهد نیستیم. گفت من با تو صحبت کردم و این کتاب را هم خواندم کسی که این را نوشته مجتهد است. مع‌ذالک خودم، خودم را مجتهد نمی‌دانم.»

آشنایی با آیت‌الله خمینی

مرحوم هادوی در قم از طریق پسرعمه خود به نام آقای خطیب که با بیت آیت‌الله خمینی رفت‌وآمد داشت با آیت‌الله خمینی آشنا می‌شوند.

حوادث قم و محاکمه آیت‌الله خمینی

در فروردین ۱۳۴۲ مأموران گارد شاهنشاهی به مدرسه فیضیه قم حمله کردند و طلاب را کتک زدند و یک نفر را هم از پشت‌بام به پایین پرت کردند که باعث کشته شدن آن فرد شد. پس از وقایع مدرسه فیضیه پرونده مرحوم آیت‌الله خمینی را به دادگستری قم می‌فرستند و از آقای هادوی می‌خواهند ایشان را به اتهام نشر اکاذیب محاکمه کنند. ایشان در مقابل این خواسته حکومت مقاومت می‌کنند و در پاسخ می‌گویند به اتهام نشر اکاذیب نمی‌شود آیت‌الله خمینی را توقیف کرد، مخصوصاً که ایشان مرجع تقلید هستند. وقتی به ایشان می‌گویند حرف‌هایی که آیت‌الله خمینی می‌زند باعث شورش مردم می‌شود، می‌گویند رسیدگی به چنین اتهامی در صلاحیت دادگستری نیست، بلکه طبق قانون مقدمین علیه امنیت رسیدگی به چنین اتهامی به عهده دادگاه نظامی است. پس از مخالفت ایشان فرد دیگری حکم توقیف و سپس تبعید مرحوم آیت‌الله خمینی را امضا می‌کند. پس از آن وقایع مرحوم هادوی بنا به تقاضای خودش به تهران منتقل می‌شود و تا سال ۱۳۵۶ در دادرسی انتظامی قضات مشغول به کار بود و در سال ۱۳۵۶ بازنشسته می‌شود و پس از آن به کار وکالت می‌پردازد.

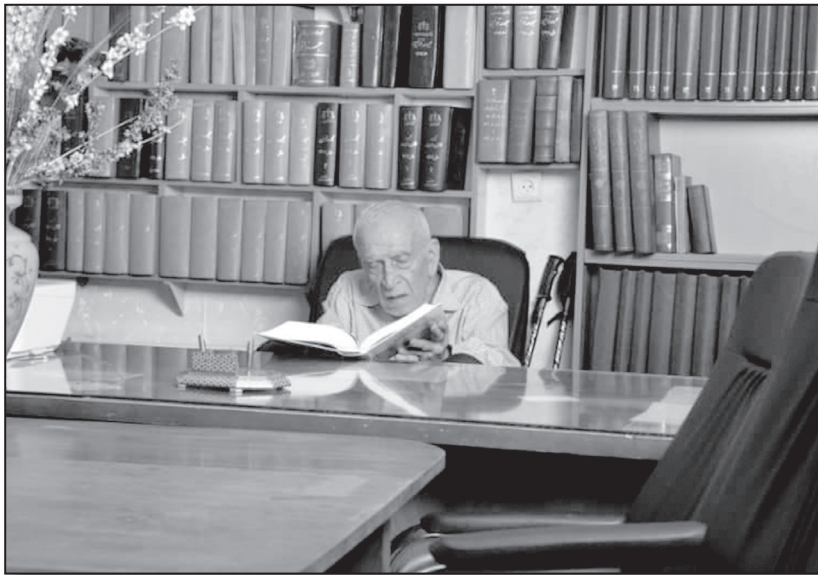
پیروزی انقلاب اسلامی و انتصاب به سمت دادستان کل انقلاب

با پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن سال ۱۳۵۷ و با حکم آیت‌الله خمینی آقای هادوی را به سمت دادستان کل انقلاب منصوب می‌شود.

مرحوم هادوی طی مدت تصدی دادستانی کل انقلاب سعی داشت با تکیه بر دانش و تجربه خود سیستم قضایی کشور را اصلاح و قانونمند کند. علی‌رغم جو انقلابی روزهای ابتدایی پیروزی انقلاب که عمل انقلابی را طلب می‌کرد تمام امور از مجرای قانونی انجام شود به همین منظور و جهت جلوگیری از اقدامات غیرقانونی و خودسرانه افراد و نهادهای انقلاب در یکی از اولین اقدامات خود نمایندگان دادستانی را در کمیته‌های چهارده‌گانه تهران مستقر کرد و طی بخشنامه‌ای اعلام کرد دستگیری و مصادره اموال افراد بدون حکم نماینده دادستانی مجاز نیست و خود ایشان نیز جهت نظارت بر کار عوامل دادستانی و تسریع در امر رسیدگی به شکایت مراجعان هر روز از اول وقت تا ساعت ۲ الی ۳ نیمه‌شب در محل کار حاضر می‌شد. یکی دیگر از اقدامات ایشان جهت جلوگیری از رفتارهای غیرقانونی صدور اطلاعیه منع دستگیری شبانه افراد بود. بر اساس این اطلاعیه ضابطین دادستانی حق نداشتند شبانه جهت دستگیری افراد اقدام کنند.

هم‌زمان با مسئولیت مرحوم هادوی در دادستانی کل انقلاب، جلسات محاکمه تعدادی از سران و عوامل رژیم گذشته هم برگزار شد. آن‌طور که مرحوم هادوی می‌گوید ایشان در هیچ‌یک از آن جلسات حضور نداشتند و محاکمه آن افراد به عهده مرحوم خلخالی حاکم شرع وقت بود. آقای هادوی هم‌زمان با دادستانی با حکم مرحوم اسدالله مبشری، وزیر دادگستری وقت، عضو دادرسی انتظامی قضات هم بود.

عمر مسئولیت مرحوم هادوی در سمت دادستانی کل انقلاب زیاد طول نکشید.



به خاطر برخی اختلاف نظرها با مسئولان وقت از جمله مخالفت با اصرار شهید دکتر بهشتی و مرحوم بنی صدر مبنی بر حضور مرحوم آیت الله آذری قمی در دادستانی در تیر ۱۳۵۸ طی نامه مفصلی به آیت الله خمینی ضمن بیان انتقادات خود به روند امور، استعفاي خود را تقدیم ایشان می کند. سرانجام آیت الله خمینی طی حکمی در مرداد ۱۳۵۸ ضمن تقدیر از زحمات ایشان، شهید آیت الله قدوسی را به سمت دادستان کل انقلاب منصوب می کند.

اسلامی کردن دادگستری

اوایل انقلاب مرحوم آیت الله خمینی طی ابلاغی مرحوم دکتر بهشتی و مرحوم آیت الله موسوی اردبیلی را مأمور اداره دادگستری می کند آن‌ها نیز از مرحوم هادوی می خواهند در این کار آن‌ها را کمک کند. در پایان اولین جلسه آقای هادوی به شهید بهشتی توصیه می کند به دلیل اینکه مردم از قدیم از دادگستری ناراضی هستند عجله‌ای در اسلامی کردن دادگستری نداشته باشند و اجازه بدهند ناراضی‌های مردم از همان دادگستری باشد و به عدلیه جدید منتقل نشود. به جای این کار سعی کنند ابتدا قضات باصلاحیت و مطلع و با تقوا تربیت کنند و به تدریج به سمت اسلامی کردن دادگستری یا قوه قضائیه بروند و در این رابطه طرحی هم تهیه می کند که بر اساس آن مجتمع‌های قضایی تشکیل و در رأس این‌ها یک روحانی قرار می گرفت، ولی کارها را کماکان قضات سابق انجام می دادند و به نظر رئیس مجتمع می رساندند. طرح مورد موافقت شهید بهشتی واقع می شود. قرار بر این می شود قضات را آقای هادوی تعیین کند و آقای موحدی کرمانی هم حکام شرع را معرفی کند، اما با شهادت دکتر بهشتی آن طرح مسکوت می ماند.

همکاری با مجلس خبرگان قانون اساسی و عضویت در شورای نگهبان

پس از استعفا از دادستانی، آقا هادوی دبیر هیئت نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی بودند. همچنین همراه با مرحوم دکتر گلزاده غفوری با کمیسیون قضایی مجلس خبرگان قانون اساسی همکاری و مشاوره می دادند. با شروع به کار اولین دوره مجلس شورای اسلامی در خرداد سال ۱۳۵۹ در تاریخ ۷ تیر ۱۳۵۹ از طرف مرحوم دکتر بهشتی رئیس شورای عالی قضایی جهت عضویت در شورای نگهبان به مجلس شورای اسلامی معرفی می شوند و پس از رأی مجلس به عضویت حقوقدانان اولین دوره شورای نگهبان در می آیند. در زمان عضویت در شورای نگهبان پیشنهاد می کند اعضای شورای نگهبان مانند نمایندگان مجلس سوگند یاد کنند که به قانون اساسی پایبند باشند، ولی این پیشنهاد پذیرفته نمی شود و یک بار نیز به علت پاره اختلاف نظرها با برخی از فقهای شورای نگهبان استعفا می دهد، ولی به دستور آیت الله خمینی استعفاي خود را پس می گیرد.

حضور در جبهه و همکاری با شهید دکتر چمران

با شروع جنگ تحمیلی آقای هادوی که آماده سفر حج بود سفر خود را لغو می کند و به جبهه می رود. خود ایشان در این باره چنین می گوید: «زمانی که

فلانی با من هماهنگی دارد و با هم آنجا کارهای رزمی می دهیم. ما هم کار جنگ را ادامه می دادیم و هم به عشایر کمک‌رسانی می کردیم. تقریباً هر روز به اتفاق سواعدی (او از شاگردان مرحوم آشیخ محمد کریمی بود) میان عشایر عرب می رفتیم. آشیخ محمد پیشوای مذهبی عشایر عرب بود. امام هم به او خیلی علاقه داشت و به توصیه امام داوطلب شد و به مجلس خبرگان رفت. با شیخ محمد دو یا سه بار به رادیو رفتیم. آن موقع خوزستان تلویزیون نداشت. او برای عشایر عرب سخنرانی کرد. گفت که اینجا مملکت ما، کشور ما و دین ماست، باید صدام را از این مملکت بیرون کرد. آن‌ها امام خمینی را نمی شناختند، ولی شیخ محمد را می شناختند. اقدامات شیخ عبدالهادی و خصوصاً شیخ محمد باعث شد که این‌ها نتنها به عراق کمک نکردند، بلکه علیه او هم اقدام کردند. به همین علت وقتی صدام بعداً آمد آنجا را گرفت، عده‌ای از این‌ها را بازداشت کرد و برد. ما آنجا بودیم تا اینکه بسیج تأسیس شد و باز به کمک‌رسانی ادامه می دادیم. مثلاً نفت را در میان عشایر تقسیم می کردیم یا پتو و این چیزها می بردیم. بسیج که تأسیس شد ما از نظر جنگی افرادمان را راهنمایی کردیم که به آنجا بروند. سلاح‌هایمان را هم تحویل آن‌ها دادیم».

در سال ۱۳۶۳ مدت خدمت ایشان در شورای نگهبان تمام می شود. همان زمان آقای دکتر علی لاریجانی وزیر وقت ارشاد از ایشان می خواهند امور حقوقی وزارت ارشاد را به عهده بگیرند. در سال ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶ بنا به دعوت سردار ذوالقدر هفته‌ای دو روز در رابطه با امور حقوقی با سپاه پاسداران همکاری می کردند.

مرحوم هادوی پس از فراغت از مسئولیت‌هایی که پس از انقلاب به عهده ایشان بود. در سال‌های اخیر بیشتر اوقات خود را به مطالعه و کشاورزی می گذراند. جا داشت جمهوری اسلامی از دانش و تجربه ایشان در جهت پی‌ریزی دستگاه قضایی نویسن بهره می برد و به توصیه و پیشنهادهای وی توجه درخور می کرد. خدایش رحمت کند و نام و یادش جاودان باد. ■

جنگ شروع شد من گذرنامه گرفته بودم برای حج، آن زمان رفتن به حج با کاروان نبود، اما جنگ شروع شد دیدم طاقت نمی آورم که اینجا جنگ باشد و من از این مملکت بروم. دیدم حج واجب هم نیست. آن موقع در شورای نگهبان بودم فکر کردم که برای این جنگ چه باید کرد؟ به نظرم رسید بهترین کار این است که عشایر عرب جلوی عراق را بگیرند. چون صدام به آن‌ها دل بسته بود. به همین علت با شیخ عبدالهادی کریمی تماس گرفتم. چون عشایر خوزستان که امام را نمی شناختند. اسمش را شنیده بودند، ولی پیشوای دینی آن‌ها شیخ محمد کریمی (برادر شیخ عبدالهادی کریمی) بود. از او حرف شنوی داشتند. با شیخ عبدالهادی کریمی صحبت کردم. شیخ محمد کریمی، برادر بزرگ وی در مجلس خبرگان بود. او معمم نبود. شیخ قیابیل عرب بود. شیخ عبدالهادی در فلسطین یا مصر تعلیمات جنگ‌های چریکی دیده بود. به سراغ او رفتیم تا او بیاید تشکیلاتی بدهد و این اعراب را برای جنگ با صدام جمع کند. سابقه شیخ عبدالهادی این بود که در زمانی که امام گفته بود نفت را ببندند و رئیس انگلیسی‌اش نمی بست شیخ عبدالهادی او را ترور کرد. جریان مسجد کرمان را که آتش زدند رفت آنجا و هم رئیس شهربانی‌اش را زد و هم رئیس ساواکش را، منتها یکی از آن‌ها زنده ماند. خودش در فلسطین تعلیمات چریکی دیده بود. بالاخره شیخ عبدالهادی را راضی کردم که برویم. رفتیم آنجا و ستاد بسیج عشایر را تشکیل دادیم و از ارتش اسلحه گرفتیم و در اختیار داوطلبان می گذاشتیم. با مرحوم چمران همکاری می کردیم. او (شیخ عبدالهادی) مدرسه‌ای را در آنجا گرفت و مشغول شد. داوطلب‌ها را جمع کرد و شروع کرد به تعلیم دادن. چند نفر از کلاه‌سبزها را هم من استخدام کردم؛ یعنی به وسیله بنیاد انقلاب و در اختیار او گذاشتم. گروه معدودی هم در اختیار خود ما بود. چمران در مصاحبه‌اش گفته که نیروهایش را سه قسمت کرد. امین پسر فرمانده یک قسمت از همین گروه بود و با دو گروه دیگر زودتر از همه وارد سوسنگرد شدند. چمران در نامه‌ای نوشته که گروه

درس‌هایی از زندگی اعظم طالقانی

علائی دایر شد. در آن زمان مشکلات زیادی داشتم. درگیری‌های فراوانی را با ساواک پشت سر گذاشتیم؛ به خاطر عدم نصب تمثال شاه، اجرا نکردن سرود شاهنشاهی، جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و موارد دیگر...

مدرسه ما در شهرآرا مقابل بیمارستان حضرت ابوالفضل بود. چون سابقه کاری من ۹ سال بود، برای مدیریت مدرسه خانم دستغیب را معرفی کردم، ولی رئیس آموزش که نامش آقای فرید بود نپذیرفت. در آن زمان آقای نبوی مدیرکل آموزش و پرورش استان تهران و وزیر خانم فرخرو پارسا بود. پسر آقای نبوی هم از اعضای کادر بالای سازمان مجاهدین بود، به همین دلیل آقای نبوی که پدرش از روحانیون

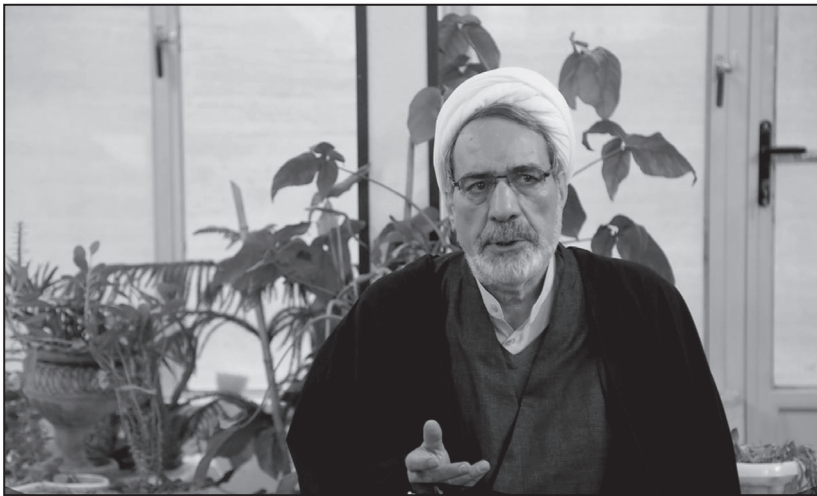
بود خوش‌رقصی‌هایی برای حفظ مقام خودش می‌کرد. به هر حال هیچ‌گاه به خانم دستغیب حکم مدیریت مدرسه ما را ندادند و ایشان هفته‌ای چند ساعت ادبیات فارسی تدریس داشتند و حکم کفالت مدیریت را برای من صادر کردند. در سال ۱۳۵۲ مدیری به جای من قرار دادند و مرا به‌صورت تمام‌وقت به مدرسه‌ای در مسگرآباد منتقل کردند و در واقع تبعید شدم تا امکان ورود به مدرسه را به هیچ‌عنوان نداشته باشم. در سومین سال تأسیس مدرسه یعنی سال ۱۳۵۳ بعد از همه آزار و اذیت‌ها یک یادداشت دست‌نویس دادند که بتوانم در مدرسه خودم به کار ادامه دهم.

ظهر هر روز با ماشین فولکس از مسگرآباد به شهرآرا می‌رفتم. تازه رانندگی یاد گرفته بودم. ناهار و نماز با دانش‌آموزان بودم، کتاب‌های دکتر شریعتی، نهج البلاغه و قرآن با بچه‌های مدرسه کار می‌کردم، ولی با مدیر مدرسه هم هیچ‌گونه برخوردی نداشتم. بلافاصله دوباره به سمت مسگرآباد برمی‌گشتم. سال ۱۳۵۲ وارد دانشگاه شدم؛ شهریور سال ۱۳۵۴ مرا دو تا مأمور درحالی‌که در مدرسه راهنمایی بنیاد علائی بودم دستگیر کردند. آقای مرتضائی‌فر که الآن در ستاد نماز جمعه هستند در آن روز همان‌جا منتظر فرزندش بود که در حال امتحان دادن بود. همان روز مادر من مراسم مولودی داشت، مرتضائی‌فر هم که مأمور تهیه میوه برای مراسم ایشان بود شاهد دستگیری من بود. فرزندان تعدادی از آقایان مسئولان بعد از انقلاب در مدرسه ما درس می‌خواندند. مدرسه ما با مدرسه رفاه از نظر برنامه‌ریزی تربیتی و آموزشی هم‌مسو بود. شهید باهنر هم در آنجا فعال بود و هم در مدرسه ما. جالب این است که بعد از اینکه انقلاب شد این مدرسه را از ما گرفتند. اول آن را در لیست مدارس طاغوتی قرار دادند و بعد اسمش را به «ام‌الحسنین» تغییر دادند و الآن هم به همین نام است و دولتی شده است؛ البته خیلی از مدارس را که گرفته بودند بعدها به صاحبانشان برگرداندند، ولی حاضر نشدند این مدرسه را به ما



در آستانه دومین سالگرد درگذشت خانم اعظم طالقانی، مراسمی در قم در محل مجمع مدرسان و محققان به دعوت آقای محمود دردکشان برگزار شد که در این مراسم، حجت‌الاسلام سعیدیان‌فر و مهندس لطف‌الله میثمی با یادآوری خاطراتی از خانم طالقانی به ایراد سخنرانی پرداختند که در ادامه گزینشی از این سخنرانی‌ها خواهد آمد؛ البته پیش از این سخنرانی‌ها، نوشته‌ای از سید مهدی غنی درباره زندگی اعظم طالقانی به زبان خودشان آمده است.

آبان ماه سالگرد درگذشت بانویی است پرتلاش که در طول زندگی‌اش در راه بهبود زندگی مردم و کشورش آرام نداشت. زندگی او فراز و نشیب‌های فراوان و وجوه مختلفی دارد که نیاز به فرصت بیشتری برای بررسی آن است. در این فرصت به یاد ایشان، گوشه‌ای از فعالیت‌ها و رنج‌های او را از زبان خودش مرور می‌کنیم: «از سال ۱۳۴۱ وارد کار آموزش و پرورش شدم و بعد از ۲۶ سال در ۱۳۶۷ بازنشسته شدم. دو سالش را قبل از انقلاب زندان بودم. چهار سال از این مدت را هم در مجلس شورای اسلامی گذرانده‌ام؛ یعنی حدود بیست سال مشغول تدریس بودم. در سال ۱۳۵۰، همراه دو خواهرم یک مؤسسه حقوقی تشکیل دادم و امتیاز یک مدرسه راهنمایی دریافت کردم که به نام بنیاد



حجت‌الاسلام محمدجعفر سعیدیان‌فر

در این راستا نیز قرآن روایت‌های تاریخی بسیاری از فرعون و موسی تا انبیا و مقابله آن‌ها دارد که در آن‌ها عبرت و الگوپذیری وجود دارد.

درس‌هایی که باید از خانم طالقانی گرفت

در این جلسه نیز لطف‌الله میثمی در ضرورت چنین بزرگداشت‌هایی عنوان کرد: برای درس گرفتن از این الگوهای مقاومت و دیگری برای جلوگیری از تحریف تاریخ باید بزرگداشت‌ها را برگزار کرد. وی گفت: خانم طالقانی در دهه ۶۰ مؤسسه زنان را در اختیار بزرگداشت‌ها و نکوداشت‌ها قرار می‌داد، این در حالی است که برگزاری مراسم بزرگداشت در دهه ۶۰ برای شخصیتی همچون شریعتی ممنوع بود.

دغدغه دیگر خانم طالقانی، موضوع آموزش و پرورش جوانان در مدارس و نگران‌های این حوزه بود، چراکه در آن زمان وزیر وقت آموزش و پرورش عنوان کرده بود باید آن‌قدر تکلیف به دانش‌آموزان بدهیم که فرصت فکر کردن نداشته باشند تا به فساد گرایش پیدا نکنند، درحالی‌که نیوتن با فکر کردن به قانون جاذبه نائل شد. درس دیگری از زندگی خانم طالقانی، پیگیری مصداق «رجال» در قانون اساسی بود که رئیس‌جمهور نیز می‌تواند زن باشد و در پیگیری این امر بسیار خستگی ناپذیر بود.

اولین ملاقات من با خانم طالقانی در سال ۱۳۴۱ و زمانی بود که من دانشجوی بودم و ایشان دانش‌آموز بودند که همراه پدرشان با اتوبوس به بوئین‌زهر رفتیم تا خانه‌سازی نهضت آزادی ایران برای اهالی حسین‌آباد بوئین‌زهر را تحویل بازماندگان زلزله شود. در مسیر برگشت مرحوم طالقانی و مهندس بازرگان، اتوبوس را متوقف کردند، پیاده شدند و با دست‌هایشان آب‌باریکه‌ای را که از این سمت جاده به آن‌سوی جاده آب را عبور می‌داد تعمیر کنند، چون اتوبوس ما این مسیر را مختل کرده بود. خانم طالقانی فرزند چنین پدری است، با چنین اخلاق و رفتاری و حس دردمندی نسبت به

بزرگداشت‌هایی در راستای پیشگیری از تحریف تاریخ تا الگوپذیری نسل‌های آینده

حجت‌الاسلام سعیدیان‌فر در مراسم بزرگداشت خانم طالقانی عنوان کرد: من با مرور خاطراتی از شکنجه‌های خانم طالقانی با یک مقدمه بحث را آغاز می‌کنم. برگزاری این بزرگداشت این شخصیت‌ها دو دلیل مهم دارد: یکی به این دلیل که هویت ملی ما بسیار مهم است. هر نسلی باید به تاریخ گذشته توجه داشته باشد تا هویت خودش را حفظ کند، چراکه سودمندان تاریخ را قدرتمندان می‌نویسند و همیشه حقیقت را به پای مصلحت قربانی می‌کنند. حقیقت سخنگوی رسمی کم دارد و این قدرتمندان هستند که تاریخ را می‌نویسند، بنابراین کسانی که خود در جریان تحولات تاریخ بوده‌اند، باید بین نسلی شهادت خود را برای نسل‌های

آینده بیان کنند. از این‌رو انگیزه من در این جلسه این بود تا به‌عنوان کسی که در دهه ۱۳۴۰ شاهد برخی مسائل بوده‌ام، حقایق را بیان کنم تا تحریف تاریخی صورت نگیرد. یاد نویسنده کتاب قلعه حیوانات افتادم که کتاب دیگری با عنوان ۱۹۸۴ دارد که در این کتاب می‌گوید مستبدین می‌گویند ما تاریخ را تصحیح می‌کنیم، یعنی آن‌ها تاریخ را آن‌گونه که هست روایت نمی‌کنند و آن را در جهت منافع خود و قدرت تصحیح می‌کنند و در جدایی‌های نسلی که ایجاد

می‌شود، حقیقت به فراموشی سپرده می‌شود. موضوع دیگری در چنین بزرگداشت‌هایی، الگوپذیری نسل‌هاست که الگوپذیری یک بخش مهم آن از قهرمانان تاریخ گرفته می‌شود.

برگردانند. زمانی زمین مدرسه تلی از خاک بود. در تمام مراحل ساخت آن بودم، حتی برای نصب کلید و پرز خودم بالای سر بنا بودم. ساختمان و زمین متعلق به یکی از آقایان یزدی بود و امتیاز به ما تعلق داشت، سه تا خواهر آن را اداره می‌کردیم. اول انقلاب که این مدرسه با عنوان طاغوتی مصادره شد نشان می‌داد که چه جریانی در حال نفوذ و غلبه پیدا کردن بر تمام زوایای انقلاب است. اگر می‌گفتند چون مدارس دولتی شده نام آن را عوض کنید ما حرفی نداشتیم، ولی اینکه در لیست طاغوتی‌ها بیاید برای ما سنگین بود، به هر حال ما را هم از آنجا اخراج کردند. من بعد از انقلاب برای مجوز مجتمع فرهنگی اقدام کردم. مصاحبه‌ای قرار بود برای این کار انجام شود. قبل از من مصاحبه با آقای دیگری انجام شد. من می‌شنیدم که در مورد مسائل شرعی مانند غسل میت از او سؤال می‌کردند. تصمیم گرفتم اگر چنین سؤالاتی را از من بپرسند، اعتراض کنم ولی زمانی که داخل اتاق شدم پرسید خانم فلانی شما قبل از انقلاب چه کرده‌اید. من هم برنامه‌های قبل از انقلاب را مطرح کردم. متوجه شد عدم سازش در رگ و ریشه ما رسوخ دارد؛ بنابراین نمی‌توانیم تسلیم خیلی از چیزها بشویم؛ لذا مجوز مجتمع فرهنگی را هم به ما ندادند.

البته در زمان شاه هم ساواک مرتباً مرا در شعبات مختلف احضار می‌کرد و تهدید می‌کرد. بعد از انقلاب دیدم ۱۵۰ برگ پرونده برای من درست کرده بودند، حتی مسائلی مثل اینکه سر صف برای مراسم ضبط نیاورده بودم گزارش شده بود. از زندان که بیرون آمدم هیچ مدرسه‌ای به من کار نمی‌داد، چون رئیس

اداره نامه می‌نوشت آن‌ها هم می‌گفتند که به من احتیاج ندارند تا اینکه بالاخره در دبستانی دفتردار شدم.

بعد از انقلاب با آقای توسلی که در تلویزیون قرآن درس می‌داد به آموزش و پرورش استان رفتم. این فکر را مطرح کردیم که عده‌ای را به‌عنوان کارشناس امور تربیتی، تربیت کنیم. به محض اینکه شروع به برنامه‌ریزی مسائل تربیتی کردیم، آن را از ما گرفتند. بعد من وارد مجلس شدم از مجلس هم که بیرون آمدم، آموزش و پرورش فقط در مدرسه یهودی‌ها که نامش را فراموش کردم، حاضر شد

تدریس کنم. شاید به این خاطر که یهودی‌ها در امور سیاسی وارد نمی‌شوند. حدود چهار سال آنجا بودم. بعد هم تقاضای بازنشستگی کردم که خیلی استقبال کردند.

دغدغه خانم طالقانی، موضوع آموزش و پرورش جوانان در مدارس و نگران‌های این حوزه بود، چراکه در آن زمان وزیر وقت آموزش و پرورش عنوان کرده بود باید آن‌قدر تکلیف به دانش‌آموزان بدهیم که فرصت فکر کردن نداشته باشند تا به فساد گرایش پیدا نکنند

محرومان. همچنین در سال ۱۳۵۶ زمانی که من در زندان قصر بودم و مرحوم طالقانی در بهداری زندان بستری بودند. دو کتابی را که در زندان نوشته بودیم، ریزنویسی کردیم و به نحوی به دست آقای طالقانی رساندیم. آن مرحوم بعد از مطالعه آن را به اعظم خانم تحویل دادند. در جریان انقلاب زمانی که از زندان آزاد شدم، ایشان به منزل آمدند و مرا از این کار باخبر کردند که بعدها از طریق ایشان زمینه ملاقاتی با مرحوم طالقانی پیش آمد و درباره آن دو کتاب صحبت کردیم که بسیار مفید بود.

درس‌هایی درباره حزب

نکته دیگری که من از زندگی خانم طالقانی آموختم بحث تحرز بود. بحث تحرز در آموزش‌های دبستان تا دبیرستان با اشکال روبه‌رو است. ما خوانده بودیم که فرد اصالت دارد و مالکیت فردی نیز واقعیت دارد و اگر قرار است تشکیلی به وجود بیاید، تشکل مجازی می‌شود و واقعیت ندارد و برای آن باید دلیل آورد. هنوز هم این مشکل وجود دارد. در ۲۶ اردیبهشت سال ۱۳۴۰ که روز تأسیس نهضت آزادی بود. آقای طالقانی مفسر کبیر قرآن در این روز درباره حزب و تحرز سخنرانی کردند. در هر صورت چنین انسانی تشکیلی حزب می‌دهد. ما آن زمان که عضو انجمن دانشجویان اسلامی و نهضت آزادی و جبهه ملی هم بودیم، به خود می‌بالیدیم که چنین فردی همراه استاد بازرگان و استاد سبحانی یک حزب تشکیل می‌دهند. آقای طالقانی به‌عنوان مؤسس در سخنرانی خود استناد آورد که «إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» و معتقد بودند که اصلی‌ترین حکم

قرآن، رشد و گسترش امت واحد است؛ بنابراین حزب دلیل نمی‌خواهند. خانم طالقانی فرزند چنین پدری بود و متوجه بود که پدر چه اندازه به تشکل و حزب اهمیت می‌دهد و حتی آن را دستور خدا می‌داند. زمانی که آقای بازرگان سخنرانی می‌کرد، می‌گفت: «یا ایها الذِّینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» و بعد با شوخی عنوان کرد که اگر من جای خدا بودم به جای «رابطوا» کلمه «نهضتوا» را می‌آوردم، یعنی تشکل را نه تنها به لحاظ اجتماعی، بلکه رضایت خدا هم در ایجاد تشکل می‌دید.

من این روحیه را نیز در خانم طالقانی می‌دیدم. در آخرین زمستان حیات خانم طالقانی، من به همراه چند نفر به منزل آقای بسته‌نگار برای

مشورت درباره تداوم فعالیت‌های حزبی دعوت شدیم تا حزب زنان را احیا کنند. هر کس نظری داشت. من گفتم شما محدودیت‌هایی همچون سرپرستی فرزندانان صادق را بر عهده و بر آن اصرار دارید. همچنین با وجود بیماری فشارخون، زندگی منظمی برای اداره حزب ندارید. به ایشان گفتم شما سال‌ها مبارزه کرده‌اید و زندان رفته‌اید و کلام شما در میان مردم اثرگذار است و اگر بیانیه می‌دهید، اثرگذار است. برای نمونه وقتی علی‌رضا رجایی در زندان بود، برخی افراد اطلاعات در خانه وی رفته و همسرش را در درون ماشین بازجویی می‌کردند و از او می‌خواستند که از شوهرش جدا شود. زمانی که خانم طالقانی این موضوع را فهمید بیانیه داد و آن را محکوم کرد. بیانیه‌ای که اثرگذار بود. به خانم طالقانی گفتم، شأن شما این است که اگر انحراف در نظام یا جامعه به وجود می‌آید، آن را با بیانیه عنوان کنید. شما جرئت این کار را دارید و با وجود بیماری کسی شما را شکنجه نخواهد کرد، اما با ایجاد حزب برای ایشان مخالف بودم، چراکه شرایط جسمی وی مساعد نبود. خانم طالقانی فرزند آن پدر و جریان فکری بود و قرآن نیز تشکل را واجب می‌دانست. او آرمان خودش را انجام داد. من پس از رحلت ایشان گفتم خدایا من عقلانی و دنیایی فکر می‌کردم، اما برخورد ایشان عاشقانه و عقابایی بود و به دنبال تقریب به سمت خدا پیش می‌رفت و ترسی نداشت، حتی اگر جانش را از دست بدهد. او فکر می‌کرد که تحرز زمین نماند، ولو اینکه از جانش خودش بگذرد. به هر حال جانش را هم در این مسیر گذاشت

و مشکلاتی که به وجود می‌آمد، او را ناراحت و متأثر می‌کرد.

زمانی که برای این سخنرانی به قم می‌آمدم، گفتم در قم مگر به غیر از آیت‌الله منتظری از کس دیگری می‌توان صحبت کرد، شخصیتی که مورد علاقه شدید خانم طالقانی بودند. در مشروطیت زمانی شیخ فضل‌الله نوری با قانون مخالفت می‌کرد و می‌گفت که زن و مرد برای رأی دادن برابر نیستند. همچنین یهودی با مسلمان مسیحی و زرتشتی هم با مسلمانان در برابر قانون برابر نیستند. آدم عالم با

آدم بی‌سواد، هم رأی برابری ندارند. چنین فضایی در صدر مشروطیت بوده است که مانعی برای قانون‌گرایی به شمار می‌رفت.

بارها قانون اساسی حق شهروندی را تأیید می‌کرد. دکتر جواد طباطبایی می‌گوید روشنفکری با مشروطیت آغاز شد، در مشروطیت روشنفکرترین آدم، علامه نائینی بود - این را یک فرد لائیک می‌گوید - چراکه علامه نائینی قادر شد دین و فقه را به صورت قانون و حقوق دریاورد که در جامعه مرکبی مانند ایران که ادیان و مذاهب، نژاد و زبان و لهجه‌های مختلف دارد، بتواند از حق شهروندی برخوردار باشند. این حق شهروندی با موانع بسیاری روبه‌رو بود و در قانون اساسی ما این حق به رسمیت شناخته شد؛ البته برخی مانند مرحوم آیت‌الله مصباح یزدی اصلاً قانون اساسی و قانون‌گرایی را قبول نداشت. آیت‌الله منتظری در کتاب حقوق خود، حق شهروندی را صورت‌بندی قرآنی و فقهی کردند و این کار بسیار عظمت دارد. ایشان حق شهروندی را جوهر قانون‌گرایی عنوان کردند و به قانون‌گرایی آبرو بخشیدند. ایشان با حق شهروندی به میرزابوسف خان مستشارالدوله، سید جلال واعظ اصفهانی، علامه نائینی، امام خمینی و آقای طالقانی آبرو بخشیدند.

از خدا می‌خواهم که مانند خانم طالقانی و پدر بزرگوار ایشان و آقای بازرگان عاقبت به خیر شویم. از خدا می‌خواهیم که ایران، ایران بماند.

منش خانم طالقانی دفاع از مظلوم بود

در خاتمه این مراسم بزرگداشت نیز آقای محمود دردکشان عنوان کرد: دفاع از مظلوم، منش خانم طالقانی بود و کسانی که با او مأنوس بودند آگاهی داشتند که این آدم ظلم ظالم را به هیچ وجه نمی‌پذیرفت و به این موضوع حساسیت داشت. من خاطره‌ای از او به یاد دارم که یازده نفر در کشور دستگیر می‌شوند که این یازده نفر آدم‌های بی‌هویت نبودند. برنامه این بود که قرار بود این افراد با عنوان مبارزه مسلحانه علیه کشور دستگیر شوند، بدترین اتهامی که برای طراحان جای مانور دارد و روی این موضوع بسیار کار کرده بودند. پروژه به گونه‌ای پیش می‌رفت که سه نفر باید اعدام می‌شدند تا پروژه طبیعی جلوه کند. بسیاری از سیاستمداران در جریان این موضوع قرار گرفتند، اما زمانی که اعظم طالقانی مطلع شدند نسبت به این اعدام واکنش و اعتراض نشان می‌دهد. او برای این موضوع نزد مقام رهبری رفت و به آقای خامنه‌ای گفته بود که چرا زمانی که می‌خواهید با امریکا ارتباط برقرار کنید، بنای شما بر این است که بچه حزب‌اللهی قربانی کنید. شرح ماجرا را به ایشان گفته بود و این موضوع باعث شد که مسئله اعدام منتفی شود. ■

نکته دیگری که من از زندگی خانم طالقانی آموختم بحث

تحرز بود. بحث تحرز در آموزش‌های دبستان تا دبیرستان با اشکال روبه‌رو است. ما خوانده بودیم که فرد اصالت دارد و مالکیت فردی نیز واقعیت دارد و اگر قرار است تشکیلی به وجود بیاید، تشکل مجازی می‌شود و واقعیت ندارد و برای آن باید دلیل آورد. هنوز هم این مشکل وجود دارد

مامان و معنای زندگی

جامعه فرهنگی ایران در مهرماه امسال سوگوار فقدان رودابه کمالی شد. زود بود برای جوانی او، رنج این بیماری؛ و بی‌گناه شاگردانش را با خاطره دوست‌دانشتنی کلاس‌هایش تنها گذاشت. تحریریه نشریه چشم‌انداز ایران این ضایعه را به لطف‌الله میثمی و خانواده شادروان رودابه کمالی تسلیت می‌گوید. متن زیر را بهار اصفهانی، فرزند رودابه کمالی به درخواست نشریه چشم‌انداز ایران نگاشته است که یادی باشد از او که نام زنده است و اثرش ماندگار.



بهار اصفهانی

ای کاش می‌شد بدانیم
ناگه غروب کدامین ستاره
ژرفای شب را چنین بیش کرده است

مامان ذاتاً یک معلم بود. در این روزهای سخت و جان‌فرسای مبارزه با سرطان هم همواره به ما آموخت. این لحظه‌به‌لحظه مبارزه دوشادوش هم برای پاسداشت زندگی به ما یاد داد که هر چیز کوچکی تا چه اندازه می‌تواند شادی‌بخش باشد.

لابه‌لای درد و رنجی که می‌بردیم از ذره‌ذره آب شدن مامان پیش چشم‌امون و آرام‌آرام رخنه‌ناامیدی درون خونمون همواره مامان با حضور و استواری خود به ما یادآوری می‌کرد که چه اندازه زندگی ارزشمند و زیباست.

به تقلید از رولان بارت و مسکوب، سعی کردم روزانه از روزهای بیماری مامان بنویسم و این کلمات پیش‌رو داستان روایتی ما با سرطان است:

اوایل فروردین

ارغوان!

این چه رازبست که هر بار بهار
با عزای دل ما می‌آید.

اتفاقات عجیبی در حال رخ دادن است. بابا به نتیجه سی‌تی‌اسکن خیره شده... هنوز خیلی نمی‌دانم، اما چیزی که معلوم است این را نوید می‌دهد که دیگر همه چیز تغییر کرده است.

اواسط فروردین

امشب اما جور دیگری بود. هیچ مسکنی جوابگو نبود، بابا هنوز سر کار بود، باران خوابیده بود، من بودم و مامان که ساعت‌ها بود درد را تنها، به دوش می‌کشید. از توی کتابخانه کتابی دستم داد و گفت: بخوان... حواسم را پرت می‌کند، به صفحه دوم نرسیده بودم که آرام شد و خوابید.

اواخر فروردین

زیباترین صوت جهان، صدای نفس‌های مامان هنگام خواب است.

اوایل اردیبهشت / شب قدر

خبر رسید که ریه مامان پاک شده!

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی...

اواسط اردیبهشت

نیمه‌شب صدای بابا از توی اتاق می‌آید: «و ناگهان شگفت‌زده می‌شویم از اینکه درمی‌یابیم قطعه‌ای سیاه و تیره و تاریک از زندگی زیبای خیره‌کننده چشم مونا لیزا را می‌سازد...»

کتاب دال دوست داشتن در داستان بابا ورق می‌خورد، مامان چشم‌هایش را بسته. «...پازل زندگی را که بازی می‌کنی باید از کشف هر قطعه لذت ببری، وقتی قطعه هفتاد و هشتم در دستانت است باید تمام آن پازل بشود قطعه هفتاد و هشتم. تیرگی‌هایش همچنان که روشنی‌هایش، تیزی‌هایش همان‌گونه که انحنایش.»

اوایل خرداد

مامان! معنای زندگی!

اگر گاهی این‌طور به نظر می‌رسد که از موقعیتی که در آن هستیم فرار می‌کنم، می‌خواهم بدانی که این‌طور نیست. اگر فکر می‌کنی که خسته‌ام، پناه بر خدا! این‌طور نیست! مامان، اگر من می‌روم و سر خودم را با جریانات زندگی گرم می‌کنم فقط و فقط به خاطر این است که ته دلم مطمئن قراره تو خوب بشی. مثل آدم کم‌ظرفیتی که نمی‌تونه بشینه و صحنه ترسناک فیلم رو ببینه می‌رم زیر پتو و چشم رو می‌بندم، چون مطمئنم که بالاخره قهرمانان داستان یک‌جوری نجات پیدا می‌کنند. همان‌طور که تو... همان‌طور که ما.

دوستدار تو بهار

اواخر خرداد

یک نفر دارد که دست و پای دائم می‌زند

روی این دریای تند و تیره و سنگین که می‌دانید.

اوایل تیر

قشنگ‌ترین قاب هفته... مامان روی مبل خوابیده... نور آفتاب یسواش افتاده روی کتابخانه... کنار مامان نشستم. چشمم گاهی به کتابیه که در دستمه و گاهی به سینه‌اش که با هر نفس بالا و پایین میشه...

اوایل مرداد

ترسی از طولانی بودن راه یا برهنه بودن پاهایم ندارم، اما می‌ترسم رسیدن، سرایی بیش نباشد...

هوا بد است

تو با کدام باد می‌روی؟

اواخر مرداد

بابا گفت باید حرف بزنی. سرم درد می‌کرد. گفتم: میشه من یه موز بخورم. بعد تو سرم گفتم پس من یک موز برمی‌دارم و با خودم خندیدم. نمی‌دونم شاید چشم‌ام خندید و بابا دید. بابا شروع کرد به حرف زدن. صداس لابه‌لای قان‌قان‌های موتور و ویزوئهای ماشین گم می‌شد. موزم تموم شده بود. آشغالشو نمی‌دونستم چیکار کنم. دستام نوچ شده بود. بابا شروع کرد از سال ۶۷ گفتن. از وقتی که باباش سرطان گرفت و مرد. بابایی که من ندیدمش و هیچ‌وقت احتمالاً نمی‌دونسته نوه‌ای به اسم بهار خواهد داشت. صدای بابا توی صدای خیابون گم می‌شد. دستام نوچ بود. سرم درد می‌کرد. اکباتان از ته زیرگذر معلوم بود. پاهام کم کم شل شدند. بابا تموم نمی‌کرد. همین‌طور می‌گفت. دیگه صدای خیابون نمی‌اومد. سؤالاً دونه‌دونه به مغزم هجوم می‌آوردن. چقدر دیگه وقت مونده... پس شیمی‌درمانی چی... پس این همه مبارزه چی... پس این همه امید چی... پس من و باران چی...

بالاخره رسیدیم به نیمکتی و نشستیم. میوه‌فروشی دیگه بسته بود. پوست موزم خیلی وقت بود که از دستم افتاده بود. کاش پای کسی نمی‌رفت روش. آدمای خوش‌حال اکباتان از کنارمون رد می‌شدن. این ساعت معمولاً سگ‌هاشون رو می‌آوردند بیرون. من و بابا نشستیم بودیم روی نیمکت. خمیده. به آدم‌ها و سگ‌ها نگاه می‌کردیم. بابا دیگه حرف نمی‌زد. صدای دوتا مرد از دور می‌آمد که سگ‌هاشون جلوتر جست‌وخیز

می کردند. از روزشون می گفتند. یکی شون از صبح سه بار سگشو آورده بود بیرون و یکی دیگه از سود بورسش می گفت.

به بابا نگاه کردم. خیلی خمیده بود. زدم رو شونه اش. دستامو باز کردم. بغلش کردم. ما خیلی تنها بودیم. ما از آدم های دیگه دور افتاده بودیم.

اکباتان بود. شب بود. مردم سگ هاشون رو آورده بودند بیرون. من و بابا روی یک نیمکت همو تنگ در آغوش گرفتیم و گریستیم.

اوایل شهریور

دست ها می سایم تا دری بگشایم بر عبث می بایم که به در کس آید

۲۰ شهریور

زمان بدون توقف می گذرد. دیگر اختیار دست هایم را ندارم. به سمت کمد رفتم و لباس های مشکی را بیرون می کشم. چروک شده اند. وقتی اتفاق افتاد وقت نخواهم داشت که اتویشان کنیم. دست هایم بدون توقف کار می کنند. باید اتو را پیدا کنم.

۲۱ شهریور

در همه ناهشیاری هایم لحظه هایی هست که چشمانش باز می شوند، درشت و قهوه ای و بعد کلمه ای... جمله ای می گوید که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده و همه چیز مثل قبل است. کبودی های روی دستش را نوازش می کنم و آرام زمزمه می کنم: بدنت خیلی قویه مامان تا همین جا هم خوب جنگیده...

۲۵ شهریور

نمی دانستم چرا می خواهم بگریم، اما می دانستم اگر



کسی با من حرف بزند یا دقیق نگاه کند، یک هفته تمام خواهم گریست.

۳۰ شهریور

همه دکترها مامان را جواب کردند.

۲ مهر

بیمارستان لاله، بخش جراحی، انتهای راهرو، اتاق ۲۸۹. صدایی نیست مگر گاه گاهی جابه جایی پاها روی زمین سرامیکی، گاهی هم صاف کردن آرام سینه که از خلال جزوه های بابا به گوش می رسد. مامان خواب است. مردمک هایم با هر نفسش بالا و پایین می روند. از دیدن تلاش قلبش برای تپیدن سیر نمی شوم. فقط کمی بیشتر... کمی... بیشتر.

۵ مهر

گل ها را جوری چیدم که جلوی آینه را بگیرند تا وقتی مامان توی آینه نگاه می کند گل ها را ببیند.

۷ مهر

اتاق مامان امن ترین اتاق خانه است.

۱۴ مهر

مامان امروز نشست روی ویلچر و بردمش کنار پنجره سالن. از آنجا مرغ های مهرآباد را نشانش دادم و آخرین بارقه های غروب.

۱۶ مهر

این روزها بودند که جبران کنیم. این روزها وقت اضافه ما بودند، وگرنه مرگ خیلی وقت است که سوت پایان را زده.

۲۰ مهر

این روزها خیلی سخت و جان فرسا و به همان میزان هم زیبا و ارزشمندند. مثلاً امشب که به ناگاه فشار مامان رفت بالای ۱۷ و اوضاع بحرانی شد، بابا یک ساعت تمام عرق ریخت و ما به خودمون لرزیدیم، ولی اون شادی بابا بعد از دیدن عدد ۱۲ روی فشارسنج دیدنی بود. یا امروز صبح فرنی که درست کردیم و من قاشق قاشق به مامان دادم و با زبان بی زبانی گفت که مزه اش را دوست داشته، میزان برق توی چشم های من و خاله برای روشن کردن یک تهران کافی بود.

۲۳ مهر

و اندوه رو در روی من نشست اندکی در من خیره شد گریه را آغاز کرد و من ساکت ایستادم.

۲۵ مهر

ساعت یک بعد از ظهر هنوز قلبش می زند.

۲۶ مهر

یک و چهل و پنج دقیقه ظهر... مامان رفت... ■

اگر خواهان اشتراك نشریه چشم انداز ایران هستید: لطفاً برگ اشتراك را كامل و خوانا پر كنيد.

حق اشتراك يك ساله
داخل کشور: ۲,۴۰۰,۰۰۰ ریال
خارج از کشور:
اروپا ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال
امریکا ۱۳,۰۰۰,۰۰۰ ریال

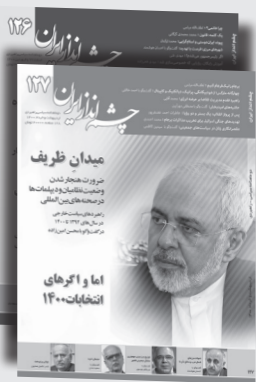
نام و نام خانوادگی:

نشانی:

تلفن: کد پستی:

(«قید کد پستی الزامی است»)

خوانندگان محترم می توانند حق اشتراك را به حساب سبیا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۰۲۳۹۰۴۳۳۷۳۷۷۵۵۰۶۱۰ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف الله میثمی واریز نمایند. «لطفاً پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید»



- در صورت واریز به کارت حتما شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.
- در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتما به اطلاع دفتر نشریه برسانید.
- بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نماير ارسال فرمایید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- خوانندگان گرامی می توانند نقدها و نظرات خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵

حسرم انداز سیاست داخلی



محمد احمدی در پرسش و پاسخی درباره نظرسنجی‌های اخیری که درباره ایران در خارج از کشور به‌ویژه در دولت سیزدهم انجام شده محققانه اظهارنظر کرده‌اند. ایشان به تکتک چالش‌هایی که این نظرسنجی در جامعه مدنی ایجاد کرده پاسخ داده‌اند. بدرالسادات مفیدی در مقاله «چگونگی ارزیابی ناکامی اصلاح‌طلبان در انتخابات ۱۴۰۰» سعی دارد چگونگی و مکانیسم ناکامی اصلاح‌طلبان در انتخابات ریاست‌جمهوری و شوراهای خرداد ۱۴۰۰ را نشان دهد.

میزان همخوانی نظرسنجی‌های
اخیر خارجی با واقعیت ایران؛

محمد احمدی

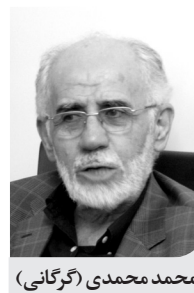


چگونگی ارزیابی ناکامی اصلاح
طلبان در انتخابات ۱۴۰۰؛

بدرالسادات مفیدی



تفاوت فقه و حقوق



محمد محمدی (گرگانی)

به نظر می‌رسد کمی‌توجهی به مسئله تفاوت‌های علم فقه و علم حقوق،^۱ عامل بخشی از سوء تفاهم‌ها و حتی تداخل مسئولیت‌ها و اختیاراتها شده است. این موضوع از ابتدای انقلاب اسلامی ایران تاکنون همواره ادامه یافته است، نویسنده هم در محیط علمی دانشگاه و هم در دوره مجلس اول شورای اسلامی ایران، (به‌عنوان نماینده مردم گرگان و آق‌قلا) از نزدیک این مسئله را تجربه و درک کرده است.

فقه تاکنون بر دانش قدیم بشر متکی بوده است؛ از فلسفه، منطق، جامعه‌شناسی و نجوم قدیم، اما حقوق بر اساس آخرین داده‌های علمی و تجربی بشر استوار است. هرچند در مواردی موضوع هر دو یکی است و تعامل و گفت‌وگو میان این دو نقش مهمی در تحول آرام و منطقی و بدون هزینه جامعه دارد. در اینجا در نظر دارم این مسئله را به‌صورت مختصر در اختیار صاحب‌نظران و خوانندگان ارجمند قرار دهم. امید است با بهره‌گیری از پیشنهادها و اظهارنظرها بتوان از آن در حل مسائل نظری و اجرایی کشور بهره گرفت.

فقه

فقه در لغت به معنای فهم و در اصطلاح فقها عبارت است از «علم به احکام (فرعی) شرعی از ادله تفصیلی آن‌ها...»^۲. حقوق نیز در این بحث به معنای نظام حقوقی یا همان قوانین، مقررات و رویه قضایی است. بعضی از متفکران مسلمان، فقه موجود را عین و شرط دین و در صورت تعارض با علم و خرد بشر، فقه را مبنا می‌دانند، درحالی‌که عرفای مسلمان و بسیاری از فقها و روشنفکران ما از ۱۵۰ سال پیش تاکنون سعی کرده‌اند میان فقه و دین تفاوت بگذارند. غزالی در تعریف فقه عنوان می‌کند: «در صدر اسلام به‌طور اطلاق، لفظ فقه گفته می‌شد علم به طرق آخرت و معرفت دقائق آفات نفوس و مفسدات اعمال و قوت احاطه به حقارت دنیا و کثرت اطلاع بر نعماء عقبی و شدت استیلاء خوف بر قلب از آن منظور می‌بوده است. دلیل این مطلب آیه شریفه «لِیَتَّقَهُوا فِی الدِّینِ»^۳ می‌باشد؛ زیرا آنچه انذار و تخویف بدان حاصل می‌شود این فقه است نه تقریبات طلاق و عتاق و سلف و اجاره و لعان و ظهار، بلکه این امور علاوه بر اینکه موجب انذار نیست خوض در آن‌ها چه‌بسا که باعث قساوت قلب و زوال خشیت و خوف نیز بشود. چنان‌که اکنون از بسیاری از متفردان به این فن مشاهده می‌شود. نمی‌گویم اسم فقه فتاوی‌ای مربوط به احکام ظاهری را مطلقاً شامل نبوده است، بلکه می‌گویم این شمول از باب عموم معنی این لفظ و یا از باب استنباط می‌باشد، چه بیشتر موارد استعمال این لفظ در معنی علم آخرت بوده است»^۴.

در نظر غزالی فقیه کسی است که به امر آخرت توجه داشته و در صدد برآوردن نیازهای متعالی و بی‌اعتنا به غرور و جاه‌طلبی‌های دنیاست و از او به‌عنوان انسان «خودساخته» یاد می‌شود. در فقه آن زمان فقط مسائلی مانند ازدواج، طلاق، لعان و سلف نبوده است، چون این امور موجب نمی‌شود فرد از نظر روحی در

جایگاه والایی قرار گیرد و امروز (زمان غزالی) هم افرادی هستند که علی‌رغم مطالعه در این امور از نظر روحی خودساختگی ندارند. مرحوم شهابی نیز از قول صدرالمتألهین شیرازی نقل می‌کند فقه در صدر اسلام به معنی مصطلح اطلاق نمی‌شد و معنی متعارف کنونی آن اصطلاحی مستحدث است: «و ان الفقه اکثر ما یأتی فی الحدیث به معنی البصیره فی امر الدین و ان الفقیه صاحب هذه البصیره»؛ بیشتر آنچه در حدیث آمده، فقه به معنی بصیرت در امر دین است و فقیه کسی است که این بصیرت را دارد»^۵. همچنین در این زمینه نظر بسیاری از متفکران مسلمان از جمله آیت‌الله محمدباقر صدر، مرحوم آیت‌الله منتظری و شهید مطهری این است که «فقه» برداشت فقها در هر دوره تاریخی از اسلام است، فقها متناسب با زمان خود دین را تفسیر کرده‌اند و این برداشت‌ها در طول زمان تغییر می‌کند؛ البته روشن است سخن از اصول و باورهای مشترک و قطعی مسلمانان نیست؛ بنابراین نظریات فقهی را می‌توان برداشت یا فهم فقیه مسلمان از یک مسئله فرعی اسلام در زمانی خاص دانست، زیرا فقها متناسب با جایگاه تاریخی خود نظر داده‌اند و هیچ فقهی حرف خود را مقدس و مطلق نمی‌دانسته و این کلام چه خوب پذیرفته شده که فقیه از حکم درست دو ثواب می‌برد و از حکم نادرست یک ثواب. سخنی که به‌درستی اشاره دارد تفسیر فقها نه عین حق و حقیقت، بلکه فهم و برداشت آنان از یک امر جزئی و فرعی دینی بوده و از این رو اختلاف نظر میان آن‌ها کاملاً طبیعی است. به قول شهید مطهری فتوای فقیه روستایی بوی روستا و فتوای فقیه شهری بوی شهر می‌دهد»^۶ یعنی هرکس با توجه به مجموعه شخصیت، اندیشه و محیط زندگی‌اش برداشت و تفسیر می‌کند. مسئله قانون و فقه در گذشته نیز مورد توجه بوده است. در قانون اساسی مشروطه و قانون اساسی جمهوری اسلامی به‌صراحت از اصل حاکمیت قانون (نه فقه) سخن به میان آمده است. در اصل دوازدهم متمم قانون اساسی (۱۲۸۶) مشروطه آمده است: «حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی‌شود مگر به‌موجب قانون».

طبق اصل ۳۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز، تنها قانون بنیاد تعیین مجازات است: «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به‌موجب قانون باشد».

در اینجا اشاره به کتابی از دوران مشروطه برای بحث ما مفید بحث خواهد بود. میرزا یوسف خان تبریزی (مستشارالدوله) در سال ۱۲۸۷ هجری قمری در پاریس رساله‌ای به نام یک کلمه به زبان فارسی نوشته است و در مقدمه آن می‌نویسد: «... آن «کودها»^۷ در نزد اهالی فرانسه به‌منزله کتاب شرعی است در نزد مسلمانان، اما در میان این دو فرق زیاد است: فرق اول: «کود» به قبول دولت و ملت نوشته شده نه برای واحد؛ فرق دوم آن است که «کود» فرانسه همه قوانین معمول بها را جامع است و از اقوال غیر معموله و آرای ضعیفه و مختلف فیها عاری و منقح است؛ فرق سیم آن است که «کود» فرانسه به زبان عامه نوشته شده است. معانی و مقاصدش به سهولت مفهوم می‌شود و شرح و حاشیه را احتیاج ندارد؛ فرق چهارم که عمده و اهم است آن است که «کود» فقط مصالح دنیوی به شامل است، چنان‌که به حالت هرکس از هر مذهب و



ملت که باشد موافقت دارد و امور دینی را کتاب مخصوص دیگر است؛ و فرق پنجم «کود» قوانین عرفیه و عادیه را نیز جامع است»^۸. اکنون به تفاوت‌های میان علم فقه و علم حقوق می‌پردازیم:

تفاوت‌های علم حقوق و علم فقه

حوزه حقوق و فقه را باید از هم تفکیک کرد، زیرا با هم تفاوت‌هایی دارند. همچنین از تداخل آن دو عوارضی پدید می‌آید که به هر دو لطمه می‌زند، اما تفاوت‌های این دو حوزه عبارت‌اند از:

۱- تفاوت جرم و گناه

عقاید مذهبی ریشه در جان و دل انسان‌ها دارد و با وجدان و درون آن‌ها ارتباط پیدا می‌کند، اما حقوق به عدالت و نظم می‌پردازد. برای اجرای قانون خلوص نیت شرط نیست، اما در مذهب انگیزه خالص شرط پذیرفتن عبادات است؛ لذا اگر کسی از ترس قانون مرتکب جرم نشود، نمی‌توان او را به ریا متهم کرد و مجازات کرد، ولی در مذهب اگر کسی از ترس از دست دادن امتیاز اداری و اجتماعی عبادت کند، عبادتش باطل است. بدین جهت هر گناهی جرم نیست و هر جرمی هم گناه نیست، نماز نخواندن یا ریا گناه است، اما جرم نیست. از طرفی رعایت نکردن تشریفات قانونی مانند ثبت ازدواج جرم است، اما اقلاد در برداشت سنتی دینی گناه نیست.

۲- تفاوت اهداف حقوق و فقه

در مذهب، هدف کمال درونی فرد است، چه اینکه جوهر دین، انتخاب آزاد و درونی انسان است، درحالی‌که در حقوق، عدالت و نظم اجتماعی مدنظر است، هرچند عدالت و نظم خود شرط کمال فرد است، اما معنی این سخن آن نیست که عدالت اجتماعی امری غیردینی است، اما باید در نظر داشت وارد کردن خلوص دینی به حوزه‌های سیاسی و اجتماعی، آمیختن دو حوزه مجزاست. به طور مثال، فردی که می‌خواهد خلبان ماهر و قابل باشد، آیا ایفای تکالیف دینی، شرط مهارت و قابلیت خلبانی است؟ علم حقوق، کاری به مذهب، خلوص و تقوا ندارد و اگر وارد این حیطه‌ها شود، فساد ایجاد خواهد کرد و با اینکه از نظر اغلب حقوقدانان، قانونی که با پشتیبانی اخلاق و باور مردم باشد بهتر اجرا می‌شود، اما همگان از آن می‌ترسند که قوانین چهره مقدس به خود بگیرد، چون در این صورت و دست کم با توجه به برداشت و فهم بعضی‌ها از مذهب، نقدناپذیر و راکد خواهد شد.

۳- قانون، حاصل توافق اکثریت یک ملت است و فقه، برداشت یک فقیه از منابع دینی است

قانون حاصل توافق اکثریت آرای مردم است که به‌وسیله نمایندگان آنان به دست آمده، درحالی‌که فقه برداشت فقیه از منابع دینی است. در مسائل مذهبی افراد حق دارند بر اساس باورهای خود به مراجع متفاوت دینی رجوع کنند، اما اگر میان

لزوماً به معنای انسانی و عادلانه بودن آن نیست. مسئله‌ای که در مورد قوانین بین‌المللی نیز مطرح است.^{۱۰}

قاعده فقهی به دنبال عدالت (از نظر بعضی فقها) و حکم فقهی است که بر اساس منابع فقه تعریف می‌شود. در اینجا فروض مختلفی پیش می‌آید: الف: فقیه بر اساس وضعیت، سلیقه یا فرهنگ عمومی جامعه، فتوای فقهی می‌دهد. فرضی که در قالب رسمی و موجود مذهب قابل پذیرش نیست، زیرا فراوان در طول تاریخ گفته شده که احکام الهی را نمی‌توان تابع هوی و هوس و جهل مردمان کرد؛ ب: فقیه نظر فقهی خود را اظهار می‌کند و هرکس آن را باور دارد بدان عمل می‌کند و هر کس هم باور ندارد به راه خود می‌رود، فرضی که تاکنون فقها بدان عمل کرده‌اند؛ ج: فقیه در فرضی که اکثریت جامعه به احکام فقهی باور ندارند از طریق حکومت به زور و اجبار متوسل می‌شود و مردم را به اجرای آن مجبور می‌کند که این موضوع نیز با اساس دین در تعارض است. مسئله‌ای که از ابتدای تاریخ دین مطرح بوده و در ۱۵۰ سال اخیر در میان مسلمانان بیشتر بدان پرداخته شده این است که آیا جمع میان جمهوریت و مذهب ممکن است؟ اگر فرضاً اکثریت مردم دین را نخواستند، دین با آنان همراهی می‌کند یا حسابش را جدا می‌کند؟

قانون حاصل توافق اکثریت است و می‌تواند بحق باشد و از عدالت و انصاف سخن گوید، می‌تواند این گونه هم نباشد، اما از نظر فقهای سنتی، فقه نمی‌تواند تابع اکثریت جامعه شود، زیرا از منبع الهی سخن می‌گوید و کلام خدا را نمی‌توان تابع اکثریت کرد.

۵- تفاوت منابع حقوق و فقه

منابع فقه، قرآن، سنت، اجماع و عقل است و عقل در چارچوب نقل معصوم مورد قبول فقهاست، اما منابع حقوق، قانون و مقررات، رویه قضایی، عرف و نظر حقوقدانان است؛ به عبارت دیگر، فقه حقوق قدیم است و حقوق فقه جدید. منابع نظری فقه،

یک فتوای فقهی و قانون تعارض باشد، قانون اجرا می‌شود، اگرچه افراد قبول نداشته باشند. در یک کشور ممکن است ده‌ها فقیه باشند که تقلید از آن‌ها برای پیروانشان مجاز باشد، اما در همان کشور تنها یک قانون می‌تواند وجود داشته باشد که باید برای همه به‌طور مساوی اجرا شود. امری که از آن به‌عنوان ویژگی قاعده حقوقی یاد می‌شود.^۹

افراد حق دارند در حوزه شخصی، در مواردی که با قانون تعارض نداشته باشد به باور مذهبی خود عمل کنند، اما نمی‌توانند به دلیل باور دینی از انجام تکالیف قانونی خودداری کنند. چنان‌که در ابتدای انقلاب عده‌ای مدعی بودند که در اسلام مالیات نداریم و اسلام خمس و زکات را واجب کرده است و لاجرم خود را مکلف به پرداخت مالیات نمی‌دانستند، اما این باور موجب نمی‌شود که قانون اجرا نشود و از آنان مالیات اخذ نشود. قانون محصول نظر رسمی و قانونی اکثریت جامعه و عقلانیت روز بشر است. از طرفی حقوقدان می‌داند با تغییر و تصویب قانون خوب، شرایط جامعه تغییر نمی‌کند؛ زیرا تغییر مناسبات اجتماعی به عوامل بسیار پیچیده‌ای مربوط است که شاید تغییر قانون در مراحل نهایی آن مطرح باشد. از طرف دیگر حقوقدان اشراف دارد که قانون در نهایت برآیند و محصول تعامل قدرت‌های موجود جامعه و عقلانیت روز بشر است، نه لزوماً عین عدالت و انصاف خالص و محض. بر این اساس حقوق از طرفی از عدالت و انصاف سخن می‌گوید و آن را اساس دانش خود می‌داند، اما از طرف دیگر ناگزیر به واقعیت‌های اجتماعی توجه دارد و در چارچوب هنجارهای موجود جامعه عمل می‌کند؛ البته در طول تاریخ، رأی اکثریت لزوماً عادلانه نبوده و در بسیاری موارد حتی ظالمانه بوده است، به همین دلیل امروز پیش‌شرط دموکراسی (حاکمیت رأی اکثریت)، رعایت حقوق اقلیت است. سقراط با رأی اکثریت مردم آتن اعدام شد و هیتلر نیز رأی اکثریت را داشت؛ به عبارت دیگر اعتبار یک قانون

فلسفه و منطق قدیم، جامعه‌شناسی قدیم و اقتصاد قدیم است، در حالی حقوق بر اساس دانش جدید در رشته‌های مختلف علمی روز شکل گرفته است که این تفاوت منابع موجب تفاوت در برداشت‌ها و راهکارهای مربوط به آن‌ها می‌شود. نکته دیگر این است که چون مرجع استنباط فقهی روحانیون هستند، بزرگ‌ترین نقدی که در اروپا پس از رنسانس مطرح شد این بود که بعضی از روحانیون به برداشت‌های خود قداست می‌بخشند و آن‌ها را به خدا، پیامبر و معصوم نسبت می‌دهند و لاجرم دایره گفتمان آزاد و انتقاد محدود می‌شود، چون روحانیون مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را که نسبی، تغییرپذیر و نقدپذیر است مقدس می‌پندارند و ناگزیر در جایگاهی قرار می‌گرفتند که مردم توان نقد و نظر برابر و مستقل را نداشتند. نتیجه آنکه مردم رشد نمی‌کنند و توانایی‌ها و خلاقیت‌های انسانی آنان شکوفا نمی‌شود، چون مردم صرفاً فرمان‌بردارند، نمی‌اندیشند، اما می‌پذیرند. مسئله‌ای که موجب نوعی نخبه‌گرایی و رکود اندیشه و بسته شدن میدان هرگونه نقد و مآلاً تحول و توسعه می‌شود. موضوعی که در دنیای مدرن نیز مطرح است؛ یعنی اگر مردم نسبت به سرنوشت خود بی‌اعتنا باشند و مثلاً هر چهار سال یک بار رأی دهند، سپس به کناری نشسته و تعیین سرنوشت خود را به دیگران واگذار کنند باز هم نوعی نخبه‌گرایی به وجود می‌آید، درحالی که هدف این است که مردم در ساختن خود و جامعه خویش شرکت کنند؛ البته کسانی که مستقیم یا غیرمستقیم از اجرای قانون سود یا زیان می‌برند، به‌خوبی می‌توانند ایرادهای اجرایی یک قانون را درک کنند، اما به هر حال قانون ناگزیر باید به ابعاد بسیار پیچیده اجتماعی توجه کند.

۶- تفاوت حقوق و فقه در ضمانت اجرا

ضمانت اجرای حقوق، قدرت الزام و اجبار دولت است و اگر فرد قانون را هم قبول نداشته باشد، ناگزیر است آن را اجرا کند، درحالی که ضمانت اجرای مذهب در دنیا، وجدانی و درونی است و مؤمن بر اساس باور خود آن را اجرا می‌کند، زیرا جوهر دین، انتخاب آزاد و درونی انسان است، اما فقه قدرت اجرایی از طرف دولت ندارد و هیچ مأمور دولتی نمی‌تواند فتوای یک مجتهد را اجرا کند؛ لذا فتوا تا زمانی که به‌صورت قانون یا مقررات درنیامده است از طرف مراجع قانونی قابل اجرا نیست، درحالی که قانون و مقررات اجرا می‌شود، حتی اگر افراد آن را باور نداشته باشند.^{۱۱} همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، قانون اساسی مشروطه و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نیز به این مسئله اشاره کرده‌اند.

۷- تفاوت قانون و فقه در قلمرو و اجرا

قانون در محدوده مرزهای جغرافیایی، یک کشور قابل اجراست. هر قانونی که تصویب می‌شود و مراحل قانونی آن طی می‌شود، در سراسر کشور لازم‌الاجراست، امری که در حقوق بین‌الملل پذیرفته شده و هر کشور در مرزهای جغرافیایی خویش - واحدی به نام دولت - قوانین و مقررات خود را اعمال می‌کند، درحالی که فتوای یک فقیه جز در موارد استثنائی، فقط برای مقلدان او قابل اجراست و به حدود جغرافیایی یک کشور محدود نیست؛ البته به نظر می‌رسد تنوع برداشت دینی خود می‌تواند نقطه قدرت اجتهاد دینی باشد و موجب تکثر و تنوع فهم‌ها و برداشت‌های دینی شود، چه اینکه به‌طور طبیعی افراد با عنایت به روحیه و تفاوت‌هایشان به مرجع و فقیه مورد قبول خود مراجعه می‌کنند.

با توجه به مسائل مذکور به نظر می‌رسد «حاکمیت قانون» یک مرحله از مراحل تحول در جامعه بشری است و ضرورت و نیاز روز است و می‌تواند در حوزه علم حقوق برای حل بهتر و کارشناسی‌تر مسائل جامعه راهگشا باشد، ضمن آنکه از علم فقه نیز می‌توان به‌عنوان منبع نظری قوی و کارشده علم حقوق برای همه صاحب‌نظران از جمله حقوقدانان بهره گرفت؛ امری که در سراسر دنیا پذیرفته شده است.

پی‌نوشت:

۱. محمد محمدی (گرگانی)، بازنویسه و تکمیل از متن کتاب جستاری بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، شهر دانش، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی، تهران: ۱۳۹۳.
۲. محمود شهبایی، ادوار فقه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰، ص ۳۶.
۳. سوره توبه، آیه ۱۲۲.
۴. محمود شهبایی، پیشین، ص ۳۵.
۵. همان، ادوار فقه، ص ۳۳.
۶. آیت‌الله مرتضی مطهری، اصل اجتهاد در اسلام، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، جلد ۲۰، ص ۱۸۱.
۷. مجموعه قوانین.
۸. میرزایوسف خان تبریزی، (مستشارالدوله)، رساله موسوم به یک کلمه، به اهتمام علیرضا دولتشاهی، تهران، بال، چاپ اول ناشر، ۱۳۸۶، صص ۲۸-۲۶.
۹. البته در مواردی برای افراد با توجه به شاخصه‌های گوناگون دین، مذهب، مکان زندگی، قواعد حقوقی متفاوت وضع و اجرا می‌شود که از آن به «پلورالیسم حقوقی» یاد می‌شود.
۱۰. هدایت الله فلسفی، از حق‌مداری تا قانون‌مداری، مقاله «حقوق بشریت در برزخ میان عدالت و قدرت»، انتشارات گنج دانش، ۱۳۹۶.
۱۱. در حقوق ایران نیز این مسئله پذیرفته شده و تبصره ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ اشعار می‌دارد: «چنانچه قاضی مجتهد باشد و قانون را خلاف شرع بداند، پرونده به شعبه دیگری جهت رسیدگی ارجاع خواهد شد».

عرضه نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران در «فیدیبو»

خوانندگان گرامی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می‌توانند از این پس نسخه الکترونیکی دو ماهنامه سیاسی - راهبردی «چشم‌انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده نمایند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (<http://fidibo.com>) دریافت نموده و نصب نمایند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران را دریافت و مطالعه نمایند.

این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می‌کند از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می‌کند. مجله رایبه شده در فیدیبو بی‌دی‌اف نبوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه بطور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می‌دهند.



دانلود کتاب

رقیب خطرناک‌تر از دشمن؟

چشمگیر و نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ملل محروم بود. همه نیروها ملی شدن نفت در سرتاسر ایران را پذیرفتند، ولی حزبی که تمایلی به شوروی داشت آن را نپذیرفت و عملکرد آن حزب هم تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ کارشکنی علیه مصدق و نهضت ملی بود. کسانی که آن زمان را درک کرده‌اند یا نشریات آن‌ها را خوانده باشند می‌دانند آن‌ها به راحتی می‌گفتند که شاه و دارودسته آن ارتجاعی هستند و به زودی سقوط می‌کنند، ولی نهضت ملی تحت رهبری مصدق قدرت و توانایی مدیریت دارد و ماندگار خواهد شد و زمینه را برای حاکمیت ما سخت‌تر می‌کنند. این عملکرد موجب شد هم به نهضت ملی ضربه بخورد، هم به خودشان؛ چراکه رقیب را از دشمن خطرناک‌تر می‌دانستند.

۲. در سال ۵۰ شمسی، حسینیه ارشاد کانون پرشور و شعوری برای جوانان مسلمان شده بود و زنده‌یاد دکتر شریعتی آموزه‌های خود را به صورت سخنرانی ارائه می‌کرد. دکتر نقدهایی به مکتب مارکسیسم و عملکرد مارکسیست‌ها داشت، ولی تأکید می‌کرد مارکسیسم رقیب اسلام است و نه دشمن، اما ضربه سال ۵۴ به سازمان مجاهدین خلق ایران و انتشار بیانه تغییر ایدئولوژی که به مصادره سازمان و برادرکشی انجامید، عوارض منفی زیادی داشت، مانند جدا شدن گروه‌های کوهنوردی، کتابخانه‌ها در دانشگاه‌ها و سفره‌ها در زندان‌ها از همدیگر. این بار هم ما دیدیم که مارکسیست‌های سازمان احساس می‌کردند که برای پیروزی مارکسیسم بایستی مسلمانان را تصفیه کنند و رقیب خود را دشمن پندارند تا توان سازمان‌دهی نداشته باشند. متقابلاً بعد از این ماجرا یک جریان فکری علیه مارکسیست‌ها به وجود آمد که حتی می‌گفتند مارکسیسم از ساواک هم خطرناک‌تر است. این پدیده به حدی رشد و گسترش یافت که حتی امریکایی‌ها را به این فکر انداخت که می‌توان به این جریان ضد کمونیسم امید راهبردی داشت. در هر دو ملاحظه شد که رقیب از دشمن خطرناک‌تر تلقی شد.

۳. بهار عربی در ۲۰۱۱ (۱۳۹۰) از تونس و مصر شروع شد و انقلابی به پا شد و دامنه آن به بحرین کشید و نزدیک بود سلطنت در آنجا سقوط کند که نیروهای نظامی عربستان سعودی بحرین را اشغال کردند. اسرائیل و عربستان هر دو به شدت با این انقلاب‌های دموکراتیک مخالف بودند و کارشکنی می‌کردند. در نهایت عربستان و امارات با حمایت از عبدالفتاح السیسی کودتایی علیه محمد مرسی در مصر سامان دادند و سرکوب‌های وسیعی انجام گرفت. این سؤال مطرح بود که چرا عربستان اهل سنت با مصر مسلمان و اخوان المسلمین اهل سنت چنین برخورد آشتی‌ناپذیری می‌کند؟ علت آن را در این امر باید جست که عربستان، اخوان المسلمین را از شیعه خطرناک‌تر می‌دانست، چراکه می‌توانست مردم خود را علیه شیعه بسیج کند، ولی توانایی این امر را نداشت که مردم خود را علیه اخوان المسلمین بسیج کند. اخوان المسلمین اهل سنت سخت‌تر از اخوان المسلمین با مذهب سعودی‌ها داشت و در مقطعی بسیاری از مدیران آن‌ها از اخوان المسلمین بودند. سعودی‌ها نگران بودند که حاکمیت به خطر بیفتد و نتیجه جز این نبود که رقیب را از دشمن خطرناک‌تر می‌دانستند.

روز دهم خرداد ۱۳۹۰ مهندس عزت‌الله سحابی دار فانی را وداع گفت. روز ۱۱ خرداد به منظور برگزاری تشییع جنازه ایشان با مقامات امنیتی گفت‌وگوهای زیادی انجام شد. در نهایت قرار شد از در منزل ایشان در لواسانات به فاصله ۵۰ متر در یک خیابان فرعی، تشییع جنازه انجام شود و محدودیت‌های زیادی هم برای آمدن علاقه‌مندان ایشان در طول جاده‌ها سازمان‌دهی شده بود. حدود ۲۰ الی ۳۰ متر که از منزل دور شدیم به تابوت و پیکر ایشان حمله شد و افرادی که زیر تابوت بودند مجروح و مضروب شدند و پیکر ایشان بر زمین افتاد. در همین غائله بود که دختر ایشان، هاله سحابی، به شهادت رسید. روز بسیار سخت و پرماجرایی بود. من که خودم انتهای تابوت بودم به شدت به فکر فرو رفتم که در یک منطقه دورافتاده از تهران چون لواسانات که با پادگان‌های مختلف محاصره شده و راه ارتباطی آن بیش از دو جاده کنترل شده نیست، این تشییع جنازه چند متری چه خطری برای نظام جمهوری اسلامی ایران ایجاد می‌کند و چرا با افرادی که خودسر قلمداد می‌شدند برخوردی نشد، درحالی که دوربین‌های زیادی مشغول فیلم برداری بودند، آن هم پیکر کسی که دوازده سال از عمرش را در زندان‌های مختلف گذرانده و عضو فعال شورای انقلاب و وزیر برنامه‌ریزی نظام جمهوری اسلامی بود. فکر کردم شاید این افراد خودسر می‌خواهند این پیام را برسانند که هرکس مخالفتی با نظام داشته باشد باید هزینه زیادی بپردازد و این افراد تعدادشان محدود شده و با آن‌ها برخورد ویژه بشود. به یاد گفته زنده‌یاد سحابی در یکی از جلسات افتادم که گفت به نظر من عملکرد نظام ما طوری است که رقیب را از دشمن خطرناک‌تر می‌داند. روی این دو موضوع فکر می‌کردم که به سررشته‌درازی در تاریخ معاصر رسیدم که نمونه‌های آن را در زیر می‌آورم:

۱. ملت ایران در سال ۱۳۳۰ با ملی شدن نفت در سراسر ایران و خلع‌ید از شرکت غاصب نفت ایران و انگلیس، به رهبری مصدق نهضت ملی عظیمی را رقم زده‌اند که به لحاظ داخلی و خارجی بسیار

۴. همان‌طور که می‌دانیم در سال ۵۴ مارکسیست‌های سازمان مجاهدین خلق ایران با برادرکشی و تصفیه حساب‌های خونین این سازمان را مصادره کردند. در پی آن و در درون زندان جریانی به رهبری مسعود رجوی فکر می‌کرد که سازمان هیچ عیب و نقصی نداشته و فقط کودتایی اپورتونیستی علیه آن شکل گرفته است. در زندان قصر ما عده‌ای بودیم که می‌گفتم باید در درون خودمان پدیده سال ۵۴ ریشه‌یابی و سنخیت‌ها با آن پاک‌سازی شود. در نهایت در سال ۵۵ به یک انشعابی تبدیل شد که بسیار دردآور بود، از این بابت که جریانی به رهبری مسعود رجوی با وجود اینکه همه ما در بند زندان ساواک بودیم ما را بایکوت کرده و می‌گفتند دستاوردها سوزانده شود و اصطلاحی بهتر از «زندان در زندان در زندان» برای آن وضعیت نیافتیم. با دوستان سابق حتی سلام‌علیک هم نداشتیم. هر کار غیرمنطقی که لازم بود برای انزوی بچه‌های زندان قصر می‌کردند. با اینکه در جریان انقلاب همه نیروها به هم نزدیک شده بودند، ولی این نزدیکی در ماها نبود. وقتی آزاد شدم به منزل زنده‌یاد آیت‌الله طالقانی رفتم و ایشان به من گفتند که به دوستان همبند و مجاهد خود بگویید که مردم ما انقلاب وسیعی کرده‌اند، سعی کنید تنگ‌نظری‌های داخل زندان را به درون انقلاب نکشید. من این پیام را از طریق پرویز یعقوبی به آن‌ها رساندم، ولی واکنش آن‌ها این بود که مسعود رجوی بعد از پیروزی انقلاب در اولین سخنرانی‌اش در چمن دانشگاه تهران به شدت تجدیدنظرطلبان را به باد انتقاد گرفت. این در حالی بود که همه تا پای

جان فداکاری کرده بودند و وضعیت آن زمان را این‌طور توصیف می‌کردیم که «چنان قحط‌سالی شد اندر دمشق / که یاران فراموش کردند عشق». حتی یکی از آن‌ها نزد من نیامد که بگوید آیا برای معالجه چشمت کمک می‌خواهی یا نه. واقعاً دوران سختی بود. این‌ها اولویت‌ها را فراموش کردند و رقیب را از دشمن خطرناک‌تر می‌دانستند. دیدیم که سرانجام این رویه‌ها به کجا منجر شد، هم انقلاب را تضعیف کردند و هم خودشان را. یک روز در ملاقاتی که با آیت‌الله طالقانی داشتم گفتند چرا شما از هم جدا بیاید. گفتیم ما دوست نداریم که جدا باشیم. آن‌ها

حتی در نشریه مجاهد اجازه نمی‌دهند که حتی یک ستون در اختیار ما باشد و یا مقاله‌ای بنویسیم تا مردم قضاوت کنند ببینند اختلاف بر سر چیست. مرحوم طالقانی حاج احمد علی بابایی

را به منزل ما فرستادند که در این باره تحقیق و تفحص کنند. وقتی من پیشنهاد کردم یک ستون از نشریه مجاهد به علت این جدایی‌ها اختصاص داده شود، ایشان گفت این کار به فروپاشی آن‌ها می‌انجامد. گفتیم آیا این قدر سست عنصرند که با یک نوشته از هم پاشیده شوند؟ بعد از ملاقات با مرحوم طالقانی، رجوی در نشریه مجاهد مقاله‌ای با عنوان «در و خرمهره» نوشت که ما را به خرمهره و خود را به در تشبیه کرد که در این صورت از نظر او جایی برای گفت‌وگو باقی نمی‌گذاشت.

۵. در دهه ۶۰ که رهبران مجاهدین به رهبری رجوی به خارج از کشور و سپس به عراق رفتند، در نشریات خود از جریان استحاله در ایران نام می‌بردند. استحاله که مرکب بود از آیت‌الله منتظری و دفتر سیاسی ایشان، مهندس عزت‌الله سبحانی، دکتر رضا طوسی و لطف‌الله میثمی. این‌ها چنین تبلیغ می‌کردند که این جریان برای آن‌ها خطرناک‌تر از نظام جمهوری اسلامی است که متأسفانه این هم در همان راستای دشمن دانستن رقیب بود، ولی باز هم متأسفانه دیدیم که مشابه همین تحلیل در نهادهای انقلاب ما رسوخ کرده و لبه تیز حمله در داخل متوجه این افراد شد. نهادهای ما هم به دام این اولویت نادرست افتادند و در نتیجه از آنچه در مرصاد اتفاق افتاد غافل شدند. من بارها یادآور شده‌ام که دستگاه‌های امنیتی ما باید دقت کافی داشته باشند که اولویت‌ها را جابه‌جا نکنند و رقیب را از دشمن خطرناک‌تر تلقی نکنند.

۶. در اسفندماه سال ۱۳۷۹ واژه‌ای به نام «برانداز

”
**تازمانی که ما رقیب را
 دشمن بینگاریم و نیروها را از
 مشارکت در چرخه مدیریت
 محروم کنیم، مملکت روی
 توسعه را به خود نخواهد
 دید. از ابتدای انقلاب که
 گزینش‌ها شکل گرفت
 سیاست‌ها طوری پیش رفت
 که بیشتر نیروهای فعال
 جامعه طرد و حذف شدند و
 در مطبوعات اصطلاحی راه
 افتاد به نام حزب رجا؛ یعنی
 «رانده‌شدگان جمهوری
 اسلامی»**

قانونی» در رسانه‌های رسمی مطرح شد و مدتی بعد حدود هشتاد نفر از اعضای ملی-مذهبی و نهضت آزادی ایران دستگیر شدند، آن هم با برچسب براندازی و تبلیغات در تمامی رسانه‌ها که البته بعد از بازجویی‌های مفصل و مرارت‌های زیاد در زندان و آنچه بر سر خانواده‌هایشان آمد، دادگاهی تشکیل شد که اصولاً براندازی جزء اتهامات نبود، درحالی‌که این واژه براندازی در تمامی مطبوعات و رسانه‌ها منتشر شد، ولی هیچ معذرت‌خواهی از طرف هیچ نهادی صورت نگرفت. برانداز قانونی یک واژه تعجب‌برانگیز است.

اگر نیرویی به فرض از طریق قانون به رشد و گسترش کمی و کیفی برسد و از صلاحیت برخوردار و آرای مردم را همراه خود داشته باشد چه مانعی دارد که مملکت از صلاحیت‌های آن‌ها بهره‌مند بشود؟ برای نمونه

در کشور انگلستان که گاهی حزب محافظه‌کار و گاهی حزب کارگر حاکم می‌شوند آیا به معنی براندازی است؟

تازمانی که ما رقیب را دشمن بینگاریم و نیروها را از مشارکت در چرخه مدیریت محروم کنیم، مملکت روی توسعه را به خود نخواهد دید. از ابتدای انقلاب که گزینش‌ها شکل گرفت سیاست‌ها طوری پیش رفت که بیشتر نیروهای فعال جامعه طرد و حذف شدند و در مطبوعات اصطلاحی راه افتاد به نام حزب رجا؛ یعنی «رانده‌شدگان جمهوری اسلامی». این‌ها کسانی هستند که اصول انقلاب، جمهوری اسلامی ایران و قانون اساسی آن را قبول دارند، ولی مشمول حذف نیرو شده‌اند و تعدادشان هر روز به لحاظ کمی و کیفی اگر نگوئیم بیشتر از نظام، بلکه هم‌ردیف آن است. معمولاً منتقدان این است که برای مبارزه با دشمن ما توان آن را داریم که نیروهای زیادی را بسیج کنیم، ولی چنین توانایی را در برابر رقیب نداریم. محور، منافع ملی و توسعه ایران نیست، بلکه منافع فردی و جناحی مدنظر است.

۷. در دی‌ماه ۱۳۹۶ مؤسسات مالی اعتباری که پول‌های مال‌باختگان را مصادره کرده بودند، تظاهراتی علیه دولت راه انداختند و بحرانی ایجاد کردند که در پی آن در هشتاد شهر ایران تظاهرات صورت گرفت. در سردر دانشگاه تهران شعاری به مضمون «اصلاح‌طلب، اصولگر، دیگه تمومه ماجرا» داده شد که جز در سردر دانشگاه تهران فقط مردم یک شهر آن را تکرار کردند، ولی این شعار در تمامی ماهواره‌ها به‌ویژه مجاهدین و سلطنت‌طلب‌ها دائماً تکرار می‌شد و به معیاری برای تحلیل‌های راهبردی آن‌ها تبدیل شد. شعاردهندگان اصولاً به جریان راست افراطی که این تظاهرات و بحران را به وجود آورده بود توجهی نداشتند، بلکه معتقد بودند افراطیون در بستر زمان کم‌رنگ و بی‌رنگ شده و سقوط خواهند کرد، ولی جریانی که می‌ماند اتحاد اصلاح‌طلبان با اصولگرایان منطقی است که همین جریان در انتخابات ریاست‌جمهوری ۹۲ موفق شد و توانست نقطه عطف تکاملی جدیدی در ایران به وجود آورد. بدین مضمون که پس از سال‌ها شعار جنگ به جای جنگ با کشورهای مختلف به‌ویژه آمریکا تعامل سازنده با جهان را مطرح کرد و به «برجام» رسید که ما را از جنگ و تحمیل جنگ دور کرد و می‌توانستیم راه توسعه را پیش بگیریم و نقد آن، لغو تحریم‌های نفتی و خروج ایران از فصل هفتم شورای امنیت بود که اعضای دائمی شورای امنیت با هماهنگی کشورهای دیگر با ایران به‌طور قانونی وارد جنگ شوند. این شعار که از جریان چپ دانشگاه شروع شد در بطن آن مخالفتی با راست افراطی نداشت و تنها به اصلاح‌طلبانی حمله می‌شد که دائماً تحت تعقیب فضای امنیتی-نظامی بودند. این‌ها به لحاظ معرفتی همان رقیبی را که می‌تواند ماندگار باشد دشمن تلقی می‌کردند. ■

بررسی سهم جبهه اصلاحات ایران در نتیجه انتخابات ۱۴۰۰

اصلاح طلبان ناکامی خود در انتخابات را چگونه ارزیابی می کنند؟



بدرالسادات مفیدی

اصلاح طلبان و نیز بدنه حامی آنان در انتخابات اخیر نشان داد این آسیب شناسی ها به خوبی صورت نگرفته بوده است! خاصه آنکه توانسته بود از دودستگی و اختلاف نگاه اعضای جبهه اصلاحات ایران که از چند ماه قبل از برگزاری انتخابات ۲۸ خرداد در عرصه سیاسی کشور به منظور ایجاد انسجام و یکپارچگی بیشتر میان اصلاح طلبان اعلام موجودیت کرد، جلوگیری کند.

این اختلاف نگاه در حدی بود که حتی در فردای اعلام نتایج انتخابات به رغم توصیه پاره ای از چهره های اصلاح طلب مبنی بر اجتناب از طعنه زدن به یکدیگر در محافل عمومی، مردم شاهد بروز واکنش های احساسی و هیجانی طرفین و متهم کردن دیگری بودند. بخشی که حامی هستی و نیز موافق شرکت در انتخابات ولو صرفاً با داشتن کاندیدای نیابتی بودند، مدعی شدند در آخرین روزهای قبل از انتخابات امکان شکل دهی به یک کنش جمعی و جنبش انتخاباتی به منظور جلوگیری از استقرار کامل یک نظام اقتدارگرا وجود داشته ولی عدم همراهی بخش دیگری از اعضای جبهه اصلاحات این امکان را منتفی کرده است. چنان که حتی یکی از آنان پا را از این تحلیل فراتر گذاشته و در توثیق نوشت امیدوارم کسانی که با هدف حفظ اعتبار تنها نظاره گر بودند، بازاری برای خرج اعتبارشان پیدا کنند.

در مقابل اما اعضای مخالف شرکت در انتخابات به هر قیمتی، بیان می کردند در شرایط نابرابری که برای اصلاح طلبان ایجاد کرده اند شانس پیروزی قریب به صفر بود و لذا شرکت در این انتخابات مهندسی شده فقط به رفتارهای خلاف قانون و اراده حذف جمهوریت نظام مشروعیت بخشید. آنان در پاسخ به گلایه حامیان همتی می گفتند اگر بنا بر شکوه و گلایه باشد این شکوه را باید ما نسبت به شما داشته باشیم که تسلیم نقشه کسانی شدید که دست به مهندسی انتخابات زدند و نتیجه این شد که آرای کاندیدای مورد حمایتان از آرای باطله هم کمتر شد؛ بنابراین خوب است خود حق پنداری را کنار بگذاریم و به آسیب شناسی عملکرد خودمان بپردازیم و راهکار مناسبی برای ادامه مسیر اصلاحات اتخاذ کنیم.



آذر منصوری، سخنگوی جبهه اصلاحات، از جمله همین اشخاص است که به نمایندگی از طرف حزب متبوعه اش؛ یعنی اتحاد ملت در این جبهه حضور دارد. او در نقدی نسبت به شیوه عمل جبهه اصلاحات در انتخابات ۲۸ خرداد می گوید: قبل از تشکیل نهاد اجماع ساز دغدغه های خود را از تکرار آنچه که در انتخابات ۹۸ حادث شد در شورای هماهنگی مطرح کردم و گفتم اگر قرار است تشکیل جبهه جدید هم به تکرار انتخابات ۹۸ در ۱۴۰۰ منجر شود، اصلاح طلبان باید راه دیگری در پیش بگیرند؛ چرا که ما عملاً نخواهیم توانست از فرصت انتخابات چه برای اثرگذاری بر مناسبات قدرت و چه برای احیای جنبش اصلاحات و همراه کردن بدنه

در انتخابات سیزدهمین دوره ریاست جمهوری و ششمین دوره شوراهای شهر و روستا که در ۲۸ خرداد امسال برگزار شد، اصول گراها بردند و اصلاح طلبان باختند؛ برد و باختی از پیش تعیین شده و مهندسی شده! این در حالی است که برخی از تحلیل گران سیاسی معتقدند شاید اگر این انتخابات در شرایط عادلانه تری انجام می شد، عکس این نتیجه رقم می خورد. در مقابل برخی دیگر با اتکا به این تحلیل که چون اصلاح طلبان مدت ها است پایگاه مردمی گذشته خود را از دست داده اند بر این باورند

باز هم امکان برد جریان اصلاحات در انتخابات منتفی بود و فقط شاید اگر رد صلاحیت های گسترده نسبت به کاندیداهای اصلاح طلبان و جریان میانه رو و راست سنتی صورت نمی گرفت، امکان کشیده شدن انتخابات ریاست جمهوری به دور دوم و افزایش تعداد رأی کاندیدای اصلاح طلبان را ایجاد می کرد. هر چند نتیجه انتخابات شوراها هم که پیروزی لیست کامل اصولگرایان را به دنبال داشت، در شکل گیری این باور که در هر صورت مردم به اصلاح طلبان اقبال نمی دادند نیز بی تأثیر نیست. در هر صورت به نظر می رسد چنین نتیجه ای می تواند محصول مجموعه دلایلی از جمله نحوه عمل شورای نگهبان، محدود بودن گزینه های انتخابی، مشارکت نکردن درصد بالایی از مردم، فاصله گرفتن اصلاح طلبان از مردم و مانند این ها باشد.

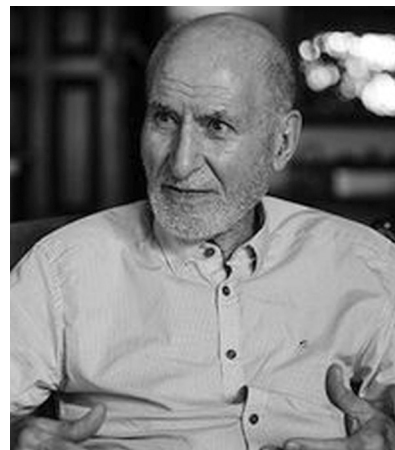
آنچه مشهود است این بار شورای نگهبان و سایر دستگاه های حاکمیتی مرتبط با امر انتخابات بی محابا تر از دوره های قبل تر در امر بررسی صلاحیت های نامزدها عمل کردند و با عدم پایبندی و بی توجهی به قانون اساسی به ویژه اصل رعایت حقوق ملت و نیز نادیده گرفتن جمهوریت نظام دست به حذف گسترده ای زدند و نقش برجسته تری را ایفا کردند. از سوی دیگر سهم قابل توجه قهر بخش بزرگی از مردم با صندوق رأی در ناکامی اصلاح طلبان در انتخابات اخیر را نیز نمی توان نادیده گرفت، چرا که تجربه پیش از این نشان داده بود عموماً این بخش در صورت شرکت در انتخابات آرای خود را به نفع نامزدهای اصلاح طلب در صندوق می اندازند؛ البته در شکل گیری این قهر عوامل متعددی را می توان برشمرد از جمله: وضعیت وخیم اقتصادی کشور ناشی از تحریم ها، نارضایتی از عملکرد ضعیف مسئولان در مهار تورم، بیکاری، فساد گسترده و مقایسه ناپذیری با زمان های گذشته، نداشتن آزادی انتخاب گزینه های مورد نظر در انتخابات، ناتوانی مسئولان منتخب مردم در تحقق وعده هایشان به دلیل فقدان توازن مناسب در تقسیم اختیارات میان نهادهای انتخابی و انتصابی، بی اعتمادی به جریانات سیاسی کشور اعم از اصولگرا و اصلاح طلب در پاسخگویی به مطالباتشان، ناکارآمدی مدیران مربوطه در واکنش های عمومی جهت مهار پاندمی کرونا.

در این میان اما پرسش اینجاست که سهم عملکرد خود اصلاح طلبان در این ناکامی بزرگ چقدر بوده است؟ در عین حال آیا نحوه حضور جبهه اصلاحات ایران در انتخابات ۱۴۰۰ در نتیجه آن تأثیری داشته است؟ به این معنی که اگر قوی تر و یکپارچه تر از کاندیدای تعیین شده برای اصلاح طلبان حمایت می کردند، امکان پیروزی داشتند؟ آیا اساساً تاکنون اصلاح طلبان چرایی کاهش سرمایه اجتماعی شان و رویگردانی مردم از خود را آسیب شناسی کرده اند؟

بر اساس اخبار منتشر شده می توان گفت چندی است جریان اصلاحات به ضرورت این آسیب شناسی رسیده و اقداماتی هم در این خصوص در حال انجام است؛ البته بنا به گفته برخی از شخصیت های این جریان سیاسی پیش از این نیز در گذشته در مقاطع مختلفی طی چند بار این کار به صورت محدودتری انجام شده است. هر چند رفتار

اجتماعی خود و چه تأثیر بر سیاست‌گذاری‌های خرد و کلان کشور بهره لازم را ببریم و چه‌بسا ممکن است این انتخابات خود به تهدید بیشتری علیه اصلاح‌طلبان بینجامد. حال آنکه متأسفانه انتخابات ۹۸ تکرار شد و جمعی از اصلاح‌طلبان عضو جبهه تصمیم گرفتند در انتخابات ۱۴۰۰ به هر قیمتی شرکت کنند. نتیجه این نوع کنش‌ورزی جبهه اصلاحات در این انتخابات نه تنها باعث شد شورای نگهبان دایره انتخابات را تنگ‌تر از قبل کند، بلکه چه‌بسا مشارکت حداکثری هم از دستور کار حاکمیت خارج شد و در نهایت انتخابات ۱۴۰۰ به مراتب برای اصلاح‌طلبان خسارت‌بارتر از انتخابات ۹۸ شد.

منصوری با بیان اینکه «ما در قالب تشکیلات جمعی اصلاح‌طلبان نتوانستیم در مقابل این رویکرد و روش حذفی و اراده غالب برای یک‌صدا کردن حاکمیت با یک صدای واحد مقابله کنیم» با گلایه اظهار می‌کند «علاوه بر این بخشی از اعضای جبهه به‌رغم مصوبه جبهه در خصوص عدم حمایت از کاندیدای خاصی، در نهایت خوش‌بینی تا جایی پیش رفتند که آقای خاتمی را هم متقاعد کردند تا با این راهبرد همراه شود». او معتقد است «سیاست‌ورزی نیابتی مورد اصرار برخی از اعضای جبهه، پس از انتخابات ۹۶ به نقطه پایان خود رسیده بود و اصلاح‌طلبان در همان زمان باید در نگاه خود نسبت به این نوع سیاست‌ورزی بازنگری جدی می‌کردند. بازنگری به این مفهوم که از یک‌سو بر انتخابات آزاد، عادلانه و قانونی در مقابل نظارت استصوابی ایستادگی می‌کردند و از سوی دیگر به جای تلاش برای گرفتن تکه‌ای از یک قدرت به هر قیمتی، اصلاح سیاست‌گذاری‌ها را در کانون توجه خود قرار می‌دادند. انتخابات ۱۴۰۰ هم بهترین فرصت برای اصلاح‌طلبان بود که پس از رد صلاحیت همه نامزدهای جبهه اصلاحات، یک‌صدا به نظارت استصوابی نه بگویند و با مردم همراه بشوند که متأسفانه این فرصت هم از دست رفت».



این در حالی است که بهزاد نبوی، رئیس جبهه اصلاحات ایران و از جمله موافقان دیدگاه صندوق‌محوری و نیز حامی کاندیداتوری همتی در انتخابات، در موضوع عدم تکرار تجربه انتخابات سال ۹۸ با آذر منصوری هم‌نظر است و حتی در بیان هدف اصلی خود از پذیرش مسئولیت در جبهه به این مورد اشاره می‌کند: «تمام تلاش من این بود تجربه سال ۹۸ تکرار نشود و تشتت و تفرقه در جبهه ایجاد نشود.

یعنی یا همه اصلاح‌طلبان در انتخابات شرکت کنند یا هیچ‌کس! که متأسفانه در این زمینه ناکام ماندیم». البته رئیس جبهه اصلاحات با تأکید بر اینکه او حتی برای جلوگیری از تفرقه در هنگام رأی‌گیری برای پیشنهاد دادن اختیار تصمیم‌گیری جداگانه به احزاب و شخصیت‌های حقیقی عضو جبهه در حمایت از کاندیداتوری همتی (به‌رغم مصوبه جبهه مبنی بر نداشتن کاندیدا در انتخابات) رأی نداده، بر این باور است «به‌موجب درایت اعضای جبهه، تشتت در این دوره از انتخابات به حداقل رسید».

نبوی درباره علت شرکت خود در انتخابات اخیر می‌گوید: «به غیر از دلایل کلی ضرورت شرکت در انتخابات برای یک اصلاح‌طلب که قهر با صندوق رأی را به زیان کشور، ملت و اصلاح‌طلبان و تنها به سود تدروها می‌داند، پیش‌بینی کشیده شدن انتخابات به مرحله دوم در صورت تأیید یک نامزد از سوی جبهه اصلاحات و شخصیت‌هایی مانند آقای خاتمی بر اساس نظرسنجی‌ای که به ابتکار شخصی در این مورد انجام شد، یکی از دلایل اصلی حمایت من از همتی بود».

نبوی در توضیح بیشتری در این باره اظهار می‌کند: «بر اساس این نظرسنجی آقای همتی در تاریخ ۲۴ خرداد و در ۱۲ شهر، حدود ۱۶ درصد و آقای مهرعلیزاده حدود ۸ درصد رأی‌آوری داشتند و پیش‌بینی کرده بود در صورت کناره‌گیری آقای مهرعلیزاده به سود آقای همتی نیمی از آرای ایشان به سید آقای همتی خواهد رفت. هرچند آقای مهرعلیزاده پس از اعلام انصراف حرفی از کناره‌گیری به سود آقای همتی به میان نیاورد. این نظرسنجی همچنین پیش‌بینی کرده بود در صورت تأیید آقای همتی از سوی جبهه اصلاحات و آقای خاتمی، احتمال کشیده شدن انتخابات به مرحله دوم هست که البته این اتفاق هم رخ نداد و آقای همتی پس از آرای باطله و آقای رضایی، با حدود ۴/۸ درصد آرا، نفر چهارم شد. اگرچه این نتیجه، بیش از ۲ برابر درصد پیش‌بینی شده نظرسنجی سراسری ایسپا بود، با این وصف نصف نظرسنجی‌ای بود که به سفارش ما انجام شد؛ البته اشتباه اصلی این نظرسنجی در تعمیم‌گریزناپذیر نتایج ۱۲ شهر به کل کشور بود».

رئیس جبهه اصلاحات علت شکست اصلاح‌طلبان در انتخابات ۱۴۰۰ را «ناشی از عملکرد طرف مقابل و نیز عملکرد خود اصلاح‌طلبان در انتخابات و یا پیش از آن و همچنین یأس و ناامیدی و مشکلات مردم» برمی‌شمرد و توضیح می‌دهد: در این دوره انتخابات بی‌سابقه‌ترین و گسترده‌ترین اقدامات حاکمیت در جهت ایجاد یأس و ناامیدی در مردم و جلوگیری از حضور آنان در انتخابات را شاهد بودیم که نمونه‌هایی از این اقدامات عبارت بودند از:

- مصاحبه آقای کدخدایی (سخنگوی شورای نگهبان در آن زمان) که اعلام کرد کاهش مشارکت به مشروعیت انتخابات لطمه نمی‌زند؛

- مصاحبه آقای مصری (نایب‌رئیس مجلس) که انتخابات حداکثری را نامطمئن دانست؛

- اعلام برآورد مشارکت ۳۲ درصدی مردم برای اولین بار توسط صدا و سیما که حتی بسیار کمتر از واقعیت محقق شده بود؛

- صحبت مقام رهبری که گفتند «رأی مردم، اول به نظام است و سپس به شخص» و این برخلاف مواضع

قبلی ایشان بود که بیان می‌کردند «اگر نظام را هم قبول ندارید، به خاطر کشور در انتخابات شرکت کنید»؛ - رد صلاحیت‌های بی‌سابقه که در برگیرنده تمامی نامزدهای احتمالی جبهه اصلاحات بود، حتی معاون اول رئیس‌جمهور و نامزدهایی که قطعاً رأی‌آوری هم نداشتند و همچنین رئیس‌جمهور چند دوره قبل مجلس که به نظر من این ردصلاحیت‌ها صرفاً برای محروم کردن جبهه اصلاحات از نامزدهای رأی‌آور نبود و بلکه به‌منظور گسترش هرچه بیشتر یأس و ناامیدی در میان رأی‌دهندگان و پایگاه رأی اصلاح‌طلبان بود.

بهزاد نبوی عامل بسیار مهم دیگر عدم حضور بسیاری از مردم در انتخابات ۱۴۰۰ را مشکلات معیشتی ناشی از مشکلات اقتصادی کشور و حتی غیرقابل‌مقایسه با دوران جنگ می‌داند و در ادامه بیان می‌کند: «اگرچه علت عمده این مشکلات، تحریم همه‌جانبه و بی‌سابقه امریکا بوده و هست، اما حاکمیت و گروه‌های تندروی داخلی مسبب این بحران گسترده و عظیم را دولت روحانی و ضعف مدیریت دولت او تبلیغ می‌کردند تا ضمن تشدید ناراضیاتی و ناامیدی مردم، شرکت‌کنندگان در انتخابات را نیز نسبت به دولت میانه‌رو و موردحمایت اصلاح‌طلبان بدبین و بدبین‌تر کنند».

رئیس جبهه اصلاحات همچنین معتقد است: «علاوه بر عوامل گفته‌شده، تأخیر اصلاح‌طلبان در آغاز به کار فعالیت‌های انتخاباتی دیگر علتی است که اگر زودتر انجام می‌شد، می‌توانست تأثیر اندکی بر نتایج کار داشته باشد».

جبهه اصلاحات ایران هم در بیانیه‌ای که پس از انتخابات صادر کرد، در نقد عملکرد خود نوشت: «نتیجه انتخابات نشان داد که بخش بزرگی از جامعه ایران امید خود را به اثربخشی راهبردهای صلح‌آمیز و اصلاح‌طلبانه از دست داده است... باید بپذیریم که پاره‌ای از ضعف‌ها و اشتباهات در میان اصلاح‌طلبان و نیز برخی از مصلحت‌اندیشی‌های بی‌مورد از عوامل کاهش مقبولیت سیاسی و ریزش پایگاه اجتماعی ما بوده است. اینک احزاب اصلاح‌طلب ایران وظیفه خود می‌دانند ضمن نقد رفتارهای اقتدارگرایانه بخشی از نیروهای سیاسی و حکمرانان، بازاندیشی و زمینه‌سازی برای اصلاحات نظری و تشکیلاتی و گفتگمانی در میان اصلاح‌طلبان را در دستور کار خود قرار دهند. اصلاح‌طلبان ناراضیاتی بخشی از شهروندان از عملکرد خود را درک کرده و برای آسیب‌شناسی و بازسازی و نوسازی اندیشه و ساختار جریان اصلاحات خود را آماده خواهند کرد».

بنابراین بر اساس آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد به‌رغم زیاد بودن سهم عملکرد دستگاه‌های حاکمیتی به‌ویژه شورای نگهبان در نتیجه انتخابات ۱۴۰۰ که به یک‌دست شدن حاکمیت نیز منجر شد، سهم خود اصلاح‌طلبان هم کم نبوده است؛ چه به لحاظ داشتن اختلاف نگاه جدی نسبت به نحوه حضور در انتخابات و چه به لحاظ ناکارآمدی در حفظ پایگاه اجتماعی خود! همان‌طور که در بالا اشاره شد، اصلاح‌طلبان آسیب‌شناسی رفتار سیاسی خود را با جدیت آغاز کرده‌اند، ولی باید دید آیا این آسیب‌شناسی به آنان کمک خواهد کرد تا در آینده بتوانند سرمایه اجتماعی از دست رفته خود را احیا کنند و با پشتوانه مردمی بار دیگر به عرصه قدرت بازگردند یا همچنان مردم شاهد درجا زدن آن‌ها خواهند بود! ■

هزار راه رفته و کوچه‌های قدیمی بن بست



احمد هاشمی

معاون اول رئیس‌جمهور به صورت سرزده با همراهی گروه فیلم‌برداری به میدان میوه و تره‌بار می‌رود. در برخورد نخست چند نفر از مردم از افزایش قیمت‌ها انتقاد می‌کنند. در پلان بعدی مردی از جناب معاون تشکر می‌کند که نخستین کسی از مسئولین است که برای بازدید به آن محل آمده است. بعد یک زن و یک مرد اعلام می‌کنند قیمت‌ها رو به کاهش است.

مخبر به غرفه لبنیات می‌رود. در آنجا متوجه می‌شود قیمت لبنیات نسبت به هفته پیش بیشتر شده است. اعلام می‌کند که مشکل نظارت بر قیمت‌ها وجود دارد. خانم مسن مشتری لبنیات با او هم‌عقیده است. می‌گوید با کارخانه تماس گرفته که دلیل ناپایداری نرخ‌ها را بپرسد، اما آن‌ها همه چیز را به گردن دولت می‌اندازند. آقای مخبر از همان‌جا به کارخانه پگاه می‌رود تا ببیند چرا قیمت محصولات لبنی زیاد است. در کارخانه پگاه به این نتیجه می‌رسد که باید دست‌دل‌ها از بازار قطع شود. در نهایت آقای معاون اعلام می‌کند قیمت‌ها باید کاهش یابد. شورش‌بخانه «قیمت‌ها» به «باید» معاون رئیس‌جمهور بی‌توجه‌اند. کاش می‌شد قیمت‌ها را به‌خاطر این سهل‌انگاری تنبیه کرد!

مسئول جهادی و پای کار

آیا معاون محترم رئیس‌جمهور می‌داند که با سخنوری و زبان‌آوری مشکل حل نخواهد شد؟ لابد به اطلاعاتشان رسانده‌اند که از یکی دو سال پیش دامدارها به دلیل نبود علوفه دام‌هایشان را ذبح می‌کنند و احتمالاً وزیر محترم کشاورزی به ایشان گفته که از همان زمان پیش‌بینی می‌شد با کمبود گوشت و شیر مواجه شویم. شاید هم در این مدت با یک گوسفنددار صحبت کرده و مطلع شده باشد یک گوسفند روزی ۱۰۰ هزار تومان هزینه خوراک دارد و به همین دلیل بسیاری از گوسفندداران منتظر مشتری‌اند که دام‌هایشان را راهی کشتارگاه کنند. بعد ما می‌مانیم و گوشت یخ‌زده برزیلی که باید کیلویی هفت دلار وارد کنیم.

طرفداران دولت مخبر را یک نیروی «پای کار» می‌دانند که از فروشگاه لبنیات رفته به کارخانه شیر به قصد حل مشکل. در این صورت آیا ایشان نمی‌دانند که از کارخانه شیر باید برود به گاوداری و دلیل کمبود شیر را جویا شود و بعد برود سراغ واردکنندگان خوراک دام که از تأثیر تحریم‌ها بر افزایش قیمت و از هزار دست‌انداز جلوی پای واردکنندگان بشنود؟ از آنجا باید به کجا رود؟ به دفتر رئیس‌ش که بگوید زودتر این مذاکرات را به سرانجام برسان و مراودات اقتصادی با دنیا را برقرار کن.

هیچ کنایه‌ای در این «آیا می‌داند» نیست. نگارنده بدون هیچ‌گونه سوگیری به دنبال پاسخ به این پرسش است که آیا این مقام مسئول می‌داند که باید چرخه تولید اصلاح شود یا تصور می‌کند با نظارت بر قیمت‌گذاری مشکل حل خواهد شد؟

مروری بر خاطرات دولت اول خدمتگزار

محمود احمدی‌نژاد هشت سال با همین شعارها دولت را اداره کرد، با این حال او خوشبخت بود که صاحب درآمد سرشار نفتی شده بود. سنگ پا و لیف حمام نداریم؟ وارد می‌کنیم. زمینه دسته بیل در بازار کم شده، می‌گویم رفقای چینی یک کشتی بفرستند. نمی‌خواهد زحمت بکشید و پرتقال تنکابن را برداشت کنید، چند کشتی از نوع مرغوبش از مصر سفارش داده‌ایم. حالا که نفت هست، می‌فروشیم و حظش را می‌بریم. آب هم هست، حالا باید چاه عمیق‌تری حفر کنیم. شما چاه را حفر کن، مجوزش را ما می‌دهیم. گیرم که چند سال بعد همین تنمه آب سفره‌های زیرزمینی هم خشک شود.

خیلی از مردم از دوران احمدی‌نژاد خاطره خوشی دارند، اما نمی‌دانند آن رفاه نسبی به قیمت نابودی اقلیم ایران فراهم شده بود. نقل است که در سفرهای استانی رئیس دولت نهم، هرکسی نامه‌اش را به دست رئیس می‌رساند، چهار فقره چک پول پنجاه‌هزار تومانی می‌گذاشتند توی پاکت و می‌فرستادند برایش. دویست هزار تومان وجه رایج مملکت به قیمت پایمال شدن کرامت انسانی و دویدن دنبال مرکب حاکم. به قیمت «اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ».

مردی که نمی‌دانست

با همه این‌ها این‌طور نبود که محمود احمدی‌نژاد آگاهانه مملکت را به مرز سقوط کشانده باشد. او غرضی در نادانستن نداشت، واقعاً خیال می‌کرد کاری که می‌کند در مسیر صلاح است. در ماه‌های اول تشکیل دولت احمدی‌نژاد، حسب اتفاق با یکی از مسئولان همفکر او برخورد کردم. قرار بود اجلاسی برگزار شود و عده‌ای از فعالان مدنی از شهرهای مختلف به تهران بیایند. این مسئول گرامی به دنبال تدارک امکانات پذیرایی این افراد بود. من چند مهمان‌پذیر مرتب و پاکیزه را به او معرفی کردم. قرار شد از همه استعلام قیمت بگیرد و با هرکدام که شرایط بهتری داشت قرارداد ببندد. مدتی بعد از یک دوست مشترک جویای احوال آن همایش شدم. گفت با یکی از مجلل‌ترین هتل‌های تهران قرارداد بسته بودند. در سلف سرویس آن رستوران غذاهایی سرو می‌شد که این رفیق ما به عمرش ندیده بود. حدس می‌زد انواع هشت‌پا و خرچنگ بوده باشد. آخر سر هم هدایای گران‌قیمتی تقدیم مدعوین کرده بودند. این رفیق ما تعریف می‌کرد که یک روز سر ناهار، درحالی که دور میز غذا می‌چرخیدیم و مشغول کشف اطعمه و اشره جدید بودیم، با مسئول محترم تماس گرفتم که کجایی؟ آن گرامی پاسخ می‌دهد در ساندویچی روبه‌روی هتل با پول شخصی در حال صرف ناهار است!

این داستان خلاصه همه آن چیزی است که در دوران هشت‌ساله دولت احمدی‌نژاد اتفاق افتاد. به‌ظاهر پاک‌دست و شریف و در عمل موجب ویرانی. آن مسئول گرامی واقعاً خیال می‌کرد وقتی هزینه ناهارش را از جیب پرداخت کند از بیت‌المال محافظت کرده است. او بیش از این توان تحلیل نداشت. سخت بود برایش درک این مسئله که با آن چند میلیارد هزینه می‌تواند امور مهم‌تری را پیش ببرد. می‌شد همه آن مراسم را با یک‌دهم هزینه برگزار کرد و بقیه را صرف فقرزدایی از همان مناطقی کرد که میهمانان از آنجا آمده بودند.



سوء تفاهم‌ها با کشورهای مختلف حل نشود، گرهی از کار معیشت مردم گشوده نخواهد شد. رئیس‌جمهور محترم می‌تواند در ملاقات با سران کشورهای مختلف، از شمال امریکا گرفته تا جنوب شرق آسیا و کشورهای منطقه این سوء تفاهم‌ها را برطرف کند. قدم اول گشایش اقتصادی، برقراری مرادوات مالی با کشورهای دنیاست. پیش از آن لازم است یک اجماع ملی برای استفاده از همه نخبگان با هر گرایش فکری در کشور شکل بگیرد. متأسفانه خبرهای ناخوشایندی از انتصابات فامیلی در دولت تازه به گوش می‌رسد که حتی واکنش طرفداران دولت را نیز برانگیخته است.

نقدی بر یک مغالطه مرسوم

در مناظره‌های انتخاباتی سال ۱۴۰۰ کاندیداهای محترم مدام روی بهبود وضعیت معیشت مردم تکیه می‌کردند، گویی امر فرهنگ موضوعی دورافتاده و دست‌چندم است. اینکه وعده‌های نامزدها همه حول و حوش سیر کردن شکم مردم باشد، وهن مقام انسانیت است. نیاز اولیه انسان خوراک و پوشاک نیست که اگر بود این همه مبارز راه آزادی، هست و نیست خود را فدای آرمان‌هایشان نمی‌کردند. به ثمر رسیدن همین انقلاب حاصل خون مردمانی است که خواسته‌شان «رسیدن به مقام انسانیت» بود و این مقام انسانیت همان آزادی انتخاب سبک زندگی است. این‌ها همان اموری است که رئیس‌جمهور دهم در روزهای آخر متوجه شد. او تازه یاد گرفته بود به خواسته‌های طبقه متوسط احترام بگذارد.

فرصت‌ها مانند ابر می‌گذرد. این ملک طاق فشار بیش از این را ندارد که از اینجا به بعد طبیعت و محیط زیست ایران در خطر نابودی است. زمانی برای دعوا و محاکمه و حصر نداریم. به دیدن روحانی و احمدی‌نژاد و میرحسین موسوی بروید و گاهی با ولترمدان قدیمی دور یک میز بنشینید. راه‌های رفته را باید آموخت. ■

پی‌نوشت:

۱. «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بِعَبَأٍ وَإِنْ أَوْهَرَ الْعَبُوتُ لَبِيَّتَ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛ داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده‌اند، همچون عنکبوت است که خانه‌ای برای خویش ساخته و در حقیقت اگر می‌دانستند سست‌ترین خانه‌ها همان خانه عنکبوت است (سوره عنکبوت، آیه ۴۱).

دنیای امروز راه‌های ساده‌تری برای ارتباط مستقیم با مردم وجود دارد.

سفر استانی مجازی

به فرض که در آن یک روز با همه مشکلات آن شهر آشنا شده‌اید، صدها شهر مانند آن هست. آیا باید حتماً به همه شهرها بروید تا از گرفتاری‌های مردم آگاه شوید؟ برای کسب اطلاع از اوضاع مردم می‌توانید یک خط ارتباطی مستقیم با شهروندان برقرار کنید. چند نفر را مأمور کنید این اطلاعات را دسته‌بندی کنند و هر روز گزارشی به شما ارائه کنند. اگر فرصت داشتید گاهی بخشی از پیام‌ها را مستقیماً گوش کنید. هنگامی که شما به آن مرکز ارتباط مردمی می‌روید، انگار به همه شهرهای ایران رفته‌اید. مضمون این پیام‌ها چه خواهد بود:

نخست: درخواست شغل. بیکاری یک معضل ملی است. برای ایجاد شغل باید سیاست‌های کلان تدوین شود.

دوم: درخواست کمک مالی. فقر در کشور فراگیرتر از آن است که با کمک مالی به چندین نفر برطرف شود. اینکه به صرف درخواست کمک مالی مبلغی به فردی پرداخت شود تبعیض‌آمیز است. باید زیرساخت‌ها اصلاح شود.

سوم: شکایت از مدیران محلی. مهم‌ترین بخش ارتباط مردم با رئیس‌جمهور شناسایی نقاط ضعف مدیران زبردست است. شکایت‌های مردمی باید به یک کارگروه ارجاع داده شود و مسئولان محلی موظف به پاسخگویی باشند.

چهارم: امور نامربوط مانند دعوای محلی و درخواست‌های شخصی. لازم است توضیحی محترمانه در پاسخ به این درخواست‌ها داده شود.

با این روش رئیس‌جمهور گرامی و همکاران ایشان فرصت بیشتری برای برنامه‌ریزی‌های کلان خواهند داشت. برنامه‌های صدا و سیما مدام در گزارش‌های مردمی! روی پرتحرک بودن رئیس‌جمهور تکیه می‌کند. حالا که مسئولان محترم از نیروی جوانی و

توانایی کار شبانه‌روزی برخوردارند، می‌توان از این فرصت برای ارتباط بهتر با دنیا استفاده کرد. یک جایگزین کارآمد برای سفرهای استانی، ملاقات با سران کشورهای دنیاست. این مسئله اظهر من الشمس است که مشکل اقتصاد ایران پیش از اینکه اقتصادی باشد سیاسی است و تا زمانی که

درآمد سرشار نفتی در آن سال‌ها صرف همین کارها شد. با ۲۰۰ میلیارد دلار می‌شد یک خط آهن سرتاسری مدرن، با استانداردهای روز دنیا و مناسب قطارهای سریع‌السیر از شمال به جنوب و از شرق به غرب کشور ساخت و در سال‌های آینده درآمد سرشاری از راه ترانزیت کالاها از مسیر کشورهای همسایه کسب کرد. احمدی‌نژاد ترجیح داد درآمد کشور را صرف پخش پول در میان مردم و خاصه خرجی‌هایی از قبیل آنچه ذکر شد کند. به جای اینکه وقتش را صرف برنامه‌ریزی‌های کلان کند، سازمان برنامه و بودجه را منحل کرد و هر هفته راهی یک شهر و روستا شد. کسی محاسبه کرده همین سفرها چقدر هزینه داشته است؟ او خودش سوار یک خودرو قدیمی می‌شد، درحالی‌که چندین بنز جلو و عقب خودرویش حرکت می‌کردند. کدام کشور توسعه‌یافته را سراغ دارید که رئیس‌جمهورش برود به این شهر و به آن روستا و ادارات را تعطیل کند تا او برای مردم سخنرانی کند؟ راه توسعه ایجاد نهادهای زیرساخت دموکراسی و واگذاری اداره امور به خود مردم است، نه ارجاع همه کارها به مرکز. در دوران غلبه شعار بر دانایی، حتماً فساد و ناکارآمدی هم بیشتر خواهد شد که شد آنچه می‌دانید.

و زمان که بی‌رحم است

رئیس‌جمهور دهم در یکی دو سال آخر ریاستش فهمیده بود یک جای کار ایراد دارد. یک روز صبح هنگامی که بیدار شد، رؤیای خواب دوشین‌رهایش نمی‌کرد، باید حرفی می‌زد، اما زبان‌ش به گفتن گشوده نمی‌شد. صدایش اصوات مبهمی بود که به سمت خودش برمی‌گشت.

من گنگ خواب‌دیده و عالم تمام کر من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش احمدی‌نژاد علیه گذشته خودش شورش کرد، اما دیگر دیر شده بود. بانگ الرحیل بلند شده بود، درست زمانی که استاد داشت روش اداره دولت را یاد می‌گرفت. او از مدرسه‌ای فارغ‌التحصیل شد که میلیاردها دلار شهریه‌اش را ملت ایران داده بودند.

خسارت سفرهای استانی

یک عکس از آقای مخبر منتشر شده بود که کنار خیابان روی زمین نشسته و مشغول عزاداری محرم است. طرفدارانش درباره این عکس بسیار نوشته‌اند، از خاکی بودن و مردمی بودن. خیلی‌ها البته ترجیح می‌دهند مقام‌های دولت آدم‌های خوش‌پوش و اهل رعایت آداب معاشرت باشند. هر دو این‌ها هیچ ربطی به عملکرد آن مسئول دولتی ندارد. داستان غمبار دولت احمدی‌نژاد معانی بعضی از لغات را تغییر داد. پای کار بودن به معنی این نیست که به شهرهای مختلف بروید. وقتی شما ده هزار نفر را در میدان جمع کنید تا برایشان سخنرانی کنید، ده هزار نیروی کار را از تولید بازمی‌دارید و در این شرایط سخت مملکت یک ساعت هم یک ساعت است. گذشته از اینکه با سفر یک مقام مسئول روند طبیعی اداره امور شهر مختل می‌شود. باید مقدماتی برای استقبال فراهم شود و این هزینه‌ها هم کم نیست. در

آبان بابوی بنزین



طیبه سلمانی

حوالی ظهر یک روز بی‌رمق آبان،^۱ ناگهان پیامی در فضای مجازی دست‌به‌دست شد: «گزارش‌هایی مردمی از اختلال سراسری در سامانه هوشمند کارت سوخت».

در بدو امر کسی گمان نمی‌کرد این اختلال ناشی از هک شدن این سامانه باشد، اما پس از انتشار تصاویری از بیلبردهای شهرداری شهر اصفهان که حاوی پیام‌هایی در باب بنزین بود، مشخص شد اتفاقی خارج از کنترل مسئولان به وقوع پیوسته است. خبرگزاری ایسنا، اولین خبرگزاری رسمی بود که خبر این حمله سایبری را کار کرد، اما در فاصله کوتاهی این خبر حذف و اعلام شد مشکل جایگاه‌های سوخت به دلایل فنی است؛ البته در واکنش بعدی این خبرگزاری مدعی شد که سایت آن‌ها هک شده و انتشار خبر حمله سایبری به پمپ‌بنزین‌ها کار هکرها بوده است. این وسط بازار شایعات لحظه‌به‌لحظه داغ‌تر می‌شد، از حذف سهمیه تا گرانی بنزین؛ البته در عصر همان روز خبرگزاری فارس خبر از احتمال وقوع حمله سایبری به دلیل سالگرد حوادث آبان ۹۸ را داد. پیش از این نیز رسانه‌های خبری خارجی و فارسی‌زبان در خبرهای کوتاهی این اختلال در سیستم را به حوادث آبان ۹۸ ناشی از افزایش قیمت بنزین و اعتراضات ضد حکومتی آن سال نسبت دادند که به کشته شدن تعدادی از هم‌وطنان انجامید.

با دست‌به‌دست شدن خبرها در فضای مجازی لحظه‌به‌لحظه بر حجم ترافیک خیابان‌های تهران و صف‌های جلو پمپ‌بنزین‌ها افزوده می‌شد و حضور مأموران انتظامی در جایگاه‌های سوخت برای کنترل وضعیت نابسامان پیش‌آمده کافی به نظر نمی‌رسید. این در حالی بود که برخی جایگاه‌های سوخت خدمات‌رسانی را تعطیل کردند و برخی دیگر خدمات سوخت‌رسانی با نرخ آزاد را ارائه می‌دادند. در پی بروز این آشفتگی شهرداری تهران اعلام کرد مترو تهران تا ۹ صبح روز بعد برای سهولت در رفت‌وآمد رایگان خواهد بود و از همه ظرفیت ناوگان اتوبوس‌رانی نیز برای استفاده هم‌وطنان استفاده خواهد شد. وقوع ناگهانی این اتفاق و سردرگمی در مدیریت

بحران به‌گونه‌ای بود که مسئولان در بدو امر از دلایل بروز این اتفاق و سپس از حل شدن موضوع در مدت‌زمان کوتاه صحبت کردند. ابوالحسن فیروزآبادی، دبیر شورای عالی فضای مجازی، در اولین واکنش رسمی به این حادثه در یکی از بخش‌های خبری این اختلال را ناشی از حمله سایبری و از طرف یک کشور خارجی دانست و اعلام کرد هنوز زود است نام آن کشور را اعلام کند. فیروزآبادی همچنین این حمله را مشابه حمله چندی پیش به سامانه قطارهای بین‌شهری ایران دانست. در واکنش بعدی نیز جواد اوجی، وزیر نفت، در بازدید از جایگاه‌های سوخت اعلام کرد سهمیه بنزین تغییری نکرده و سیستم آفلاین تمام جایگاه‌های سوخت تا صبح روز ۵ آبان راه‌اندازی و تا بعدازظهر امکان استفاده از کارت سوخت میسر خواهد شد. این پیش‌بینی‌های سریع متأسفانه درست از آب درنیامد و با روشن شدن ابعاد این حمله، زیرساخت‌های موجود و توانایی فنی متخصصان در رفع این مشکل، قول بازگشایی و حل مشکل جایگاه‌ها در استفاده از کارت سوخت از چند ساعت به چند روز تغییر کرد و در نهایت بیش از چهار روز طول کشید تا تمام جایگاه‌های سوخت‌رسانی به وضعیت عادی یعنی خدمات‌رسانی آزاد و سهمیه‌ای بازگردند.

مروری بر حملات سایبری در یازده سال گذشته

۱. در خردادماه ۱۳۸۹ تأسیسات هسته‌ای ایران از طرف یک بدافزار به نام استاکس‌نت مورد هجوم قرار گرفت. این ویروس از طریق اتصال USB پخش شد. بعدها ادوارد اسنودن، کارمند سابق سازمان اطلاعات مرکزی امریکا که اسناد زیادی را در رابطه با فعالیت‌های اطلاعاتی امریکا افشا کرده است، گفت این بدافزار با همکاری مشترک آژانس امنیت ملی ایالات‌متحده امریکا و اسرائیل ساخته شده است. بر اساس گزارش‌های تأییدشده دست‌کم ۳۰ هزار کامپیوتر و هزار ساترفیوژ در این حمله آلوده شدند.

۲. اوایل اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۱ به شبکه وزارت نفت و برخی شرکت‌های تابعه حمله سایبری شد و در پی این حمله اطلاعات هارددیسک‌های برخی از سرورها از بیس رفت. وزارت نفت ایران با تأیید این موضوع گفت قصد این حمله «دزدی و تخریب اطلاعات» بوده است. این بدافزار در آن زمان یکی از پیچیده‌ترین برنامه‌های جاسوسی سایبری معرفی شد که برخلاف استاکس‌نت تنها کاربرد تخریبی ندارد، بلکه امکان سرقت اطلاعات و جاسوسی هم دارد. روزنامه واشنگتن پست بعدتر در گزارشی اعلام کرد این ویروس با همکاری امریکا و اسرائیل ایجاد شده است.

۳. خردادماه ۱۳۹۵ وب‌سایت مرکز آمار ایران از دسترس خارج شد. در این حمله انگشت اشاره به سمت عربستان سعودی رفت. چند روز بعد از این اتفاق سایت سازمان ثبت‌اسناد کشور هم از دسترس خارج شد. در همین سال همچنین ادعا شد اطلاعات ۲۰ میلیون مشترک ایرانسل به سرقت رفته است که همه این حملات از طرف سازمان‌های مربوطه رد شد.

ضمناً رشته آتش‌سوزی‌های گسترده در صنایع پتروشیمی ایران ظن حملات سایبری به این صنایع را افزایش داد؛ البته علت این حوادث فرسوده بودن تأسیسات و گرمای هوا اعلام شد. بعد از آتش‌سوزی مجتمع پتروشیمی بندر ماهشهر



خبرگزاری تسنیم اعلام کرد آتش سوزی پتروشیمی بیستون، نهمین آتش سوزی صنعت پتروشیمی در سال ۹۵ بوده است. خبرگزاری فارس هم در گزارشی از احتمال دست داشتن آمریکا و اسرائیل در این آتش سوزی‌ها خبر داد.

۴. آبان ماه ۱۳۹۷ نسل جدیدی از ویروس استاکس نت حمله‌ای به زیرساخت‌های ارتباطی ایران انجام داد که به گفته محمدجواد آذری جهرمی، وزیر وقت ارتباطات و فناوری اطلاعات ایران، ناکام ماند و خنثی شد. او همچنین انگشت اتهام را به سمت اسرائیل نشانه گرفت و گفت ایران از طریق مجامع بین‌المللی پیگیری حقوقی خواهد کرد.

۵. خرداد ۱۳۹۸ پس از سرنگونی پهپاد امریکایی توسط ایران، مقامات امریکایی مدعی حمله به پایگاه داده سپاه شدند که به ادعای آن‌ها برای برنامه‌ریزی حملات به نفت کش‌ها استفاده می‌شد. در پی این حمله غلامرضا جلالی، رئیس سازمان پدافند غیرعامل ایران، گفت حمله سایبری امریکایی‌ها در پدافند سایبری ما گیر افتاده و ناموفق بوده است؛ البته امریکایی‌ها مدعی شدند این حمله سایبری موجب از کار افتادن سیستم‌های کامپیوتری کنترل تجهیزات شلیک موشک و راکت شد.

۶. اردیبهشت‌ماه ۹۹ به سامانه‌های رایانه‌ای بندر مهم و راهبردی شهید رجایی که با داشتن روابط دریایی و مبادله کالا با ۸۰ بندر شاخص بین‌المللی به‌عنوان بزرگ‌ترین بندر تجاری و کانتینری و همچنین دروازه طلایی اقتصاد ایران مطرح است و سهم ۵۰ درصدی از تجارت ایران را به خود اختصاص داده حمله سایبری شد که البته مقامات ایرانی آن را نافرجام خواندند و اعلام کردند هیچ‌گونه اختلالی در روند فعالیت‌های جاری ایجاد نشد. در تیرماه همان سال بهروز کمالوندی، سخنگوی سازمان انرژی اتمی ایران، از وقوع حادثه‌ای در کارخانه غنی‌سازی سوخت اتمی نظنز در استان اصفهان خبر داد که به گفته وی این حادثه نیز هیچ خللی در کار تأسیسات غنی‌سازی اورانیوم نظنز ایجاد نکرد. خرابکاری‌های دیگری نظیر نشست کلر از پتروشیمی ماهشهر و آتش سوزی در نیروگاه زرگان اهواز نیز از جمله حوادثی بودند که ظن خرابکاری با منشأ خارجی در آن‌ها وجود دارد، اما هیچ‌وقت به‌طور رسمی تأیید یا رد نشدند.

۷. فروردین ۱۴۰۰ و انفجاری دیگر در سایت هسته‌ای نظنز که خرابکاری در شبکه توزیع برق تأسیسات غنی‌سازی نظنز بوده است. برخی منابع مدعی بودند این حادثه در اثر حمله سایبری رخ داده و احتمالاً اسرائیل در آن نقش داشته است.

در تیرماه نیز انفجاری در یک سایت هسته‌ای در نزدیکی کرج روی داد که در آن محل دوربین‌های نظارتی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی تخریب شد. از نظر دولت ایران عمده مسئولیت این حملات متوجه دولت اسرائیل است. در این ماه اتفاقات دیگری نیز به وقوع پیوست که با برد خبری کمتری مواجه شد و البته مقامات ایرانی آن‌ها را تکذیب می‌کردند؛ سامانه‌های راه‌آهن هک شدند و به دنبال اختلال سراسری در

پیامدهای بی‌اثر یا پراثر حملات سایبری بر فضای روانی جامعه، این سؤال پیش می‌آید به چه دلیل این اتفاقات رخ می‌دهند؟ به چه دلیل ساختار پدافند غیرعامل ما نمی‌تواند از وقوع چنین حملاتی ولو اختلالی چندساعته جلوگیری کند؟

وحید جلال‌زاده، رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی، در گفت‌وگو با خبرگزاری مهر^۲ اظهار داشت بی‌توجهی به استانداردهای پدافند غیرعامل موجب می‌شود در کمتر از ۲۴ ساعت دستاوردهای کشور از بین برود. وی در ادامه می‌افزاید: ضد انقلاب و سرویس‌های اطلاعاتی از ماه‌ها قبل برای ایجاد اغتشاش در آبان ۱۴۰۰ برنامه‌ریزی می‌کردند. قطعاً این حمله سایبری با طراحی قبلی دشمنان و سرویس‌های جاسوسی بی‌ارتباط نیست.

چندی پیش در پی ترور شهید محسن فخری‌زاده، دانشمند هسته‌ای کشور، علی شمخانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران، اظهار داشت که دستگاه‌های امنیتی ایران از «محل بروز احتمالی» سوءقصد به محسن فخری‌زاده مطلع بودند و می‌دانستند «قرار است در همین نقطه‌ای» که او کشته شد ترور شود، ولی چون «دشمن از سبک و شیوه کاملاً جدید، حرفه‌ای و تخصصی استفاده» کرد، عملیات ترور فخری‌زاده موفق بود.

آیا علت این اتفاقات در نبود تخصص و مهارت لازم در دستگاه‌های مجری نیست، آن هم با موج مهاجرت نیروهای نخبه و متخصص در سال‌های اخیر؟ آیا تحریم‌های فناوری عامل مهمی در شکنندگی امنیت سایبری هستند؟ آیا ما به اتفاقات مشابه در زیرساخت‌های مهمی چون بیمه و بانک‌ها فکر کرده‌ایم و توان خنثی‌سازی این نوع خرابکاری‌ها را داریم؟ دلیل غافل‌گیری ما در شرایطی که مدعی دانستن نقشه دشمن هستیم چیست؟ آیا زمان آن نرسیده در پی رفع ضعف ساختاری در نهادهای حساس و مهم کشور باشیم؟ ■

پی‌نوشت:

۱. سه‌شنبه ۴ آبان ۱۴۰۰.
۲. پنج‌شنبه ۶ آبان ۱۴۰۰.

سیستم‌های کامپیوتری شرکت راه‌آهن فعالیت صدها قطار به تعویق افتاد یا حتی لغو شد، ورودی‌ها و خروجی‌ها، مراکز خرید بلیت، خدمات الکترونیک باری و مسافری و سایت شرکت راه‌آهن نیز دچار اختلال شدند که مسئولان امر دلیل آن را کم‌توجهی و ساده‌انگاری دانستند. همین‌طور سایت وزارت راه و شهرسازی، سایت ثبت‌نام تسهیلات ودیعه مسکن و مسکن ملی نیز از دسترس خارج شدند.

اوایل شهریورماه نیز دوربین‌های امنیتی زندان اوین هک شد و تصاویری از داخل اتاق بازرسی و نیز تصاویری از برخورد خشن و غیرقانونی مسئولان زندان با زندانیان منتشر شد. البته این بار گروه هکری «عدالت علی» مسئولیت هک دوربین‌ها را بر عهده گرفتند.

عباس موسوی، سخنگوی پیشین وزارت خارجه ایران، سال گذشته در نشست خبری گفت که روزانه «صدها» حمله سایبری به زیرساخت‌های ایران صورت می‌گیرد. این در حالی است که در پاسخ به این حملات گروه‌های هکری که ادعا می‌شود اغلب در داخل جمهوری اسلامی ایران هستند نیز در تلافی این حملات اقداماتی را در کشورهای مظنون انجام داده‌اند. نمونه آن حمله گروه هکری «سایه سیاه» و سرقت اطلاعات شرکت‌های مختلف اسرائیلی درست سه روز بعد از حمله سایبری به پمپ‌بازنی‌های ایران است، هرچند مقامات اسرائیلی علت بیشتر این سرقت‌ها را باج‌گیری می‌دانند نه تلافی و ضربه زدن به اسرائیل.

پیامد حملات سایبری

وزیر دفاع انگلستان هنگامی که استاکس نت در ایران عمل کرد، گفت: این یک جنگ متمدانه است چرا که نیروهای ما کشته نمی‌شوند و می‌توانیم به طرف مقابل ضربه بزنیم. بعداً در کشورهایی مثل ما هم لشکر سایبری تربیت کرده‌اند و متقابلاً به واکنش پرداخته‌اند و آسیب‌ها و اختلالات در مؤسسات کشورهای عامل به وجود آورده‌اند، به‌طوری که روند عمومی به سمتی است که آتش‌بس رخ دهد، اما جدا از اینکه آتش‌بسی رخ دهد یا نه ما باید انسجام مؤسسات خودمان را ضربه‌ناپذیر کنیم.

حال با تکرار این اتفاقات در سال‌های اخیر فارغ از

میزان همخوانی نظرسنجی‌های اخیر خارجی با واقعیت ایران

اخیراً مؤسسه گالوپ و دانشگاه مریلند آمریکا نظرسنجی‌هایی درباره ایران انجام داده‌اند. برخی معتقدند این نظرسنجی‌ها با واقعیت‌های ایران هماهنگ نیست و عده‌ای هم می‌گویند واقعیت دارد. در این مقاله، محمد احمدی به زمان، اعتبار، جامعه هدف و چگونگی این نظرسنجی‌ها پرداخته است.

کشور - اعم از شهری و روستایی - پوشش داده شود؛ و ثانیاً تعداد افراد از هر منطقه متناسب با جمعیت آن منطقه باشد.

برخی می‌گویند از آنجا که هر دولت جدیدی که روی کار می‌آید مردم خوش بینانه عملکرد آن را دنبال می‌کنند، بنابراین در اولین نظرسنجی رضایتمندی نسبتاً زیاد است. برخی می‌گویند آقای رئیسی از جایگاهی که در قوه قضائیه داشت به کارگاه‌ها و کارخانه‌های تعطیل شده می‌رفت تا آنجاها را افتتاح کند و تولید اشتغال محور رونق یابد. علت تعطیلی این کارگاه‌ها بدهی آن‌ها به بانک‌ها بوده که به شکلی حل و فصل می‌شود. برخی معتقدند بعضی اقلام خوراکی مانند گوشت ارزان شده است یا از فزاینده‌گی آن کاسته شده است. گفته می‌شود تولید ملی ما در سه ماه اخیر ۳ درصد افزایش یافته است. تبلیغات زیادی روی واردات و تزریق واکسن صورت گرفته است. آیا این امور در نظرسنجی‌ها منظور شده است؟ سفرهای هفتگی آقای رئیسی به شهرها و روستاها و گفت‌وگو با مردم و انعکاس آن در صدا و سیما چقدر در این نظرسنجی‌ها تأثیر داشته است؟

نظرسنجی‌های دانشگاه مریلند از کشورهای مختلف نشان می‌دهد تقریباً پس از هر انتخابات و تغییر رئیس دولت، مردم امیدوارتر می‌شوند و آفاق‌های جدیدی را پیش‌روی خود می‌بینند. افزایش محبوبیت آقای رئیسی در ایران نیز از همین اصل پیروی می‌کند، اما نظرسنجی‌های قبلی درباره شخصیت‌های سیاسی ایران از مدت‌ها پیش از انتخابات نیز نشان می‌دهد رئیسی همواره محبوبیت نسبتاً بالایی نسبت به دیگر شخصیت‌ها در دوران پیش از انتخابات داشته است؛ البته علت محبوبیت قبلی او در نظرسنجی‌ها از مردم پرسیده نشده و هر تحلیلی در این زمینه داشته باشیم فقط یک تئوری است. احتمالاً اقدامات او در دوران ریاست قوه قضائیه و آنچه شما برشمردید در این امر نقش داشته و شاید بتوان گفت به همین دلیل پا به عرصه انتخابات گذاشت. پس احتمالاً نتایج نظرسنجی اخیر از جمع دو عامل به دست آمده است: تداوم دیدگاه مردم نسبت به رئیسی از مدت‌ها پیش از انتخابات؛ و افزایش خوش‌بینی پس از شروع به کار دولت جدید.

بر اساس تحلیل‌های ذکر شده در گزارش‌های نظرسنجی، یک عامل مهم خوش‌بینی در آغاز دولت جدید، احتمالاً سرعت گرفتن تزریق واکسن کرونا بود که در جریان اوج گیری بیماری در تابستان اخیر رخ داد. علت‌های دیگر خوش‌بینی در گزارش دانشگاه مریلند پرسیده شده و همه مربوط به امید به آینده است، نه عملکردی که رئیسی در چند هفته ابتدای کارش داشته است. طبق این نظرسنجی ۷۶ درصد مردم گفته‌اند به تحقق وعده‌های رئیسی اعتماد دارند. ۸۳ درصد گفته‌اند او می‌تواند کرونا را کنترل کند، ۷۷ درصد گفته‌اند او می‌تواند روابط ایران با همسایگان را بهبود دهد، ۷۵ درصد گفته‌اند او می‌تواند تجارت خارجی را افزایش دهد، ۷۴ درصد گفته‌اند او می‌تواند جلوی فساد را بگیرد،

نظرسنجی‌های اخیر چالش‌های بسیاری را در بین کنشگران جامعه مدنی برانگیخته است. لطفاً درباره زمان دقیق و اعتبار علمی هریک از این نظرسنجی‌ها توضیح دهید.



محمد احمدی

این مؤسسات از سال‌ها پیش به سنجش افکار عمومی کشورهای مهم از جمله ایران پرداخته‌اند و تجربه زیادی در این زمینه دارند. کتاب‌ها و مقالات علمی بین‌المللی به این نظرسنجی‌ها استناد می‌کنند و در نهادها و اندیشکده‌های جهان از گزارش‌های آنان استفاده می‌شود تا نتایج سیاست‌های غرب در قبال ایران تحلیل شود و راهکارهایی برای نحوه برخورد با ایران ارائه شود. این مؤسسات امریکایی جزئیات آماری و روش‌های جمع‌آوری داده‌ها را در سایت‌های خود توضیح می‌دهند. مثلاً دانشگاه مریلند که بزرگ‌ترین دانشگاه در منطقه واشنگتن است در گزارش مفصلی از نظرسنجی اخیر خود جزئیات آن را آورده است که سرفصل‌های آن را همراه با خود آن نظرسنجی تشریح خواهم کرد. این سنجش از آخر اوت گذشته تا نهم سپتامبر انجام شد. نظرسنجی گالوپ از نظر تعداد سؤالات کوتاه‌تر است و در هفته آخر ماه اوت گذشته انجام شده است. نتایج این دو نظرسنجی پس از تحلیل کارشناسان این مؤسسات در ماه اکتبر گذشته منتشر شد.

آیا این نظرسنجی‌ها از استقلال کافی برخوردارند و بودجه این مؤسسات از کجا تأمین می‌شود؟

این مؤسسات مستقل هستند. بودجه گالوپ از بودجه پژوهشی خصوصی تأمین می‌شود و دانشگاه مریلند از بودجه خصوصی و عمومی دانشگاهی بیش از ۲ میلیارد دلار در سال بهره می‌برد؛ البته دانشگاه مریلند پروژه‌های تحقیقاتی مشترک و متعددی در همکاری با دولت فدرال دارد. این مؤسسات داده‌های ریز خود را که ارزش زیادی دارد به نهادهای دیگر از جمله نهادهای دولتی می‌فروشند و فقط نتایج آماری آن‌ها را در دسترس عموم می‌گذارند. اعتبار و سابقه مستقل این مؤسسات برای خودشان اهمیت دارد و بسیاری از تحلیل‌های آن‌ها با مواضع رسمی دولت‌ها از جمله دولت آمریکا تفاوت زیادی دارد.

تعداد افرادی که در نظرسنجی‌های اخیر از آن‌ها نظرسنجی شده چقدر بوده است؟ این افراد چگونه انتخاب می‌شوند؟ آیا این کار فقط در شهرهای بزرگ بوده است یا شامل شهرهای کوچک و روستاها نیز می‌شود؟

وسعت و تعداد نمونه‌ها در این نظرسنجی‌ها بر اساس پراش آماری نظریات و سابقه آن‌ها در نظرسنجی‌های مشابه تعیین می‌شود. معمولاً هزار نفر یا اندکی بیشتر به شکل تصادفی از جامعه هدف انتخاب می‌شوند، به طوری که اولاً، همه مناطق

۷۳ درصد گفته‌اند او می‌تواند تورم را کاهش دهد، ۶۷ درصد گفته‌اند او می‌تواند بیکاری را کاهش دهد و ۶۴ درصد گفته‌اند او می‌تواند از حقوق و آزادی‌های مردم محافظت کند. گرچه فقط ۳۹ درصد گفته‌اند رئیسی می‌تواند روابط با غرب را بهبود دهد،^۲ اما در زمان نظرسنجی، عملکرد رئیسی در موارد تحقق یافته مانند افزایش تولید، کاهش تورم، سفرهای هفتگی و امثال آن هنوز به شکل قاطع و روشنی مشاهده نمی‌شد. برای سنجش این عملکرد باید چند ماه دیگر صبر کنیم. ضمناً در نظر داشته باشیم افکار عمومی پویاست و افت‌وخیز فراوان دارد. پس هیچ تضمینی وجود ندارد روند فعلی ادامه یابد یا تغییرات مورد انتظار ما را داشته باشد.

آیا این امیدها به عملکرد آینده رئیسی معقول است؟

« باید توجه داشت نظرسنجی فقط دیدگاه‌های مردم را نشان می‌دهد، نه تحلیل‌های سیاسی و جناحی و نه آنچه روشنفکران به آن باور دارند. گاهی بین دیدگاه مردم با نظرات روشنفکران شباهت‌هایی مشاهده می‌شود، اما در اکثر کشورهای دنیا اختلاف عمیقی بین آن‌ها وجود دارد. هدف از نظرسنجی، شناخت نظر مردم است، نه تحقیق در درستی نظر آنان. یک مشکل بزرگ در دنیای سیاست این است که هریک از جناح‌ها تلاش دارند فقط به نظرسنجی‌هایی استناد کنند که تحلیل‌های آن‌ها از واقعیت را تأیید می‌کند، به این منظور که درستی نظر خود را اثبات کنند. من بارها دیده‌ام افراد دارای مواضع سیاسی، یک نظرسنجی را که با عقیده آن‌ها جور نبوده بی‌اعتبار دانسته‌اند و تلاش کرده‌اند به هر شکل ممکن ایرادی در آن بیابند یا برای آن بتراشند تا بتوانند عقیده خود را به کرسی بنشانند. از دید آن‌ها

نظرسنجی‌ها باید عقاید ایشان را تأیید کنند، وگرنه معتبر نیستند، درحالی‌که عقاید سیاسی ما تحلیل ذهنی سابیجکتیو هستند و صحت آن‌ها بر اساس تطابقشان با فکت‌ها؛ یعنی واقعیت‌های عینی ابجکتیو تعیین می‌شود. نظرهای مردم بخشی از فکت‌هاست و ما حق نداریم آن‌ها را انکار کنیم یا نادیده بگیریم؛ البته می‌توانیم با آن‌ها مخالف باشیم، یعنی نظر مخالف با اکثریت داشته باشیم،

اما وقتی درباره خواسته‌های جامعه صحبت می‌کنیم باید توجه داشته باشیم این خواسته‌ها فقط با نظرسنجی به دست می‌آید و ممکن است با تصورات ما همسو نباشد.

بخشی از آنچه ما در جامعه اطراف خود می‌بینیم با این نظرسنجی‌ها هماهنگ نیست. برخی می‌گویند این نشانه پنهان کاری یا خودسانسوری مردم هنگام نظرسنجی است؛ یعنی مردم

هراس دارند نظر واقعی خود را بگویند یا ظاهرسازی می‌کنند. آیا این اعتبار نظرسنجی را زیر سؤال نمی‌برد؟

« آنچه در اطراف خود می‌بینیم با آنچه در کل کشور می‌گذرد یکسان نیست؛ زیرا ایران کشور بسیار متنوعی است. ما معمولاً با کسانی در تبادل نظر هستیم که خودمان به دلیل همسویی با سلیقه خود انتخاب کرده‌ایم یا دارای شغل مشترک یا طبقه اجتماعی مشترک هستیم. پس اگر نظر ما با نظر اکثریت ایرانیان فرق داشته باشد، علتش این است که ما خود را در یک گروه محدود کرده‌ایم. به این ترتیب نتایج نظرسنجی را برخلاف چیزی می‌بینیم که در اطراف ما می‌گذرد. از سوی دیگر اگر کسی بگوید مردم ایران پنهان کاری می‌کنند یا از ابراز عقاید خود هراس دارند باید از او پرسید کدام تحقیق آماری این فرضیه را تأیید می‌کند؟ آیا کسی از مردم ایران نظرسنجی کرده و با عقاید واقعی آن‌ها مقایسه کرده تا چنین ادعایی کند؟ عقاید واقعی را چگونه استخراج کرده تا ثابت کند یا سخنان مردم فرق دارد؟ تا آنجا که من می‌دانم هیچ تحقیق آماری چنین ادعایی را ثابت نکرده است. اگر مردم واقعیت را ابراز نکنند نتایج نظرسنجی‌های مختلف با هم سازگاری نخواهند داشت؛ زیرا بر اساس ضرب‌المثل معروف «دروغ گو کم حافظه است» و ناهماهنگی بین پاسخ‌ها پس از چند سؤال مشابه کشف خواهد شد! مراکز بزرگ نظرسنجی بارها نتایج تحقیق خود در ایران را با هم مقایسه کرده و شباهت این نتایج برای سؤالات مشابه را تأیید کرده‌اند. آن‌ها نتایج انتخابات ایران را بارها به‌درستی پیش‌بینی کرده‌اند. آن‌ها همچنین مشابه بودن نتایج مصاحبه تلفنی با مصاحبه حضوری را برای ایرانیان تحقیق کرده‌اند؛ البته باید توجه داشت که این برای سؤالات مشابه صحت دارد و اگر سؤال کمی تغییر کند، پاسخ‌ها نیز تغییر خواهد کرد.

عقاید سیاسی ما تحلیل ذهنی سابیجکتیو هستند و صحت آن‌ها بر اساس تطابقشان با فکت‌ها؛ یعنی واقعیت‌های عینی ابجکتیو تعیین می‌شود

نظرسنجی‌های گالوپ چه روندی را درباره اعتماد مردم ایران به رئیس‌جمهور نشان می‌دهد؟

« در ۲۱ اکتبر ۲۰۲۱ مؤسسه گالوپ مستقر در واشنگتن، گزارش نظرسنجی اخیر خود از ایران را منتشر کرد.^۳ این نظرسنجی که در اواخر ماه اوت و سه هفته پس از آغاز دولت ابراهیم رئیسی انجام شده، نشان می‌دهد ۷۲ درصد ایرانیان او را تأیید می‌کنند (approve). از اوت ۲۰۱۸ تا اوت ۲۰۲۱ پنج نظرسنجی از این نوع توسط گالوپ به عمل آمده که چهار مورد آن در دوران حسن روحانی انجام شده است. بر اساس آن، در اوت ۲۰۱۸ میزان رضایت از روحانی ۴۴ درصد بود. در اوت ۲۰۱۹ و اوت ۲۰۲۰ میزان رضایت از او با اندکی کاهش در حدود ۴۲ درصد بود. بدترین حالت در نظرسنجی‌های گالوپ

از ایران در نوامبر ۲۰۲۰ روی داد که رضایت از روحانی به ۳۲ درصد سقوط کرد و ناراضی‌ها از او به ۶۳ درصد رسید، اما در اولین نظرسنجی گالوپ در دوران رئیسی در اوت ۲۰۲۱ رضایت از رئیس‌جمهور تا ۷۲ درصد افزایش یافت و ناراضی‌ها از او به ۱۶ درصد افت کرد.

گالوپ می‌گوید با وجود میانه‌رو بودن حسن روحانی و امکان اصلاحات از سوی او، روحانی در هیچ‌یک از نظرسنجی‌های این مؤسسه نتوانست تأیید اکثریت مردم را به دست آورد. گالوپ احتمال می‌دهد انتقادات از عملکرد دولت روحانی در مقابل کرونا در پاییز ۲۰۲۰ علت سقوط محبوبیت او به ۳۲ درصد بود. در نظرسنجی اوت ۲۰۲۱ که پس از پایان دولت روحانی انجام شد، این سؤال هم از مردم پرسیده شد که آیا به‌طور کلی از روحانی راضی بوده‌اند. پاسخ ۲۳ درصد مردم مثبت بود. پرسش دیگر گالوپ که از سال‌ها پیش مطرح شده این بود که آیا مردم ایران از عملکرد دولت وقت رضایت داشته‌اند. بر اساس نتایج آن، میزان رضایت از دولت وقت بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۱ از حدود ۵۰ درصد به ۸۰ درصد رسید (اواسط دولت اول تا اواسط دولت دوم احمدی‌نژاد) و سپس تا سال ۲۰۱۶ با چند فراز و نشیب آرام تا ۷۱ درصد کاهش یافت (دولت اول روحانی). رضایت از دولت بین ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰ به‌سرعت کاهش یافت و از ۷۱ درصد به ۴۱ درصد رسید (دولت دوم روحانی)، اما در ابتدای دولت رئیسی، میزان رضایت از دولت، سیر صعودی گرفت و به ۶۲ درصد رسید.

نتایج نظرسنجی اخیر گالوپ با آنچه مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران یعنی ایسپا به دست آورده، نزدیک است (در گوگل این عبارت را جست‌وجو کنید: ایسپا، دولت سیزدهم). گالوپ احتمال می‌دهد علت افزایش اعتماد مردم به دولت جدید، سرعت گرفتن تزریق واکسن کرونا باشد و نتیجه می‌گیرد مردم ایران در دوره جدید خوش‌بین شده‌اند، اما می‌افزاید اگر این دولت نتواند وعده خود درباره کرونا و اقتصاد را عملی کند، این خوش‌بینی ممکن است زایل شود و اگر رئیسی در وعده‌های خود موفق شود، آنگاه ایران در برابر فشارهای خارجی نیز مقاوم‌تر خواهد شد.

نظرسنجی دانشگاه مرینلد چگونه انجام می‌شود و چه روش‌هایی برای اطمینان یافتن از صحت آن به کار می‌رود؟

« دانشگاه مرینلد از سال ۲۰۰۶ تاکنون بارها از ایرانیان نظرسنجی کرده و از ۲۰۱۴ سؤالات خود را به ابعاد مختلف سیاست خارجی و داخلی، اقتصاد، امنیت و برنامه هسته‌ای ایران توسعه داده تا بتواند روند افکار عمومی ایرانیان را در زمان‌های مختلف بسنجد. این نظرسنجی‌ها را مرکز مطالعات بین‌المللی و امنیت در دانشگاه مرینلد انجام داده و نتایج و پیش‌بینی‌های آن با وقایعی که در ایران اتفاق افتاده، مانند نتایج چندین دوره از انتخابات تطبیق داشته است. نتایج نظرسنجی‌های قبلی مرینلد از ایران با آنچه مؤسسات بزرگ نظرسنجی خارجی و داخلی نظیر مرکز نظرسنجی دانشگاه تهران با تیم‌های



پژوهشی خود یافته‌اند نزدیک است. دانشگاه مریند قبلاً این موضوع را تحقیق کرده که پاسخ‌های ایرانیان در تماس‌های حضوری و تلفنی نزدیک به هم است؛ بنابراین اعتقاد دارد نظرسنجی تلفنی در ایران معتبر است. در خود ایران چند نظرسنجی کشوری انجام می‌شود: دانشگاه تهران، وزارت اطلاعات، صدا و سیما و ایسپا، اما نتایج اکثر آن‌ها به صورت عمومی منتشر نمی‌شود؛ گرچه به دست مقامات و برخی اساتید می‌رسد، اما در سطح جهانی، علاوه بر دانشگاه مریند، گالوپ، پیو^۶ و مرکز پیمایش ارزش‌های جهانی^۷ نیز افکار عمومی ایران را می‌سنجند و نتایج آن‌ها درباره سؤالات مشابه به هم نزدیک است.

دانشگاه مریند برای تماس با مردم ایران از همکاری مؤسسه کانادایی ایران‌پل^۸ بهره می‌برد. این دانشگاه مسئول طراحی سؤالات، تحلیل پاسخ‌ها و تهیه گزارش است و صحت عملکرد مؤسسه ایران‌پل در جمع‌آوری داده‌ها از ایران را با روش‌های مختلف می‌آزماید. ایران‌پل مسئول تماس تلفنی با جامعه آماری در ایران است تا سؤالات دانشگاه مریند را به زبان‌های رایج در ایران از مردم پرسد. این مؤسسه به‌طور تصادفی با نمونه آماری در همه مناطق شهری و روستایی ایران به‌نسبت جمعیت هر منطقه تماس می‌گیرد. مثلاً استان تهران که طبق سرشماری عمومی حدود ۱۷ درصد از جمعیت کشور را دارد، در این نظرسنجی نیز تقریباً به همین مقدار سهم دارد. ایران‌پل یک مؤسسه حرفه‌ای برای جمع‌آوری داده‌هاست که در هر سال، ۱۶۰ هزار مصاحبه با ایرانیان انجام می‌دهد و در پیش‌بینی نتایج انتخابات دوره‌های گذشته موفق بوده است.

در ۱۸ اکتبر ۲۰۲۱ گزارش نظرسنجی جدید دانشگاه مریند منتشر شد. برای نظرسنجی اخیر، تماس‌ها با تلفن‌های ثابت در ایران، بین ۳۰ اوت تا ۹ سپتامبر ۲۰۲۱ انجام گرفت. پاسخ‌ها از ۱۰۰۱ ایرانی بزرگسال اخذ شد، به طوری که حاشیه تقریبی خطا منفی یا مثبت ۳ درصد است. در هر نظرسنجی، مقایسه توزیع جنسیت، سن و قومیت در نمونه آماری با سرشماری رسمی کشور و اطلاعات نهادهای خارجی انجام می‌شود تا اطمینان از نتایج حاصل شود. همچنین برای آنکه روشن شود آیا ایرانیان خودسانسوری کرده و عقاید خود را به درستی ابراز نمی‌کنند یا نه، دانشگاه مریند پاسخ‌های اخذ‌شده را با مواضع رسمی پخش‌شده از صدا و سیما مقایسه کرد و دریافت حدود ۹۷ درصد پاسخ‌دهندگان نظراتی کمابیش مستقل داشتند. این دانشگاه روش‌های علمی دیگر برای اطمینان از صحت داده‌های جمع‌آوری‌شده را با جزئیات بیشتر در گزارش تفصیلی خود آورده است. نخستین گزارش را اندیشکده موسوم به شورای آتلانتیک^۹ در شهر واشنگتن منتشر کرد و پس از آن در بسیاری از نشریات و سایت‌های بین‌المللی مورد استناد قرار گرفت. نظرسنجی اخیر دانشگاه مریند کمی پس از شروع کار ابراهیم رئیسی انجام شد. در مقدمه این گزارش مشکلات ایران در این مقطع فهرست شده است: بدترین، اوج‌گیری کرونا،

و ظریف، وزیر خارجه سابق، بوده‌اند که برخلاف انتظار اصلاً کاندیدا نشدند.

درباره عملکرد کلی شورای نگهبان در امر انتخابات ۳۶ درصد مردم ناراضی بودند. در پاسخ به این سؤال که آیا از لیست کاندیداها رضایت داشتید، ۴۳ درصد ناراضی بودند، اما وقتی سؤال شد درباره نتیجه انتخابات چه نظری دارید، ۷۲ درصد ابراز رضایت داشتند و ۲۴ درصد ناراضی بودند. این گزارش می‌گوید علت این ناهماهنگی در نتایج ممکن است عدم محبوبیت شخص روحانی در مقابل محبوبیت شخص رئیسی باشد. در بین هشت چهره سیاسی کشور که مردم درباره آن‌ها نظر دادند، روحانی با ۲۱ درصد پایین‌ترین محبوبیت و رئیسی با ۷۸ درصد بیشترین محبوبیت را داشته‌اند. از اکتبر ۲۰۲۰ تاکنون محبوبیت رئیسی به‌طور مداوم بالا بوده است. بر اساس این گزارش، هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که مردم به دلیل برخی ناراضی‌ها از فرآیند انتخابات به انتخاب رئیسی اعتراضی داشته باشند. در میان بقیه چهره‌های سیاسی، قالیباف رئیس مجلس ۶۸ درصد، ظریف وزیر خارجه سابق ۵۹ درصد، خاتمی رئیس‌جمهور سابق ۴۶ درصد، زاکانی شهردار تهران ۴۴ درصد، سعید جلیلی کاندیدای انتخابات ۴۴ درصد و علی لاریجانی رئیس سابق مجلس ۳۰ درصد محبوبیت داشته‌اند.

در این نظرسنجی توجه خاصی به حدود ۲۰ درصد از ایرانیان شده که گاهی برنامه‌های خبری ماهواره‌ای شامل بی‌بی‌سی و صدای آمریکا را تماشا می‌کنند (گرچه ممکن است گاهی منابع خبری دیگر نظیر تلویزیون ایران و شبکه‌های اجتماعی را نیز دنبال کنند). در بین بینندگان ماهواره ۶۱ درصد نظر مثبتی درباره رئیسی دارند، گرچه ۶۱ درصد هم می‌گویند در انتخابات شرکت نکرده‌اند.

در انتخابات خرداد ۱۴۰۰ حدود ۴۸ درصد ایرانیان واجد شرایط شرکت کردند که از آن میان حدود ۶۳ درصد شرکت‌کنندگان به رئیسی رأی دادند.

در حالی که فقط ۱۰ درصد مردم اولین تزریق واکسن را در دولت قبل انجام داده بودند، فشارهای اقتصادی و کمبود شدید آب و برق در بسیاری از مناطق کشور جزء پاسخ‌های این نظرسنجی است.

نظرسنجی دانشگاه مریند چه نکاتی را درباره انتخابات و اعتماد مردم ایران به آقای رئیسی نشان می‌دهد؟

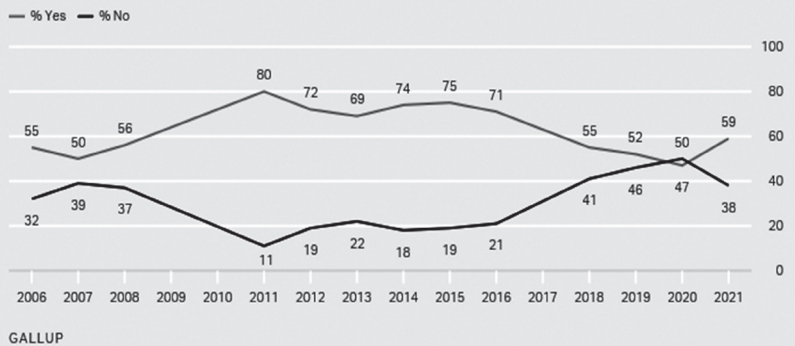
« در نظرسنجی اخیر، سؤالات متعددی درباره انتخابات ریاست جمهوری ایران در سال ۱۴۰۰ پرسیده شد و نتایج زیر به دست آمد: ۴۰ درصد مردم از نحوه برگزاری انتخابات ناراضی بودند. در پاسخ به این سؤال که آیا باید قانون یا فرآیند انتخابات ایران تغییر کند ۵۸ درصد پاسخ مثبت دادند. وقتی درباره نوع تغییر مورد نظر آنان سؤال شد ۴۶ درصد از موافقان تغییر، خواهان اصلاح در نقش شورای نگهبان بودند؛ در میان این گروه، ۱۹ درصد آسان‌گیری در قبول کاندیداها، ۹ درصد نگاه بی‌طرف و غیرسیاسی، ۵ درصد تنوع بیشتر در کاندیداها، ۳ درصد قبول کاندیداها جوان‌تر، ۲ درصد قبول کاندیداها زن و ۸ درصد سخت‌گیری بیشتر شورای نگهبان را خواستار شدند. بقیه موافقان تغییر، خواهان اصلاحات دیگر در انتخابات بودند شامل تغییرات فنی، رأی‌گیری الکترونیکی و شفافیت بیشتر. وقتی از مردم پرسیده شد نظراتان درباره کاندیداها مردود‌شده در مرحله تشخیص صلاحیت چیست، پاسخ‌ها چنین بود: ۳۲ درصد گفتند هیچ‌یک از کاندیداها رده‌شده نمی‌توانست رأی آنان را به دست آورد و کاندیداها پذیرفته‌شده کافی بوده‌اند. ۲۹ درصد گفتند یکی از کاندیداها محبوب آن‌ها رد شده، اما کاندیدای محبوب دیگری را در لیست انتخاباتی سراغ داشته‌اند تا به او رأی دهند. ۱۶ درصد گفتند کاندیدای محبوب خود را در مرحله تشخیص صلاحیت از دست دادند. ۲۰ درصد گفتند به هیچ‌یک از کاندیداها رده‌شده یا قبول‌شده علاقه‌ای نداشته‌اند. این گزارش احتمال می‌دهد برخی از افراد گروه اخیر از علاقه‌مندان به قالیباف، رئیس مجلس

پس چرا نتایج نظرسنجی اخیر چیز دیگری را نشان می‌دهد؟

گزارش دانشگاه مرلند به چند نکته در این باره اشاره دارد: اولاً محبوبیت یک شخصیت دلیل کافی برای رأی دادن به او نیست؛ یعنی رأی‌دهندگان برای انتخاب یک کاندیدا فقط به محبوبیت شخصی او نگاه نمی‌کنند، بلکه به مجموعه‌ای از عوامل توجه دارند؛ ثانیاً طبق گزارش دانشگاه مرلند دلایل مختلفی برای شرکت نکردن در انتخابات مطرح بوده است. مثلاً ۳۵ درصد از کسانی که رأی نداده بودند گفتند نگرانی از کرونا یکی از علل شرکت نکردن آن‌ها بود. سرعت‌گیری تزریق واکسن کرونا در دوران رئیسی می‌تواند از دلایل امیدوار شدن مردم باشد، چون ایرانیان احساس کردند در حال خروج از فشارهای شدید کرونا بر اقتصاد، فعالیت‌های اجتماعی، ورزش، سفر و نظایر آن هستند. به‌طور کلی، مردم در اواخر دوره روحانی به اوضاع کشور و نحوه مدیریت آن بدبین بودند، اما چند ماه پس از انتخابات و با تغییر دولت، خوش‌بینی جدیدی در آنان شکل گرفت که در این گزارش منعکس شده است. شبیه این وضعیت در انتخابات سال ۱۳۹۲ پیش آمد. روحانی آرای حدود ۵۱ درصد شرکت‌کنندگان را کسب کرد؛ یعنی ۳۷ درصد کل واجدین شرایط، اما در اولین نظرسنجی مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران یعنی اسیس‌پابعد از انتخابات در مرداد ۱۳۹۲ حدود ۶۰ درصد مردم گفتند به میزان زیاد به گفته‌های حسن روحانی اعتماد دارند و ۲۲ درصد گفتند اعتماد متوسطی به او دارند (در گوگل، این عبارت را جست‌وجو کنید: اسیس‌پابعد از انتخابات در مرداد ۱۳۹۲). در همین نظرسنجی ۷۷ درصد مردم محبوبیت وی را زیاد و خیلی زیاد ارزیابی کردند؛ البته اگر دولت جدید اشتباهات جدیدی داشته باشد یا خطاهای قبلی را تکرار کند، روند اعتماد مردم به آن می‌تواند افت کند. از سوی دیگر، یکی از دلایل حضور کم‌رنگ در انتخابات هر کشور حس عدم تعلق است، یعنی اگر بسیاری از مردم احتمال قوی بدهند که برنده انتخابات را می‌شناسند، انگیزه کمی برای شرکت در آن خواهند داشت. هم طرفداران این کاندیدا حس می‌کنند به حضورشان در انتخابات نیازی نیست و هم مخالفان او حس می‌کنند حضورشان تأثیری در نتیجه نخواهد داشت. برای اینکه این فرضیه در مورد ایران آزمایش شود در نظرسنجی اخیر دانشگاه مرلند در مورد سه کاندیدای احتمالی که شرکتشان می‌توانست باعث گرم شدن انتخابات شود، از مردم سؤال شد: ظریف، لاریجانی و احمدی‌نژاد. ۲۳ درصد گفتند اگر ظریف کاندیدا می‌شد، رئیسی برنده نمی‌شد، اما ۷۳ درصد گفتند باز هم رئیسی برنده می‌شد. ۱۲ درصد گفتند اگر لاریجانی رد صلاحیت نمی‌شد، رئیسی برنده نمی‌شد، اما ۸۲ درصد گفتند باز هم رئیسی برنده می‌شد. ۳۵ درصد گفتند اگر احمدی‌نژاد رد صلاحیت نمی‌شد، رئیسی برنده نمی‌شد، اما ۵۸ درصد گفتند باز هم رئیسی برنده می‌شد. پس حس قوی در مردم وجود داشت که رئیسی به هر حال برنده انتخابات خواهد شد. همچنین از کسانی که در انتخابات رأی ندادند پرسیده شد آیا علت عدم شرکت شما این بود که تصویری که در صورت رئیسی برنده خواهد شد. ۴۸ درصد از

Six in 10 Iranians Have Confidence in Their National Government

In this country, do you have confidence in each of the following, or not? How about national government?



بقیه سؤالات نظرسنجی دانشگاه مرلند درباره چیست؟

تعدادی از سؤال‌ها درباره مسائل داخلی ایران بود: مهم‌ترین چالش‌های دولت رئیسی چیست؟ دلایل مشکلات اقتصادی ایران چیست؟ راه خروج از این مشکلات اقتصادی چیست؟ از وضع زندگی خود چقدر رضایت دارید؟ درباره وضع زندگی خود پنج سال بعد از این، چه تصویری دارید؟ به نهادهای حکومتی مانند ارتش، پلیس، قوه قضائیه، مجلس، شوراهای محلی و غیره چقدر اعتماد دارید؟ آیا انتظار دارید در ده سال آینده تغییرات مهمی در قانون اساسی یا نظام کشور رخ دهد؟

نظر شما درباره افزایش یا کاهش تعداد دامنه تظاهرات اعتراضی در ده سال اخیر چیست؟ از نظر شما اهداف این تظاهرات چیست؟ به نظر شما آیا تعداد و دامنه این تظاهرات در پنج سال آینده بیشتر یا کمتر خواهد شد؟ برای اطلاع از اخبار داخلی و خارجی، چقدر از تلویزیون ایران، شبکه‌های اجتماعی و ماهواره استفاده می‌کنید؟ اگر از ماهواره برای کسب خبر بهره می‌برید بیشتر بی‌بی‌سی را دنبال می‌کنید یا صدای آمریکا؟ از نظر شما منابع مختلف خبری شامل تلویزیون ایران، شبکه‌های اجتماعی، بی‌بی‌سی و صدای آمریکا هر یک چقدر معتبر هستند؟ آیا دولت ایران حق دارد شبکه‌های اجتماعی را در مواقع ناآرامی مثل سال‌های گذشته مسدود کند؟

سؤالاتی نیز درباره سیاست خارجی پرسیده شد: نظر شما درباره هر یک از کشورهای چین، روسیه، آمریکا و عربستان سعودی چیست؟ آیا ایران باید روابط خود با آسیا را بیشتر توسعه دهد یا با اروپا؟ آیا تقاضم همکاری ۲۵ ساله با چین را به نفع ایران می‌دانید؟ آیا سپردن پروژه‌های توسعه نفتی ایران به چین را مفید

این گروه گفتند این علت اصلی یا یکی از علل عدم شرکت آنان در انتخابات بوده است. پس گرچه از نظر بسیاری از مردم، حضور کاندیداهای دیگر در انتخابات می‌توانست آن را بیشتر رقابتی کند، محبوبیت رئیسی باعث شد بسیاری از شرکت در انتخابات منصرف شوند. احتمالاً به همین علت، محبوبیت رئیسی پس از شروع به کار دولت او، بیشتر از درصد آرای است که در انتخابات به دست آورده است.

هر کس می‌تواند برای عدم شرکت در انتخابات، دلایل ترکیبی و متعددی داشته باشد، اما از کسانی که به گفته خودشان رأی نداده بودند پرسیده شد مهم‌ترین علت برای شرکت نکردن ایشان در انتخابات چه بود. ۱۴ درصد از این افراد گفتند علت اصلی عمل نکردن رؤسای جمهور سابق به وعده‌های خود است. ۸ درصد گفتند به هیچ‌یک از کاندیداها اعتماد نداشتند. ۷ درصد گفتند هیچ‌یک از کاندیداها صلاحیت نداشتند. ۸ درصد گفتند مهم نیست چه کسی رئیس جمهور شود، چون به هر حال اوضاع کشور بهبود نخواهد یافت. ۱۰ درصد گفتند برنده از قبل تعیین شده بود. ۶ درصد رد صلاحیت‌ها را علت اصلی معرفی کردند. ۵ درصد

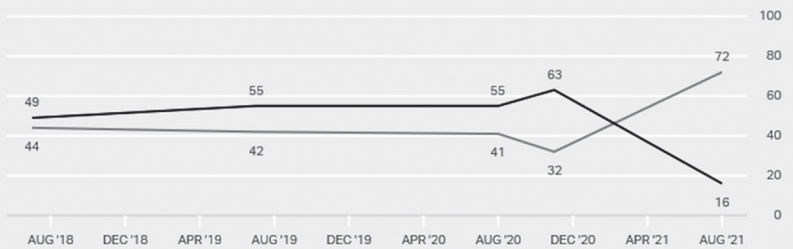
گفتند رأی مردم اثری ندارد. ۱۲ درصد گفتند به اوضاع بد اقتصادی اعتراض داشتند. ۱۳ درصد گفتند مهم‌ترین علت، نگرانی آن‌ها از ابتلا به کرونا بود. ۵ درصد گفتند در روز رأی‌گیری بیمار بودند. همچنین از کسانی که به گفته خودشان، رأی باطل در صندوق‌ها انداخته بودند علت اصلی این اقدام پرسیده شد. ۵۵ درصد از این افراد گفتند به هیچ‌یک از کاندیداها علاقه‌ای نداشتند. ۱۵ درصد گفتند به‌طور کلی به مقامات اعتماد ندارند. ۹ درصد گفتند شناخت کافی از کاندیداها نداشتند. ۴ درصد گفتند نگران عواقب رأی ندادن بودند.

”
مردم در اواخر دوره روحانی به اوضاع کشور و نحوه مدیریت آن بدبین بودند، اما چند ماه پس از انتخابات و با تغییر دولت، خوش‌بینی جدیدی در آنان شکل گرفت که در این گزارش منعکس شده است. شبیه این وضعیت در انتخابات سال ۱۳۹۲ پیش آمد

Over Seven in 10 Iranian Adults Approve of the Job President Ebrahim Raisi Is Doing

Do you approve or disapprove of the way the president of this country is handling his job as president?*

— % Approve — % Disapprove



*Asked of Hassan Rouhani in 2018-2020 and of Ebrahim Raisi in 2021
GALLUP

پرسش‌های این گروه جهت‌دار است، به طوری که بیشتر گزینه‌های آن بر اساس گرایش‌های مخالفان جمهوری اسلامی تدوین شده است؛ بنابراین سایر افراد را از شرکت در نظرسنجی منصرف می‌کند. در یک نظرسنجی عادلانه، نوع سؤالات و گزینه‌ها نباید به مخاطب خط بدهند یا او را از مشارکت منصرف کنند. مشکل دیگر آنلاین بودن این نظرسنجی است. هرکس به‌سادگی می‌تواند تعداد زیادی رأی دلخواه خود را به‌طور تصنعی در یک نظرسنجی آنلاین وارد کند، حتی نرم‌افزارهایی برای این کار طراحی شده که هر کس می‌تواند از آن‌ها بهره‌برد. از سوی دیگر به دلیل سوابق مؤسسه گمان، این نظرسنجی بیشتر در کانال‌های مخالف جمهوری اسلامی عرضه می‌شود و مخاطبان خاص آن کانال‌ها آن را بیشتر می‌بینند. یک نظرسنجی عادلانه باید بر اساس توزیع جمعیتی مناطق کشور، مخاطبان خود را به شکل تصادفی در میان همه مردم به نسبت جمعیت هر منطقه و بدون توجه به گرایش سیاسی آن‌ها پیدا کند. این نکته‌ها را مؤسسات معتبر رعایت می‌کنند. ■

پی‌نوشت:

1. https://en.wikipedia.org/wiki/University_of_Maryland_College_Park
2. <https://cissm.umd.edu/research-impact/publications/iranian-public-opinion-start-raisi-administration>
3. <https://www.iranpoll.com/s/Iranian-Public-Opinion-Sept-2021-Full-Report.pdf>
4. <https://news.gallup.com/poll/355973/iranians-show-faith-new-president.aspx>
5. Center for International and Security Studies at Maryland (CISSM)
6. Pew
7. World Values Survey (WVS)
8. IranPoll
9. Atlantic Council
10. https://en.wikipedia.org/wiki/Christianity_in_Iran
11. https://en.wikipedia.org/wiki/Religion_in_Iran
12. <http://www.worldvaluessurvey.org/WVSDocumentationWV7.jsp>

می‌دانید؟ آیا توسعه روابط ایران با چین باعث دخالت آن کشور در امور داخلی یا سیاست خارجی ایران خواهد شد؟ سیاست‌های دولت بایدن درباره ایران چقدر دوستانه یا خصمانه است؟ سیاست آمریکا درباره دسترسی ایران به کالاهای انسان‌دوستانه نظیر دارو را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا آمریکا توانایی افزایش فشار اقتصادی بر ایران را دارد؟ آیا آمریکا از شروع جنگ صدام حسین علیه ایران اطلاع قبلی داشته و می‌توانسته در جلوگیری از آن ایفای نقش کند؟ آیا آمریکا از حملات تروریستی سال‌های اخیر علیه ایران اطلاع قبلی داشته و می‌توانسته مانع آن‌ها شود؟ تحریم‌های خارجی علیه وضعیت حقوق بشر در ایران، چه تأثیری بر ایران دارد و آیا به وضع حقوق بشر کمک می‌کند؟

این سؤالات درباره برجام پرسیده شد: آیا فکر می‌کنید برجام با بازگشت آمریکا به آن احیا خواهد شد؟ آیا ایران می‌تواند به وعده‌های آمریکا پس از بازگشت به برجام اعتماد کند؟ آمریکا در زمینه برجام باید چه قدم‌هایی برای نشان دادن حسن نیت خود به ایران بردارد؟ آیا به سایر طرف‌های برجام می‌توان اعتماد کرد؟ آیا ایران باید انعطاف بیشتری از خود نشان دهد تا برجام احیا شود؟ اگر آمریکا تضمینی به ایران درباره عمل به برجام ندهد، ایران باید چه واکنشی نشان دهد؟ تجربه برجام به ایران چه چیزی را درباره اعتماد و سازش با طرف‌های خارجی نشان داد؟ اگر برجام احیا شود، آیا اقتصاد ایران بهبود خواهد یافت؟ اگر برجام احیا نشود و ایران به توسعه نامحدود برنامه هسته‌ای خود ادامه دهد، وضع اقتصاد، تجارت خارجی، امنیت و جایگاه جهانی ایران چگونه خواهد شد؟ اگر آمریکا به برجام بازنگردد، همکاری ایران با آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای باید در چه سطحی باشد؟ آیا آمریکا از خرابکاری‌ها در تأسیسات اتمی نظیر و ترور دانشمندان هسته‌ای ایران اطلاع قبلی داشته و می‌توانسته در جلوگیری از آن‌ها به ایران کمک کند؟

سؤالاتی نیز درباره نقش منطقه‌ای ایران پرسیده شد: نظر شما درباره مذاکره با سایر کشورهای خاورمیانه برای کاهش تنش‌های منطقه‌ای چیست؟ ایران باید چه روشی را برای حل مسائل منطقه دنبال کند؟ نظر شما درباره شیعیان حوثی یمن چیست؟ ایران در زمینه جنگ یمن باید چگونه عمل کند؟ درباره حضور و عملکرد نظامی ایران در عراق چه می‌دانید؟ ایران باید از نظر نظامی در عراق چه روشی را دنبال کند؟ نظر شما درباره حشدالشعبی عراق چیست؟ نظر شما درباره حزب‌الله لبنان چیست؟ توسعه توان موشکی ایران چقدر اهمیت دارد؟ آیا موشک‌های پیشرفته توانسته‌اند امنیت ایران را در برابر حملات خارجی افزایش دهند؟ آیا آمریکا از حملات داعش برای تسخیر عراق در سال‌های گذشته اطلاع قبلی داشته و می‌توانسته در جلوگیری از آن‌ها به عراق کمک کند؟ آیا ایران باید از توان نظامی خود برای اهدافی چون: افزایش فشار بر آمریکا برای ترک منطقه، کاهش خطر تروریسم از نوع داعش، کاهش خطر سازمان مجاهدین خلق یا حفاظت از مکان‌های مقدس و زائران شیعه آن‌ها در منطقه استفاده کند؟ آیا خروج

نظامیان آمریکا از افغانستان به نفع ایران است؟ آیا با خروج آمریکا، مناطق شرقی ایران امن تر شده است؟ نظر شما درباره طالبان چیست؟ آیا در حکومت طالبان، آوارگان افغانی بیشتری به ایران خواهند آمد؟ آیا در این دوران، قاچاق مواد مخدر از مرز افغانستان به سوی ایران بیشتر خواهد شد؟ سیاست ایران درباره افغانستان تحت حکومت طالبان باید چگونه باشد؟

آیا همه نظرسنجی‌های خارجی درباره ایران اعتبار دارند؟

یک نمونه جالب ادعاهای یک مؤسسه نظرسنجی به نام گمان^۱ است که تحت مدیریت چند ایرانی در هلند مستقر است. این مؤسسه می‌گوید مذهب اکثریت مردم ایران تغییر کرده است. مؤسسات بی‌طرف بین‌المللی، آمار مسلمانان در ایران را بارها اعلام کرده‌اند. مثلاً پی‌سیو طبق آمار خود در ۲۰۱۶ می‌گوید بیش از ۹۹ درصد ایرانیان مسلمان هستند و ۷۸ درصد آنان نقش مذهب را در زندگی خود بسیار مهم می‌دانند. آمار سازمان سیا در ۲۰۱۱ می‌گوید بیش از ۹۰ درصد ایرانیان شیعه‌اند و کمتر از ۱۰ درصد آنان سنی و یا اهل تصوف‌اند. آمار گالوپ در ۲۰۱۶ می‌گوید ۸۶ درصد ایرانیان خود را مذهبی می‌دانند. آمار WVS در ۲۰۲۰ می‌گوید بیش از ۹۶ درصد ایرانیان مسلمان هستند.^۲ فقط مؤسسه گمان است که آمارهای عجیب و بسیار متفاوتی درباره مذهب ایرانیان اعلام کرده: ۳۲ درصد شیعه، ۵ درصد سنی، ۳ درصد صوفی شیعه، ۸ درصد زرتشتی، ۱/۵ درصد مسیحی، ۰/۵ درصد بهایی، ۷ درصد معنویت‌گرا، ۲۲ درصد بدون دین مشخص، ۹ درصد ملحد، ۶ درصد آگنوستیک (ندانم‌گرا) و ۳ درصد اومانیست. جالب است گمان بر اساس یک نظرسنجی دیگر خود ادعا می‌کند مشروطه‌خواهان سلطنتی بیشتر از هر گروه دیگری در ایران هوادار دارند و رضا پهلوی ۴۴ درصد آرای مردم را در یک انتخابات آزاد به دست خواهد آورد.

از کجا می‌توان فهمید نظرسنجی‌های مؤسسه گمان ایراد دارد؟

اولاً، ناسازگاری آمارهای گمان با نتایج سایر نظرسنجی‌ها این را نشان می‌دهد؛ ثانیاً، نوع



حال و آینده روابط ایران و ترکیه

گفت‌وگو با احسان هوشمند

بخش ششم

آن‌ها تسلیح گسترده گروه‌های چپ در کردستان و جریان‌های تجزیه‌طلبی است که در نزدیکی مرزهای ایران و ترکیه مشغول جنگ چریکی هستند؛ یعنی ترکیه نگران سرایت این اتفاقات به درون ترکیه است، به‌ویژه که در این سال‌ها پارت کارگران کمونیست ترکیه یعنی پ.ک.ک به رهبری عبدالله اوجالان به‌تازگی اعلام موجودیت کرده بود. همکاری دولت ترکیه با ایران برای انتقال تجهیزات پادگان سرو در خرداد ۱۳۵۸ به درون خاک ترکیه و برگشت این تجهیزات به درون خاک ایران از طریق مرز بازرگان از همین منظر قابل توجه است. درحالی‌که احزاب مستقر در منطقه در پس غارت این پاسگاه بودند، اما در ترکیه نگرانی دومی هم وجود داشت و آن مبتنی بر امکان اشاعه ایدئولوژی انقلاب ایران به درون جامعه ترکیه بود.

در این دوره برخی گزارش‌ها حاکی است که دولت ترکیه به‌تدریج ارتباط‌هایی با احزاب گرد ایران برقرار کرد و به آن‌ها اجازه تردد از طریق خاک ترکیه را صادر کرد و حتی به خبرنگاران خارجی نیز اجازه داده بود تا از طریق ترکیه به‌صورت قاچاقی وارد ایران شوند و در مقر احزاب مسلح کردستان و چپ به گردآوری خبر و گزارش بپردازند، اما این مناسبات هیچ‌گاه موجب بروز چالش جدی میان ایران و ترکیه نشد. پایان جنگ سرد و نیز تحولات عراق به‌ویژه پس از جنگ نخست خلیج فارس و تشکیل دولت اقلیم کردستان روابط ایران و ترکیه را تحت تأثیر خود قرار داد. به‌ویژه آنکه در این دوره ترکیه بابت افزایش فعالیت حزب کارگران ترکیه یا پ.ک.ک به رهبری عبدالله اوجالان نگران بود. این درگیری‌های در جنوب شرقی ترکیه موجب بی‌ثباتی این بخش از ترکیه و هزینه‌های فراوان انسانی یعنی ده‌ها هزار کشته و زخمی و نیز هزینه‌های سنگین اقتصادی شده بود. تردد و فعالیت بخش‌هایی از سازمان مجاهدین خلق در ترکیه در این دوره موجب نگرانی‌هایی در ایران شده بود. کما اینکه تردد بخشی از نیروهای پ.ک.ک در ایران نیز موجب بروز نگرانی در ترکیه شده بود.

با به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه در ترکیه از ۲۰۰۲ امیدواری‌هایی شکل گرفت که این حزب اسلام‌گرا روابط حسنه‌ای با دولت جمهوری اسلامی ایران برقرار کند. اعلام «سیاست تنش صفر با همسایگان» که احمد داووداوغلو مطرح کرد و به‌عنوان محور اصلی سیاست منطقه‌ای ترکیه مورد توجه قرار گرفت ازجمله دلایلی بود که خوش‌بینی زیادی ایجاد کرد که در دوره حاکمیت حزب عدالت و توسعه احتمالاً روابط ترکیه با همسایگان به‌ویژه ایران تقویت شود، اما اختلافات داخلی در ترکیه و به‌ویژه ماجرای جماعت‌چی‌ها و گولنیست‌ها از طرفی و بهار عربی از سوی دیگر و بحران سوریه و لیبی و مصر و تحولات عراق از دیگر سو موجب شد تا ترکیه در سیاست‌های منطقه‌ای خود تجدیدنظر کند. ترکیه در این دوره به‌سرعت به دخالت در امور داخلی کشورهای درگیر بحران ناشی از اعتراضات داخلی پرداخت. دعوت از معارضه لیبی، برقراری ارتباط گسترده با اخوان المسلمین مصر و دخالت نظامی در عراق و سپس دخالت گسترده و اشغال بخش‌هایی از خاک کشور سوریه نشانه‌های تازه‌ای از تغییر استراتژی ترکیه بود. در این

در ادامه مباحث مرتبط با مرز در مبحث ترکیه، به موضوع اندیشکده‌ها و مؤسسات متمرکز بر ایران در ترکیه مانند ایرام و مرکز مطالعات تبریز در ترکیه رسیدیم. اگر موافق هستید با ارزیابی این مؤسسات مصاحبه را پیش ببریم؟

«در ابتدای گفت‌وگو از مجله چشم‌انداز ایران تشکر می‌کنم که با جدیت این سلسله مباحث مرتبط با مرز را در راستای منافع ملی و امنیت ملی تعقیب و پیگیری می‌کند. احتمالاً در شماره‌های پیش اشاره کرده‌ام که تا دوره به قدرت رسیدن حزب اسلام‌گرای عدالت و توسعه یا «آک‌پارتی» توجه به ایران و کشورهای منطقه در سیاست‌های ترکیه جایگاه چندانی نداشت. ترکیه در این دوره بیشتر پیوستن به اتحادیه اروپا را تعقیب می‌کرد، یعنی پس از پیمان سعدآباد که ترکیه و ایران و البته افغانستان و عراق متعهد شده بودند در امور داخلی یکدیگر به‌صورت مطلق فعالیتی نداشته باشند و سیاست‌هایشان را با یکدیگر هماهنگ کنند، به‌صورت عملی ترکیه و ایران کمتر دوره‌ای نسبت به منافع متقابل هم، سیاست تهاجمی یا مداخله‌گرایانه پیش برده بودند و حسن هم‌جواری دو کشور ایران و ترکیه در دوره‌های چند دهه‌ای رعایت می‌شد. در این دوره مناسبات سیاسی ایران و ترکیه از ۱۹۲۴ تا ۱۹۷۹ متأثر از تلاش دو کشور برای صیانت از استقلال سیاسی و پیشبرد پروژه مدرنیزاسیون در دوره بین دو جنگ جهانی و سپس پیوستن به بلوک غرب در برابر سلطه‌طلبی اتحاد شوروی در دوره جنگ سرد بود.

با وقوع انقلاب اسلامی و بروز رویدادهای خونین در بخش‌های غربی ایران؛ یعنی ناآرامی‌های مناطق کردنشین در همان ماه‌های آغازین انقلاب، ترکیه نیز نگرانی خود را از ناآرامی‌های در حوزه کردی در ایران بروز داد و در دیدار مقامات ترکیه‌ای از ایران این ابراز نگرانی به مقامات کشور منتقل شد؛ البته برخی گزارش‌های بعدی حاکی است در ترکیه نگرانی‌های متعددی نسبت به شرایط ایران پس از انقلاب بروز کرده که یکی از مهم‌ترین



دوره میان ترکیه و ایران بر سر سرنوشت بشار اسد و دولت فعلی سوریه اختلاف‌هایی بروز کرد؛ یعنی به تدریج شاهد آغاز دور تازه‌ای از رقابت‌های منطقه‌ای میان ایران و ترکیه و البته عربستان در منطقه شدیم. خروج نیروهای امریکایی از منطقه و خلأ قدرت ناشی از آن‌هم در تشدید رقابت منطقه‌ای میان ترکیه و ایران نقش داشت. با تشدید این رقابت منطقه‌ای شاهد آشفته‌گی بیشتری در غرب آسیا هستیم. در این شرایط است که توجه به ایران در مؤسسات مطالعاتی و پژوهشی و سیاسی و امنیتی ترکیه تشدید می‌شود. انتشار کتاب‌هایی چون ایران ترکان در دو جلد با رویکرد ترک‌گرایی نوشته‌شده توسط رجب آل بایراک که یکی از مدیران سازمان اطلاعات ترکیه بود، نشانه‌هایی از این توجه ویژه به ایران در ترکیه است.

در این شرایط است که یکی از مراکز مطالعاتی متمرکز بر ایران در ترکیه متولد می‌شود. نام این مؤسسه مرکز مطالعات ایرانی آنکارا یا ایرام است. ایرام در سال ۲۰۱۶ در ترکیه تأسیس شد. آن‌گونه که در سایت مؤسسه بیان شده است: «مرکز مطالعات ایرانی آنکارا (ایرام) با هدف پژوهش درباره ایران و مسائل مربوط به آن پایه‌گذاری شده است. ایرام در نظر دارد تا با بررسی ابعاد فرهنگی، تاریخی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران، نتایج پژوهش‌های خود را در اختیار افکار عمومی؛ چه داخل ترکیه و چه خارج از آن قرار دهد». از نظر ایرام، ترکیه و ایران ارتباط تنگاتنگی با همدیگر دارند، اما علی‌رغم روابط تاریخی عمیق و همسایگی، در برخی حوزه‌ها رقابت و برخوردی بین این دو کشور دیده می‌شود. از این رو، ایرام در صدد است با فعالیت‌های خود، در جهت کاهش اختلافات و کمک به ایجاد بستر مناسب برای افزایش همکاری گام بردارد. از نظر مؤسسه ایرام «ایران یکی از قدیمی‌ترین و در عین حال یکی از پیچیده‌ترین کشورهای منطقه است. این کشور هم

از لحاظ تاریخی و هم از نظر فرهنگی و اقتصادی، دارای مشابهت‌های بسیار نزدیک با ترکیه است. با این حال، هنوز آثار زیادی از میراث فرهنگی-تاریخی مشترک کشف نشده باقی مانده‌اند. بررسی وضعیت اقتصادی، سیاسی و ویژگی‌های فرهنگی-اجتماعی ایران که در تمام موضوعات مربوط به خاورمیانه تمایل به ایفای نقشی فعال دارد، از اهمیت بسیاری برخوردار است».

ایرام تأکید دارد هرچند پنج مرکز ایران‌شناسی و زبان فارسی در دانشگاه‌های ترکیه فعالیت دارند، اما این مراکز تمام نیازهای ترکیه را برآورده نمی‌سازند: «اگرچه در ترکیه برخی دانشگاهیان

«تا جایی که اطلاع دارم بجز مرکز مطالعات استراتژیک مرتبط با خاورمیانه، مرکزی که متمرکز بر یک کشور باشد در ترکیه فعالیت نمی‌کند.

ایرام را چه کسانی تأسیس کردند و چه موضوعاتی را مطالعه و بررسی می‌کند؟ چه کسانی در ایرام فعالیت می‌کنند؟

«هم‌زمان با تأسیس ایرام گفته می‌شد آقای احمد اویسال مدیر این مؤسسه است. درباره ایشان اطلاعات زیادی در دسترس نیست. وی بجز ایرام مدیر مرکز مطالعات خاورمیانه در ترکیه است. کارهای ایرام را شخصی به نام آقای حقی اویغور مدیریت می‌کند. وی دانش‌آموخته دانشگاه تهران است. فعالیت‌های علنی ایرام اغلب در هفت گروه مطالعاتی صورت می‌گیرد که عبارت‌اند از گروه مطالعات امنیتی، گروه مطالعات شیعه، گروه سیاست داخلی، گروه اقتصاد، گروه سیاست خارجی، گروه جامعه و فرهنگ و گروه نشر.

در میان کارکنان ایرام تعدادی از ایرانی‌های عموماً آذربایجانی و زنجانی مشغول به فعالیت هستند. حمید ابراهیمی و هادی خدابنده‌لویی مسئول گروه مطالعات امنیتی ایرام و افرادی دیگری از کشورهای افغانستان و عراق و نیز از شهروندان ترکیه از جمله اسماعیل ساری، مراد اصلان، مهمت موج، تورقای شفق، مشتاق الحلو، آلپرتوق، محمد عبدلحمید، امید باشار، صابر عسکر اوغلو، تالان چوکو اوغلو، رحیم الله فرزام و دینز جانر و احمد جاوید ترک اوغلو و دیگران به کار اشتغال دارند.

پس به نظر می‌رسد ایرام فعالیت گسترده‌ای دارد.

«همین‌طور است. ایرام فعالیت گسترده‌ای دارد. فعالیت‌های علنی ایرام را می‌توان در قالب برگزاری دیدار با شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی، برگزاری همایش‌ها و سخنرانی‌ها، فعالیت رسانه‌ای

پژوهش‌گران و کارشناسان به صورت شخصی یا در مؤسسات تحقیقاتی غیرمتمرکز به مطالعه درباره ایران می‌پردازند و با اینکه رشته زبان و ادبیات فارسی در پنج دانشگاه این کشور آموزش داده می‌شود، اما این فعالیت‌ها نیازها را برآورده نمی‌کند و مطالعات مربوط به ایران در سطح مطلوب خود قرار ندارد. در کشورهای غربی مراکز ایران‌شناسی متعددی در حال فعالیت هستند، اما جای چنین مرکزی در ترکیه خالی بوده است و ایرام قصد دارد این خلأ را پر کند. یکی از اهداف ایرام توسعه بخشیدن به مطالعات ایران‌شناسی و کمک به سایر نهادها و مؤسسات فعال در این زمینه و حمایت از فعالیت‌های دانشگاهی در این خصوص (دوره‌های آموزشی، پایان‌نامه‌ها، تحقیقات) است». دفاتر مرکز مطالعات ایرانی آنکارا در دو شهر مهم ترکیه یعنی آنکارا و استانبول قرار دارد.

ایرام با چه هدفی تأسیس شده است؟

«آن‌گونه که مسئولان ایرام اعلام کرده‌اند اطلاع‌رسانی صحیح به افکار عمومی و سازمان‌ها و نهادهای ذی‌ربط از اهداف تأسیس این مؤسسه است. به سخن دیگر با توجه به اهمیت روزافزون توجه به ایران در کشور ترکیه و نیاز دولتمردان و دستگاه‌های دولتی ترکیه به روزآمد کردن اطلاعات درباره ایران، ایرام تأسیس می‌شود.

آیا در ترکیه مؤسسه

مشابه با ایرام فعالیت می‌کند؟

خروج نیروهای امریکایی از منطقه و خلأ قدرت ناشی از آن‌هم در تشدید رقابت منطقه‌ای میان ترکیه و ایران نقش داشت. با تشدید این رقابت منطقه‌ای شاهد آشفته‌گی بیشتری در غرب آسیا هستیم. در این شرایط است که توجه به ایران در مؤسسات مطالعاتی و پژوهشی و امنیتی ترکیه تشدید می‌شود

اعضای ایرام در ایران و یا در شبکه‌های فارسی زبان خارج از ایران، در خبرگزاری‌های ترکیه و در نهایت تولیدات سیاسی این مرکز اشاره کرد. این‌ها بخش علنی و قابل دسترس فعالیت‌های ایرام است. بخش پنهان قاعدتاً در اختیار مسئولان ذی‌ربط قرار می‌گیرد.

لطفاً بیشتر درباره فعالیت‌های ایرام توضیح دهید.

«ایرام با تعداد اعضای در حدود اعضای یک گروه مشابه پژوهشی در ایران یعنی بین بیست تا سی نفر همکار فعالیت بسیار گسترده‌ای دارد. بررسی سوابق ایرام نشانگر فهرست بلندبالایی از دیدارهاست. دیدار با هیئتی از روحانیون حوزه‌های علمیه ایران، رهبران ترکمن عراقی، اعضای سفارت ژاپن، نماینده سفارت امریکا در آنکارا، اعضای سفارت کانادا، مدیران خبرگزاری آناولی ترکیه، سفیر ایران در ترکیه، سفیر لهستان در ترکیه و برخی شخصیت‌های علمی و فرهنگی ایران از جمله دیدارهایی است که در ایرام صورت گرفته و رسانه‌ای شده است. همچنین برگزاری همایش‌ها و یا جلسات سخنرانی در درباره ایران از جمله روابط ایران-ایالات متحده و آینده توافق هسته‌ای، چالش‌های پیش‌روی ایران در سال جدید ۱۳۹۸، ایران در چهلمین سالگرد انقلاب اسلامی؛ دستاوردها و چالش‌ها، بررسی ابعاد جهانی تحریم‌ها علیه ایران، راهکار ایران برای مقابله با تحریم‌های جدید امریکا، بررسی اندیشه تجدید دینی در ایران و شاعر فرهنگ مشترکمان: شهریار از جمله همایش‌هایی است که ایرام برگزار کرده است.

اعضای گروه‌های مطالعاتی ایرام حضور فعالی در شبکه‌های فارسی زبان به‌ویژه شبکه‌های ایران اینترنت‌نشان و بی‌بی‌سی فارسی دارند. در گزارش‌های خبری و مصاحبه‌های این شبکه‌های فارسی زبان شرکت می‌کنند. پس از پخش مصاحبه این افراد در شبکه‌های فارسی زبان، به‌سرعت مصاحبه ضبط‌شده در سایت ایرام بارگذاری می‌شود. تیم ایرام حضور فعالی در صدا و سیما دولتی ترکیه، یعنی تی.آر.تی و نیز خبرگزاری آناولی دارند. یادداشت‌های این تیم به‌صورت منظم و پرشمار در آناولی منتشر می‌شود. مرور برخی از مطالب منتشرشده ایرام جهت گیری این مؤسسه را بیشتر آشکار می‌کند. به‌عنوان نمونه می‌توان به مطالب منتشرشده زیر اشاره کرد: سینمای ترکی در ایران، دانشنامه ایرانیکا و مقالات مربوط به ترک‌شناسی، نگاهی به ترجمه آثار ترکی به فارسی، رشد ملی‌گرایی و روز کوروش کبیر، مست عشق و دعوی فقیه و صوفی، رویگردانی مردم از روحانیت در ایران پس از انقلاب، ملی‌گرایی و هویت‌طلبی قومی در ایران پس از [آیت‌الله] خمینی، هشدار وزیر کشور ترکیه در مورد حضور پ.ک.ک. در ایران، سوغات مرگبار ایران برای سوریه، مداخله ایران در نبرد ادلب به چه معنی است؟ مرجعیت

می‌شود اطلاعات روشنی در اختیار ندارم، اما آنچه از بررسی فعالیت‌های آشکار ایرام می‌توان دریافت این مؤسسه فعالیت‌های خود را در راستای منافع ترکیه به‌ویژه سیاست‌های اعلامی دولت ترکیه در منطقه و ایران تعقیب می‌کند.

در ترکیه مؤسسه دیگری نیز با تمرکز با مسائل قومی در ایران تأسیس شده است. مقداری درباره فعالیت مؤسسه مطالعات تبریز در ترکیه توضیح دهید؟

«یکی از اقدامات شگفت‌انگیز و مغایر با حسن هم‌جواری دو کشور ایران و ترکیه اقدام دولت ترکیه به تأسیس و فعالیت یکی از تشکل‌های ضدایرانی در ترکیه است که رویکرد افراطی قوم‌گرایانه و تجزیه‌طلبانه و پان‌ترکیستی دارد. مؤسسه مطالعات تبریز در سال‌های گذشته و هم‌زمان با تأسیس ایرام در آنکارا تشکیل شد و فعالیت خود را با حضور گروهی از افراطی‌های قوم‌گرای استان‌های شمال غرب ایران آغاز کرد. گردانندگان این مرکز، مؤسسه مطالعاتی تبریز را چنین معرفی می‌کنند: «مرکز مطالعاتی تبریز در تاریخ ۲ آوریل ۲۰۱۶ توسط هیئت مؤسس به تعداد هفت نفر تأسیس شد». انستیتو تحقیقاتی تبریز، زبان، فرهنگ، ساختار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، روش زیستی ترکان در جای‌جای جهان و منطقه ما به‌خصوص ایران و آذربایجان و ملل دیگری که در ارتباط و همزیستی با آن می‌باشند را به‌عنوان اهداف تحقیقاتی خود برگزیده است.

«مرکز مطالعاتی تبریز» در جهت اهداف تعیین‌شده، اقدام به برگزاری دوره‌های آموزشی، سمینار و کنفرانس می‌کند. انستیتو متناسب با اهداف خویش، رأساً یا بدو اقدام به تهیه پروژه‌های مختلف کرده و این پروژه‌ها را توسط متخصصان انستیتو یا سایرین اجرا می‌کند. انستیتو متناسب با اهداف تعریف‌شده، اقدام به تأسیس شورا و گروه‌های تحقیقاتی نموده و با توجه به توانایی‌های ایشان در حد آکادمیک اقدام به تحقیق و آنالیز می‌کند. در این چارچوب در جهت تشویق، جهت‌دهی، مشارکت و حمایت از این فعالیت‌ها، در درون و خارج از کشور، بلاواسطه یا با مؤسسات تحقیقاتی و آموزشی، صاحبان حقیقی و یا حقوقی، کتابخانه‌ها، آرشیوها و دیگر مراکز اسناد همکاری می‌کند و نتایج این تحقیقات را برای استفاده مؤسسات و تشکل‌های عمومی عرضه می‌کند یا پاره‌ای از این تحقیقات را با صلاح‌دید برای استفاده داخلی و خارجی افکار عمومی منتشر می‌کند.

مرکز مطالعاتی تبریز متناسب با اهداف، با زمان‌بندی یا بدون آن، با در نظر گرفتن بها و یا بدون آن اقدام به فعالیت‌های انتشاراتی می‌کند. نتایج پروژه‌های اجراشده را به‌صورت گزارش یا به‌صورت مونوگرافیک منتشر می‌کند. انستیتو در داخل و یا خارج رأساً یا با همکاری مؤسسات و تشکل‌های عمومی و مؤسسات آموزشی عالی،

سیستانی؛ استراتژی روشن و تاکتیک‌های مبهم، گمانه‌زنی‌ها در مورد جاننشینی آیت‌الله سیستانی، مخالفت حوزه نجف با مهندسی ژئوپلیتیک ولایت فقیه، اعتراضات بدون رهبری و مشکلات مزمن در ایران، شکاف در حشدالشعبی؛ پیامدها و احتمالات و نیز دگرگونی در دکترین امنیتی ایران و تنش میان ایران و آذربایجان، افکار عمومی شهروندان ترکیه، مهم‌ترین جامعه هدف ایرام است. ایرام تلاش دارد واقعیات جامعه ایران را به‌گونه‌ای تفسیر و تحلیل کند که مطابق راهبردهای دولت ترکیه در خدمت منافع کشور قرار گیرد و لذا تلاش بسیار وسیعی توسط ایرام در جریان است تا ایرام به‌عنوان پنجره شناخت ایران و بلندگوی غالب و مطرح مسائل ایران در ترکیه مطرح باشد. تلاش برای شکل‌دهی افکار عمومی ایرانیان و ایجاد شک و پرسش و ابهام درباره سیاست منطقه‌ای ایران مطابق بر رقابت ایران و ترکیه و به نفع سیاست‌های ترکیه، از دیگر اهداف جدی ایرام است. ایرام در چهار سال فعالیت خود، بیش از هر اتاق فکری توانسته از طریق اعضایش با مردم ایران سخن بگوید. هر روزنه‌ای چه در رسانه‌های داخلی ایران یا رسانه‌های فارسی‌زبان ایرانی برای ایرام یک فرصت تلقی شده تا به جهت‌دهی افکار عمومی ایرانیان بپردازد. حضور مکرر، دائمی و مستمر در شبکه‌های پرریننده فارسی‌زبان متمرکز بر ایران، مانند ایران اینترنشنال و بی‌بی‌سی فارسی و غیره و حتی بخش فارسی شبکه‌های فارسی‌زبان یا خبرگزاری ترکیه مانند تی.آر.تی یا آناولی، بخشی از این فعالیت‌هاست. در این بخش از فعالیت‌ها نیز کارنامه ایرام برای پیشبرد اهداف ترکیه قابل توجه است. اگر از نگاه طرف ترکیه‌ای هم به موضوع نگرسیته شود، بی‌گمان کارنامه ایرام در تعامل با جامعه ایران کارنامه‌ای پرپرا و استثنائی است، چراکه در تاریخ معاصر هیچ نهاد مطالعاتی یا تبلیغاتی ترکیه به اندازه ایرام بر مسائل ایران تمرکز نداشته و با ایرانیان از طریق فضاهای رسانه‌ای و واقعی در تعامل نبوده است. ایرام مهم‌ترین ابزار سیاسی و امنیتی و تبلیغاتی ترکیه درباره ایران تلقی می‌شود. از نظر بین‌المللی نیز ایرام تلاش دارد به‌عنوان یک منبع جدی درباره مسائل ایران به انتشار خبر، تحلیل و گزارش بپردازد. از این نظر و با توجه به تنوع مضامین تولیدشده، کارنامه ایرام قابل توجه و نیازمند بررسی است.

یعنی به نظر شما ایرام وابسته به نهادهای امنیتی ترکیه و سازمان میت است؟

«درباره اینکه ایرام را نهاد ریاست‌جمهوری ترکیه یا نهاد امنیتی ترکیه تأسیس کرده‌اند و اداره

تشکل‌های خصوصی و اشخاص حقیقی، ایران، آذربایجان و دیگر جمهوری‌ها و جوامع ترک، اقدام به تأسیس مراکز تحقیقاتی و کمک به توسعه این مراکز خواهد نمود که در زمینه فرهنگ، ساختار اجتماعی و تاریخی ترک و ترکان و ملل مرتبط با آنان تحقیق می‌کند.

مؤسسه مطالعات تبریز در ترکیه تمرکز ویژه‌ای روی موضوع آذربایجان در ایران و آذری‌های ایران دارد. البته رویکرد این مؤسسه در چارچوب ایدئولوژی ترکیه است؛ یعنی با رویکرد پان‌ترکیستی فعالیت می‌کند. انتشار کتاب و مقاله و یادداشت و حتی فیلم از جمله فعالیت‌های این مؤسسه در آنکاراست. یکی از مختصات سیاسی این مجموعه اقدام برای معرفی اقوام ایرانی به‌عنوان ملت‌های متنوع است، یعنی ایران متشکل از مردمانی به نام ملت ایران نیست، بلکه کشور تاریخی ایران که عمری بس طولانی دارد و حتی دوره‌های تاریخی زیادی بخشی از ترکیه امروز به‌عنوان بخشی از حوزه فرهنگی و تمدنی و سیاسی ایران تعریف شده است بر خلاف ترکیه کشوری متشکل از ملت‌های مختلف است! یعنی کشور ترکیه که عمری در حدود صد سال دارد و اگر دولت ترکیه را ادامه عثمانی‌ها بدانیم عمری در حدود چند سده دارد. کشوری تک‌ملتی است و کردها و لازها و عرب‌ها و یونانی‌ها و ارمنی‌ها و دیگران در ترکیه قوم هستند، اما در ایران چند هزار ساله اقوام ایرانی ملت‌های جدا از هم هستند! در این راستا مؤسسه مطالعات تبریز برقراری ارتباط با جریان‌های افراطی قومی دیگر از جمله تجزیه‌طلبان عرب و تبلیغات به نفع آنان را در فضاهای تبلیغاتی خود قرار می‌دهد. ضمن برگزاری نشست‌ها و همایش‌ها حتی در اروپا، برخی از مسئولان و مشاورین دولت ترکیه

در جلسات و همایش‌های این دسته نیز شرکت می‌کنند؛ یعنی افزون بر حمایت‌های پیدا و پنهان دولت ترکیه از فعالیت یک گروه ضدایرانی در ترکیه که رویکرد افراطی قوم‌گرایانه دارد حتی برخی مسئولان این کشور به‌صورت علنی در همایش‌ها و جلسات این گروه شرکت می‌کنند.

این اقدام ضد ایرانی در حالی است که ایران در دهه گذشته به هیچ‌یک از گروه‌های مخالف ترکیه به‌ویژه گروه‌های قوم‌گرا که اتفاقاً ظریف و آمادگی قابل توجهی برای کسب حمایت‌های ایران دارند نیز اجازه هیچ‌گونه فعالیتی چه

علنی چه غیرعلنی در درون ایران نداده است. با یک مثال توضیح را روشن‌تر می‌کنم. آیا برای ایران دشوار است که در مقابل این دست از اقدامات ضد ایرانی جاری در ترکیه مؤسسه مشابهی به نام

«مرکز مطالعات دیاربکر» در تهران افتتاح کند؛ یعنی اقدام چندان دشواری نیست که ایران در تهران اقدام به تأسیس مرکز مشابهی با تمرکز بر کردها یا علوی‌ها یا آلبانی‌ها، بوسنیایی‌ها، زازاها یا لازها و چچنی‌ها، چرکس‌ها، آبخازی‌ها، آذری‌های ترکیه، آشوری‌ها، بلغاری‌ها و عرب‌ها و دیگر اقوام مستقر در ترکیه کند. به‌ویژه که گروه قومی کرد مستقر در ترکیه بیشترین پیوستگی تمدنی و فرهنگی و زبانی و آیینی را با ایرانیان دارد. طرفه آنکه یک حزب مسلح و دارای نیروی مسلح و بانگیزه به نام پ.ک.ک هم در حال حاضر با دولت ترکیه در ستیز است! آیا حسن هم‌جواری مغایر ورود ایران به این بازی مخاطره‌انگیز و مخالف با حسن هم‌جواری با ترکیه نیست؟ با این ملاحظات ایران تاکنون از چنین ابزاری برای مقابله با اقدام ترکیه استفاده نکرده است، اما استمرار فعالیت‌های ضد ایرانی و تجزیه‌طلبانه گروهی محدود در ترکیه که دارای عقبه بزرگی هم در داخل ایران نیست می‌تواند در نهایت منجر به اقدام متقابل ایران شود که این وضعیت؛ البته نافی منافع ملی هر دو کشور ایران و ترکیه است. مسئولان دو کشور دقت ندارند که ایران و ترکیه بنیان‌های تاریخی هم‌پیمانی چون پیمان سعدآباد را در کارنامه روابط مشترکشان ثبت و ضبط کرده‌اند و این میراث تاریخی می‌تواند رهگشای روابط آینده ایران و ترکیه متناسب با شرایط تازه باشد. افزون بر این دو مؤسسه به کارگیری بخشی از افراطی‌های قوم‌گرای ایرانی در رسانه‌های ترکیه به‌ویژه بخش‌های مربوط به ایران موجب شده تا این رسانه‌ها به دروازه‌بانی مطالب درباره ایران اقدام کنند؛ البته در گام نخست با دروازه‌بانی این افراد سپس سلیقه رسانه مواجه شود؛ یعنی ابتدا این افراد ایرانی با سلیقه‌های تجزیه‌طلبانه و افراطی قومی و مذهبی مطالب و گزارش‌های مطابق با رویکرد خود را تولید می‌کنند و سپس این تولید به شکل انتظارات رسانه‌های اصلی در ترکیه منتشر می‌شود. آیا در رسانه‌های ایران به‌ویژه رسانه‌های عمومی و دولتی شهروندانی از ترکیه با رویکرد تجزیه‌طلبانه فعالیت دارند؟ مثلاً در ایرنا و صدا و سیمای ایران از شهروندان ترکیه که دارای سلیقه تجزیه‌طلبانه باشند کسی در حال حاضر همکاری دارد؟ درحالی که در رسانه‌های ترکیه به‌ویژه رسانه‌های دولتی ترکیه تعدادی از تجزیه‌طلبان ایرانی فعالیت رسانه‌ای دارند و اخبار و گزارش‌های مربوط به ایران را تولید می‌کنند!

برای مدیریت این وضعیت و رفع سوء تفاهم ناشی از این وضعیت چه باید کرد؟

«دیپلماسی پویا و واقع‌بینانه دو طرف می‌تواند گره‌گشای مسائل این چنینی باشد. اگر عزم دو طرف یعنی دولت‌های ایران و ترکیه بر توسعه روابط باشد، چنین موضوعاتی علی‌رغم اهمیتشان نمی‌تواند سد راه توسعه روابط باشد. شوربختانه دستگاه دیپلماسی دو کشور در زمینه توسعه روابط میان دو کشور همسایه یعنی ایران و ترکیه در سال‌های گذشته به‌خوبی نتوانسته موانع توسعه روابط دوجانبه را برطرف کند. نداشتن برنامه جامع در خصوص توسعه روابط و رفع مسائل و مشکلات پیش‌روی دو طرف یکی از موانع توسعه روابط است؛ یعنی افزون بر عزم دو طرف، داشتن برنامه برای تقویت روابط میان دو کشور نیز ضروری است. تردیدی نیست سرنوشت کشورهای منطقه به هم وابسته است و میان ایران و ترکیه نیز بستری تاریخی و فرهنگی و اقتصادی زیادی برای تقویت روابط وجود دارد. بستری تاریخی همچون پیمان سعدآباد هم هست، پس می‌تواند با استفاده از این تجارب برای پیشبرد این مهم یعنی تقویت روابط دوجانبه استفاده کرد.

به‌صورت عملی چه اقدامی باید در دستور کار قرار گیرد تا روابط ایران ترکیه به مسیر باثبات‌تری بازگردد؟

«در ایران برای توسعه روابط دوطرفه از میان دیپلمات‌های باتجربه باید شخصی انتخاب شود و به‌عنوان مسئولیت‌میز و پرونده روابط با ترکیه با اختیارات کافی معرفی شود و با حضور افرادی از نهادها و وزارتخانه‌های ذی‌ربط اقتصادی و سیاسی این مهم را بر دوش گیرند. تمام موضوعات و ملاحظات و نگرانی‌ها و دلخوری‌های دو طرف روی میز قرار گرفته و در دوره زمانی مشخصی برای مدیریت آن اقدامات لازم صورت گیرد. می‌توان خوش‌بین بود که با عقلانیت سیاسی دو طرف بتوان در چنین فرآیندی بر نگرانی‌های موجود و سوء تفاهم‌های موجود غلبه کرد و اجازه نداد تا روابط ایران ترکیه تحت تأثیر قرار گیرد. از نظر اقتصادی نیز این نیاز دو طرف است که باید به اصلاح روابط پرداخت.

در بحث مرز مسئله کردها هم حائز اهمیت بسیاری است. یکی از مسائل مرتبط با روابط ایران و ترکیه در تاریخ معاصر با همین موضوع در پیوند است، اما چون مسئله مرتبط با کردها دارای ابعاد پیچیده و تفصیلی است اگر اجازه دهید این بحث را به شماره بعد موکول کنیم؟

«به‌نظم بحث کردها و نقش آن‌ها در روابط ایران و ترکیه دارای چنان اهمیتی است که می‌تواند ساعت‌ها درباره آن گفت‌وگو کرد.»

پی‌نوشت:

بررسی ادعای مصرف ۹۱ درصدی آب در کشاورزی ایران



نقی آقالو*

اشاره: وزارت نیرو در طول سال‌های گذشته همواره زبان به اعتراض گشوده و مدعی است کشاورزی ایران، ۹۱ تا ۹۲ درصد از حجم آب شیرین سالانه کشور را می‌بلعد. این سخن را هم مقامات وزارت نیرو گفته‌اند و هم برخی از کارشناسان منابع آب و نیروی شاغل در برخی شرکت‌ها و سازمان‌ها و مراکز تحقیقاتی. وزارت جهاد کشاورزی و برخی مسئولان و کارشناسان شاغل در این حوزه نیز به سهم خود در مقام دفاع برآمده و با وجود مباحثه و جدال دیرینه، متأسفانه موضوع مورد مناقشه، هرگز به‌طور دقیق و کارشناسی مورد توجه و توافق قرار نگرفته است.

این نوشته در صدد روشن‌نگری این مناقشه است. صاحب این قلم در چند مورد درباره این مقوله که عامل مهم و اساسی در ایجاد پدیده بحران آب به‌شمار می‌رود، ورود کرده و به علت اهمیت موضوع بار دیگر اما مشروح‌تر و دقیق‌تر، موضوع را می‌شکافد و از هرگونه انتقاد، اعتراض و ارائه دیدگاه کارشناسی و حرف حساب استقبال می‌کند. اگر مقامات و کارشناسان محترم آب و نیرو دسترسی به این مطلب دارند، لطفاً توضیح دهند و اگر ایراد و اشکالی در بحث و سخن می‌بینند، تذکر فرمایند.

ابتدا به ارقام زیر توجه فرمایید.

سطح کل اراضی قابل کشت ایران

در مقدمه کتاب خشم طبیعت ایران آمار اراضی کشور را به تفکیک آورده‌ام:

اراضی زراعی قابل کشت: ۱۶ میلیون هکتار
سطح اراضی باغی: ۲/۷ میلیون هکتار
زمین فعال در تولید محصول: ۱۲ میلیون هکتار
آبیاری دیم با ۳۰ درصد تولید: ۶ میلیون هکتار
آبیاری آبی با ۷۰ درصد تولید: ۶ میلیون هکتار
سطح زمین‌های آیش: ۴ میلیون هکتار
کل اراضی کشاورزی و باغی: ۱۸/۷ هکتار
این رقم آخری یعنی ۱۱/۳ درصد مساحت کل کشور.
توجه فرمایید که سطح اراضی قابل کشت و

کشاورزی ایران، ۱۶ میلیون هکتار و سطح اراضی باغی، ۲/۷ میلیون هکتار و سطح زمین‌های فعال در تولید کشاورزی، ۱۲ میلیون هکتار است. بدین ترتیب، سطح کل زیر کشت کشاورزی و باغی ایران، عبارت است از: ۱۴/۷ میلیون هکتار.

حال، معنی سخن و ادعای وزارت نیرو این است که ۱۴/۷ میلیون هکتار زمین فعال و زراعی و باغداری ایران، حجمی برابر ۹۱ تا ۹۲ درصد مجموع آب روان و شیرین کشور را مصرف می‌کند و به عبارت بهتر می‌بلعد. بدون تردید این رقم تأمل‌برانگیز است، به‌ویژه که بدانیم ۹۱ درصد منابع آبی دقیقاً چند میلیارد مترمکعب می‌شود. وقتی وزارت نیرو و دیگران می‌گویند کشاورزی ایران، ۹۱ تا ۹۲ درصد حجم آب شیرین سالانه را می‌خورد، یقیناً منظورشان، آن مقدار آبی نیست که در رودخانه‌ها جریان دارد؛ یعنی آب‌هایی که در نهایت به حوضه آبریز یا دریاچه‌ها و دریاها در شمال و جنوب کشور می‌ریزند. پس منظور چیست؟ برای توضیح یا توجیه این رقم، دقت کنید به سطور بعدی.

میزان بارش سالانه

بر اساس آمار وزارتین نیرو و جهاد کشاورزی که برگرفته از آمار سازمان هواشناسی است، در طول سال‌ها، میزان بارش سالانه اعم از باران و برف و تگرگ از ۴۰۰ تا ۴۳۰ میلیارد مترمکعب در نوسان بوده. برخی از کارشناسان معتقدند این میزان بارش سالانه بر اثر خشکسالی تغییر یافته و به میزان قابل توجهی از حجم آن کاسته شده. مثلاً دکتر عیسی کلانتری، وزیر اسبق کشاورزی و رئیس سابق سازمان حفاظت از محیط‌زیست، رقم بارش سالانه را ۳۸۰ میلیارد مترمکعب اعلام می‌کند و بر روی آن پای می‌فشارد، اما در اینکه سه‌چهارم از مقدار بارش سالانه (هر قدر که باشد) بر اثر تبخیر و تعرق به آسمان برمی‌گردد، در بین مسئولان و کارشناسان در جایگاه‌های گوناگون، اختلافی وجود ندارد. در اینجا اجماع علما حاکم است.

اگر رقم بارش را رند کنیم که خدشه‌ای به نتیجه سخن وارد نمی‌کند، بعد از بخار شدن و بازگشت سه‌چهارم بارش سالانه آنچه باقی می‌ماند، مقدار ۱۰۰ میلیارد مترمکعب است. اگر به رقم ۳۸۰ میلیارد معتقد باشیم، رقم باقی‌مانده می‌شود ۹۵ میلیارد و اگر متوسط رقم ۴۰۰ و ۴۳۰ میلیارد مترمکعب را در نظر بگیریم (۴۱۵)، رقم باقی‌مانده عبارت می‌شود از ۱۰۳ میلیارد و ۷۵۰ میلیون مترمکعب.

منابع وزارت نیرو می‌گویند، سهم آبخوان‌ها از میزان بارش سالانه حدود ۲۵ میلیارد مترمکعب است. از سوی دیگر، میزان آب ورودی به کشور از طریق رودخانه‌هایی چون ارس و هیرمند هم که در سال‌های قبل به مقدار ۱۲ میلیارد مترمکعب برآورد شده بود (اکنون آماری در این مورد در دست نداریم) البته با کسر سه‌چهارم آن بر اثر تبخیر، باقی‌مانده آب روان از محل آب‌های ورودی به کشور به ۳ میلیارد مترمکعب می‌رسد. حال با جمع ارقام، مجموع آب موجود و روان کشور به دست می‌آید:



در حالت اول: $۹۵ + ۲۵ + ۳ = ۱۲۸$ میلیارد مترمکعب:

در حالت دوم: $۱۳۱/۷۵ = ۳ + ۲۵ + ۱۰۳/۷۵$ میلیارد مترمکعب

بنابراین با رقم اولی، به ۱۲۸ میلیارد مترمکعب و با رقم میانگین دومی، به ۱۳۱/۷۵ میلیارد مترمکعب حجم کل آب کشور می‌رسیم.

ریشه اختلاف بر سر میزان بارش سالانه

حال ببینیم چرا آمار بارش سالانه کشور از منظر افراد و سازمان‌ها، تفاوت می‌کند. ابتدا اجازه می‌خواهم برای تفهیم مطلب، نکاتی را درباره واحد اندازه‌گیری باران یادآور شوم:

هرگاه یک لیتر آب را در یک مترمربع زمین به‌طور یکنواخت بریزیم، برابر است با یک میلی‌متر؛ زیرا هر مترمربع ۱۰ هزار سانتی‌مترمربع است و هر لیتر آب برابر با هزار سانتی‌مترمکعب؛ بنابراین از تقسیم ۱۰۰۰ بر ۱۰۰۰۰، عدد یک‌دهم سانتی‌متر حاصل می‌شود که همان یک میلی‌متر است. وقتی گفته می‌شود، به‌عنوان مثال میزان متوسط بارندگی سالانه اردبیل ۳۰۰ میلی‌متر است؛ یعنی به‌طور متوسط، ۳۰۰ لیتر آب در طول سال در یک مترمربع از زمین اردبیل ریخته می‌شود و یا اگر لرستان به‌طور متوسط سالانه ۴۰۰ میلی‌متر باران دارد یا متوسط بارش سالانه خرم‌آباد ۵۰۰ میلی‌متر است، یعنی سالانه به‌طور متوسط در لرستان ۴۰۰ لیتر و در خرم‌آباد ۵۰۰ لیتر آب در سال در یک مترمربع از زمین ریخته می‌شود.

حال وقتی گفته می‌شود میزان بارش سالانه متوسط ایران ۲۶۰ و اخیراً ۲۴۰ میلی‌متر است؛ یعنی در هر مترمربع از زمین ایران به‌طور متوسط

ظرف یک سال ۲۶۰ یا ۲۴۰ میلی‌متر باران نازل شده است؛ به عبارت دیگر هر هکتار زمین، ۲ میلیون و ۶۰۰ هزار یا دو میلیون و ۴۰۰ هزار لیتر باران دیده؛ یعنی هر هکتار ۲۶۰۰ یا ۲۴۰۰ مترمکعب و اگر مساحت کل ایران ۱۶۴ میلیون هکتار فرض شود، میزان بارش سالانه باران در ۲۶۰۰ به رقم ۴۲۶ میلیارد و ۴۰۰ میلیون مترمکعب می‌رسد و در ۲۴۰۰ به ۳۹۳/۵ میلیارد مترمکعب. اگر هم از میزان بارش ۴۰۰ میلیارد مترمکعبی سخن می‌رود به معنی بارش

۲۴۳ میلی‌متری متوسط سالانه است و مفهوم رقم ۳۸۰ میلیارد مترمکعبی سالانه موردنظر افرادی چون کلاتری، این می‌شود که میزان میانگین بارش سالانه کشور حتی کمتر از ۲۴۰

میلی‌متر است. از این آمار، این نتیجه کلی به دست می‌آید که یا داده‌های سازمان هواشناسی در مراکز استان‌ها مخدوش است و بالا و پایین دارد یا در جمع میزان بارش سالانه مناطق روش‌های درستی به کار گرفته نمی‌شود.

تفاوت تراز منفی آبخوان‌ها

در سطور قبل به ریشه اختلاف در آمار و میزان بارش سالانه پرداختیم و اکنون به اصل مطلب برگردیم. دقت کنید وقتی گفته می‌شود ۹۱ درصد آب کشور در بخش کشاورزی مصرف می‌شود، یعنی با فرض اول (۱۲۸ میلیارد مترمکعب) حدود ۱۱۶/۵ میلیارد مترمکعب مصرف آب در کشاورزی داریم و با فرض دوم (۱۳۱/۷۵ میلیارد مترمکعب)، حدود ۱۱۹/۹ میلیارد مترمکعب و اگر منظور ۹۱ درصد مصرف از رقم آب‌های سطحی منهای آبخوان‌هاست، بنابراین به این نتیجه می‌رسیم:

الف- ۹۱ درصد از ۹۵ میلیارد می‌شود: ۸۶/۴۵ میلیارد.

ب- ۹۱ درصد از ۱۰۳/۷۵ میلیارد می‌شود: ۹۴/۴۱ میلیارد.

سؤال این است که چرا نباید میزان آب موجود در آبخوان‌ها را به محاسبه وارد کنیم؟ مگر در طول این سال‌ها در جای‌جای ایران وسیع و عزیز، کشاورزان،

باغداران و البته ویلاداران به مکیدن و بلعیدن ذخایر زیرزمینی اقدام نکرده‌اند؟ بنابراین بهتر آن است که متولیان تأمین و مصرف آب کشور دقیقاً بفرمایند این ۹۱ درصد شامل کدام یک

از ارقام فوق می‌شود؟ آیا ۹۱ درصد از میزان آب روان غیر از آبخوان‌ها را در نظر دارند یا ۹۱ درصد مجموع آب روان و زیرزمینی کشور را؟ بحران آب و آمار مربوط به آن نشان می‌دهد مکنندگان و بلعندگان آب‌ها سالانه حتی بیش از ظرفیت آبخوان‌ها برداشت کرده‌اند تا جایی که در هیچ جای ایران نمی‌توان در عمق ۲۰ تا ۱۰۰ متری هم به آب رسید.

اکنون که صحبت از اکتشاف و بهره‌برداری از منابع نیمه‌عمیق و عمیق از ۵۰۰ تا ۸۰۰ متری و حتی بیشتر می‌شود به علت پایان یافتن ذخایر آبخوان‌های کشور است که در نهایت و موارد زیاد به نشست زمین‌ها منجر شده و زمینی که تجربه نشست را از سر بگذرانند برای همیشه از حیز انتفاع خارج شده است.

اکنون برخی مسئولان و دست‌اندرکاران که در میان آن‌ها برخی سدسازان و حامیان انتقال آب دیده شده به فکر افتاده و آینده‌نگری کرده و چشم به منابع دیگر دوخته‌اند. حالا که ذخایر زیرزمینی ته کشیده نوبت غارت کدام منابع است؟ بله البته. آب‌های عمیق و کارستی کشور که در سلسله یادداشت‌های جداگانه در مورد آن به تفصیل سخن گفته‌ام و شاید موضوع یکی از گزارش‌های آتی باشد.

غبطه باغ‌های بهشتی به هم‌تایان زمینی

مقامات وزارت نیرو در زمینه بهره‌برداری از ذخایر زیرزمینی، صحبت از تراز منفی ۶ میلیارد مترمکعبی می‌کنند، یعنی هر سال ۶ میلیارد مترمکعب بیش از ذخایر آبخوان‌ها، کشیده و بلعیده شده. این در حالی است که دیگران از جمله رئیس سابق سازمان حفاظت از محیط زیست و وزیر اسبق کشاورزی از رقم ۱۵ تا ۱۷ میلیارد مترمکعب تراز منفی سخن می‌گویند. به گفته وی، ارقام درست و واقعی در اتاق‌های

بحران آب و آمار مربوط به آن نشان می‌دهد مکنندگان و بلعندگان آب‌ها سالانه حتی بیش از ظرفیت آبخوان‌ها برداشت کرده‌اند تا جایی که در هیچ جای ایران نمی‌توان در عمق ۲۰ تا ۱۰۰ متری هم به آب رسید

فکر گفته می‌شود، اما موقع اعلام رسمی و در برابر رسانه‌های گروهی آمارها غیرواقعی می‌شود.

حال خانم‌ها و آقایان! شاید بد نباشد در اینجا لحظه‌ای درنگ کنم و خارج از موضوع بگویم با این وضع، این دشت‌های نگون‌بخت و مظلوم ایران درواقع ساکنان بخت‌برگشته این دشت‌ها، چرا نباید همچون مهره‌های بازی دومینو به نوبت و به ترتیب فرونشینند و برای همیشه خود را بازنشسته کنند؟

برگردیم سر اصل مطلب. ۹۱ درصد مصرف آب کشور به مفهوم این است که کشاورزان و باغداران و همه آنان که در سراسر ایران با مصرف آب در کشاورزی و باغداری و ویلاداری سرو کار دارند، برای آبیاری ۱۴/۷ میلیون هکتار از اراضی فعال در تولید محصولات کشاورزی و باغی، به طور متوسط (با احتساب رقم ۹۴/۴۹ میلیارد

مترمکعب) در هر یک میلیون هکتار زمین، سالانه ۶ میلیارد و ۴۲۲ میلیون مترمکعب آب مصرف می‌کنند؛ و این رقم یعنی؛ هر هکتار سالانه ۶۴۲۲ مترمکعب مصرف دارد؛ به عبارت دیگر، هر هکتار زمین در ماه، ۵۳۵ مترمکعب و هر روز حدود ۱۸ مترمکعب آب می‌خورد. حتی باغ‌های بهشتی هم در این صورت به حال همتایان زمینی خود غبطه می‌خورند و این مقدار آب را بلکه به خواب ببینند.

غارت آب‌ها و خاموشی سدها

گفتیم امکان ندارد ۱۴/۷ میلیون هکتار زمین کشاورزی و باغی سالانه حدود ۹۵ میلیارد مترمکعب آب مصرف کنند. توجه داشته باشید هیچ‌یک از ارقام و اعداد نمی‌تواند دقیق باشد و همه تقریبی است. در این محاسبه میزان آب روان در مسیر رودخانه‌ها و پشت سدها و همه آنچه بر دریاها و دریاچه‌ها و تالاب‌ها می‌ریزد محاسبه نشده است.

به گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس البته بر اساس داده‌های وزارت نیرو، مجموع آب سطحی و روان آب سالانه کشور از ۸۶ میلیارد مترمکعب در قیل از سال‌های ۸۶ و ۸۷ به مقدار ۴۵ میلیارد مترمکعب در سال‌های بعد تقلیل یافته است. حال اگر ظرفیت ذخایر دریاچه‌ها و مخازن سدهای

فعال کشور به حدود ۶۰ میلیارد مترمکعب رسیده (بر اساس آمار سال‌های پایانی دهه ۸۰) پس می‌توان این رقم را از آن دو رقم ۹۴/۴۱ و یا ۸۶/۴۵ میلیارد مترمکعب کسر کرد؛ اما بر اساس آمارهای بعدی و جدیدتر، ظرفیت مخازن سدهای کشور در سال ۱۳۹۵، ۳۵ میلیارد مترمکعب اعلام شد. در این صورت، همین رقم جدید را می‌توان از ارقام فوق کسر کرد. رقم به دست آمده، مجموع آب‌های روان در سطح رودخانه‌های کشور را شامل می‌شود. اگر مقامات مسئول با این محاسبه مخالف‌اند، بنابراین باید بگویند کل آب پشت سدها همه به مصرف کشاورزی می‌رسد که همه ملت می‌دانند چنین ادعایی نمی‌تواند صحیح باشد. در اینجا شاید مناسب باشد بگویم در طول مدتی که آب‌های زیرزمینی غارت می‌شدند، سدها و سدسازان، خاموش و مثل دریا آرام بوده‌اند.

لطفاً پاسخ بدهند اولاً آب پشت سدها -چه ۶۰ و چه ۵۰ و چه ۳۵ میلیارد مترمکعب باشد- بر اساس چه سازوکاری مصرف می‌شود؛ و ثانیاً آیا کنترلی بر مصرف این آب‌ها وجود دارد؟

با تحلیلی که ارائه شد، لب کلام این است: مصرف آب در کشاورزی ایران هرگز نمی‌تواند به رقم‌های ادعا و اعلام‌شده مقامات وزارت نیرو و دیگران (۸۸ تا ۹۵ میلیارد مترمکعب) رسیده باشد.

بستن پرونده مثنوی هفتاد من کاغذ

از وقتی آب روان را در سرگردنه‌ها -سدها و کوه‌ها و تنگه‌ها- به اسارت گرفتند، کشاورز بیچاره دید که سهم و حقا به او قطع شده و هر آینه می‌رود تا از زندگی ساقط شود؛ بنابراین، بهترین کار با توجه به اینکه در دولت گذشته موقعیت را مناسب می‌بیند و با اجازه او و با کمک موتورپمپ‌های بی‌رحم و گوش‌خراش، شروع کردند به چاه‌کندن و چاه زدن گسترده و بلعیدن آب‌ها.

به گزارش وزارت نیرو، کمترین آمار از تعداد چاه‌ها را که ۴۰۰ هزار حلقه باشد در نظر بگیریم (چه مجاز و چه غیرمجاز)، این دو در یک اتحاد نانوشته و نامقدس شیره

جان آبخوان‌ها را در مدت چهل سال به‌ویژه در دوران آن رئیس دولت بلندآواز میان‌تهی نابکار لاکردار که رؤیای مدیریت جهان را در سر داشت و در عین حال، صدها میلیارد دلار حاصل از صادرات نفت کشور را به باد فنا داد، کشیدند و مکیدند؛ بنابراین باید پرسید چه کسی کشاورزان را به سوی چاه‌کشی بی‌رحمانه سوق داد؟ چه کسی صاحبان زمین‌ها و ویلاهای بعدی را در جای‌جای ایران پهنور، تشویق به کندن چاه کرد و چه کسی سالیان سال است که آنان را در مصرف بی‌رویه و ظالمانه آب‌های زیرزمینی، آزاد و رها کرده، بدون آنکه دنبال راهکارهای بنیادی باشد یا نظارتی، کنترلی و حداقل کنترلی به کار گیرد و یا مصرف آب را در کشاورزی و باغداری و ویلاداری و استخراجی و... به حداقل برساند؟ وزارت نیرو یا جهاد کشاورزی یا هر دو.

بر اساس گزارش‌های موثق در سال ۱۳۲۰ شمسی حدود ده تا دوازده حلقه چاه عمیق در تهران حفر شد و این اقدام، بی‌آبی تهران را تا حدود زیادی جبران کرد. پس پدران ما نیز آن روزها که جمعیت تهران به یک میلیون هم نمی‌رسید، از کمبود آب رنج می‌بردند. استفاده از روش چاه‌کشی برای تأمین آب در مزارع و روستاها به‌ویژه از سال ۱۳۴۰ به بعد رواج یافت و روزبه‌روز بر تعداد آن‌ها اضافه شد تا جایی که حدود ۴۵ تا ۵۰ سال بعد، رقم آن‌ها به بیش از ۴۰۰ هزار حلقه رسید (در برخی منابع از رقم ۸۰۰ تا ۹۰۰ هزار یاد شده است).

راستی چه کسی مسئول مستقیم تقسیم زمین‌های شمال و غیرشمال به قطعات کوچک‌تر ۱۰۰۰، ۵۰۰، ۲۰۰ و حتی ۱۰۰ متری در نقاط کوهستانی و ییلاقی شهرها و روستاهای کشور است تا هر ویلای غیرمجازی، صاحب چاه غیرمجاز و احیاناً مجاز شود؟

درست است تهرانی‌ها و کلان‌شهری‌های پولدار و دمدمی‌مزاج، دربه‌در به دنبال زمین‌های ییلاقی و باصفا و پرآب می‌گشته‌اند و بنابراین بر اساس این تقاضای فزاینده زمینداران و دلالت طبیعی است که به مدت چند دهه آنان را سرکیسه کرده باشند، ولی اطمینان داشته باشید، کل آب‌هایی که آماری درباره آن در دست نیست و در این ویلاهای سرگردان در طول این سال‌ها مصرف شده و هدر رفته به کار کشاورزی و باغداری و حتی صنعت هم نیامده است. ■

*نقدی آقا روزنامه‌نگار قدیمی و نویسنده کتاب‌هایی چون: بحران آب در ایران، آبراه جنوب به شمال، خشم طبیعت ایران، مدیریت ضدکارآفرین، سوژه‌های خبرنگاری و قصه‌های روزنامه‌نگار.

تهرانی‌ها و کلان‌شهری‌های پولدار و دمدمی‌مزاج، دربه‌در به دنبال زمین‌های ییلاقی و باصفا و پرآب می‌گشته‌اند و بنابراین بر اساس این تقاضای فزاینده زمینداران و دلالت طبیعی است که به مدت چند دهه آنان را سرکیسه کرده باشند، ولی اطمینان داشته باشید، کل آب‌هایی که آماری درباره آن در دست نیست و در این ویلاهای سرگردان در طول این سال‌ها مصرف شده و هدر رفته به کار کشاورزی و باغداری و حتی صنعت هم نیامده است

چشم‌ها و گوش‌ها

اشتباه سه رئیس جمهور امریکا!

رفیق خوری در ایندیندنت عربی ۲۹ سپتامبر می‌نویسد: اوپاما، ترامپ و بایدن هر سه اشتباه واحدی را مرتکب شدند و آن نداشتن طرح جایگزین (B) برای اقدامات خودشان بود. اوپاما می‌خواست فاصله ایران با سلاح هسته‌ای را بیشتر کند و ترامپ می‌خواست با تحریم حداکثری ایران را به مذاکره بکشاند که هر دو شکست خوردند. بایدن همراه با تحریم‌ها صحبت از طرح جایگزین (B) و توافقی محکم‌تر و طولانی‌تر می‌کند، اما در ایران تشکل‌هایی هستند که عجله‌ای برای مذاکره و لغو تحریم‌ها ندارند. چون بر اقتصاد مسلط شده‌اند و به قول عبدالناصر همتی توانسته‌اند همه حواله‌های ارزی با کارمزد ۲۰ درصد را به دست بگیرند.

نه ننگ نه جنگ

آقای مسیح مهاجری در سرمقاله روزنامه جمهوری اسلامی اول آبان ۱۴۰۰ بدین مضمون می‌نویسد:

۱. ننگ شناسایی طالبان را نپذیریم و همچنان جنگ با آن را هم نپذیریم.
۲. ما نظام ارزشی هستیم، با روسیه که می‌خواهد طالبان را شناسایی کند تفاوت داریم.
۳. طالبان در دو ماه گذشته با حذف زبان فارسی، حذف فقه جعفری، کوچاندن هزاره‌ها، محروم ساختن دختران و زنان از تحصیل و کار و اقدامات خلاف دیگری نشان داد که به حقوق شهروندی پایبند نیست.
۴. رژیمی باید به رسمیت شناخته شود که همراه با انتخابات آزاد باشد.

گله مطبوعات عربستان و واشنگتن

گله مطبوعات وابسته به عربستان مانند الریاض و عرب‌نیوز این است که تکیه اصلی بایدن بر روی مسائل داخلی و مقابله با چین بوده ولی راهبردی که دربرگیرنده منافع متحدین خود در خاورمیانه باشد ندارد. این مطبوعات حزب‌الله را عامل فروپاشی لبنان می‌دانند و معتقدند واشنگتن به شبه‌نظامیان ایران توجهی ندارد. همچنین از عدم شرکت‌های منطقه در مذاکرات برجام گله دارند. به همین سبب هم‌پیمانان واشنگتن احساس خواهند کرد دولت امریکا از نقش رهبری خود در منطقه عقب‌نشینی کرده و آن‌ها به صورت یکجانبه برای یافتن مسیرهای جایگزین وارد عمل خواهند شد (شاید عده‌ای بیشتر متوجه اسرائیل شوند و عده‌ای گفت‌وگوهای منطقه‌ای را دنبال کنند).

چگونگی نهایی شدن پیمان شانگهای

بر اساس آنچه اعلام شده ایران به عضویت پیمان شانگهای درآمده است. عضویت نهایی در این پیمان زمانی است که ۳۴ توافق‌نامه و یک کنوانسیون در مجلس شورای اسلامی به تصویب برسد. حال مردم می‌خواهند بدانند چگونه این عضویت نهایی شده است؟ آیا مجلس دوازدهم و شورای محترم نگهبان قولی داده‌اند؟ یا سندی امضا کرده‌اند که برای نمونه FATF و یا سایر توافق‌نامه‌ها را پذیرفته باشند؟ به هر حال مردم دوست دارند مکانیسم و چگونگی نهایی شدن این عضویت را به‌طور کامل بدانند.

این دومین سیلی بود

سرمقاله روزنامه جمهوری اسلامی ۳ آبان ۱۴۰۰

برخلاف تصورهای ظاهری، این سیلی که به‌صورت یک سردار سپاه نواخته شد، اولین سیلی نبود. اولین سیلی هنگامی به‌صورت سپاه نواخته شد که سپاهیان را به عرصه سیاسی و پذیرش مسئولیت‌های اجرایی آوردند و آن‌ها را به جای آنکه مسئول امنیت ملی باشند، مسئول آب و نان و برق و گاز مردم کردند. سیلی تبریز دومین سیلی بود که به‌صورت سپاه نواخته شد و این پیامد طبیعی همان سیلی اول بود. صدای سیلی اول متأسفانه شنیده نشد.

خروج ایران از رکود اقتصادی

به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی ۳ آبان ۱۴۰۰

پیمان قربانی، معاون اقتصادی بانک مرکزی به مدیریت علی صالح‌آبادی، رشد اقتصادی ایران را از تابستان ۱۳۹۹ تا بهار ۱۴۰۰ معادل ۶/۲ درصد با نفت و ۴/۷ درصد بدون نفت اعلام کرده است. تعجب اینکه جدا از صحت و سقم این آمار، مطلبی به نفع دولت دوازدهم منتشر می‌شود!

مشکلات ناشی از حذف مردم است

روزنامه آرمان ۴ آبان ۱۴۰۰

آقای قالیباف در پنجمین اجلاس سراسری اساتید شبکه تربیتی بسیج صالحین گفت: ... قدرت انقلاب در دل ۸۰ میلیون جمعیت است و اگر دل مردم با انقلاب همراه نبود، ما دچار مشکل می‌شدیم. ما در اداره کشور مردم را از عرصه‌های مختلف یا حذف کردیم یا دسته‌بندی و گروه‌بندی کردیم و مشکلاتی که امروز در حوزه اجرایی داریم ناشی از حذف مردم است.

روزنامه جمهوری اسلامی
۴ آبان ۱۴۰۰

یادداشت مدیرمسئول: آقای رئیس جمهور با این روش که در انتصابات پیش گرفته‌اید، دولت شما نه می‌تواند جهادی باشد و نه انقلابی. مطمئن باشید با این روش به هیچ‌یک از شعارهایتان دست نخواهید یافت به‌ویژه مبارزه با فساد. آیا فرد شایسته و یا فرهیخته‌ای غیر از امام صادقی‌ها، پایداری‌ها، سپاهی‌ها و احمدی‌نژادی‌ها وجود ندارد؟ باید از «بهشتی» آموخت که برای نخست‌وزیری، رجائی غیرحزبی را بر نامزد حزبی جمهوری اسلامی ترجیح داد.

بی‌اعتمادی مردم و نظام؟

روزنامه کیهان
۷ مهر ۱۴۰۰

سید محمدسعید مدنی در یادداشت روز کیهان به نقل از مقام رهبری در دیدار ایشان با اعضای مجلس خبرگان در تاریخ ۸۹/۶/۲۵ بدین مضمون می‌نویسد که:

«... دشمن سعی دارد نخست مردم را از نظام جدا کند و دوم اینکه مردم را نسبت به بینات دینی و احکام آن بی‌اعتماد کند...»
متأسفانه نویسنده به عامل اصلی این بی‌اعتمادی اشاره نمی‌کند. مردمی که سه بار به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رأی دادند حق ندارند طبق اصل ۶ و ۵۶ قانون اساسی نمایندگان خود را انتخاب کنند و بر اساس رویه‌های غیرقانونی باید کسانی جای مردم تصمیم بگیرند که موجودیت و جایگاه خود را در قانون اساسی از آرا مردم اخذ کرده‌اند.

آیا طالبان داعش را می‌شناسند؟

پوتین اعلام کرد افراد داعش از غیرسرزمین افغانستان به آنجا آمده‌اند. در مقابل ذبیح‌الله مجاهد، سخنگوی طالبان، گفت: هیچ غیرافغانی در میان صفوف داعش نیست. این نشان می‌دهد آقای مجاهد تمامی افراد داعش را می‌شناسد؛ بنابراین کشتار مسجدهای قندوز و قندهار را متوجه خود طالبان کرده است.

تهدید از کجا سرچشمه می‌گیرد

همان‌طور که مقام رهبری روز ۱۲ مهر خطاب به سپاه گفتند: «دشمن خانگی است»؛ یعنی بیش از امریکا و اسرائیل باید به فکر تهدیدهای داخلی بود. به نظر می‌رسد این تهدیدها عبارت‌اند از: بی‌اعتمادی مردم به نظام، تحریم‌ها، سیاست‌های پولی و مالی ناکارآمد، سوءمدیریت اقتصادی، تبعیض شدید طبقاتی و فقر شدید مردم، درآمدهای مردم به ریال ولی هزینه‌ها به دلار...
آیا با این روند امکان ندارد اتفاقاتی مانند آبان ۹۸ تکرار شود؟

تفاوت نتایهو با نفتالی بنت

هر دو در عدم دستیابی به ایران به سلاح اتمی و واکنش در برابر آن یک مشی را دنبال می‌کنند، ولی در مورد برجام، بنت مثل نتایهو مخالف مستقیمی ندارد.

با ضدیت به جایی می‌رسیم؟

اخیراً مقامات وزارت خارجه اعلام کردند امریکا در موضوع موشک عقب‌نشینی کرده و آن را یک پیروزی قلمداد کردند، درحالی که به‌طور قطع بارها اعلام شد که محور مذاکرات در شش دوره قبلی بر سر لغو کامل تحریم‌ها و راستی‌آزمایی بر اساس توافق برجام بوده است و بحثی از موشک و منطقه در میان نبوده است.

شنیده شد بعد از خرداد ۹۲ دو رئیس‌جمهور قبلی به رئیس‌جمهور جدید؛ یعنی حسن روحانی پیشنهادهای متفاوتی دادند. یکی این بود که وضعیت اقتصادی در مملکت در دوران احمدی‌نژاد با رکود و تورم ۶- به‌تفصیل بر ملا شود. پیشنهاد دیگر این بود که برای پیشگیری از بی‌اعتمادی و به‌منظور منافع ملی بهتر است این کار نشود که دولت یازدهم این پیشنهاد را انتخاب کرد. در شماره ۱۱۴ چشم‌انداز ایران مقاله‌ای با عنوان «آیا با ضدیت به جایی می‌رسیم؟» به موارد زیادی استناد شده که ضدیت ما را به جایی نمی‌رساند که خوب است به آن رجوع شود و دولت‌ها منافع ملی را دنبال کنند.

مذاکره برای مذاکره یا نتیجه

تبلیغات دولت سیزدهم بر این مدار می‌گردد که خط‌مشی دولت یازدهم و دوازدهم برای مذاکره بوده است، ولی دولت سیزدهم می‌خواهد مذاکره برای نتیجه باشد.

نخست اینکه آیا طی هشت سال مذاکره دولت یازدهم و دوازدهم، آن هم با نظارت مقام رهبری، مذاکره هیچ نتیجه‌ای نداشته است؟ آیا بیرون آمدن پرونده ایران از فصل هفتم شورای امنیت سازمان ملل نتیجه مثبتی نبود؟ آیا کسی می‌تواند منکر شود که دکتر جواد ظریف و دکتر عباس عراقچی رابطه نزدیک‌تری با مقام رهبری داشته‌اند تا کابینه؟

دوم اینکه آیا به برجام و تعامل سازنده با جهان و لغو تحریم‌های نفتی، دور شدن از جنگ و زمینه‌سازی برای توسعه موزون نتیجه دیگر آن نبود؟ و آیا کارشکنی با نوشتن انهدام اسرائیل به زبان عبری روی موشک و نشان دادن آن در سیمای جمهوری اسلامی نتیجه بود یا ضد نتیجه؟

جنگ در سایه تنش بین حزب‌الله و اسرائیل

اسرائیل مدت‌هاست که به‌زعم خود به مواضع ایران در سوریه از طریق هوایی با موشک و بمب حمله‌ور می‌شود. منابع اسرائیلی خبر می‌دهند ایران موفق شده سامانه ضد هوایی پیشرفته‌ای را در سوریه مستقر کند؛ بنابراین اسرائیل به‌منظور کاهش تلفات خود از محل ارتفاعات جولان که در اشغال اسرائیل است از طریق حمله موشکی زمین به زمین به غرب دمشق حمله‌ور شده است. عرب‌نیوز در عربستان معتقد است اسرائیل جنگ جدیدی را در سایه با حزب‌الله شروع کرده و در صدد جلوگیری از رساندن سلاح از سوریه به لبنان در دره بقاع (پایگاه حزب‌الله) است. این تنش بین حزب‌الله و اسرائیل علی‌رغم میل دو طرف در حال شدت گرفتن است.

حسرم انداز اندیشه



محمدباقر تلغری زاده در مقاله‌ای با عنوان «وحی در بطن و متن زندگی» به نقد و ارزیابی چند مقاله درباره قرآن و وحی نوشته لطف‌الله میثمی پرداخته است: «پیام اثرگذار وحی»، «عقلانیت وحی» و «موانع فهم قرآن».

در ادامه «الهیات زرتشتی در گذر تاریخ» با صالح طباطبایی، پژوهنده تاریخ ایران و اسلام در مورد بنیادهای الهیات - یا به تعبیر بهتر خدانگری - زرتشتی که در مقطعی از تاریخ پرفراز و نشیب ایران سامان‌بخش زندگی جماعتی از ایرانیان بوده به گفت‌وگو نشستیم. احمد کتابی در آخرین بخش از سلسله مقالات خود در باب فردوسی بزرگ به موارد تجویز توسل به جنگ از نظر حکیم طوس پرداخته است.

الهیات زرتشتی در گذر تاریخ؛

گفت‌وگو با صالح طباطبایی



وحی در بطن هستی و متن زندگی؛

محمدباقر تلغری زاده



وحی در بطن هستی و متن زندگی

پدیده وحی از همان آغاز ظهور اسلام به عنوان مسئله و موضوع مرکزی قرآن میان محمد (ص) به عنوان گیرنده و حامل وحی و مشرکان در مقام منکران رسالت او مناقشه برانگیز بوده است. از آن پس نیز در درازای تاریخ هزار و چهارصدساله اسلام، به ویژه در دهه های اخیر مورد بحث و گفت و گوی متفکران و روشنفکران قرار گرفته است، اما اگر مشرکان خداوند را در فرستادن وحی توانا می دانستند، ولی در اینکه انسان هایی از جنس خودشان، توانا در دریافت آن باشند تردید داشتند و خطاب به پیامبران مدعی دریافت وحی می گفتند: «مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذُوبُونَ»^۱. برعکس، متفکران متأثر از فلسفه و کلام قدیم و جدید و عرفان همه خداگرا، خداوند را «ناتوان» در برقرار کردن رابطه با انسان و فرستادن وحی می دانند. از این رو محور بحث را از خدا به انسان منتقل می کنند و قرآن را که هم به ادعای خودش و هم به باور عامه مسلمان کلام خداوند است «محمدی» می نامند؛ بنابراین نخستین پرسش درباره وحی و صورت مکتوب آن یعنی قرآن، به توانایی و ناتوانی خداوند در ایجاد رابطه با انسان یا توانایی و ناتوانی انسان در رابطه با درک و دریافت کلام خداوند برمی گردد، اما پرسشی دیگر صرف نظر از کلام خداوند دانستن یا ندانستن قرآن مطرح می شود این است که آیا این کتاب منطق ویژه خود و پیام خاص خود را دارد یا نه؟ سؤالی دیگر که پس از پاسخ مثبت دادن به پرسش فوق سر برمی آورد این است که آیا قرآن در بیان و القای این پیام، پیوسته از همان منطق ویژه خود پیروی می کند یا نه، گاهی دچار اوجاج و تناقض گویی می شود؛ به عبارت دیگر، آیا قرآن از انسجام درونی برخوردار است؟ پرسش چهارمی که در این باره مطرح می شود چگونگی کشف و دستیابی به این پیام است؛ به عبارت دیگر، باید پرسید از چه راهی می توان به این پیام دست یافت: از راه کلام (قدیم و جدید)، فلسفه (قدیم و جدید)، عرفان یا نه، از درون خود این کتاب و بی میانجی دانش های نامبرده؟ و سرانجام اینکه باید پرسید محدوده و حوزه کاربرد این پیام در کجا و تا کجاست: در حوزه احکام؟ اخلاق؟ آخرت و خدا؟ فردی؟ اجتماعی؟ این جهانی؟ آن جهانی؟ یا به قول میثمی در زندگی روزمره و ریزمره؟»

لطف الله میثمی یکی از اندک متفکران و روشنفکران معاصر مسلمان است که هم به توانایی خداوند در فرورستادن وحی باور دارد و هم به توانایی انسان در دریافت آن و هم به منطق و پیام ویژه و انسجام درونی قرآن و «جاری بودن» پیام آن در متن هستی و زندگی. آنچه دیدگاه او را از دیدگاه بسیاری از متفکران و روشنفکران دیگر مسلمان متمایز می سازد این است که نگاه ایشان زابیده اندیشه صرف یا صرف اندیشه نیست، بلکه حاصل بیش از شصت سال در سایه قرآن و با قرآن زیستن و آن را راهنمای عمل دانستن و قرار دادن است، یعنی حاصل توأمان تجربه و تأمل. میثمی حاصل تجربیات قرآنی یا به قول خودش «توشه گیری» خود از قرآن را در رسالات و مقالات گوناگونی در معرض دید اربابان نظر و دوستداران قرآن قرار داده است. آنچه در زیر می آید نگاهی کوتاه به سه مقاله یا سخنرانی منتشر شده از ایشان تحت عنوان «عقلانیت وحی» در چشم انداز ایران شماره ۲۱؛ «موانع فهم قرآن در آموزش های جاری»، در چشم انداز شماره ۱۲۶؛ و «پیام اثرگذار وحی» در چشم انداز ۱۲۷ و ۱۲۸.

آنچه از گذشته تاکنون محل بحث و مورد منازعه بوده است همانا سخن گفتن خداوند با انسان یا وحی به انسان و صورت مکتوب آن، یعنی کتاب های آسمانی و در اینجا قرآن بوده است. در نتیجه موضوع بر سر ماهیت و درون مایه این نوع از وحی بوده است. چنان که پیش تر اشاره شد، باور یا ناباوری به نزول وحی، ریشه در چگونگی تصور انسان از خدا و صفات او، یا به عبارت دیگر، چگونگی رابطه خدا با انسان دارد؛ بنابراین، وحی یک موضوع هستی شناختی و انسان شناختی است. میثمی با آگاهی برای تعریف یا به عبارت دقیق تر تبیین وحی مستقیماً به سراغ قرآن می رود و می کوشد در پرتو آیاتی چند - البته به عنوان نمونه - که به زعم ایشان به روشنی چگونگی این رابطه را توضیح می دهند به این مهم دست یابد. نقطه عزیمت میثمی در

نویسنده در ابتدا با اشاره ای کوتاه به معنی لغوی وحی؛ یعنی «اشاره سریع یا سریع ترین اشاره» (به درستی خاطر نشان می سازد مفهوم وحی فی نفسه نه بار معنایی مثبت دارد و نه منفی. چنان که به عنوان مثال در قرآن هم از وحی کردن خداوند به انسان سخن می رود و هم از وحی کردن شیاطین به همدیگر؛ بنابراین برای درک درست بار معنایی وحی در هر آیه درست ترین راه این است که به سیاق و چگونگی کاربرد آن در آیه توجه شود، اما صرف نظر از معانی گوناگون وحی،



سید محمدباقر
تلغری زاده

تبیین وحی آیات ۱۳ و ۱۴ سوره طه است. آنجا که خداوند خطاب به موسی (ع) چنین می‌گوید: «و من تو را برگزیده‌ام. پس به آنچه وحی می‌شود گوش فرادار. خدای یکتا من هستم. هیچ خدایی جز من نیست. پس من را بندگی کن و به یاد من نماز برپا دار». طبق نظر میثمی این آیات نشان‌دهنده رابطه میان انسان و خداست، یا به بیان دیگر نسبت انسان با خداست.

نخستین نکته‌ای که میثمی از آیات بالا و نیز آیات مشابه آن‌ها که شمارشان در قرآن هم کم نیست استنباط می‌کند این است که رابطه خدا و انسان، رابطه خالق و مخلوق یا «معبود» و «عابد»، یعنی انگشت تأکید نهادن بر فاصله میان خدا و انسان است و بنا بر آن هر چقدر انسان راه تعالی در پیش گیرد و به تعبیر قرآن رنگ خدایی به خود بگیرد نمی‌تواند این فاصله را طی کند و از مرز «انسان بودن» خود فراتر رود؛ به عبارت دیگر، اگر انسان تا بی‌نهایت زمان در مسیر تعالی طی طریق کند، باز هم انسان، انسان می‌ماند و خدا، خدا: «برداشت من از این آیه ۱۴ سوره طه این است که خدا می‌گوید جایگاه من خدایی کردن است و جایگاه تو هم بندگی کردن و عبادت است».^۲ در این مورد که این گفته به ظاهر ساده چه پیامد عملی مهمی در پی دارد می‌توان به اختصار چنین گفت: طبق این آیه هیچ‌کس نمی‌تواند خود را نماینده خدا بداند

یا خود را به جای خدا قرار بدهد و حکم خود را حکم خدا تلقی کند. این آیه نافی فرعون‌گری و مهر بطلانی است بر پیشانی هر نوع عبودیت و بندگی غیرخدا و مطلق کردن خود یا دیگری. دومین نکته مهمی که میثمی از آیات فوق برداشت می‌کند ربط وجودی عالم ازجمله انسان با خدا و نسبت آن دو با هم است: «اگر در آیه‌های ۱۳ و ۱۴ سوره طه نیک بنگریم، می‌بینیم رابطه خدا با ما، رابطه خدا با بنده است و ما مخلوق خدا هستیم. من رابطه انسان و خدا را به رابطه «بند نافی» تشبیه

می‌کنم؛ یعنی همان حالتی که در مادر هست در چنین هم هست و همان حالات روحی که برای مادر اتفاق می‌افتد برای چنین هم اتفاق می‌افتد و اصلاً نمی‌توان برای آن قائل

به زمان شد. تمام اشیا با خدا رابطه وجودی دارند و انسان هم در این موضوع از عالم اشیا جدا نیست و این پیوند وجودی با خدا دارد. من نام این رابطه را گذاشته‌ام «شیء عین ربط بودن بنده با خدا» یا «ایمان. معتقدم این ایمان در ذات ماست. ربط ما با خدا یک ربط ایمانی است».^۳

هرچند به نظر می‌رسد چنین برداشت ظریف و عمیق هستی‌شناسی از آیات فوق تا حدودی همراه با تکلف باشد، البته می‌توان در تأیید آن از آیات دیگر قرآنی شواهد روشن‌تری ارائه کرد که به‌عنوان نمونه‌ای از آن از آیه «یا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»،^۴ برآشت می‌شود. چنان‌که گویا صدرالدین شیرازی نیز با الهام از همین آیه سخن از «امکان فقری» عالم به میان می‌آورد که بر اساس آن عالم را عین «نیاز و وابستگی» به شمار می‌آورد و همانند میثمی آن را عین ربط به خدا و وجود آن را یک وجود رابط می‌داند.^۵ از نظر میثمی این رابطه وجودی انسان با خدا که رابطه‌ای مستقیم و بی‌واسطه است و از آن به‌عنوان ایمان یاد می‌کند، رکن اساسی وحی را تشکیل می‌دهد.^۶ از آنجا که همه انسان‌ها با خداوند چنین ارتباط وجودی دارند هر یک از آن‌ها استعداد دریافت وحی را دارند، البته به‌شرط آنکه بتوانند آن را از قوه به فعل درآورند. به بیان دیگر بر وفق این نظر هر یک از انسان‌ها به‌طور بالقوه یک «پیامبر» هستند و می‌توانند، به‌شرط تحقق بخشیدن به شرایطی که در زیر خواهد آمد، به یک پیامبر بالفعل تبدیل شوند یا دست‌کم از بهره‌ای از نبوت برخوردار شوند.

اما این شرایط کدامند؟
در پاسخ شاید بتوان گفت نخستین شرط آگاهی و ایمان به وجود چنین رابطه‌ای یا کشف و درک آن و «خودآگاه» شدن نسبت به آن است: «تا زمانی که ما این رابطه بند نافی و احساس مخلوقیت و عبودیت را که بین ما و خدا هست درک نکنیم، رسالتی برای ما ایجاد نمی‌شود».^۷ دومین شرط دست‌یابی به وحی، احساس نیازمندی به این رابطه است که میثمی از آن به‌عنوان «دعامندی» یاد می‌کند.

دعامندی حاصل نیاز و درد است؛ نیاز و دردی که ریشه در عمق وجود انسان و زندگی او دارد. این درد و نیاز و دعای برخاسته از آن است که کلید وصل وجودی انسان به خدا

یا به تعبیر دیگر سبب نزول وحی به انسان می‌گردد. آری، انسان بی‌درد هیچ انگیزه‌ای برای رفتن به نزد طیب ندارد، تازه اگر هم برود، طیب چه چیزی را باید مداوا کند؟ حافظ شیرین‌سخن این مضمون را در غزلی که اتفاقاً در مطلع آن سخن از دعا و نیاز به میان آورده است، به‌خوبی پرورانده است:

طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک
چو درد در تو نبیند چرا دوا بکند^۸

به‌راستی انسان غیردعامند از مطالعه قرآن چه چیزی جز مشتی اطلاعات پراکنده مربوط به خدا، آخرت، داستان پیامبران، احکام، صرف و نحو عربی به دست خواهد آورد؟ این قرآن که خود به تعبیر میثمی ره‌آورد دعامندی پیامبر است، چگونه می‌تواند راهنمای زندگی انسان‌های غیردعامند قرار گیرد؟ از این رو میثمی دین اسلام را که همه پیامبران از آدم گرفته تا خاتم مبلغ و مروج آن بوده‌اند حاصل همین دعامندی پیامبران می‌داند: «به هر حال این دینی که امروز در دست ماست محصول دعامندی انسان‌هایی مانند محمد بن عبدالله (ص)، عیسی (ع) و موسی (ع) است»^۹ البته شاید یادآوری این نکته خالی از فایده نباشد که «دعامندی» مورد اشاره را نباید با «دعاخوانی‌های» مرسوم و خالی از خلوص فردی و بیگانه با نیازهای معنوی و مسائل و مشکلات اجتماعی یکی پنداشت. عامل سومی که سبب فعال کردن رابطه وجودی انسان با خدا و دست‌یابی به وحی می‌شود همانا «عمل صالح» است. دامنه عمل صالح بسیار گسترده است؛ از اعمال عبادی خالصانه بگیر تا کارهای نیک فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و می‌توان گفت در پهنه اجتماع هر عملی که در جهت و خرافه‌زدایی، از میان بردن نابرابری و تبعیض، اعم از اقتصادی، حقوقی، اجتماعی، فرهنگی، دینی، قومی و جنسی و نیز برپایی قسط و عدل و صلح میان انسان‌ها و همبستگی بیشتر آن‌ها با هم باشد یک عمل صالح است و اما میان عمل صالح از یک‌سو و احساس وابستگی وجودی انسان به خداوند و دعامندی او از سوی دیگر، ارتباط تنگاتنگ و متقابل و به‌اصطلاح رایج در علوم اجتماعی «دیالکتیکی» برقرار است. خودآگاهی و احساس وابستگی وجودی به خدا انسان را دعامند می‌سازد و دعامندی او را به انجام عمل صالح برمی‌انگیزد و برعکس، عمل صالح رابطه وجودی یا ایمان را محکم‌تر و احساس نیاز و دعامندی را در او افزون‌تر و ژرف‌تر می‌سازد. انسان مجهز به این سه ویژگی، یعنی خودآگاه، دعامند و انجام‌دهنده عمل صالح، آماده پذیرش وحی و توانا در فهم وحی مکتوب «قرآن» است؛ چراکه پیامبر خود از راه همین سه ویژگی که در او در حد اعلا نهادینه شده

خودآگاهی و احساس وابستگی وجودی به خدا انسان را دعامند می‌سازد و دعامندی او را به انجام عمل صالح برمی‌انگیزد و برعکس، عمل صالح رابطه وجودی یا ایمان را محکم‌تر و احساس نیاز و دعامندی را در او افزون‌تر و ژرف‌تر می‌سازد. انسان مجهز به این سه ویژگی، یعنی خودآگاه، دعامند و انجام‌دهنده عمل صالح، آماده پذیرش وحی و توانا در فهم وحی مکتوب «قرآن» است

بودند به دریافت قرآن نائل شد؛ بنابراین بدون بهره‌مندی از این سه ویژگی که البته یک امر نسبی است نمی‌توان به فهم پیام قرآن دست یافت. از این‌روست میثمی می‌نویسد: «روش دیگر برای فهم قرآن را برخی از عرفا مطرح کردند که می‌گویند سراسر قرآن دعاست و پیامبران تا قرآن صاعد و دعامند نشدند، قرآن نازلی نزول نکرد و در دسترس قرار نگرفت و در حد فهم ما درنیامد... بنابراین می‌توانیم با اقبال لاهوری هم‌آواز شویم که می‌گوید همان‌طور که پیامبران در اثر دعامندی و پرستگری به وحی رسیدند و به قرآن دست یافتند ما هم می‌توانیم مخاطب خداوند شویم و خود را در معرض وحی قرار دهیم و بینیم قرآن چه چیزی به وجود ما سرازیر می‌کند و در دسترس ما قرار می‌دهد. درواقع مخاطب خدا در قرآن شویم و در معرض وحی قرار گیریم»^{۱۱} و اما درون‌مایه یا پیام وحی هم چیزی جز توحید نیست که به تعبیر میثمی از جمله در آیه «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^{۱۲} (طه: ۱۴)؛ به‌وضوح بیان شده است: «برداشت من از این آیه این است که خدا می‌گوید

جایگاه من خدایی کردن است و جایگاه تو هم بندگی کردن و عبادت»^{۱۳}.

هدف وحی هم پرورش انسان‌های موحد است؛ یعنی انسان‌هایی که «چشم خدایی» دارند و همه‌چیز را با خدا و در پرتو صفات او می‌بینند و درمی‌یابند و زندگی‌شان را بر اساس آن سامان می‌دهند. چنان‌که «بشری چون پیامبر به مرحله‌ای از عقلانیت و رشد می‌رسد که طی بیست‌وسه سال می‌تواند طرحی را در بستر زمان و مکان اجرا کند تا آنجا که مورد تأیید خدا قرار بگیرد. این هدف وحی است که از بشر عنصری فعال، پویا و اندیشه‌ورز بسازد»^{۱۴} و او را به مرحله‌ای از رشد برساند که بتواند «از خدا و صفات خدا به‌تمامی احکام ریز و درشت برسد»^{۱۵}.

ارزیابی

اینک به‌اختصار در قالب چند نکته به ارزیابی نظریه مطرح‌شده در بالا می‌پردازیم.

۱. نکته نخست: همگانی کردن

وحی

چنان‌که در بالا آمد، موضوع ارتباط زبانی خداوند با انسان و یا به تعبیر ساده‌تر سخن گفتن خداوند با انسان از دیرباز به‌صورت مشکل جدی و مناقشه‌برانگیزی در میان

متکلمان و فیلسوفان مسلمان مطرح بوده است و هر یک از آن‌ها به سهم خود کوشیده‌اند در چارچوب جهان‌شناسی و انسان‌شناسی زمان خود؛ یعنی به کمک مفاهیمی مانند نفس ناطقه، قوه خیال، عقل فعال، نفوس فلکی و نیز از راه تعبیر و تأویل «سخن گفتن خدا» راه حلی برای رفع این مشکل و فهم این پدیده یا «شعور مرموز» بیابند»^{۱۵}. چنان‌که به‌عنوان نمونه، ابن‌خلدون در مقدمه معروفش در توجیه درد و رنج ادعایی مندرج در سیره‌ها که حضرت رسول در هنگام دریافت وحی یا سخن گفتن با خدا به آن دچار می‌شد، چنین می‌نویسد: «درد و رنج جسمانی نتیجه این واقعیت است که در این حال و تجربه فوق طبیعی، روح بشری که بنا بر طبع آماده آموختن چنین احوالی نیست، ناگزیر از آن است که موقتاً بشریت خود را ترک کند و آن را با ملکیت (فرشتگی) مبادله کند و مدتی در جهان فرشتگان باقی بماند سپس به جهان آدمیان بازگردد»^{۱۶}. اما میثمی بی‌آنکه خود را وارد این نزاع‌ها و مناقشه‌های دیرینه و درازآهنگ و اغلب کم‌ثمر یا حتی بی‌ثمر بسازد، یک‌سره به سراغ قرآن

می‌رود و می‌کوشد با کمک آیاتی چند، برای فهم این پدیده راهی نشان دهد. چنان‌که می‌دانیم در فرآیند وحی یا سخن گفتن خداوند با انسان، خدا به‌عنوان فرستنده یا گوینده و انسان به‌عنوان گیرنده یا شنونده است. به‌گفته میثمی رابطه خدا با انسان رابطه‌ای «بند نافی»، یعنی انسان و البته کل جهان چیزی جز «رابطه به خدا» نیست؛ بنابراین میان انسان و خدا هیچ پرده‌ای یا فاصله‌ای، اعم از زمانی، مکانی، جسمانی و روانی وجود ندارد؛ به عبارت دیگر این رابطه سراسرترین رابطه‌ای است که می‌توان تصور کرد؛ بنابراین هیچ مانعی بر سر راه سخن گفتن خدا - خدای توانا، شنوا و بینا - با انسان وجود ندارد و اگر مشکلی بر سر راه این رابطه وجود داشته باشد، از جانب انسان است. از نظر زبان‌شناسی جدید شرط برقرار شدن ارتباط زبانی میان دو موجود یکی داشتن دستگاه نشانه‌ای مشترک میان آن‌ها و دیگری هم‌ترازی وجودی آن دو با هم است»^{۱۷}.

روشن است از نظر وجودی انسان طرف مقایسه با خداوند نیست، لذا قداما، همان‌گونه که در کلام نقل‌شده از ابن‌خلدون ملاحظه کردیم، معتقد بودند انسان زمانی می‌تواند با خدا ارتباط زبانی بگیرد که در هنگام

گفت‌وگو به قدرت الهی از طبیعت بشری خود فراتر رود، اما بنا بر آنچه از نظریه میثمی استنباط می‌شود برای توجیه ارتباط زبانی خداوند با انسان نیازی به چنین فرض‌ها و فرضیه‌هایی نیست؛ چراکه خداوند علاوه بر وجود رابطه وجودی میان انسان و خدا که ذکرش رفت، انسان را موجودی «وحی‌پذیر» و «توانا در نیوشیدن سخن خدا» آفریده است؛ بنابراین «وحی‌پذیری» ریشه در نهاد یا خلقت انسان دارد و یکی از قوه‌ها یا استعدادهای اوست. این استعداد در میان همه انسان‌ها مشترک است و ویژه هیچ گروه خاصی نیست، تنها فرقی که در این خصوص میان پیامبران شناخته‌شده و دیگران وجود دارد این است که پیامبران از همان راه‌هایی که پیش‌تر به آن اشاره شد این استعداد را فعلیت بخشیده‌اند؛ بنابراین منبع گیرنده وحی نه تنها برای انسان بیگانه نیست، بلکه در درون او قرار دارد. در مقام تشبیه شاید بتوان گفت بنا بر این نظریه، فرآیند دریافت وحی یا ارتباط زبانی با خدا چراغ‌برقی را می‌ماند که به منبع الکتریسیته وصل است که برای روشن شدنش باید کلید برق را زد که در این میان کلید نماد همان ویژگی‌های نامبرده است. بدین ترتیب وحی از حالت انحصاری خارج می‌شود و به‌صورت یک پدیده همگانی درمی‌آید: «از آنجا که اساس وحی طبق آیات ۱۳ و ۱۴ سوره طه یک رابطه وجودی بین انسان و خداست؛ بنابراین، قرآن هم به هیچ وجه وحی را به عده خاصی منحصر نکرده است. رکن اساسی وحی ارتباط وجودی و مستقیم با خداست که همه می‌توانند این رابطه را داشته باشند»^{۱۸}. در اینجا باید پرسید میثمی افزون بر دو آیه نامبرده برای درستی نظریه خود از چه آیات دیگری مدد می‌گیرد. در پاسخ باید گفت بیش از همه بر آیه «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ» (سوره کهف: ۱۱۰) تأکید می‌ورزد. به گمان میثمی این آیه که نشان‌دهنده وحی‌پذیری همگانی است به‌وسیله بسیاری از مترجمان و مفسران به غلط ترجمه و تفسیر شده است. ترجمه درست آن به باور ایشان چنین است: «بگو این است و جز این نیست (که نشان‌دهنده قاطعیت است) که من بشری هستم مثل شما و به من وحی می‌شود»^{۱۹}. اما برخلاف ایشان برخی از مترجمان معتقدند منظور خدا در این آیه این است که پیامبر هم مثل بقیه بشر است و تأکید محض روی بشر بودن پیامبر دارد»^{۲۰}. میثمی برای درستی این ترجمه دو دلیل اقامه می‌کند: بشر بودن پیامبر را عموم کفار قبول داشتند و می‌گفتند: «قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ سُبْحَانَكَ إِنَّا كُنَّا بِكَ نَكِيرِينَ» (یس: ۱۵)؛ شما ای پیامبران مثل ما بشرید و فرقی با ما ندارید. نتیجه آنکه خداوند به خاطر چیزی

”
هدف وحی هم پرورش انسان‌های موحد است؛ یعنی انسان‌هایی که «چشم خدایی» دارند و همه‌چیز را با خدا و در پرتو صفات او می‌بینند و درمی‌یابند و زندگی‌شان را بر اساس آن سامان می‌دهند



که همه قبول دارند آیه، حدیث و فرموده جدیدی مطرح نمی‌کند، چرا که حرف جدیدی نیست، در حالی که وحی حرف جدیدی است. دلیل دوم اینکه در هیچ یک از نسخ قرآن در این آیه هیچ وقفی دیده نمی‌شود. مشخص نیست استناد مترجمان به متن قرآن چیست [که] این گونه ترجمه می‌کنند که «این است و جز این نیست» که من بشری هستم مثل شما، جز اینکه به من وحی می‌شود. این «جز اینکه» و استثناء را از کجا نتیجه می‌گیرند؟ مترجمانی نیز بدون استثناء یا بدون «جز اینکه» این آیه را ترجمه کرده‌اند و معتقدند منظور این آیه این است: من (حضرت محمد) بشری هستم مثل شما که به من وحی می‌شود؛ یعنی همان‌طور که به شما وحی می‌شود و در طول تاریخ هم همه

وحی را قبول داشته‌اند به من هم وحی می‌شود»^{۱۱} و اما به نظر می‌رسد دو دلیلی که در این رابطه برای همگانی بودن وحی آورده است از استحکام لازم برخوردار نباشند: درباره دلیل اول باید گفت درست است که مشرکان یا منکران انبیا منکر بشر بودن آن‌ها نبودند، اما آن‌ها چنان که از آیات متعدد قرآن برمی‌آید نمی‌توانستند بپذیرند که انسان‌هایی از جنس خودشان، یعنی با حفظ همه صفات بشری، صاحب رسالت و آورنده وحی باشند. به‌زعم آن‌ها تنها موجوداتی از جنس فرشتگان که کارهای خارق‌العاده‌ای می‌کنند و هیچ انسانی قادر به انجام آن‌ها نیست می‌توانند از جانب خداوند خبر دهند. اتفاقاً قرآن دلیل پافشاری خود بر روی «بشر» بودن پیامبران را هم ذکر می‌کند: «وَمَا مَعَ النَّاسِ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ

جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا. قُلْ لَوْ كَانَتْ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَشْفُونَ مَطْمَئِنِينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا» (اسراء: ۹۴-۹۵): و هیچ چیز مردم را از ایمان آوردن باز نداشت. آنگاه که هدایت برایشان آمد، مگر اینکه می‌گفتند «آیا خدا بشری را به رسالت مبعوث کرده است؟ بگو: «اگر در روی زمین فرشتگانی بودند که با اطمینان راه می‌رفتند، البته بر آنان [نیز] فرشته‌ای را به‌عنوان پیامبر از آسمان

نازل می‌کردیم» یا «مهیتران قومش که کافر بودند، گفتند: این مرد انسانی است همانند شما، می‌خواهد بر شما برتری جوید. اگر خدا می‌خواست فرشتگان را می‌فرستاد. ما هرگز چنین چیزی در روزگار نیاکانمان نشنیده‌ایم» (مؤمنون: ۳۴). از آیات فوق به‌روشنی

برمی‌آید نزاع قرآن با منکران بر سر این است که برخلاف آن‌ها که می‌گفتند بشری از جنس خودمان نمی‌تواند از طرف خداوند برای راهنمایی ما برگزیده شود و این کار تنها از عهده فرشتگان یا موجوداتی شبیه آن‌ها برمی‌آید، می‌گویید برعکس، اتفاقاً فقط انسان‌هایی از جنس خود شما می‌توانند راهبر و اسوه شما باشند و نه فرشتگان. به‌علاوه اگر این مخاطبان انبیا که منکر رسالت آن‌ها بودند، خود با عالم وحی آشنایی داشتند یا از آن مهم‌تر تجربه دریافت وحی را داشتند دیگر بر سر چه چیزی با انبیا نزاع می‌کردند، مگر نه اینکه در آن صورت انبیا از همان چیزی خبر می‌دادند که خود آن‌ها با آن آشنا بودند؟ این نکته را هم بیفزاییم که قرآن میان بشر و انسان فرق می‌گذارد. بشر جنبه حیوانی یا فیزیولوژی

انسان است که قدر مشترک میان همه انسان‌هاست، اما آنجا که از انسان سخن به میان می‌آورد منظور صفات اخلاقی اوست. انسان‌ها اگرچه -چنان که گفته شد- از نظر بشری با هم یکسان‌اند، اما از نظر اخلاقی با هم متفاوت‌اند، به‌طوری که گاهی به قول شریعتی فاصله میان آن‌ها از خاک تا خداست»^{۱۲} و فراموش نکنیم در قرآن هر جا سخن از مثلکم به میان آمده در ترکیب با بشر آمده است و نه انسان؛ بنابراین، این هم می‌تواند قرینه دیگری باشد بر درستی رأی کسانی که می‌گویند در آیه ۱۱۰ کهف روی بشر بودن انبیا تأکید شده است و نه وجه مشترک آن‌ها با دیگران در خصوص دریافت وحی. شاهد دیگری که می‌شود برای تأیید نظریه مختار خود، یعنی همگانی بودن وحی

قرآن میان بشر و انسان فرق می‌گذارد. بشر جنبه حیوانی یا فیزیولوژی انسان است که قدر مشترک میان همه انسان‌هاست، اما آنجا که از انسان سخن به میان می‌آورد منظور صفات اخلاقی اوست

می‌آورد آیه ۳۰ سوره فصلت است که در آنجا سخن از نزول ملائکه بر کسانی می‌رود که گفتند «پروردگار ما الله است [و بر سر این عقیده خود هم] ایستادگی کردند». ایشان در این رابطه می‌نویسد: «عده‌ای، طایفه‌ای و جریانی هستند که مسئله آن‌ها این است که رب ما [الله] است. در واقع وقتی که پیام «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» در ایشان نهادینه شده و رب خود را الله می‌دانند. خدای خالق آسمان‌ها و زمین پرورش دهنده هم هست... این خدا در تمام لحظاتی که خلق کرده هدایت هم می‌کند. استدلال وحی هم همین است؛ کسانی که می‌گویند رب ما الله است؛ یعنی پیام وحی در ایشان نهادینه شده و در این راه استقامت هم کردند. به نظر من نزول ملائکه به انسان به معنای وحی است»^{۱۳} این استنباط نیکویی است که ایشان از این آیه کرده‌اند و به‌درستی بر روی هدایت‌گری خداوند و استمرار وحی انگشت تأکید گذاشته‌اند. انسان بدون ایمان به هدایت‌گری خداوند آن هم در همه جزئیات و ارکان زندگی، آگاهانه یا ناآگاهانه به دامن سکولاریسم درخواهد غلتید و اما استمرار و نزول وحی شامل حال کسانی می‌شود که استعداد «وحی‌پذیری» خود را از قوه به فعل درمی‌آورند. در نتیجه این آیه می‌تواند تأییدی باشد بر استعداد وحی‌پذیری انسان. با این همه مشکل بتوان این نوع از وحی را با «وحی رسالتی»؛ یعنی همان وحی‌ای که بر پیامبرانی مانند ابراهیم (ع)، موسی (ع)، عیسی (ع) و محمد (ص) نازل می‌شد یکی انگاشت. درباره دلیل دوم، یعنی نبودن علامت وقف در آیه باید گفت چنان که ایشان به‌خوبی می‌دانند در همه زبان‌ها، از جمله زبان عربی و قرآن نی معمول است که گاهی برخی از اجزای جمله به خاطر جلوگیری از تکرار یا روشن بودن سیاق کلام حذف می‌شود که در مورد نخست حذف به قرینه لفظی و در مورد دوم

حذف به قرینه معنوی یاد می‌شود. به نظر می‌رسد در این آیه حذفی معنوی صورت گرفته باشد و اینکه برخی از مترجمان در ترجمه آیه، «جز اینکه» را به آن می‌افزایند ریشه در همین معنا دارد و به نظر می‌رسد کار آن‌ها هم با توجه به آیات مشابه این آیه که در آن‌ها عبارت «بشر مثل، مثلکم یا مثلنا» به کار رفته است و ذکرش هم در بالا رفت موجه باشد؛ البته من معتقدم در اینجا «که» موصولی حذف شده است که بنا بر آن می‌توان آیه را این‌گونه ترجمه کرد: «بگو این است و جز این نیست که من بشری هستم مثل شما که به من وحی می‌شود»؛ یعنی من از لحاظ «بشر بودن» همانند شما هستم، ولی (تفاوت من با شما در این است که) به من وحی می‌شود. به نظر برخی از مترجمان هم این آیه شامل دو جمله است که به گونه زیر ترجمه می‌شود: «بگو جز این نیست که من انسانی همانند شما هستم. به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی است یکتا». هر سه ترجمه آلمانی قرآن که من در دسترس دارم که از جمله ترجمه‌های معتبر قرآن به زبان آلمانی هم هستند، این آیه را به همین گونه ترجمه کرده‌اند. از میان ترجمه‌های فارسی قرآن هم که من دار آقای عبدالمحمد آیتی هم این آیه را این‌گونه ترجمه کرده است: «بگو من انسانی هستم همانند شما. به من وحی می‌شود. هر آینه خدای شما خدایی است یکتا».

با توجه به توضیحات فوق به نظر می‌رسد دلیل دوم هم چندان وافی به مقصود نباشد.

۲. نکته دوم. مشکل خاتمیت

یکی از پیامدهای مشکل ساز احتمالی این نظریه، توجیه «ختم نبوت» است. اگر هر کسی بتواند پیامبر شود و متناسب با آن احیاناً ادعای پیامبری و تشریح هم بکند، در آن صورت ختم نبوت دیگر چه معنای محصلی خواهد داشت و چه مانعی دارد که انسان‌های حامل وحی ادعایی در حد قرآن متوقف شوند و از آن فراتر نروند و کتابی بهتر از آن نیآورند؟ البته در جایی، یعنی آنجا که به اختصار نظر

خود را درباره فلسفه ختم نبوت بیان می‌کنند، غیرمستقیم به این پرسش به گونه زیر پاسخ داده‌اند: «بشر به مرحله‌ای از رشد می‌رسد که از خدا و صفات خدا می‌تواند به تمامی احکام ریز و درشت برسد. چنین بشری هدف وحی است. قرآن می‌خواهد چنین بشری بسازد. به نظر می‌رسد گره خاتمیت و اختلافی که بر سر

آن است، با این روش گشوده شود. خاتمیت نمی‌خواهد بگوید که قرآن سوپرمارکت است و در آن همه چیز هست... [بلکه] می‌خواهد بگوید قرآن حاوی بهترین متدولوژی و نگرش است».^{۲۴} اگرچه این پاسخ درست به نظر می‌رسد و من هم با وی در این مورد هم‌نظم، اما با وجود باز بودن باب وحی و همگانی بودن آن ممکن است کسی بپرسد، حتی در صورت توافق بر سر این موضوع که در میان کتاب‌های الهی و بشری تاکنون قرآن دارای بهترین روش و نگرش است، آیا در آینده نمی‌توان با کمک وحی به روش و نگرشی فراتر از آن دست یافت؟ به هر حال روی این موضوع باید دقت بیشتری بشود.

۳. نکته سوم. دعامندی و نزول وحی

باور به گشوده بودن باب وحی از یک سو و قرآن و دیگر کتاب‌های آسمانی را رهاورد دعامندی دانستن از سوی دیگر، عاملیت انسان را در فرآیند نزول وحی برجسته می‌سازد و این نظریه را به نظریه «قرآن محمدی» نزدیک می‌کند، اما از آنجا که در این نظریه پای خداوند به میان کشیده می‌شود، یعنی بر طبق آن این خداست که موجب الدعوات است و به انسان دعامند پاسخ می‌دهد، از آن نظریه که همه چیز قرآن را در شخص پیامبر خلاصه می‌کند، فاصله می‌گیرد. با این همه به نظر می‌رسد مطابق این نظریه در فرآیند وحی نقش خداوند، نقشی انفعالی و تبعی باشد. بدین معنا که آغازکننده و مبتکر فرآیند نزول وحی انسان می‌شود و هدایت‌گری خداوند و ابتکار خداوند کم‌رنگ می‌گردد، درحالی که

طبق آیه «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (جمعه: ۲) و آیات مشابه آن، به نظر می‌رسد ابتکار نزول وحی از آن خداوند، یعنی ناشی از هدایت‌گری و پروردگاری او باشد و نه شخص پیامبر. شاید لازم باشد در این باره بر روی دیالکتیکی بودن این رابطه تأکید بیشتری بشود تا از هرگونه سوء تفاهم احتمالی جلوگیری شود.

۴. سخن پایانی

«نظریه پیام اثرگذار وحی» نکات ابتکاری و برجسته‌ای مانند «همگانی بودن وحی» دارد که من دوست دارم و درست‌تر می‌دانم که از آن به نام «استعداد وحی‌پذیری انسان» یاد کنم و نیز پیشنهاد «روش دعامندی برای فهم

کلام الهی» و همچنین طرح «عقلانیت ویژه قرآنی» و دلایل راهنما دانستن آن است. جا دارد این نظریه بیشتر پرورده شود و شواهد قرآنی و دلایل عقلی بیشتری برای مستند و مدلل کردن هرچه بیشتر آن ارائه شود. از خداوند بخشاینده و نازل‌کننده وحی توفیق اندیشمند و نظریه‌پرداز گرامی و ارجمند میثمی را در راستای هرچه متکامل‌تر کردن این نظریه خواهانم! ■

پی‌نوشت:

۱. شما انسان‌هایی همانند ما هستید و خدای رحمان هیچ چیز نفرستاده است و شما جز دروغ نمی‌گویید (یس: ۱۵).
۲. «پیام اثرگذار وحی»، در چشم‌انداز ایران، شماره ۱۲۷، ص ۴۸.
۳. همان‌جا.
۴. ای مردم، شما به خدا نیازمندید. اوست بی‌نیاز و ستودنی (قرآن، سوره فاطر، آیه ۱۵).
۵. در حکمت متعالیه صدرالمآلهین، کلیه موجودات عالم امکان از ملک تا ملکوت عین ربط و صرف وابستگی به حق تبارک و تعالی شناخته شده‌اند (غلامحسین ابراهیمی دینانی، وجود رابط و مستقل در فلسفه اسلامی، ص ۱۵۷، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۶۲).
۶. «پیام اثرگذار وحی»، چشم‌انداز ایران، شماره ۱۲۷، ص ۴۸.
۷. همان‌جا.
۸. دیوان خواجه حافظ شیرازی، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، ص ۷۳. این غزل چنین آغاز می‌شود:
دلا بسوز که سوز تو کارها بکند نیاز نیمه‌شبی دفع صد بلا بکند
۹. «پیام اثرگذار وحی»، چشم‌انداز ایران، شماره ۱۲۷، ص ۴۹.
۱۰. همان، ص ۵۲.
۱۱. من خدا هستم، خدایی جز من نیست، پس من را بندگی کن.
۱۲. «پیام اثرگذار وحی»، چشم‌انداز ایران، شماره ۱۲۷، ص ۴۸.
۱۳. «عقلانیت وحی»، چشم‌انداز ایران، شماره ۲۱، ص ۵.
۱۴. همان‌جا.
۱۵. در این باره نگاه کنید به کتاب، تبیین فلسفی وحی از فارابی تا ملاصدرا، نوشته موسی ملایری، کتاب طه، قم ۱۳۸۴.
۱۶. المقدمه، به نقل از توشیهیکو ایزوتسو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشار، ص ۲۱۴.
۱۷. همان‌جا، ص ۱۹۸.
۱۸. «پیام اثرگذار وحی»، چشم‌انداز ایران، شماره ۱۲۷، ص ۴۸.
۱۹. همان‌جا، ص ۵۰.
۲۰. همان‌جا، ص ۵۰.
۲۱. همان‌جا، ص ۵۰.
۲۲. انسان بی‌خود، شریعتی، علی، م. ۲۵ آ، ص ۱۳۴، انتشارات قلم، تهران ۱۳۶۱.
۲۳. «پیام اثرگذار وحی»، چشم‌انداز ایران، ص ۵۱.
۲۴. «عقلانیت وحی»، چشم‌انداز شماره ۲۱، ص ۵.

باور به گشوده بودن باب وحی از یک سو و قرآن و دیگر کتاب‌های آسمانی را رهاورد دعامندی دانستن از سوی دیگر، عاملیت انسان را در فرآیند نزول وحی برجسته می‌سازد

الهیات زرتشتی در گذر تاریخ

گفت‌وگو با صالح طباطبایی



امیرحسین ترکش دوز: تحلیل تاریخ ایران بدون تحلیل اندیشه‌ها و باورهای ایرانیان میسر نیست. الهیات زرتشتی از جمله همین اندیشه‌ها و باورهاست که در مقطعی از تاریخ پرفرازونشیب ایران، سامان‌بخش زندگی جماعتی از ایرانیان بوده است. درباره بنیادهای الهیات یا به تعبیر بهتر خدانگری زرتشتی از دیرباز پرسش‌هایی مطرح بوده است و دانشوران و پژوهندگانی با دیدگاه‌های مختلف کوشیده‌اند به‌رغم ابهام‌ها و پیچیدگی‌های تاریخی موجود در این زمینه به پاسخ‌هایی واقع‌نما و راهگشا دست یابند. حاصل این تلاش‌ها مجموعه‌ای فخیم و گران‌قدر از آثار مکتوب است؛ این مجموعه اکنون پیش‌روی ماست. با این حال اوضاع و احوال فکری و اخلاقی دهه‌های اخیر در ایران آن‌چنان است که نمی‌توان از کفایت کار پیشینیان سخن گفت؛ گویا اساساً برای حق‌جویی و واقع‌یابی انسان نمی‌توان نقطه پایانی قائل شد. ما همچنان در این زمینه نیازمند تحقیق و کاوشیم؛ نیازمند بازگشت به پرسش‌های دیرین با عنایت به پرسش‌های جدید و نیازمند ارزیابی پاسخ‌های قدیمی و ارائه پاسخ‌های جدید. در گفت‌وگویی که متن آن را در ادامه خواهید خواند کوشیده‌ایم برخی از این پرسش‌ها را با صالح طباطبایی، پژوهنده تاریخ ایران و اسلام، در میان بگذاریم. گرچه دامنه کار وسیع‌تر از آن است که بتوان در یک گفت‌وگو یا حتی گفت‌وگوهای متعدد حق آن را به جا آورد. طباطبایی درباره موضوع این گفت‌وگو آثار دیگری هم داشته است که عناوینشان همراه با توضیحات بدین قرار است: تألیف کتاب تسلیم یا اسلام؟ مروری بر روایت‌های مورخان اسلامی از تسخیر قلمرو ساسانی (نشر نی، ۱۴۰۰)، ترجمه دائرةالمعارف مستشرقان (نشر روزنه، ۱۳۷۷)، تألیف مدخل دین زرتشتی، مزدیسنا در فرهنگ گزیده اعلام شرقی در منابع غربی (نشر روزنه، ۱۳۸۸)، ترجمه و نقد و بررسی مقاله «کیش زرتشتی» از مری بویس در دانشنامه هنر و معماری ایرانی (انتشارات فرهنگستان هنر ایران، ۱۳۹۱).

پیشکسوت، در کتاب خود زند اوستا (۱۸۹۲-۱۸۹۳) بر آن بود که گات‌ها را در زمانی متأخر، ولی به زبانی کهن نگاشته و آن را به زرتشت نسبت داده بودند تا مقبولیت بیشتری پیدا کند. در دوران معاصر نیز، ژان کلنز، اوستاشناس بلژیکی و همکارش اریک پیرار تأکید دارند که در ده موضع از این سروده‌ها، نام زرتشت به‌صورت سوم شخص آمده و حتی گاه به‌صورت منادا از او یاد شده است: «ای زرتشت، هم‌پیمان راست کردارت کیست؟» (یسنا ۴۶، ۱۴). در بخش نخست گات‌ها، این مسئله حتی بارزتر است؛ زیرا چنین می‌نماید که یسنا ۲۸، ۶ میان شخص زرتشت و نویسنده (نویسندگان) این سروده‌ها تمایزی قائل شده باشد: «ای مزدا که قدرت و حمایت به زرتشت ارزانی داشتی. به ما نیز ای اهوره، حمایتی ارزانی دار». جان کلام آنکه کلنز نگارش گات‌ها را کار گروهی از نویسندگان می‌داند. خواه این تردیدها را روا بدانیم و خواه آن‌ها را نادیده بینگاریم، در خصوص گات‌ها نکات تأمل‌برانگیزی هست که باید به آن‌ها اشاره‌ای اجمالی داشت: اکثریت قریب به اتفاق بندهای چهار بخش اول گات‌ها آشکارا گاهی در خطاب به اهورامزدا و گاه در پرسش از او و گاه حتی در شکوه به درگاه او از بددینان روزگار (مثلاً یسنا، ۳۲، ۹-۱۰) سروده شده‌اند. این گواه آشکاری است که این سروده‌ها به‌مثابه نیایش یا عرض حال به درگاه خداوند نیکی‌ها بوده‌اند، نه همچون الهامی از سوی او به پیامبر یا انسانی زرتشت نام. این یکی از مهم‌ترین تمایزات گات‌ها با آن چیزی است که در سنت ابراهیمی، همچون «وحی الهی» شناخته می‌شود. به دیگر سخن، گات‌ها نیایش یا عرض نیاز از بنده‌ای به‌سوی خداست (ای بسا کمایش معادل «دعا» در

آیا می‌توان با قاطعیت به خاطر تفاوت شکل و محتوای گات‌ها یا گاهان که موعظه‌هایی است شعرگونه و منسوب به زرتشت با بخش‌های دیگر از اوستای موجود به تفاوت نگرش و طرز عمل زرتشت با دیانت استقرار یافته زرتشتی قائل شد؟ بجز بخش‌هایی از گاهان آیا شواهد تاریخی دیگری وجود دارد که مؤید این «تفاوت» باشد؟

«گات‌ها یا گاتاها مجموعه هفده سرود به زبان اوستایی کهن است که در پنج بخش به شیوه‌ای کمابیش پراکنده در میان ۷۲ هات (فصل) از یسنا -از بخش‌های اصلی اوستا- گنجانده شده‌اند. مرادم از «کمابیش پراکنده» آن است که میان بخش نخست و بخش دوم گات‌ها، هفت فصل (به‌ثر) از یسنا حائل شده است. بخش عمده‌ای از گات‌ها شامل نیایش‌هایی در خطاب به اهورامزداست. سنت زرتشتی گات‌ها را از دیرباز به خود زرتشت منسوب کرده، هرچند این انتساب در میان اوستاپژوهان محل بحث و درنگ بوده است. مثلاً ژام دارمستتر، از اوستاشناسان

سنت خودمان)، حال آنکه وحی آسمانی در جهتی معکوس جریان می‌یابد.

۲. روی خطاب سراینده گات‌ها تنها «اهورامزدا» نیست. اهورامزدا را ایزدانی دیگر همراهی می‌کنند که گات‌ها آن‌ها را «اهوراها» می‌خواند:

«ای مزدا و شما اهوراها» (یسنا، ۳۰، ۹؛ یسنا، ۳۱، ۴).

ایزدانی دیگر نیز چون وهومن، اشه و آرمیتی نیز در میان‌اند، هرچند برخی مفسران چون استاد پورداوود آن‌ها را نه به اسم خاص که به معنای لغوی شان برگردانده‌اند. مثلاً در گات‌ها (یسنا، ۳۱، ۸)، اهورامزدا «پدر وهومن» دانسته شده است، ولی مفسران «وهومن» را نه اسمی خاص، بلکه به اصل معنای واژه به «نیک‌اندیشی» برگردانده‌اند. به هر ترتیب، اینان همان امشاسپندان و ایزدان در متون زرتشتی متأخرترند.

۳. برخلاف این دعوی مکرر برخی از نویسندگان معاصر که گات‌ها تصویری مسالمت‌آمیز از مواجهه میان مزداپرستان و مخالفانشان ارائه می‌دهد (رواداری زرتشتی)، زرتشت در بسیاری از بخش‌های گات‌ها همچون رهبری دینی که به مخالفانش وعده عذابی سخت می‌دهد پدیدار می‌شود: یسنا، ۵۳، ۸: «باشد که آنانی که نیکوکردارند بدکاران را در هم کوبند و همه آنان را درحالی که رو به آسمان فریاد برمی‌آورند، از پای بیندازند... باشد که بزرگ‌ترین عذاب بر آنان فروآید، درحالی که در پای‌بست مرگ گرفتارند؛ و باشد که این امر زود فرارسد» (به نقل از ترجمه هلموت هومباخ، ۱۹۹۴، ص ۱۰۵)؛ یسنا، ۵۳، ۹: «اهوره راستگو کجاست تا آنان را از معاش و آزادی‌شان محروم سازد؟» (همان، ص ۱۰۵).

۴. این مطلب که آیا گات‌ها برخلاف بخش‌های دیگر اوستا چون وندیداد (مثلاً در فرگرد نخست

و داستان هم‌آوردی اهریمن با اهورامزدا) از ثنویت بنیادین یک‌سره برکنار مانده از مباحث مناقشه‌برانگیز دیگری است که پس از این بیشتر درباره‌اش می‌گویم، ولی در اینجا تنها به این نکته اشاره می‌کنم که به رأی برخی از اوستاپژوهان در گات‌ها و به‌طور خاص در هات ۳۰ از یسنا، انگره‌مینو یا گوهر شر (اهریمن) در برابر سپنتامینو یا گوهر نیک - که آن را غیر از اهورامزدا دانسته‌اند - قرار گرفته است. از این رو، این اوستاپژوهان به این رأی گرایده‌اند که بر این اساس اهوره‌مزدا رقیب یا هم‌آوردی

در گات‌ها ندارد و این شاهدی بر ثنوی نبودن گات‌هاست، اما حتی اگر این تفسیر بی‌چون‌وچرا پذیرفته شود، همچنان این پرسش باقی است که اگر اهوره‌مزدا خالق آفریده‌های نیک باشد

که در گات‌ها چنین است (مثلاً یسنا، ۳۱، ۸)، آفریده‌های شر از کجا آمده‌اند؟ اینکه شرور جهان باید خاستگاهی غیر از اهوره‌مزدا داشته باشند آیا بیان تلویحی نوعی دوگانه‌انگاری یا ثنویت در جهان‌بینی گات‌هایی نیست؟

الهیات زرتشتی از بدو شکل‌گیری با یک سنخ تفکر سیاسی-اجتماعی و همچنین شکلی از سازمان سیاسی-اجتماعی متناظر بوده است. آیا می‌توان ادعا کرد این دو از ظهور زرتشت تا شکل‌گیری اوستای ساسانی پایه‌ای هم‌تحوّل پیدا کرده‌اند؟ تا چه حد می‌توان تحول در الهیات زرتشتی را ناشی از تحول در سازمان سیاسی و اجتماعی متناظر با آن - اعم از سازمان رسمی دین و نظام شاهی همبسته با آن - دانست؟

«رسمیت یافتن کیش زرتشتی همچون آیینی دولتی با نهادها و تشکیلات دینی داستان بلندی دارد که شاید در این کوتاه ننگنجد. تاریخچه اوستای پیشاساسانی، اگر اصلاً تاریخچه راستینی از آن وجود داشته باشد، در هاله‌ای از افسانه‌ها جای گرفته است. کهن‌ترین روایت‌های این داستان را می‌توان در متون پهلوی برجای‌مانده از سده‌های سوم تا پنجم قمری یافت. در دینکرد (سده سوم/چهارم ق)، یکی از مهم‌ترین این متون پهلوی آمده است که پس از عرضه اوستا از سوی زرتشت به حامی‌اش ویشناسپ، او فرمود تا دو نسخه از اوستا را بنگارند و یکی از آن دو نسخه را در خزانه شیز و دیگری را در استخر نگه دارند. با یورش اسکندر، نسخه استخر به آتش کشیده شد و نسخه دیگر به تاراج رفت. در روایتی،

چند قرن بعد یکی از شاهان اشکانی به نام ولخاش (بلاش) فرمان داد بخش‌های پراکنده اوستا را به همراه روایت‌های شفاهی آن گردآورند. در روایتی دیگر در دینکرد، هیربد هیربدان طبرستان به نام تسر در زمان اردشیر بابکان ساسانی (۲۲۴-۲۴۲ م) پس از قرن‌ها پراکندگی اوستا به سامان‌دهی و تألیف دوباره آن همت گماشت. شماری از مورخان اسلامی چون مسعودی و ابن‌بلخی صاحب فارس‌نامه و ابن‌اسفندیار در تاریخ طبرستان نیز از تسر (با ضبط‌های مختلفی از این نام) یاد کرده‌اند. ابن‌اسفندیار

نامه تسر را به گشسپ فرمانروای طبرستان در زمان اردشیر با الحاقات بسیار در تاریخ طبرستان آورده است. در این نامه تسر به بازسازی اوستا در زمان اردشیر اشاره کرده است؛ بنابراین، اردشیر

ساسانی کسی بود که کیش زرتشتی را مشاور نزدیکش، تسر، اوستای آن را بازسازی کرده بود، همچون دین رسمی دولت برگزید، اما چرا کیش زرتشتی چنین رسمیتی یافت؟ به گفته فردوسی، اردشیر به پسرش، شاپور اول، در این باره چنین وصیت کرد:

نه بی تخت شاهی است دینی به پای

نه بی دین بود شهریاری به جای

دو دیباست یک در دگر بافته

برآورده پیش خرد تافته

نه از پادشاه بی‌نیاز است دین

نه بی‌دین بود شاه را آفرین

چنین پاسبانان یکدیگرند

تو گویی که در زیر یک چادرند

پداست در این روایت شاهنشاهی ساسانی و

کیش زرتشتی دو روی یک سکه بودند. فردوسی

دلیل این همبستگی را نیز روشن می‌سازد. او از

زبان اردشیر می‌گوید هرگاه دین و دولت یکی

باشند، هر که با دولت سر دشمنی داشته باشد،

هرچند به‌راستی دیندار باشد، می‌توان به‌سادگی

بدین و بی‌دین خواند:

چو دین‌دار کین دارد از پادشاه

مخوان تا توانی ورا پارسا

هر آن کس که بر دادگر شهریار

گشاید زبان، مرد دینش مدار (!)

محتویات اوستا نیز چنین رویکردی را تأیید

می‌کند. مثلاً در وندیداد از بخش‌های اصلی

اوستای ساسانی چنین آمده است: «هرکس

قاضی (موید) را به تمسخر گیرد در برابر شهریار

سر به شورش برداشته است و هرکس در برابر

شهریار سر به شورش بردارد، از خدا پروا ندارد

(گناه‌آلود است) و هر کس از خدا پروا ندارد

(گناه‌آلود باشد) سزاوار مرگ (مرگ‌آرزان)

است» (وندیداد، فرگرد ۱۶، بخش ۳، بند ۱۸ و به

نقل از دارمستتر، زند اوستا، جلد اول).

در کتاب دینکرد، دانشنامه آیین زرتشتی و از

مهم‌ترین آثار پهلوی سده سوم-چهارم قمری،

نیز درباره پیوند میان فرمانروا و خدا آمده است:

«باید دانست که فرمانروای نیک به دلیل لطف و

نیروی پارسایانه‌اش مصاحب خداست. رعایایش

نیز باید وفادارانه با او در پیوند باشند تا مصاحب

خدا شوند» (دینکرد، کتاب ۳، بند ۳۵۱).

اساس چنین نظامی که مبتنی بر رابطه وثیق دین

و دولت بود به شکل‌گیری نهادها و تشکیلات

دینی وابسته به حکومت انجامید. چنان‌که در

سلسله‌مراتب روحانیان زرتشتی مشهود بود:

دستور، موید موبدان، موید، هیربد هیربدان،

هیربد و... داوران و قضات از طبقه روحانیان

بودند و شاه در رأس این طبقه جای داشت.

ریچارد فرای در کتاب تاریخ باستانی ایران در

این باره می‌نویسد: رئیس داوران در ایران ساسانی

شاه شاهان بود. رئیس سلسله‌مراتب دینی گاه

دادگاهی زیر نظر شاه برپا و به دادخواست‌های

دینی رسیدگی می‌کرد.

”
برخلاف این دعوی مکرر برخی از نویسندگان معاصر که گات‌ها تصویری مسالمت‌آمیز از مواجهه میان مزداپرستان و مخالفانشان ارائه می‌دهد (رواداری زرتشتی)، زرتشت در بسیاری از بخش‌های گات‌ها همچون رهبری دینی که به مخالفانش وعده عذابی سخت می‌دهد پدیدار می‌شود



اگر میان الهیات تنزیهی که خدا را از خصوصیات خلق منزّه و او را به «کلی دیگر» می‌داند و الهیات تشبیهی که خصوصیات خلق را از حیث متناهی بودن به خالق نسبت می‌دهد، طیفی از دیدگاه‌ها را قائل باشیم، خداشناسی زرتشتی به کدام یک از این دو قطب نزدیک‌تر است؟ این سؤال را هم می‌توان درباره الهیات زرتشتی مطرح کرد و هم در مورد لوازم آن، چون ممکن است دین یا مسلکی در حیطه خداشناسی نظری مثلاً به الهیات تنزیهی بگراید، اما به لوازم نظری و عملی تنزیه ملتزم باشد یا نباشد. دیگر اینکه، آیا می‌توان درباره نسبت الهیات زرتشتی با مسئله تشبیه و تنزیه به فرآیندی از ناهمگونگی و تحول تاریخی قائل شد؟

چنین می‌نماید که الهیات تنزیهی ریشه در اندیشه فیلسوفان یونان داشته باشد، چنان‌که افلاطون در رساله پارمنیدس در وصف واحد یا خیر مطلق می‌گوید: «نه نامی دارد و نه چیزی می‌توان درباره‌اش گفت و نه قابل شناختن است و نه به احساس و تصور درمی‌آید». سپس فلوطین نوافلاطونی درباره «احد» گفت: «کسی که همه چیز را از او سلب کند و هیچ چیزی به او نسبت ندهد و ادعا نکند که چیزی در اوست سخن به صواب گفته است». در برابر این الهیات سلبی، در الهیات تشبیهی محض، صفات خداوندی به صفات آفریدگان و یا آدمیان فرو کاسته می‌شود و خدایی مخلوق‌نما یا انسان‌گونه تعریف می‌شود: «پس خدا آدم را به صورت خود آفرید» (سفر پیدایش ۱: ۲۷). با آنکه تنسر، احیاگر آیین و اوستای زرتشتی به استناد آنچه مورخان اسلامی همچون مسعودی درباره‌اش نوشته‌اند، حکیمی «افلاطونی مسلک» بود، به نظر می‌رسد در رویارویی میان الهیات تنزیهی مطلق و الهیات تشبیهی محض، الهیات زرتشتی راه میانه‌ای را دست‌کم در گات‌ها در پیش گرفته باشد. گات‌ها صفاتی ثبوتی یا ایجابی به اهوره‌مزدا نسبت می‌دهد: خود نام اهوره‌مزدا به معنای «خداوند فرزانه» است؛ او «نیک»، «خیرخواه» و «داناست»، هرچند در برخی از بخش‌های اوستا، نیروی دیگری به نام اهریمن در برابرش می‌ایستد: هر سرزمین خرمی که اهوره‌مزدا آفرید، اهریمن بدنهاد آفتی در برابر آن پدید آورد (وندیداد، فرگرد نخست). از این رو، شاید چنین بنماید که در الهیات زرتشتی متأخر، اهوره‌مزدا قادر مطلق^۱ و فعال مایشاء نباشد. آیا الهیات زرتشتی از آغاز چنین موضعی داشته است؟ اگر بپذیریم گات‌ها کهن‌ترین متن زرتشتی بوده باشد، باید گفت از هماوردی میان اهوره‌مزدا و اهریمن نشان آشکاری در گات‌ها نمی‌توان یافت. به نظر می‌رسد این هماوردی در دوره‌های

بسا الهیات تشبیهی زرتشتی متأخر تحت تأثیر کیش‌های دیگری چون کیش‌های هندی و یونانی-رومی پدید آمده باشد. هنگامی صفات این ایزدان زرتشتی را با صفات ایزدان همتا در این کیش‌های دیگر مقایسه کنیم (مثلاً بهرام در برابر مارس) این گمان آشکارا تقویت می‌شود.

بر اساس کدام شواهد، اندیشه زرتشتی از دیرباز به ثنویت باوری منتسب شده است؟ کدام اندیشه‌ها و طرز عمل‌ها یا احیاناً خلأهای فکری و عملی در آموزه‌های زرتشت و زرتشتی این انتساب را «ممکن» یا «مطرح» ساخته است؟ آیا برای بررسی صحت و سقم این انتساب، به میان آوردن تقسیم‌بندی چهارگانه توحید ذاتی، توحید صفاتی توحید افعالی و توحید عبادی را راهگشا می‌بینید؟ اگر انتساب یادشده را اجمالاً بپذیریم، آیا این ثنویت در سیر تفکر بعدی ایرانیان، تأثیری محتوایی و تعیین‌کننده داشته است؟ در این پرسش، تأثیر گذاری‌های غیرتعیین‌کننده و صوری مدنظر نیست. می‌توان در بسیاری از گفتارهای ادبی، دینی و فلسفی غیرزرتشتی، نشانی از اصطلاحات خاص زرتشتی یا دوگانه خیر و شر و نور و ظلمت پیدا کرد، اما اصطلاحات مزبور در بافتارهای متفاوت، همان معانی سابق را ندارند؛ کما اینکه هر ثنوبتی، اعم از نور و ظلمت یا خیر و شر، ثنویت یا نور و ظلمت و خیر و شر زرتشتی نیست. در مورد کاربرد استعاره نور در الهیات قرآنی یا نورالانوار در ترمینولوژی فلسفی پس از اسلام

متأخرتر به اوستای ساسانی راه یافته باشد. بله در هات ۳۰ یسنا، از گات‌ها، نیز از دو گوهر آغازین که یکی سراسر نیکی و دیگری سراسر بدی است سخن رفته است، ولی از زورآزمایی این دو گوهر در آفرینش، مانند آنچه در وندیداد می‌بینیم، سخنی نیست. خلاصه آنکه می‌توان گفت الهیات زرتشتی الهیاتی تنزیهی نیست، اما آیا به تشبیه نیز نگرییده است؟ در گات‌ها نشان صریحی از چنین گرایش نیست، اما حقیقت آن است که به تجسد یا به تعبیر رساتر، تمثیل برخی از ایزدان زرتشتی در اوستا اشارات صریحی هست. در مقام ذکر مثال، در بهرام یشت، چهاردهمین یشت اوستا، بهرام، ایزد پیروزی و رزم‌آوری که نامش در اوستایی ورثه‌نم و در متون پهلوی و زهرام است، به صورت‌های مختلفی چون تندباد (یشت ۱۴، ۲-۵)، نره‌گاو با شاخ‌های زرین (یشت ۱۴، ۷)، اسب سپید (یشت ۱۴، ۹)، شتر جمازه (یشت ۱۴، ۱۱-۱۳)، گراز (یشت ۱۴، ۱۵)، جوانی پانزده‌ساله (یشت ۱۴، ۱۷)، جنگجوی زره‌پوش (یشت ۱۴، ۲۷) پرنده‌ای تیزرو (یشت ۱۴، ۱۹-۲۱)، قوچ (یشت ۱۴، ۲۳) یا بز کوهی (یشت ۱۴، ۲۵) تمثیل می‌شود. بسیاری دیگر از ایزدان زرتشتی متأخر با چنین صورت‌های تمثیلی شناخته می‌شدند، چون تشریه (تیر یا روزآهنگ) ایزد زرتشتی بارش و حاصلخیزی که باز به صورت اسب سپید تمثیل می‌یابد، یا میتره (مهر) که نقش برجسته‌اش در طاق بستان در صحنه‌ای از تاج‌گذاری اردشیر دوم، در سمت چپ نقش برجسته اردشیر به صورت انسانی که پرتوهای نور سرش را در بر گرفته و شاخه‌ای از برسم در دست دارد، تصویر شده است.

نشان صریحی از این نمونه‌های تمثیل ایزدان در متون کهن‌تر زرتشتی، چون گات‌ها نیست؛ بنابراین، شاید بتوان چنین نتیجه گرفت ای

در ایران همین سخن را نیز می توان گفت. این استعاره ها در بافتارهای متفاوت معانی متفاوتی دارند. آیا در نظر شما انتساب مزبور - یعنی انتساب به ثنویت - اصلاً پذیرفته است؟ اگر آری، ثنویت زرتشتی چه ویژگی هایی دارد و با این ویژگی ها یا اوصاف خاص، چه تأثیری در تحولات تاریخی بعدی، پس از مسلمان شدن اغلب ایرانیان، داشته است؟

«خوب! در قالب پرسش واحدی، انوهی از پرسش ها را پیش کشیده اید که پرداختن به هر یک از آن ها مجال فراخی می خواهد. خواهم کوشید به برخی از این پرسش ها پاسخ گویم و بقیه را به فرصت دیگری موکول خواهم کرد. وجود شر در جهان همواره مسئله ای بوده که اندیشه خداپورانی را که به خدایی توانا و در عین حال خیرخواه معتقد بوده اند به خود مشغول داشته است. اگر آفریدگار جهان قادر مطلق و در عین حال خیرخواه آفریده هایش باشد، چگونه می توان شرور جهان را به او نسبت داد؟ پرداختن به پاسخ های احتمالی این پرسش خطیر و مهم بی شک در این فرصت کوتاه نمی گنجد. همین بس که در اینجا بکوشم تا پاسخ الهیات زرتشتی را به این پرسش تبیین کنم. به نظر می رسد الهیات زرتشتی با حفظ خیرخواهی اهوره مزدا، ولی با تنگ ساختن دامنه قدرت نامی او کوشیده است پاسخی برای این پرسش بیابد: اگر حیطه قدرت اهوره مزدا فقط به نیکی های جهان محدود باشد، می توان همه شرور جهان را به اصل بدنهاد دیگری منسوب کرد. برخی مفسران گات ها بر آن اند که در هات ۳۰ یسنا

چنین راه حلی پیشنهاد شده است: «در آغاز دو گوهر (مئینو) بودند؛ دو همزادی که همچون دو رؤیا، دو اندیشه، دو گفتار، دو کردار شناخته (شنیده) می شوند، یکی نیک و دیگری بد. از میان این دو، بزرگ‌مشتان درست را برمی‌گزینند، ولی نه آن‌ها را که دهش‌های بدی دارند. چون این دو گوهر (مئینو) با یکدیگر (بر سر کسی) رویارو شوند،

(آن کسی) باید زندگی یا عدم زندگی و هستی نهایی خود را برگزیند. هستی فریب کار بسیار بد خواهد بود، ولی نیک‌ترین اندیشه از آن راست گوی خواهد بود.» (یسنا، ۳۰، ۳-۴، با استفاده از ترجمه هلموت هومباخ، ۱۹۹۴، ص ۳۱). اینکه این عبارات به رویارویی دو مبدأ نیک و بد در جهان دلالت دارند یا آنکه تنها به انتخاب آدمیان میان گزینه‌های نیک و بد در زندگی اشاره می‌کنند محل بحث است، اما

اگر تفسیر نخست را بپذیریم، به نظر می رسد پاسخ گات‌ها به آن پرسش همانی باشد که در بالا آمد. آنچه این گمان را قوت می بخشد آثار کلامی زرتشتی متأخری است که همین رویکرد را بیان می کنند. مثلاً در شکند گمانیک وزار (گزارش گمان‌شکن یا شرح زداینده شک)، از آثار زرتشتی متعلق به اواخر سده سوم قمری از مردان فرخ که به گفته نویسنده اش، بر پایه آرا و نوشته‌های دانایان پیشین گرد آمده است (فصل یکم، بند ۳۸)، درباره دو اصل بنیادین نیک و بد در جهان چنین آمده است: «بسی روشن است که دو بُن یا دو اصل نخستین هست و نیکی نمی تواند از بدی سرچشمه گیرد» (مردان فرخ، فصل هشتم، بندهای ۱۰۲-۱۰۳). مردان فرخ این دو اصل را از یکدیگر یکسره مجزا می داند: «شر و بدی از بنیاد جدا از خیر و نیکی است» (همان: بند ۹۰). سپس نتیجه می گیرد: «اگر خدا در خوبی و دانایی کامل است، روشن است که بدی و نادانی نتواند از او صادر شود و اگر بتواند شد، پس کامل نیست و اگر کامل نباشد، پس او را به خدایی و همچون خیر و نیکی کامل نباید پرستید» (همان، بندهای ۱۰۹-۱۱۱).

چنان که پیداست الهیات زرتشتی در نهایت به همین تفسیر رسیده است که باید مبادی خیر و شر را جدا از هم دانست و این البته و آشکارا چیزی جز ثنویت نیست؛ بنابراین، باید گفت الهیات زرتشتی به دو ذات یا گوهر (مئینو) مستقل در آفرینش قائل است: سپنتامئینو (گوهر یا ذات خوب) و انگره مئینو (گوهر یا ذات بد). در این صورت، اگر سپنتامئینو را همان اهوره مزدا گمان بریم، آنگاه مبدأ همه بدی های جهان (انگره مئینو) یا اهریمن خداوندگار

هم عرض اوست و این نقض آشکار توحید ذاتی است، اما اگر سپنتامئینو (ذات یا گوهر نیک جهان) را آفریده اهوره مزدا برشماریم - فرضی که بسیاری از اوستاپژوهان آن را پذیرفته اند - در آن صورت، هر چند جایگاه انگره مئینو یا اهریمن دیگر در عرض اهوره مزدا نیست، همچنان یا باید فرض کرد این گوهر شر قائم به ذات است یا آنکه از مبدأ دیگری برآمده و فعل یا آفرینش اهوره مزدا نیست و این نقض آشکار توحید افعالی است. نکته جالب اینجاست که در الهیات زرتشتی، معیار خیر و شر نیز در این میانه تنها پسند انسان است و بس. اگر چیزی بر آدمی چندان خوش نیاید به احتمال زیاد در شمار شرور عالم جای دارد، حتی اگر به خودی خود نه تنها مشتمل بر هیچ شری در آفرینش نباشد که در اصل به نوبه خود خیر باشد. مثلاً در فرگرد نخست و نندیداد،

الهیات زرتشتی به دو ذات یا گوهر (مئینو) مستقل در آفرینش قائل است: سپنتامئینو (گوهر یا ذات خوب) و انگره مئینو (گوهر یا ذات بد)

مورچه و سوراخ مورچه، زمستان طولانی یا خون‌زوش ماهانه زنان همگی آفت و آفریده اهریمن دانسته شده اند.

اما به لحاظ توحید صفات، باید گفت در الهیات زرتشتی، دست کم شش صفت ذات اهوره مزدا همچون موجوداتی که امشاسپندان (جاودانگان مقدس) خوانده شده اند، تشخیص یافته اند: وهومن / بهمن (نیک اندیشی)، اردیبهشت / اشه (درستی)، شهریور / خشره (شهریاری و سروری)، اسپندارمذ / آرمیتی (خلوص)، خرداد (کمال) و امرداد (نامیرایی). نخستین اشاره به امشاسپندان در یسنا، ۳۹، ۳ است که از نظر قدمت به گات‌ها نزدیک است: «بدین سان، ما این موجودات را، مرد و زن، می پرستیم، امشاسپندان، جاودانگان همیشه خیرخواه را». برخی از این نام‌ها بارها در گات‌ها نیز آمده اند، ولی مفسران، چنان که گفته شد، غالباً آن‌ها را به معنای لغوی شان برگردانده اند: اهوره مزدا آفریننده وهومن (یسنا، ۴۴، ۴) و اشه (یسنا، ۳۱، ۸): اهوره مزدا پدر وهومن (یسنا، ۳۱، ۴۵، ۴) و اشه (یسنا، ۴۴، ۳، ۴۷، ۲). جان کلام آنکه امشاسپندان در مقام صفات تشخیص یافته اهوره مزدا توحید صفات را در الهیات زرتشتی به پرسش می گیرند.

اما در خصوص توحید عبادت باید گفت گات‌ها (مثلاً یسنا، ۳۰، ۹؛ یسنا، ۳۱، ۴) و سایر کتاب‌های اوستا آکنده از نیاش‌هایی به درگاه ایزدان (پرتها به معنای پرستیدنی‌های) بزرگ و کوچک است. در سنت زرتشتی نیز این ایزدان در کنار اهوره مزدا همواره تقدیس شده اند. نام برخی از ایزدان چون کهن ایزد سروش (سروشه به معنای نیوشنده / فرمان‌بردار) همچون پیک آسمانی به فرهنگ و زبان امروز ایرانیان مسلمان نیز راه یافته است.

جان کلام آنکه الهیات زرتشتی در واری دقتی با پرسش‌هایی جدی در خصوص آنچه در میان متکلمان به انواع چهارگانه توحید معروف است روبه‌روست. آیا در مجموع می توان الهیات زرتشتی را الهیاتی «توحیدی» برشمریم؟ به نظر می رسد الهیات زرتشتی در پاسخ گویی به مسئله وجود شر در عالم راه حل کلامی سراسری را برگزیده باشد. پیامد این راه حل کلامی سراسری، گرایش ناگزیر این الهیات به نوعی از دوگانه‌انگاری بوده است. گرچه می توان کوشید تا به آن پرسش خطیر و مهم از راه‌های دیگری پاسخ داد که چندان سراسری نیستند، ولی رضایت بخش تر هستند، روشی که الهیات زرتشتی در این زمینه در پیش گرفته از کهن‌ترین کوشش‌های ایرانیان در یافتن پاسخی به پرسش چرایی وجود شر در جهان آفریده آفریدگاری توانا و خیرخواه بوده است. ■

پی نوشت:

1. omnipotent

موارد تجویزِ توسل به جنگ از نظر حکیم طوس

بخش پایانی

و از علاقه‌مندی و پشتیبانی مردم بی‌بهره است، ناگزیر با توسل به بیدادگری، خونریزی و ویران‌سازی حکم می‌راند. به تعبیری دیگر، نفرت از مهاجم به سبب تنفر از ظلم است؛ نفرت از ضحاک و افراسیاب، نشانه تنفر از افراد نیست که مظهر و نماد نفرت از مظالم و بیدادگری‌های آن‌هاست.

چگونه می‌توان فردوسی و شاهنامه را به نژادپرستی متهم کرد و حال آنکه کیخسرو، پادشاه آرمانی شاهنامه، نژادی تورانی دارد و مادرش فرنگیس، دختر افراسیاب، دشمن قسم خورده و آشتی‌ناپذیر ایران است؟ مادر «رستم»، جهان‌پهلوان ایران، دختر مهرباب کابلی دیوزاد است که تبارش به ضحاک تازی می‌رسد.

نکته شایان تأمل دیگر این است که فردوسی هر جا در میان اقوام بیگانه صفات شایسته و خصایل پسندیدنی از قبیل نیکی، خردمندی و دانایی می‌یابد، از بیان و تحسین آن‌ها فروگذاری نمی‌کند. نمونه بارزش توصیفی است که از پیران‌ویسه کرده است که از تورانیان و سپهسالار دشمن است.

باری! شاهنامه همان‌گونه که به کاوه و رستم و سهراب و سیاوش و اسفندیار و فریدون و کیخسرو و گودرز ایرانی تبار عنایت و علاقه‌مندی دارد، با اغریث و جریره و پیران‌ویسه تورانی تبار نیز احساس همدلی می‌کند.^۴

۱-۲- حفظ نام و ننگ

از دیگر انگیزه‌های مشروع و ممدوح توسل به جنگ در شاهنامه، دفاع از نام و حفظ شرافت و حیثیت فردی و جمعی است. پهلوانان و جنگ‌آوران ایران زمین ترجیح می‌دهند در صحنه‌های نبرد جان دهند تا شرف و حیثیت آن‌ها پایمال ترک‌تازی بیگانگان و دشمنان نشود. در تأیید این مدعا شواهد پرشماری در شاهنامه وجود دارد که به چند مورد شاخص آن‌ها اشاره می‌شود:

- **رستم**: جهان‌پهلوان ایرانی، تا آنجا برای حفظ شرف و نام خود اهمیت قائل است که آماده است جان خود را در این راه فدا کند:

جهان یادگارست و ما رفتنی به گیتی نماند به‌جز مردمی
به نام نکو گر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست

(داستان رستم و اسفندیار، ص ۱۰۲۹)

در داستان پادشاهی یزدگرد سوم، **رستم فرخ‌زاد**، سردار نامی ایران، در پاسخ به مغیره بن شعبه که بدو پیشنهاد تسلیم می‌کند، چنین می‌گوید:

بگویش که در جنگ مردن به نام به از زنده، دشمن بدو شادام
(پادشاهی یزدگرد، ص ۱۸۶۹)

۱-۳- مقابله با شر

«شرستیزی» از جمله انگیزه‌های مشروع جنگجویی از دیدگاه فردوسی به شمار می‌رود: نخستین نمونه از این جنگ‌ها در شاهنامه جنگ کیومرث و پسرش سیامک با اهریمن و یاران اوست. دومین جنگ بین هوشنگ پسر سیامک و دیو سیاه به وقوع می‌پیوندد و سومین جنگ، جنگ تمهورث با دیوان نیز عبرت‌انگیز است. مبارزات رستم با دیوهای گوناگون که در هفت‌خان رستم به تفصیل از آن‌ها یاد شده است، نمونه دیگری از جنگ بین نیکی و بدی است، چراکه از نظر حکیم طوس، انسان بد، در واقع مظهر دیو است. (تو مر دیورا

مردم بد شناس)

چنان‌که پیش از این یادآور شدیم، فردوسی اقدام به جنگ را تنها در مواردی محدود و مشخص و تحت شرایط و قیودی معین مجاز می‌داند. اکنون هنگام آن است که به احصا و بررسی این موارد و شرایط پرداخته شود:

۱- موارد مشروعیت جنگ

۱-۱- دفاع از کبان و دفع دشمن

اندیشه حفظ وطن و دغدغه صیانت از سرزمین آبا و اجدادی در برابر دستبرد و تهاجم بیگانگان

مشروع‌ترین و ممدوح‌ترین دلیل و انگیزه توسل به جنگ از دیدگاه فردوسی است. وی انسان‌هایی را که در مقام پاسداری از میهن و آیین، آماده فداکاری و از خودگذشتگی‌اند، از بُن جان می‌ستاید و برای آنان، حتی اگر به جبهه مخالف و صف دشمن هم متعلق باشند، بیشترین و بالاترین منزلت و احترام را قائل است؛ از جمله از زبان تورانیانی که برای دفاع از آب و خاک خود به مقابله با رستم برخاسته‌اند با لحنی ستایش‌آمیز و آکنده از شور میهن‌دوستی چنین می‌گوید:

همه سر به سر تن به کشتن دهیم به آید که گیتی به دشمن دهیم

(شاهنامه، بر اساس نسخه مسکو، انتشارات هرمس، قطع جیبی، داستان خاقان چین، ص ۵۸۲)

باری! فردوسی گرچه مخالف جنگ و خونریزی است، ولی جنگیدن به خاطر حفظ وطن و شرف و ناموس را نه تنها جایز، که واجب و ضروری می‌شناسد و جان دادن در راه آن‌ها را بر مرگ در بستر ترجیح می‌دهد:

اگر مرگ باشد مرا بی‌گمان به آوردگه^۱ به که آید زمان^۲

(داستان کاموس کشانی، ص ۴۹۶)

در حاشیه این بحث، دروغ است نکته مهمی ناگفته گذارده شود:

در فرهنگ سیاسی امروز گاهی از «وطن‌دوستی» مفهومی آمیخته با نژادپرستی و تعصبات ملی‌گرایانه افراطی و نفرت بیجا از ملل و اقوام دیگر استنباط و یا تبلیغ می‌شود. به دیگر سخن، «حب وطن» که خصلتی بس نیکو و ممدوح است، گاهی با میهن‌پرستی افراطی و تهاجمی (شوونیسم)^۳ که اندیشه‌ای یکسره باطل و غیرانسانی است، خلط می‌شود.

وطن‌دوستی فردوسی در شاهنامه، بی‌گمان، از گونه اول و عاری از هرگونه آرایش‌های نژادپرستانه و قوم‌گرایی‌های افراط‌گرایانه و متعصبانه است، احساسی است حکیمانه توأم با اعتدال و خردمندی و آکنده از عواطف انسان‌گرایانه نسبت به مطلق بنی آدم، آن‌گونه که در آیات جاودانی سعدی (با مطلع: بنی آدم اعضای یکدیگرند) آمده است. در تأیید این مدعا بی‌مناسبت نیست ملخصی از گفته استاد فقید، دکتر محمدامین ریاحی، نقل شود:

«عشق به ایران در شاهنامه به مفهوم عشق به فرهنگ {والای} مردم ایران و آرامش و آبادی ایران و آزادی و آسایش مردم ایران و برخورداری آن‌ها از عدالت است. نفرتی هم که در جای‌جای شاهنامه نسبت به مهاجمان مشاهده می‌شود، به خاطر تبار آن‌ها نیست؛ به خاطر آن است که بیگانه، بناحق و به‌رغم خواست مردم، به این سرزمین یورش برده است و چون با فرهنگ مردم بیگانه



احمد کتابی

۲- شرایط و محدودیت‌های جنگجویی (آداب و آیین جنگ)
از دیدگاه فردوسی، جنگ، حتی به فرض مشروع بودن، باید در چارچوب حدود، شروط و قیود خاص انجام شود. به دیگر سخن، جنگ هم، با همه بی‌قانونی‌اش، تابع آداب و ترتیباتی ضروری و لازم‌الرعایه است که ذیلاً به موارد مهم آن اشاره می‌شود:

۱-۲- اجتناب از شروع به جنگ

به باور فردوسی هرگز نباید در شروع به جنگ پیش‌دستی و شتاب‌زدگی کرد. چه بسا که اختلافات و منازعات موجود به طرق مسالمت‌آمیز هم قابل حل و فصل باشد. در تأیید این مدعا هم شواهد متعددی از شاهنامه قابل ارائه است:

کیخسرو در نامه‌اش به فریبرز جنگ‌های شتابکارانه و غیرعادلانه طوس - سردار سپاهش - را نکوهش و از تندوی و تعجیل در شروع به جنگ انتقاد می‌کند:

مکن هیچ در جنگ جُستن شتاب ز می دور باش و میمیی خواب

(گفتار اندر داستان فرود سیاوش، ص ۴۷۰)

در برخی از جنگ‌های موصوف در شاهنامه، سران لشکرهای متخاصم، قبل از آغاز درگیری، حتی‌المقدور تلاش می‌کنند منازعه را با گفت‌وگو و به شیوه‌های مسالمت‌آمیز حل و فصل کنند. در بعضی موارد هم به‌منظور جلوگیری از کشتار و خونریزی، به جنگ تن‌به‌تن بین دو نفر از سران یا بزرگان و یا پهلوانان دو سپاه اکتفا می‌شود، رویارویی تن‌به‌تن **کیخسرو** با **شیده** - پسر افراسیاب - نمونه بارز و تأمل‌برانگیزی از این رویه است که به استناد آن جنگ بین کیخسرو و افراسیاب متوقف می‌شود.

در مبارزه تن‌به‌تن مزبور، سرانجام شیده کشته می‌شود، ولی کیخسرو به کالبد حریف مغلوب خود با نظر تحقیر نمی‌نگرد و دستور می‌دهد پیکر وی را با رعایت ادب و احترام به خاک بسپارند و برایش آرامگاهی شایسته خسروان بسازند:

پس از کشتنش مهربانی کنید یکی دخمه خسروانی کنید
تش را به مشک و عیبر و گلاب بشویید و مغزش به کافور ناب
به گردنش بر طوق مشکین نهید کله بر سرش عنبر آگین نهید

(جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، ص ۷۶۷)

۲-۲- اجتناب از خونریزی در پی کسب پیروزی

فردوسی در جای‌جای شاهنامه سران و فرماندهان غالب در جنگ‌ها را به رعایت عدل و انصاف در حق مغلوبان فرامی‌خواند و آنان را از خشونت‌ورزی و کینه‌توزی پس از نیل به پیروزی برحذر می‌دارد و مخصوصاً بر گناه عظیم خونریزی و شوم بودن آن به کرات تأکید می‌ورزد و آن را به‌منزله جنگ با خداوند تلقی می‌کند؛ ازجمله از قول ایرج خطاب به برادرش تور می‌گوید:

جهان خواستی، یافتی،^۵ خون مریز مکن با جهاندار یزدان ستیز

(داستان فریدون، ص ۶۲)

و در جایی دیگر خونریزی را، چه در حق هم‌وطنان و چه در مورد بیگانگان، کاری ناروا و شوم می‌شمارد:

تو دانی که تاراج و خون ریختن چه با بی‌گناه مردم آویختن
مهان سرفراز دارند شوم چه با شهر ایران چه با مرز روم

(پادشاهی شاپور ذوالاکتاف، ص ۱۲۷۱)

۳-۲- خوش رفتاری با شکست‌خوردگان و فراریان و امان‌دهی بدانان

در جای‌جای شاهنامه شواهدی در اثبات مدعای بالا می‌یابیم، از آن جمله است: رفتار انسانی کیخسرو که پس از غلبه بر تورانیان از سر خردمندی و بزرگواری لشکریان دشمن را، حتی در صورتی که بدخواه او باشند، مشمول عفو قرار می‌دهد و خطاب بدانان می‌گوید:

کنون بر شما گشت کردار بد شناسد هر آن کس که دارد خرد
بیم من به خون شما شسته جنگ نگیرم چنین کار دشوار تنگ
همه یکسره در پناه منید اگر چند بدخواه گاه منید
(داستان دوازده‌رخ، ص ۷۳۹)

در جایی دیگر از قول سرکرده لشکر اردشیر از انتقام‌جویی و کینه‌توزی نسبت به سپاهیان شکست‌خورده و فراری انتقاد و زینهار (امان)‌دهی بدان‌ها را توصیه می‌کند:

چو پیروز گردی زکس خون مریز که شد دشمن بد کنش در گریز
چو خواهی ز دشمن کسی زینهار تو زنهاده باش و کینه مدار
چو تو پشت دشمن ببینی به چیز مپرداز مگذر هم از جای نیز
(پادشاهی اردشیر، ص ۱۲۲۱)

۲-۴- رعایت حال غیرنظامیان

فردوسی حتی از اندیشه دفاع و حمایت از مردم عادی و افراد پشت‌بسته و کسانی که مطلقاً دخالت یا شرکتی در جنگ ندارند نیز، غافل نیست؛ از آن جمله، از زبان کیخسرو در مقام توصیه به طوس - سردار بزرگ سپاه - چنین می‌گوید:

نیازد باید کسی را به راه^۶ چنین است آیین تخت و کلاه
کشاورز گر مردم پیشه‌ور کسی کو به لشکر نبندد کمر
نباید که بر وی وزد باد سرد^۷ مکوش ایچ جز با کسی هم‌نبرد
نباید نمودن به بی رنج رنج که بر کس نماند سرای سپنج
(داستان فرود سیاوش، ص ۴۴۰)

سخن کم‌کم به درازا کشید. کلام را با نقل جمع‌بندی عالمانه‌ای به پایان می‌بریم که روانشاد دکتر محمدامین ریاحی از جنگ‌های ایرانیان ارائه کرده است:

«جنگ‌های ایرانیان در شاهنامه هیچ‌گاه به‌قصد کشورگشایی و تصرف سرزمین دیگران یا تحمیل کیش و آیین خویش یا به‌چنگ آوردن غنایم جنگی نیست. شاهنامه، حماسه اسکندر و چنگیز و تیمور نیست که از شرق و غرب به ایران می‌تاختند. شاهنامه حماسه ایرانیان است در دفاع از هستی ملی و پایداری در برابر هرچه اهریمنی و انیرانی^۸ است. از آن گذشته، کین‌خواهی {به‌خاطر} کشتگان مظلوم، از علل جنگ‌هاست، چون جنگ‌های فریدون و منوچهر با سلم و تور به کین‌خواهی ایرج و جنگ‌های رستم و کیخسرو به کین‌خواهی سیاوش، اساس این است که بیداد و بدی نباید بی‌کیفر بماند.

صرف‌نظر از آنچه گفته شد نبردهای ایرانیان در شاهنامه عموماً مقرون به جوانمردی است: «تا وقتی می‌توان صلح کرد نباید دست به جنگ زد و تا دشمن حمله نکرده نباید به او حمله کرد. به دشمنی که تسلیم شد نباید آزاری برسد. هنگام پیروزی، مهربانی با اسیران، ایمن دانستن زنان و کودکان، پرهیز از ویران کردن شهرها، حرمت داشتن کشتگان دشمن، آیین کارزار است»^۹.

پی‌نوشت:

۱. محل نبرد، میدان جنگ
۲. مرگ به‌طور طبیعی و به‌زمان خود فرارسد.
۳. این اصطلاح برگرفته از نام نیکولا شون از سربازان فدایی ناپلئون بناپارت بوده که نسبت به وی مراتب شیفتگی و جانبازی ویژه‌ای داشته است.
۴. اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۹۸-۱۹۷.
۵. فرمانروایی که می‌خواستی به دست آوردی.
۶. در مسیر عبور سپاه.
۷. در معرض بدررفتاری و آسیب قرار گیرد.
۸. مربوط به غیر ایران، غیر آریایی.
۹. اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۵۶-۲۶۰، ص ۸۳.

حشم انداز اقتصاد و توسعه



در این شماره از نشریه نگاهی داشتیم به موضوع مالیات‌ها. در این پرونده غلامحسین دوانی، عضو جامعه حسابداران رسمی ایران و از کارشناسان قدیمی حوزه مالیات، از الزامات یک نظام کارآمد مالیاتی می‌گوید. پس از آن گفت‌وگویی داشتیم با جعفر خیرخواهان. ایشان سیر تحول مالیات‌ها را از منظر اقتصاد سیاسی بررسی کرده و راهکارهای پیش‌روی دولت را در فضای رکود اقتصادی فعلی بیان می‌کند. گزارش سوم این پرونده، مربوط به کارکرد خاصی از نظام مالیاتی؛ یعنی، اثر آن بر توزیع درآمد است. در این شماره همچنین مسعود عامل سخی وضعیت ایران را در شاخص‌های حکمرانی جهانی طی یک دوره بیست‌ساله بررسی کرده و رسول اژنیان مطلبی در خصوص بحران انرژی و هزینه- فایده استفاده از انرژی‌های پاک تهیه کرده است. علاوه بر این آخرین مقاله از سلسله مقالات حمیدرضا عریضی در خصوص بورس و باید‌ها و نبایدهای سیاست‌گذاری در حوزه بازار سرمایه در این بخش ارائه شده است.

راهزنی‌با نگاه بلندمدت؛

گفت‌وگو با جعفر خیرخواهان



ده فرمان مالیاتی؛

غلامحسین دوانی



ده فرمان مالیاتی

مالیات ستانی با کدامین اهداف؟



غلامحسین دونی*

در این تعریف نمی‌توان شهروندان مالیات‌پذیر را به خودی و غیرخودی یا مشمول و معاف تبدیل کرد. نگارنده به خوبی آگاه است دست کم ۳۰ تا ۴۰ درصد بخش‌های اقتصادی پنهان و آشکار به طرق مختلف مانند معافیت‌های نابه‌جا از پرداخت مالیات مستثنی شده‌اند، اما هزینه کشور بر دوش آن ۶۰ درصدی است که مالیات می‌دهند. مقایسه آمار مالیات دریافتی سال ۱۳۹۱ و ۱۳۹۹ که به ترتیب معادل ۳۹۵ و ۱۹۲۹ هزار میلیارد ریال بوده بیانگر رشد ۴/۸ برابری مالیات است؛ آن هم در شرایطی که اقتصاد کشور عملاً سقوط کرده و در بحران بوده است. مقایسه همین دو عدد با نرخ دلار در سال‌های یادشده که به ترتیب برابر ۳۸۰۰ و ۲۷۵۰۰ تومان بوده (۷/۲ برابر) نیز نشانگر افزایش فراوان درآمدهای مالیاتی در سال‌های مذکور است؛ هرچند کمتر از افزایش نرخ دلار. متأسفانه در قبال این افزایش، کالاها و خدمات ارائه‌شده دولتی به شدت کاهش داشته است. در عین حال روند دائمی مخارج دولت عامل مهمی است که تأثیرات این افزایش مالیات را بر رشد اقتصادی خنثی یا ناچیز می‌کند. مضافاً سیر نابخردی مسئولان چنان بوده که علی‌رغم افزایش فراوان درآمدهای مالیاتی به دلیل فقدان سیاست و اقتصاد و غرق شدن در رؤیاهای سحرآمیز، تورم از مرز ۴۰ درصد گذشته و ۱/۵ میلیون نفر از شاغلان طی یک سال اخیر از جمعیت فعال کشور خارج شده‌اند. اتفاق بازرگانی نیز گزارش داده سالانه ۱۱ میلیارد دلار سرمایه از کشور خارج می‌شود. نکته حائز اهمیت این است که آمارهای مالیاتی کشور در ده‌ساله اخیر که از تارنمای سازمان مالیاتی استخراج شده نشان می‌دهد مالیات کلیه نهادهای غیرپاسخگو و همان مؤسسات معاف و مالیات‌گریز حداکثر سالانه ۱۰۰۰ میلیارد ریال است. این مبلغ معادل پول یک آپارتمان ۴۰۰ متری در «برج روما و فلورا» اهدایی به متهم پرونده فساد معروف قوه قضائیه است.

مالیات و تحقق عدالت

اگر مالیات را پولی بدانیم که مردم یک کشور برای استفاده از امکانات عمومی به دولت پرداخت می‌کنند، واضح است ایجاد امنیت، آموزش، بهداشت، توسعه و رفاه اجتماعی در سایه پرداخت این هزینه به دست می‌آید. همچنین توزیع عادلانه و به تبع آن عدالت اجتماعی مستلزم اعمال مدیریت اقتصادی در بازار و وضع قوانین شفاف برای حمایت از اقشار آسیب‌پذیر و رفع نیازهای آنان است. در حقیقت وضع قوانین مالیاتی از راهکارهای ضروری برای رسیدن به عدالت اجتماعی به شمار می‌آید. برای دستیابی به عدالت اجتماعی باید سیاست مالیه متضمن حکمرانی مالیاتی دولت این امکان را به وجود بیاورد که بر جریانات و مسائل اقتصادی کشور و افزایش درآمدها و ثروت‌ها نظارت و کنترل داشته باشد و از رکود و فساد اقتصادی جلوگیری کند.

انواع مالیات و نرخ‌های مالیاتی به شیوه‌های متفاوتی در تحقق عدالت اقتصادی مؤثر هستند. مالیات‌های مستقیم که به‌طور مستقیم از دارایی و درآمد افراد وصول می‌شود در تأمین عدالت اجتماعی نقش بسزایی دارد؛ زیرا اشخاص پرداخت‌کننده نمی‌توانند آن را به دیگری منتقل سازند و اگر بر اساس درآمد تنظیم شود، مانع از تمرکز ثروت در دست عده‌ای خاص خواهد بود. به این جهت فاصله‌های طبقاتی را تمیم یا تعدیل می‌کند. از سوی دیگر مالیات‌های

اگر عدالت اجتماعی را تخصیص منابع در جامعه بدانیم، مالیات در پرتوی سیاست مالیه تنها ابزار این مهم به شمار می‌رود. در واقع مالیات یک ابزار حکومتی برای تأمین منابع حکمرانی خوب و برقراری ایستگاه‌های توسعه‌ای در هر برهه زمانی است. مالیات بیشتر باید با گسترش پایه‌های مالیاتی و بسط چتر مالیاتی و شناسایی مالیات‌گريزان و اخذ قاطعانه مالیات از آن‌ها باشد، نه بر پایه بودجه. منابع عظیم خدادادی ایران شامل ۱۵۳۰۰ میلیارد دلار منابع گازی و ۷۰۰۰ میلیارد دلار منابع نفتی و ۸۰۰ میلیارد دلار منابع معدنی به اضافه ارزش افزوده جامعه کار و تولید معادل سالیانه ۱۰۸ میلیارد دلار است (۳۰ میلیون نیروی کار با صرف سالیانه ۱۸۰۰ ساعت کار با ساعتی ۲ دلار که می‌تواند با یک راهبرد توسعه‌ای مردم‌نهاد دست‌یافتنی باشد). با وجود این منابع عظیم هنوز نه تنها مردم در حسرت توسعه هستند که بیش از ۳۰ درصد جامعه زیر خط فقر به سر می‌برند؛ مضافاً بر آنکه منابع زیرزمینی تجدیدنپذیر (ثروت بین‌النسلی) را از سالیان پیش نسل‌های حاکم خرج کرده و منافع نسل آتی پامال شده است.

حکمرانی خوب مالیاتی

با اجرای درست حکمرانی خوب مالیاتی که خود زیرمجموعه حکمرانی خوب به شمار می‌رود، شهروندان بخشی از درآمد خود را به دولت‌ها در قالب مالیات می‌پردازند و به دولت اختیار می‌دهند از این درآمدها برای اداره امور کشور، اجرای سیاست‌های مالی، تأمین کالاها، خدمات عمومی و ضروری، تضمین امنیت و اجرای برنامه‌های توسعه و عمرانی کشور استفاده کنند. در این بین گسترش و تنوع فعالیت‌های اقتصادی، نقش فزاینده دولت‌ها در گسترش خدمات عمومی و همچنین گسترش تعهدات دولت‌ها در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی، مالیات را به مسئله‌ای مهم و تأثیرگذار تبدیل کرده و کارکردهای اصلی ابزار مالیات را به تأمین درآمدهای عمومی کشور، گسترش عدالت (بازتوزیع ثروت)، تخصیص دوباره منابع از طریق توسعه اقتصادی و ثبات اقتصادی تغییر داده است.

غیرمستقیم مانند مالیات بر ارزش افزوده که بر قیمت کالاها و خدمات اضافه می شود نیز از آنجا که بر مصرف و فروش تمرکز دارد می تواند در تحقق عدالت اقتصادی مؤثر باشد؛ زیرا هرکس بیشتر مصرف کند باید مالیات بیشتری پرداخت کند. همچنین نرخ مالیات تصاعدی به عنوان یکی از اجزای مالیات نیز تأثیر بسزایی در این حوزه دارد. به این صورت است که آنانی که از درآمد بیشتری برخوردارند به صورت تصاعدی درصد بیشتری از درآمدشان را باید به عنوان مالیات پرداخت کنند. از این رو میزان مالیات هماهنگ با میزان رشد درآمد افزایش می یابد. در نوع تصاعدی ثروتمندان به مراتب بیشتر از فقرا مالیات می پردازند و قشرهای فقیر جامعه در پرداخت مالیات سهم بسیار کمتری دارند. دولت ها برای تأمین هزینه های خویش می کوشند از منابع مختلف درآمدی بهره مند شوند. بدین ترتیب که یک بخش از درآمدهای دولت از طریق اموال و بهره برداری از منابع طبیعی و تصدیی اعمال انتفاعی «مانند فروش برق و گاز» و درآمد حاصل از خدمات مختلف (خدمات پستی، حمل و نقل و انحصارات دولتی) به دست می آید. با این حال مهم ترین منبع درآمدی دولت از طریق وصول مالیات ها تأمین می شود. مالیات در واقع بهایی است که افراد در مقابل استفاده از خدمات دولتی می پردازند. بر این اساس افراد باید متناسب با بهره مندی از خدمات دولتی مالیات بپردازند. گفتنی است مالیات علاوه بر آنکه در تأمین هزینه های دولت تأثیرگذار است می تواند نقش ابرازی در سیاست گذاری های دولت نیز ایفا کند. از مهم ترین اهداف وضع مالیات در جامعه می توان به توزیع مناسب درآمد، تحقق عدالت اجتماعی، مبارزه با فساد، مهار تورم، فراهم کردن زمینه های لازم برای تحقق رقابت پذیری، تحقق رشد اقتصادی پیوسته، باثبات و پرشتاب متناسب با اهداف چشم انداز، ایجاد اعتماد و حمایت از سرمایه گذاران، اهتمام به نظم و انضباط مالی و بودجه ای و تلاش برای قطع اتکای هزینه های جاری به نفت و تأمین آن از محل درآمدهای مالیاتی اشاره کرد.

اصولاً دولت ها می توانند از طریق وضع مالیات بر درآمد اشخاص متمکن و طبقات مرفه و صرف هزینه برای بهبود وضع زندگی طبقات کم بضاعت، توزیع درآمد را تعدیل کنند و اعتدال بیشتری از نظر توزیع درآمد بین طبقات مختلف جامعه برقرار سازند. همان طور که قبلاً نیز اشاره شد وضع مالیات فقط برای تأمین هزینه خدمات دولتی نیست، بلکه ممکن است بدون اینکه بر مجموع عواید مالیاتی دولت افزوده شود، دولت از طریق تغییر سیستم و نرخ های مالیاتی موجبات انتقال قدرت خرید از یک طبقه به طبقات دیگر جامعه را فراهم کند. بدین ترتیب می توان به وضوح مشاهده کرد سیاست مالی نقش چشمگیری در توزیع درآمد و همسان کردن طبقات جامعه ایفا می کند. بررسی تجربیات کشورهای با ضریب نابرابری پایین نشان از این امر دارد که با به کار بستن اجرای صحیح مالیات بر درآمد و ثروت با تأکید بر اخذ مالیات از ثروتمندان می توان جامعه را به سمت و سویی سوق داد که در آن فاصله طبقاتی به کمترین حد خود رسیده و هم سطحی در مصرف کالاهای ضروری میان آحاد جامعه برقرار شود؛ البته تئولیرال ها، که هواداران آن در ایران عموماً از کاربرد این واژه وحشت و اکراه دارند، بر این عقیده هستند که کاهش مالیات های سرمایه گذاران، مدیران بنگاه ها و همانند های ثروتمند آن ها نه تنها درآمد آن ها را افزایش می دهد، بلکه رشد گسترده اقتصادی را تحریک می کند؛ چرا که آن ها فرصت هایی را نیز برای شکوفایی اقتصادی دیگران ایجاد می کنند. این باور که در دکتین ریگان - تاجر در قالب خصوصی سازی همه جانبه و کالایی کردن تن و جان آحاد مردم شدت گرفت اگرچه موجب کاهش نرخ های مالیات ثروتمندان شد، اما فواید زیست محیطی و شدت نابرابری را به ارمغان آورد. مضافاً واقعیت های آماری و مستندات و شواهد عینی که پایه تحقیقات برخی اقتصاددانان صندوق بین المللی پول قرار گرفته، متضمن آن است که به جای تمرکز بر کاهش مالیات ثروتمندان، باید بر افزایش درآمد طبقات فقیر و متوسط تمرکز کرد.

«افزایش شکاف نابرابری درآمدی چالش تعیین کننده زمان ماست». در اقتصادهای پیشرفته، این شکاف بین فقیر و غنی در بالاترین سطح خود از دهه های گذشته و به ویژه در دوران کرونایی قرار گرفته است. بر اساس پژوهش صندوق بین المللی پول، افزایش درآمد فقرا اثرات بسیاری بر اقتصاد جهان

دارد. یک درصد افزایش درآمد آن ها به ۳۸/۰ درصد رشد تولید می انجامد؛ البته مطالعه صندوق بین المللی پول با انتقادهایی نیز همراه شده است. این مجموعه اطلاعات از بازه بزرگی از کشورها تهیه شده که داده های برخی از آن ها قابل دسترس تر از دیگران بوده است. همچنین، نابرابری در کشورهای در حال توسعه با کشورهایی که اقتصاد پیشرفته دارند تفاوت های عمده ای دارد. استفانو اسکارتو، مدیر هیئت مدیره بخش اشتغال، کار و امور اجتماعی سازمان توسعه و همکاری های اقتصادی، می گوید نتیجه گیری اصلی کتاب تازه چاپ شده این سازمان که با هم به پیش، چرا نابرابری کمتر به نفع همه است نام دارد، این است که رشد اقتصاد بیش از هر چیزی از اثرات نابرابری درآمدهای ۴ دهک پایین جامعه آسیب می بیند. او معتقد است «افزایش نابرابری باعث کاهش ظرفیت طبقات درآمدی پایین جامعه برای سرمایه گذاری در تحصیل می شود و این امر به تأثیرات منفی افزایش نابرابری بر رشد می افزاید، اتفاقی که مورد تأکید پژوهشگران صندوق بین المللی پول نیز بوده است. این امر برای کشورهای عضو سازمان توسعه و همکاری های اقتصادی کاملاً مصداق دارد. تجربه جهانی مؤید آن است که اگر توزیع درآمد به نحو صحیح اجرا شود و از افراد ثروتمند مالیات گرفته شود، به توزیع درآمد و عدالت اجتماعی کمک مؤثری خواهد شد، ولی اگر درآمدهای دولت از افراد کم درآمد جامعه باشد و بیشتر هزینه های دولت نیز برای افراد ثروتمند جامعه باشد، نابرابری اجتماعی و کند شدن رشد اقتصادی را در پی خواهد داشت. در حقیقت، درآمدهای مالیاتی نقش بسیاری در تعدیل ثروت و درآمد، عدالت اجتماعی و جلوگیری از نابرابری های درآمدی به وسیله توزیع مجدد آن و از ابزارهای مهم در اجرای سیاست های دولت در مقابله با بحران های اقتصادی محسوب می شود. در نهایت گفتنی است با توجه به اینکه درآمدهای مالیاتی، تأثیر شگرفی بر تحقق عدالت اقتصادی دارد، ضروری به نظر می رسد با گسترش فرهنگ پرداخت مالیات در سطح جامعه و شناخت اهمیت آن در توزیع درآمد، ایجاد عدالت اجتماعی و از بین بردن فاصله های طبقاتی، آن را جایگزین اقتصاد متکی بر نفت کرده و بسترهایی به وجود آید تا مالیات دهی بخشی از وظایف و تکالیف مهم آحاد جامعه تلقی شود.

طرح جامع نظام مالیاتی

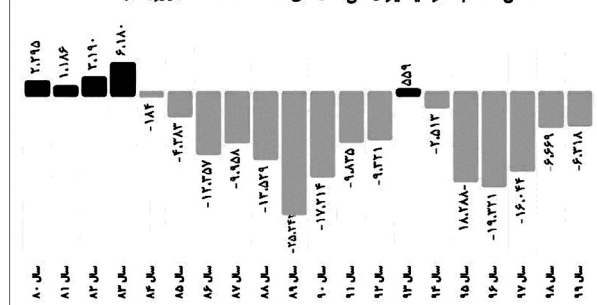
سازمان مالیاتی کشور با ارائه آمار و اعداد ادعا دارد حدود ۲۰ درصد از جمعیت کشور از پرداخت مالیات طفره می روند و در حال حاضر از جامعه کار و تولید کشور «حقوق بگیران» جزء مؤدیان خوش حساب محسوب می شوند، اما برخی اشخاص با وجود درآمدهای کلان از پرداخت مالیات امتناع می کنند. برای کاهش اتکای بودجه به درآمدهای نفتی باید درآمدهای مالیاتی کافی وصول شود؛ البته به طور طبیعی نباید افزایش درآمدهای مالیاتی از طریق اخذ مالیات از مؤدیان خوش حساب صورت گیرد. اضافه بر این، گسترش پایه های مالیاتی لازمه افزایش درآمدهای مالیاتی است. در این مسیر پیاده سازی طرح جامع مالیاتی و بهره گیری از فناوری اطلاعات و ارائه خدمات الکترونیکی نقش مهمی در جلوگیری از فرارهای مالیاتی دارد.

بی تردید راه اندازی طرح جامع مالیاتی و تمهیدات دیگری از قبیل نصب سامانه های صندوق فروشگاهی و سامانه مؤدیان باعث خواهد شد مالیات ها بر اساس اطلاعات متقن و دقیق اخذ شود. تحقق این هدف چند مزیت عمده دارد. مالیات ستانی بر اساس اطلاعات متقن به دست آمده از پایگاه ها و سامانه های اطلاعاتی از یک طرف به گسترش پایه های مالیاتی خواهد انجامید و راه را بر فرار مالیاتی خواهد بست و زمینه مساعدی را برای دست یابی به درآمدهای پایدار برای تأمین هزینه های عمومی و عمرانی فراهم خواهد کرد. از طرف دیگر، تحقق این مهم، رعایت عدالت مالیاتی و در نهایت افزایش رضایتمندی مؤدیان از شیوه مالیات ستانی را در پی خواهد داشت.

بر اساس یک گزارش علمی - پژوهشی به نام «بررسی رابطه مالیات و رشد اقتصادی، مطالعه موردی ایران و کشورهای عضو اوپک و سازمان همکاری های اقتصادی» طی سال های ۱۳۸۹-۱۳۴۲ هیچ رابطه تعادلی بلندمدتی بین مالیات و رشد اقتصادی برای ایران وجود نداشته است. این امر نیز در واقع نشان دهنده اتکای اقتصاد این کشورها به درآمدهای نفتی است. اگرچه تجزیه و تحلیل های اقتصادی کسانی همچون پروفیسور پیکتی، نویسنده کتاب مشهور سرمایه که به

فارسی هم ترجمه شده است، نشان داده فقدان نظام کارآمد مالیاتی و نرخ ناچیز مالیات ثروتمندان و شرکت‌های بزرگ شاخص نابرابری را در کشورهای صنعتی به شدت افزایش داده است. اما واقعیت آن است که مالیات به درآمد «سود» تعلق می‌گیرد؛ لذا دولت‌ها باید کوشش کنند زیرساخت‌های کسب و کار را به طریقی فراهم آورند که با رونق کسب و کارها درآمدهای مالیاتی آنان نیز افزایش پیدا کند. فقدان حکمرانی مالیاتی سبب شده در ایران ۸۰ درصد مالیات را به درصد مؤدیان پرداخت کنند؟! در حالی که در هر نظام اقتصادی، مالیات یکی از مهم‌ترین ارکان آن نظام محسوب می‌شود و گسترش و تنوع فعالیت‌های اقتصادی از یک سو و نقش رو به افزایش دولت‌ها از سوی دیگر، در جهت ایجاد و گسترش خدمات عمومی، تأمین اجتماعی و گسترش تعهدهای دولت در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی و تلاش در جهت تحقق رشد اقتصادی و توزیع عادلانه درآمد، پرداخت و دریافت مالیات را به مسئله‌ای مهم و تأثیرگذار تبدیل کرده است. دولت‌ها با استفاده از این ابزار، توانایی تأمین بخش قابل توجهی از هزینه‌های مختلف خود را به دست آورده و متناسب با حجم مالیات‌ستانی قادر خواهند بود منبع در اختیار را بر اساس اولویت‌های مورد نظر تخصیص دهند. همین‌طور برنامه‌ریزان اقتصادی بر مبنای درآمدهای قابل کسب - از طریق به کارگیری این ابزار - می‌توانند ارزیابی مؤثری نسبت به سطح قابل تصور منابع مورد نیاز برای سرمایه‌گذاری آینده به عمل آورند. بررسی منصفانه وضعیت اقتصادی نشان داده مهم‌ترین عامل واپس‌گرایی اجتماعی-اقتصادی در کشوری که مرتب شعار عدالت داده می‌شود عدم درست تخصیص منابع و ایجاد سیستم کلیتوکراسی در اقتصاد بوده است. شاخص رتبه‌بندی اقتصادی نشان می‌دهد ایران تا سال ۱۹۸۶ با افزایش فروش و قیمت نفت به رتبه چهارمین کشور ثروتمند آسیا ارتقا پیدا کرده و از کشورهای کره جنوبی، اندونزی، عربستان و ترکیه ثروتمندتر بوده است، اما اثرات انقلاب، جنگ و تحریم و غارت منابع کشور همراه با خروج سرمایه از کشور، که بالغ بر ۱۸۰ میلیارد دلار طی سنوات ۱۳۹۹-۱۳۸۰ بوده، باعث شده ایران ثروت و منابع مالی‌اش را به شدت از دست بدهد. به طوری که در حال حاضر ایران در میان ده کشور ثروتمند آسیا هم قرار ندارد و ترکیه و عربستان جای ایران را گرفته‌اند؛ و از همه مهم‌تر آنکه مسئولان برای پر کردن خلأ ناشی از غارت منابع به مالیات‌ستانی آن هم به هر طریق ممکن روی آورده‌اند.

خلاص حساب سرمایه ایران طی سال‌های ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۹ (بیلیون دلار)



اگر بر اساس آمارهای جهانی برای ایجاد هر شغل رقمی بین ۲۵ تا ۳۰ هزار دلار در نظر بگیریم، این حجم خروج سرمایه می‌توانسته حداقل معادل ۶ میلیون شغل در کشور ایجاد کند، به‌ویژه آنکه در کشوری که به هر حشیشی متوسل می‌شود که به یک میلیارد دلار دسترسی پیدا کند این حجم خروج سرمایه «با توجه به اینکه دارای بدهی خارجی درشتی هم نبوده» جز غارت و چپاول معنی دیگری ندارد.

ارکان نظام مالیاتی کارآمد

در ادبیات مالیاتی منبعث از اقتصاد توسعه‌ای مؤلفه‌ها و مفروضات اساسی یک نظام کارآمد مالیاتی «حکمرانی مالیاتی» عبارت است از:

۱. رکن اصلی هر نظام مالیاتی موفق باید بر انصاف و عدالت مالیاتی استوار باشد.
۲. نظام مالیاتی باید مبتنی بر عدالت مالیاتی؛ یعنی مالیات‌ستانی بر پایه «هر که بامش بیش، برفش بیشتر» و پرداخت مالیات مساوی از درآمدهای مشابه باشد.

۳. امر مالیات‌ستانی نمی‌تواند بودجه‌ای باشد، بلکه بنیاد اخذ مالیات بر سود حاصل از مبادلات اقتصادی است و در شرایط سقوط اقتصاد نمی‌توان از واحدهای کسب و کاری که فاقد فعالیت یا توقف فعالیت هستند، همچون گذشته مالیات گرفت.

۴. مالیات بیشتر باید با گسترش پایه‌های مالیاتی و بسط چتر مالیاتی و شناسایی مالیات‌گریزان و اخذ قاطعانه مالیات از آن‌ها در هر لباس و مقام باشد و در امر مالیات‌ستانی، جراح عالی‌قدر و ورزشکار ملی و هنرمند نامی همچون یک حقوق‌بگیر عادی، همگان مؤدی مالیاتی تلقی می‌شوند و عناوین و مدرک تحصیلی معافیت‌بردار نیست؛ زیرا نتیجه فعالیت آن مهندس و تکنیسینی که در آتش آبادان و عسلویه بزرگ‌ترین پالایشگاه و پتروشیمی کشور را برای توسعه اقتصادی راه‌اندازی کرده و خون در رگ‌های اقتصاد کشور وارد می‌کند و جامعه‌ای را از بیکاری و فقر نجات می‌دهد بسیار بیشتر از نقش فلان ورزشکار یک بار مصرف یا فلان جراح است که حداکثر در خوش‌بینانه‌ترین فرض جان یک یا چند نفر را نجات می‌دهد.

۵. در امر مالیات‌ستانی وجود یک نظام کارآمد کم‌هزینه فرض اولیه است. مؤلفه‌های این نظام کارآمد با شاخص‌های خاصی ارزیابی می‌شوند. این شاخص‌ها علاوه بر بیان کارایی و عملکرد نظام مالیاتی، ترکیب درآمدهای تعیین‌کننده مخارج و هزینه‌های دولت را نیز مشخص می‌کند.

شاخص‌هایی مانند نسبت درآمدهای مالیاتی به تولید ناخالص داخلی و سهم درآمدهای مالیاتی از کل هزینه‌های جاری، از مهم‌ترین شاخص‌های ارزیابی یک نظام مالیاتی است. وصول هر چه بهتر مالیات در هر کشور نیازمند سیستم‌های دقیق و کارآمد است، به گونه‌ای که هر چه سیستم‌های یادشده دقیق‌تر طراحی شود، ثمربخشی و کارایی نظام مالیاتی افزایش می‌یابد؛ بنابراین برای بهره‌مندی هر چه بیشتر از درآمدهای مالیاتی که به‌طور نسبی از کمترین نوسان‌های داخلی و خارجی برخوردار است، باید با هدف اصلاح نظام مالیاتی کشور بر تدوین طرح جامع مالیاتی نظارت هر چه دقیق‌تر و بهتری صورت گیرد.

۶. مالیات وجوه اخذشده از شهروندان به‌منظور تأمین خواسته‌های برحق شهروندان همچون برقراری امنیت، آموزش و پرورش همگانی، تأمین سلامت و بهداشت اولیه شهروندان و حفاظت از محیط زیست است؛ بنابراین نمی‌توان منابع مالیاتی را مصروف برنامه‌های سیاسی کرد که شهروندان رغبتی بدان ندارند. شهروندان توسعه را به معنی به ارمان‌آوردن رفاه اجتماعی برای همه قشرهای جامعه می‌دانند و می‌گویند وقتی از رفاه اجتماعی و اقتصادی برخوردار می‌شویم که توزیع درآمدها به‌صورت عادلانه صورت گیرد تا همه شهروندان بتوانند نیازهای اقتصادی خود همانند مسکن، غذا، بهداشت و رفاه را تأمین کنند.

۷. شهروندان انتظار دارند دیوان محاسبات عمومی (سازمان پاسخگویی به ملت) به‌عنوان چشم‌بیدار ملت همه‌ساله گزارش خرج دولت را به‌طور شفاف و روشن خطاب به ملت منتشر کند، زیرا مالیات‌دهندگان علاقه‌مندند بدانند منابع مالی آنان چگونه مصرف شده است. در چنین حالتی شهروندان خود را در امر مالیات‌ستانی شریک می‌دانند. علم اقتصاد به ما می‌آموزد در شرایط اقتصادی با تورم دورقمی این مردم هستند که به دولت بارانه و سوبسید اعطا می‌کنند، زیرا به سپرده‌های بانکی یا اوراق مشارکت خریداری شده آنان در واقع نه تنها همه‌ساله سودی تعلق نمی‌گیرد که معادل نرخ تورم با نرخ سود دریافتی نیز بارانه به بانک‌ها که «دولتی و عمومی» هستند، پرداخت می‌کنند.

۸. اگر کلیه پرداخت‌های شهروندان که بابت ارائه کلیه خدمات دولتی پرداخت می‌کنند شامل مالیات، عوارض شهرداری و حق بیمه تأمین اجتماعی را همچون شاخص بانک جهانی، مالیات تلقی کنیم، بر اساس نماگرهای بانک مرکزی در بعد از انقلاب تاکنون نسبت درآمدهای مالیاتی به درآمد ناخالص ملی در بهترین سال‌ها معادل ۱۳ تا ۱۶ درصد بوده، اگرچه با متوسط همین شاخص در کشورهای منطقه «۲۰ درصد» تفاوت دارد، اما حکایت از موج مالیات‌بگیری در سال‌های ۱۳۹۵ نیز دارد، به طوری که برای اولین بار درآمدهای مالیاتی بیش از درآمدهای نفتی شده است.

در ترکیه به‌عنوان یکی از کشورهایی که شباهت‌های زیادی از نظر حجم اقتصاد و جمعیت با کشور ما دارد نسبت درآمدهای مالیاتی به درآمد ناخالص حدود

۲۴ درصد است؛ یعنی چنانچه تولید ناخالص داخلی کشور را در شرایط فارغ از تحریم معادل ۴۵۰ میلیارد دلار برآورد کنیم، با فرض مالیات‌ستانی عادلانه بر مبنای ۲۰ درصد تولید ناخالصی داخلی باید درآمد مالیاتی کشور دست کم ۹۰ میلیارد دلار یا به تعبیری ۲۲۵۰ هزار میلیارد تومان باشد. این در مقابل مبلغ ۱۹۲۹ هزار میلیارد ریال مالیات دریافتی سال ۱۳۹۹ بوده است؛ اما نگاهی به حداقل مزد در ترکیه و ایران که باعث مهاجرت کارگران ماهر ایرانی به کشورهای منطقه و ترکیه شده خود گویای مصارف مالیات‌ستانی در این دو کشور است.

۹. توسعه اجتماعی-اقتصادی با معافیت مالیاتی و گمرکی این‌ها را از نهاد اقتصادی و غیراقتصادی که همگی رداً فعال اقتصادی بر تن کرده‌اند تحقق نمی‌یابد؛ بنابراین باید عقلای قوم بر آن ششوند همه معافیت‌ها را لغو کنند و

مالیات برخی نهادهایی که امر حاکمیتی را انجام می‌دهند به صورت جمعی-خرجی درآید (یعنی مالیات را پرداخت کنند و سپس معادل مالیات پرداختی به آنان در قالب بودجه تخصیص یابد و مسترد شود) تا شفافیت اقتصادی بر همه زوایای اقتصاد کشور مستولی شود و تاریک‌خانه‌های اقتصادی هم زیر نورافکن مالیاتی روشن شوند.

۱۰. نظام مالیاتی و کارکردهای درونی آن در ایران وقتی می‌تواند در مسیر صحیح خود قرار گیرد که بتواند بر رشد اقتصادی جامعه تأثیرگذار باشد؛ لذا مالیات نباید صرفاً به‌عنوان یک هدف درآمدی مدنظر قرار گیرد و نقش آن به‌عنوان یک منبع درآمدی در چارچوب توسعه اقتصادی باید تبیین شود و نه در جبران کسری بودجه دولت.

روند عملکرد درآمدهای مالیاتی طی دوره (۹۹-۱۳۹۱) ارقام به میلیارد ریال

| سال ۱۳۹۹ | ۱۳۹۸ | ۱۳۹۷ | ۱۳۹۶ | ۱۳۹۵ | ۱۳۹۴ | ۱۳۹۳ | ۱۳۹۲ | ۱۳۹۱ | عنوان منبع مالیاتی |
|-------------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۵۶۴,۵۵۴ | ۴۲۵,۵۵۴ | ۴۱۶,۱۶۲ | ۳۷۳,۸۸۷ | ۳۲۰,۳۸۹ | ۲۷۸,۹۴۷ | ۲۴۰,۰۴۶ | ۱۷۹,۹۶۹ | ۱۶۹,۷۰۶ | مالیات اشخاص حقوقی |
| ۵۴,۲۳۶ | ۴۱,۴۵۲ | ۸۹,۹۲۴ | ۵۴,۹۹۷ | ۵۵,۷۹۷ | ۴۸,۵۲۰ | ۴۰,۷۵۲ | ۳۲,۳۸۴ | ۶۰,۶۵۰ | علی‌الحساب اشخاص حقوقی دولتی |
| ۳۳,۳۱۵ | ۹۲,۷۴۸ | ۱۱۹,۹۷۳ | ۱۱۳,۵۸۶ | ۶۴,۱۲۶ | ۳۲,۳۸۴ | ۳۷,۲۱۹ | ۲۴,۳۲۳ | ۳۵,۳۳۱ | اشخاص حقوقی دولتی |
| ۵,۴۲۷ | ۱۲۶ | ۱۹۶ | ۱۸۳ | ۱۵۰ | ۲۴۶ | ۳۸۸ | ۲۶۹ | ۴۰۶ | نهادهای و بنیادهای انقلاب اسلامی |
| ۴۶۵,۳۷۰ | ۲۵۸,۶۳۷ | ۲۰۶,۰۶۹ | ۲۰۵,۱۲۲ | ۲۰۰,۳۱۷ | ۱۹۶,۹۸۸ | ۱۶۰,۶۵۴ | ۱۲۱,۹۷۹ | ۱۰۳,۳۱۹ | اشخاص حقوقی غیردولتی |
| | | | | | | | | | عملکرد نفت |
| | | | | | | | | ۰ | اضافی شرکت مخابرات |
| ۴۴۱ | ۴۲۶ | | | | | ۰ | ۰ | | مالیات شرکت‌ها و مؤسسات وابسته به آستان قدس رضوی (جمعی خرجی) |
| ۵,۷۶۶ | ۷,۸۰۰ | | | | ۸۱۰ | ۱,۰۳۴ | ۱,۰۱۴ | | مالیات موضوع ماده (۷۸) قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت (۲) |
| ۰ | ۲۴,۳۶۵ | | | | | | | | مالیات معوق اشخاص حقوقی غیردولتی |
| ۳۹۸,۲۱۶ | ۳۱۲,۷۲۲ | ۱۹۱,۲۰۰ | ۱۵۴,۷۳۹ | ۱۴۹,۸۱۱ | ۱۱۷,۸۱۱ | ۹۴,۰۳۸ | ۷۶,۰۶۸ | ۶۲,۶۷۸ | مالیات بر درآمدها |
| ۱۲۶,۳۵۸ | ۷۲,۹۱۳ | ۵۳,۶۳۹ | ۵۱,۷۰۶ | ۵۴,۰۴۵ | ۴۲,۰۷۰ | ۲۸,۹۷۹ | ۲۱,۳۸۲ | ۱۸,۴۸۸ | حقوق کارکنان بخش عمومی |
| ۱۱۰,۹۶۵ | ۸۰,۰۶۵ | ۵۶,۶۵۲ | ۴۶,۸۷۷ | ۴۷,۰۵۹ | ۳۶,۶۶۷ | ۳۲,۷۳۳ | ۲۸,۵۵۸ | ۲۱,۰۰۹ | حقوق کارکنان بخش خصوصی |
| ۱۲۴,۵۰۰ | ۱۱۵,۸۶۷ | ۵۹,۱۵۲ | ۴۵,۰۴۲ | ۳۹,۹۰۳ | ۳۱,۹۴۹ | ۲۶,۵۵۳ | ۲۱,۳۲۴ | ۱۹,۱۵۰ | مشاغل |
| ۲۱,۸۵۵ | ۱۵,۳۳۱ | ۱۹,۴۴۳ | ۱۰,۰۶۶ | ۷,۸۴۷ | ۶,۰۶۹ | ۴,۷۵۸ | ۳,۷۴۶ | ۳,۰۵۱ | مستغلات |
| ۱۴,۵۳۷ | ۲۷,۶۴۶ | ۱,۴۱۳ | ۴۹ | ۵۶ | ۵۶ | ۴۴ | ۵۹ | ۵۳ | متفرقه درآمد |
| ۰ | ۹۰۰ | ۹۰۰ | ۱,۰۰۰ | ۹۰۰ | ۱,۰۰۰ | ۹۷۰ | ۱,۰۰۰ | ۹۲۷ | معافیت مالیاتی (جمعی-خرجی) |
| ۲۳۳,۰۳۴ | ۸۳,۸۸۷ | ۳۷,۷۹۵ | ۲۸,۶۶۵ | ۲۶,۹۶۳ | ۲۴,۱۵۳ | ۲۵,۱۱۵ | ۲۱,۸۴۶ | ۱۵,۸۹۳ | مالیات بر ثروت |
| ۸,۹۴۴ | ۶,۱۶۶ | ۵,۰۱۶ | ۴,۵۹۱ | ۴,۵۸۸ | ۳,۷۹۸ | ۳,۲۹۷ | ۲,۷۹۱ | ۲,۳۱۸ | ارث |
| ۲۲۲ | ۹۳ | ۳۸ | ۳۵ | ۴۱ | ۳۱ | ۵۵۷ | ۴۵ | ۳۰ | اتفاقی |

روند عملکرد درآمدهای مالیاتی طی دوره (۹۹-۱۳۹۱) ارقام به میلیارد ریال

| سال ۱۳۹۹ | ۱۳۹۸ | ۱۳۹۷ | ۱۳۹۶ | ۱۳۹۵ | ۱۳۹۴ | ۱۳۹۳ | ۱۳۹۲ | ۱۳۹۱ | عنوان منبع مالیاتی |
|-------------|-----------|-----------|-----------|-----------|---------|---------|---------|---------|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۱۷,۴۲۵ | ۱۵,۶۳۸ | ۱۲,۲۲۸ | ۸,۲۹۱ | ۷,۷۴۳ | ۵,۹۲۴ | ۵,۲۱۵ | ۴,۱۲۹ | ۳,۶۱۹ | نقل و انتقال سرفظی |
| ۱۷۱,۷۵۲ | ۳۹,۵۴۳ | ۶,۵۳۸ | ۵,۸۲۲ | ۵,۵۰۲ | ۴,۲۲۱ | ۳,۹۸۵ | ۵,۴۳۷ | ۲,۱۱۲ | نقل و انتقال سهام |
| ۱۸,۹۹۱ | ۱۰,۶۴۱ | ۷,۹۲۲ | ۶,۱۶۲ | ۵,۰۱۰ | ۳,۰۶۸ | ۳,۱۷۳ | ۲,۳۷۹ | ۲,۳۷۱ | نقل و انتقال املاک |
| ۱۵,۷۰۰ | ۱۱,۸۰۶ | ۶,۰۵۳ | ۳,۷۶۴ | ۴,۰۷۹ | ۷,۱۱۰ | ۸,۸۸۸ | ۷,۰۶۵ | ۵,۴۴۳ | حق تمبر و اوراق بهادار |
| ۱,۱۹۵,۸۰۴ | ۸۲۲,۱۶۳ | ۶۴۵,۱۵۷ | ۵۵۷,۲۹۱ | ۴۹۷,۱۶۳ | ۴۲۰,۹۱۱ | ۳۵۹,۱۹۹ | ۲۷۷,۸۸۳ | ۲۴۸,۲۷۷ | جمع مالیات‌های مستقیم |
| ۵۹,۸۶۶ | ۶۹,۸۰۶ | ۵۲,۴۴۰ | ۵۰,۱۶۵ | ۵۲,۶۶۶ | ۳۲,۳۴۱ | ۳۲,۱۸۸ | ۲۱,۴۰۸ | ۷,۳۹۳ | فرآورده‌های نفتی |
| ۹۴۳ | ۴۶ | ۳۶ | ۱۶ | ۹۸ | ۱۳۳ | ۱۳۹ | ۷۵ | ۲۹۹ | دو درصد کالاها و خدمات |
| ۱,۳۲۱ | ۱۱,۵۳۸ | ۹,۸۲۰ | ۳,۴۹۷ | ۲,۹۵۸ | ۲,۷۴۴ | ۲,۷۲۰ | ۱,۵۷۷ | ۱,۲۴۱ | عوارض خروج |
| ۸,۹۶۱ | ۷,۸۶۹ | ۶,۴۰۶ | ۳,۸۵۴ | ۳,۲۹۱ | ۲,۵۸۱ | ۲,۴۲۳ | ۲,۵۸۲ | ۱,۷۸۱ | سیگار |
| ۲۰,۴۶۱ | ۱۴,۵۳۳ | ۸,۸۹۷ | ۶,۰۰۷ | ۶,۱۶۷ | ۵,۵۳۸ | ۶,۰۷۱ | ۳,۷۷۳ | ۲,۴۱۱ | نقل و انتقالات اتومبیل |
| ۷,۳۷۱ | ۵,۳۴۴ | ۸,۹۰۱ | ۱۱,۷۶۰ | ۹,۶۲۴ | ۵,۹۹۳ | ۶,۴۴۶ | ۳,۳۵۳ | ۳,۲۳۱ | شماره گذاری خودرو |
| | | | | | | | | | خدمات مخبراتی |
| | | | | | | | | | فروش نوشابه |
| | | | | | | | | | تلفن همراه |
| ۵۳۳,۲۴۳ | ۳۹۰,۰۵۵ | ۲۹۳,۸۴۵ | ۲۷۵,۰۵۱ | ۲۲۵,۰۷۲ | ۱۹۷,۴۱۶ | ۱۶۷,۰۴۰ | ۱۰۳,۲۰۲ | ۵۴,۱۲۹ | ارزش افزوده |
| ۷۰,۵۳۳ | ۶۸,۰۲۶ | ۵۰,۷۵۰ | ۴۴,۴۴۴ | ۳۸,۲۰۸ | | | | | درآمد حاصل از یک درصد نرخ مالیات بر ارزش افزوده (موضوع ماده ۳۷ قانون الحاق برخی مواد به قانون تنظیم بخش از مقررات مالی دولت (۲)) |
| ۵,۹۹۸ | ۵,۶۶۰ | ۴,۳۵۸ | ۳,۴۲۲ | | | | | | درآمد بیست و هفت صدم درصد از ۳ درصد مالیات بر ارزش افزوده شهرداری‌ها موضوع بند (ط) تبصره (۶) قانون بودجه سال ۱۳۹۶ |
| ۲۴,۹۴۵ | ۱۷,۰۲۴ | ۱۱,۳۳۴ | ۷,۵۷۸ | | | | | | مالیات بر مصرف سیگار موضوع بند (د) تبصره (۷) قانون بودجه سال ۱۳۹۶ کل کشور |
| ۷۳۳,۶۴۲ | ۵۸۹,۹۰۲ | ۴۴۶,۷۸۹ | ۴۰۵,۷۹۴ | ۳۳۸,۰۸۴ | ۲۴۶,۷۴۷ | ۲۱۷,۰۲۶ | ۱۳۵,۹۶۹ | ۷۰,۴۸۵ | مالیات بر کالا و خدمات |
| ۱,۹۲۹,۴۴۶ | ۱,۴۱۲,۰۶۵ | ۱,۰۹۱,۹۴۶ | ۹۶۳,۰۸۵ | ۸۳۵,۲۴۷ | ۶۶۷,۶۵۸ | ۵۷۶,۲۲۵ | ۴۱۳,۸۵۲ | ۳۱۸,۷۶۲ | مالیات‌های مستقیم و کالا و خدمات |
| | ۲۰۳,۱۲۱ | ۱۸۷,۳۷۳ | ۲۲۶,۷۱۴ | ۱۸۲,۹۳۸ | ۱۱۵,۵۴۲ | ۱۳۳,۴۲۶ | ۸۰,۳۹۸ | ۷۶,۴۰۳ | مالیات بر واردات |
| ۱,۹۲۹,۴۴۶ | ۱,۶۱۵,۱۸۶ | ۱,۲۷۹,۳۱۹ | ۱,۱۸۹,۷۹۹ | ۱,۰۱۸,۱۸۶ | ۷۸۳,۲۰۰ | ۷۰۹,۶۵۱ | ۴۹۴,۲۵۰ | ۳۹۵,۱۶۵ | جمع کل درآمدهای مالیاتی |

منبع: دفتر حساب‌های مالیاتی - سازمان امور مالیاتی کشور

* عضو جامعه حسابداران رسمی ایران



راهزنی با نگاه بلندمدت

نگاهی به سیر تحول مالیات‌ستانی از منظر اقتصاد سیاسی

در گفت‌وگو با جعفر خیرخواهان

مالیات‌ها همواره یکی از موضوعات مناقشه‌برانگیز بین دولت‌ها و جامعه بوده است. اینکه دولت چه میزان مالیات دریافت کند، از چه کسی دریافت کند و در چه مسیری خرج کند در طول زمان محل چانه‌زنی بین گروه‌های قدرتمند و دولت و بعدها مردم دولت قرار گرفته است. برخی از نظریات سیاسی نیاز دولت به مالیات‌ها را دلیل پاسخگو شدن دولت‌ها می‌دانند، اما شواهد نشان می‌دهد بعضاً دولت‌های مالیات‌ستانی وجود دارند که هنوز غیرپاسخگو هستند و در مقابل در برخی دموکراسی‌ها نیز هنوز پاسخگویی درباره هزینه‌کرد مالیاتی ایجاد نشده است. موارد فوق موضوع گفت‌وگوی ما با جعفر خیرخواهان بود. وی مترجم مقالات و کتاب‌های متعددی در زمینه اقتصاد سیاسی است که در حال حاضر مورد استناد بسیاری از پژوهشگران قرار دارد.

مقابل مردم نیز بخشی از تولیدات خود را به راهزن منطقه می‌دادند. در این مرحله از زندگی بشر، امنیت نقش کلیدی دارد. برای مردم مهم است که بدانند سرمایه، جان و حاصل کارشان دائماً مورد راهزنی و غارت قرار نمی‌گیرد. دولت‌های اولیه در واقع همین راهزن‌هایی بودند که با مردم یک منطقه جغرافیایی خاص به تفاهم درباره حفظ امنیت رسیده بودند. طبیعی است این گروه از راهزنان که حالا در شکل تقریبی دولت فعالیت می‌کنند دوست دارند پول بیشتری دریافت کنند، به‌ویژه که خطر جنگ نیز دائماً وجود داشت. خطر جنگ به معنی نیاز به سرباز بود و تأمین سرباز هم هزینه‌هایی برای خوراک و اسلحه تحمیل می‌کرد. با این حال تجربه به دولت‌ها ثابت کرد نمی‌توانند تا هر جا که می‌خواهند از جامعه مالیات (یا هر اسمی که در آن زمان برایش قائل بودند) بگیرند. منحنی لافر می‌گوید با افزایش نرخ مالیات، درآمد دولت افزایش می‌یابد، اما این افزایش یک حداکثری دارد و پس از آن اگر دولت بخواهد باز هم نرخ مالیات را افزایش دهد در مجموع درآمدش کاهش می‌یابد؛ چراکه انگیزه تولید از بین می‌رود. این نکته بسیار مهمی است. در این مقطع دولت‌ها نتیجه می‌گیرند برای افزایش درآمد مالیاتی خود تنها راهی که وجود دارد باید یک‌سری خدمات زیربنایی ارائه دهند تا فعالیت تولیدی مردم و مبادلات تجاری گسترش پیدا کند و دولت نیز از این افزایش فعالیت‌ها بتواند مالیات بگیرد و درآمد خود را افزایش دهد. موضوع تنها به حفظ امنیت و ایجاد زیرساخت‌ها ختم نشد و در مسیر رشد جوامع نیاز بود اختلاف‌ها بین مردم نیز توسط یک مرجع حل‌وفصل شود و به این طریق نظام قضایی ایجاد شد. خدماتی که امروز دولت‌ها در قالب نظم و امنیت، نظام قضایی و حل دعاوی و تأمین برخی کالاهای زیربنایی ارائه می‌دهند در نتیجه این سیر تحول بوده است. با این هدف که چرخ اقتصاد بیشتر بچرخد و رونق اقتصادی ایجاد شود. با ثروتمند شدن جامعه، دولت نیز می‌توانست بدون افزایش نرخ مالیات درآمد مالیاتی بیشتری داشته باشد.

با تشکر از پذیرش این گفت‌وگو؛ پرسش نخست خود را این گونه آغاز می‌کنم: سازوکار مالیات‌گیری و هزینه‌کردن مالیات‌ها در گذر زمان چه سیری را طی کرده است؟ چه شد که مردم پذیرفتند به افراد یا گروه‌هایی مالیات بپردازند و چه شد که مالیات‌گیران به این نتیجه رسیدند باید مالیات را صرف هزینه‌های عمومی نیز بکنند؟

«شویه زندگی بشر در ابتدا به صورت شکار و غارت بود، به طوری که اگر به جایی حمله می‌کردند تا مرحله ویرانی و نابودی کامل آنجا پیش می‌رفتند. به تدریج که انقلاب کشاورزی رخ داد و مردم یک‌جانشین شدند این شویه زندگی تغییر کرد. در این دوران نیز هنوز بودند افرادی که زور بیشتری از سایر مردم داشتند و معمولاً هم وارد کار تولید و کشت و کار نمی‌شدند. آن‌ها از مردم ضعیف‌تر «باج» می‌گرفتند و مردم هم مجبور به پرداخت به آن‌ها بودند. در این مرحله هنوز دولت شکل نگرفته است. از آنجا که در زندگی یک‌جانشینی حفظ امنیت برای هرکس اهمیت دارد کم‌کم مردم به این فکر افتادند که با راهزن منطقه خود تفاهم کنند. تفاهم به این صورت بود که راهزن ثابت در مقابل سایر راهزنان از مردم حمایت می‌کرد و در



آیا این تصمیم دولت‌ها بود که مالیات‌ها را صرف کالاهای عمومی و زیربنایی کنند یا جامعه نیز در این مسیر نقش داشت؟

« پاسخ به این پرسش را می‌توان در تجربه انگلستان مشاهده کرد. در طول زمان دولت‌ها تنها محدود به درآمد مالیاتی نبودند؛ قرض گرفتن از تجار و ملاکین یا تقلب و ایجاد ناخالصی در سکه‌هایی که ضرب می‌کردند راه‌های دیگری بود که دولت از طریق آن کسب درآمد می‌کرد. این موارد باعث اعتراضات گروه‌های ثروتمندتر و قدرتمندتر مردم شد. آن‌ها کم‌کم به این فکر افتادند که با یکدیگر متحد و هم‌راستا شوند و تلاش کنند بر رفتار مالی دولت نظارت داشته باشند. اینکه دولت منابع جامعه را در چه راهی خرج می‌کند باید تحت نظارت گروه‌های صاحب قدرت قرار می‌گرفت. مجلس لردها یا خواص در انگلستان از این طریق دولت را محدود کردند. این یکی از رمزهای توسعه‌یافتگی در غرب بود. در این دوره هنوز قرارداد مشخصی بین دولت و مردم نیست، اما این روش باعث شد هم دولت امورات خود را بگذراند و هم مردم (گروه‌های قدرتمندتر مردم) در دخل و خرج دولت نقش آفرین باشند.

آیا از این گفته شما می‌توان نتیجه گرفت خرج کردن مالیات در امور توسعه‌ای نیازمند دموکراسی است؟

« در کشورهای دیکتاتوری نیز موارد متعددی دیده می‌شود که هرچند نمایندگان عموم مردم در محدود کردن دولت نقش نداشتند، اما چون حاکمان و رهبران کشور نگاه بلندمدت داشتند و می‌خواستند در مسیر حکومت کردن خود با مشکلات کمتری مواجه باشند بعضاً درآمد‌های دریافت‌شده از جامعه را، حتی اگر با زور دریافت کرده بودند، در توسعه زیرساخت‌ها و خدمات عمومی مثل بهداشت و آموزش هزینه می‌کردند. در مقابل برخی دموکراسی‌ها

هستند که چون نگاه بلندمدت و توسعه‌ای ندارند این قرارداد را رعایت نمی‌کنند. اگر دولت و رئیس‌جمهوری بیاید و برای چهار سال یا هشت سال رأی بگیرد و بداند بعد از

داشت روند توسعه را هم پیش می‌برد. در امریکا نیز که از ابتدا کشور با نظام جمهوری ایجاد شد افرادی که در تجارت و کسب‌وکار فعال بودند به عرصه سیاست رفتند و سعی کردند قوانینی را به نفع تولید وضع کنند و از اجحاف دولت جلوگیری می‌کردند. اگر کسانی که به دولت وارد می‌شوند، این نگاه را به توسعه داشته باشند، اتفاق خوبی رقم می‌خورد. در ایران در دوره افرادی مثل عالیخانی و ابتهج این همراهی را شاهد بودیم. در دوره ابتهج فعالیت‌های عمرانی و زیربنایی از ساخت کارخانه تا راه‌سازی گسترش پیدا کرد. عالیخانی و تیم وی در وزارت اقتصاد ارتباط خوبی با اتاق بازرگانی ایجاد کردند و راهبری و وام‌دهی و کمک به صادرات داشتند. این ارتباط و ترکیب توانست در دوره‌ای موفقیت‌های مهمی رقم بزند، اما پس از آن این روند ادامه پیدا نکرد.

در توقف این مسیر، اثر نفت تا چه حد جدی بوده است؟

« اثر مهمی دارد. در سال‌هایی که درآمد نفتی بالا بوده است عموماً آن را هدر دادیم و در پروژه‌های سودآور سرمایه‌گذاری نکردیم. با هزینه کردن نفت در امور غیرسرمایه‌گذاری مصرف جامعه را افزایش دادیم. با افزایش مصرف و از طرف دیگر ایجاد بیماری‌های هلدنی، هم صنایع داخل نابود شد هم خواسته‌ها و توقعات عمدتاً نابه‌جای جامعه افزایش پیدا کرد. هر زمان درآمد نفت کاهش پیدا کرده است نیازها در سطح قبلی باقی مانده، اما منابع کاهش یافته است. یک دولت قوی باید تأکید کند درآمد سالم دولت فقط مالیات است. به خاطر دارم آقای طیب‌نیا زمانی که مسئولیت وزارت اقتصاد را داشتند گفتند درآمد پاک دولت مالیات است

آن به رأی عموم احتیاج ندارد، انگیزه خواهد داشت تا بی‌محابا خرج کند، کسری بودجه به وجود آورد، ریخت‌وپاش‌های هزینه‌ای داشته باشد و بدون آنکه منافعی برای عموم مردم داشته باشد گروه‌های اقلیت را بهره‌مند کند؛ به عبارت دیگر اگر ساختار دموکراسی به‌گونه‌ای باشد که مردم آنچنان دخالتی در امور نداشته باشند، منافع حاکمان بلندمدت نباشد و رسانه‌های مستقل نتوانند فعالیت کنند این هدف محقق نمی‌شود، حتی در دموکراسی‌ها می‌توان شرایطی ایجاد کرد که در آن رسانه‌ها به انحصار گروه‌های صاحب قدرت درآیند و قدرت نقد نداشته باشد و در نتیجه کارکرد لازم را ندارند.

بنا بر گفته شما هم حاکمان و هم جوامع در این مسیر نقش دارند، اما نقش اصلی از نظر شما بر عهده چه کسی است؟

« به نظر من حاکمان باید این مسیر را پیش ببرند. برای مثال رضاشاه برای ساخت راه‌آهن سراسری با مالیات‌گیری از قند و جای این کار را انجام داد. قند و جای کالای مورد مصرف عموم مردم بود و شاید حتی به‌زور این مالیات گرفته شد، اما اثر آن در زندگی مردم دیده می‌شد. امنیتی که او در مسیرها ایجاد کرد مسئله‌ای بود که مردم اثرش را در بهبود زندگی خود می‌دیدند. در نتیجه رضاشاه با همه سخت‌گیری‌ها و زورگویی‌هایی که

اگر ساختار دموکراسی به‌گونه‌ای باشد که مردم آنچنان دخالتی در امور نداشته باشند و رسانه‌های مستقل نتوانند فعالیت کنند مالیات لزوماً در امور توسعه‌ای خرج نمی‌شود

یا آقای عبدی می‌گفت روحانیون همان‌طور که می‌گویند مشروبات حرام است، باید استفاده از پول نفت را به این شکل که هدر می‌دهیم حرام اعلام کنند؛ به این معنی که در هزینه کردن پول نفت که یک نوع رانت است و نه درآمد، باید تا این حد حساس بود. درآمد سالم باید از مالیات باشد و رانت یا ثروت طبیعی نفت تنها برای هزینه‌های اساسی است. نقش مجلس نیز در این زمینه بسیار پررنگ است. مجلس ما هم به یک مجلس پروژه‌بگیر برای شهرهای خود تبدیل شده است و نگاه ملی ندارد. نماینده‌ها باید برای محدودیت در استفاده از درآمد نفت قانون بگذارند، اما این کار را نکردند. الان هم اگر تحریم‌ها برداشته شود و درآمد نفت افزایش یابد، باز همان روال را طی می‌کنیم؛ مانند کودک خردسالی هستیم که چند بار دست خود را سوزانده، اما باز به آتش نزدیک می‌شود. خردمندی استفاده از درآمد نفت را نداریم.

به نظر می‌رسد دولت‌ها به‌ویژه دولت‌های نفتی بین یک دوراهی قرار دارند: هزینه ایجاد یک سیستم مالیاتی کارآمد یا ایجاد کسری بودجه و تورم به امید گذراندن دوران کوتاه‌مدت. چرا دولت‌ها بعضاً راه حل دوم را انتخاب می‌کنند؟

«توجه داشته باشیم بدترین مالیاتی که در یک کشور وجود دارد، ایجاد نرخ‌های تورمی دورقمی و بالاتر است. در شرایط تورمی قشری که درآمد ثابت دارد و دارایی ندارد بیشترین آسیب را می‌بیند، اما قشری که به دارایی‌های عظیم دسترسی دارد ثروتش افزایش می‌یابد. دولتی که ادعا می‌کند می‌خواهد به نفع طبقات فقیر فعالیت کند باید توجه داشته باشد تورم بدترین نوع مالیات است که فشار اصلی را بر فقرا وارد می‌کند. در یک دولت قوی تورم نباید بیشتر از ۳ تا ۴ درصد باشد. دولت در این ساختار کسری بودجه

ایجاد می‌کند که نفع آن به گروهی خاص می‌رسد و تورم حاصل از آن همه مردم را متأثر می‌کند. در کشور ما تحریم هم مؤثر بوده است و اینکه حکومت توانسته تحریم‌ها

را رفع کند مزید بر علت است. از طرف دیگر در نظر داشته باشیم شرایط فعلی اقتصاد ما شرایط ویژه‌ای است. اقتصاد در رکود است و در نتیجه جامعه درآمدی ندارد که بخواهد مالیات بالاتر بدهد. دولت هم در این شرایط حاضر نیست هزینه خود را کم کند. در هنگام جهش قیمت نفت و شوک نفتی در ژاپن که واردکننده مهم نفت بود یا در بحران مالی شرق آسیا در سال ۱۹۹۷ در کره جنوبی دولتمردان در بالاترین سطح از رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر اعلام کردند فقط نصف حقوق خود را دریافت می‌کنند و سیاست انقباضی و بستن کمربندها را از خودشان شروع کردند. مردم هم با این حرکت همراه شدند تا آن سال‌های بحرانی بگذرد. امید به گذار از این وضعیت نیز وجود داشت. دولت از طریق کاهش هزینه خود تلاش کرد کسری بودجه ایجاد نکند، اما در اینجا دولت مردم را تشویق به تحمل شرایط تحریم و فشارهای اقتصادی می‌کند، اما خودش حاضر نیست هزینه‌ها و بودجه‌های مفت‌خور و بعضاً بی‌خاصیتی را که از محل بودجه عمومی ارتزاق می‌کنند کاهش دهد. نتیجه این روند کسری بودجه و چاپ پول بوده که همه را متضرر کرده است، به‌ویژه آن‌هایی که در دهک‌های پایین‌تر قرار دارند. در ژاپن و کره همبستگی عمومی وجود داشت. کره جنوبی در بحران شرق آسیا نیمی از سفارتخانه‌های خود را با تعطیل یا ادغام کرد تا هزینه‌هایش را کاهش دهد. از طرف دیگر خانم‌ها طلاهای خود را به دولت دادند تا ذخایر بانک مرکزی افزایش یابد.

آن‌ها می‌دانستند و اعتماد داشتند که دولت در مسیر درست حرکت می‌کند و یک ارتباط دوطرفه وجود داشت. در اقتصاد ما اگر شرایط جنگی است، باید هزینه دولت هم متناسب با آن باشد، نه هزینه‌تراشی‌های غیرمعقول ایجاد کند. بستن کمربندها باید از دولت آغاز شود. وقتی این اتفاق نیفتد و بی‌اعتمادی به دولت وجود داشته باشد، اجرای سیاست صحیح هم با مانع روبه‌روست.

به‌عنوان پرسش آخر در شرایط فعلی دولت چه گام‌هایی را باید برای بهبود وضعیت از منظر بودجه‌ای بردارد؟

«شرط اصلی یک دولت قوی این است

که بتواند خدمات خوب ارائه دهد و برای این کار باید بتواند مالیات دریافت کند و این مالیات‌گیری باید فراگیر باشد. در نتیجه در کنار توان مالیات‌گیری، فراگیر بودن و عادلانه بودن آن نیز اهمیت دارد؛ به این معنی که پایه مالیاتی تا حد امکان گسترده باشد و تقریباً همه زیر چتر مالیات‌ستانی دولت باشند و بیشترین مالیات را گروه‌هایی بپردازند که توانسته‌اند با استفاده از شرایط موجود بهره‌مندی‌های فوق‌العاده کسب کنند. این هدف نیز با مالیات‌گیری تصاعدی ممکن می‌شود. به این معنی که هرچه ثروت بیشتر باشد، نرخ مالیات افزایش پیدا می‌کند و برعکس. این موضوع در غرب نیز به یک مسئله مهم تبدیل شده است. نابرابری به‌ویژه در چند سال اخیر افزایش یافته است. تغییر ثروت ایلان ماسک در چند سال گذشته نمونه خوبی از این افزایش نابرابری است. اگر در دهه‌های قبل سالانه چند میلیارد دلار به دارایی افراد میلیاردردر مثل بیل گیتس اضافه می‌شد، امروز می‌بینیم به‌اندازه کل دارایی بیل گیتس در عرض تنها یک سال به ثروت ماسک اضافه می‌شود. در مقابل میلیون‌ها نفر به دلیل کرونا یا تکنولوژی‌های جدید بیکار شده‌اند. در پاسخ به چنین وضعیتی سیاست‌هایی مثل درآمد پایه همگانی^۱ پیشنهاد می‌شود. بر اساس این سیاست باید به هر فردی یک مقدار مشخص درآمد ماهانه پرداخت شود؛ فارغ از اینکه فرد چه شغلی دارد. محل تأمین این درآمد همگانی نیز مالیات‌گیری از درآمدهای بسیار بالاست. در ایران متأسفانه این مفاهیم کمتر مطرح شده است و حتی حداقل اطلاعات لازم برای این سیاست‌ها نیز وجود ندارد. در غرب ثروتمندترین افراد و میزان دارایی‌های آن‌ها تقریباً مشخص است و هر سال لیست افراد و دارایی‌هایشان رسانه‌ای می‌شود و بحث بر سر میزان مالیات‌های پرداختی آن‌هاست، اما در ایران ما حتی در زمینه میزان دارایی افراد اطلاعات نداریم و به جای شفافیت دنبال محرمانه کردن هستیم، چه برسد آنکه بخواهیم درباره مالیات تصاعدی بر مبنای ثروت سیاست‌گذاری کنیم. در این مسیر نقطه شروع دولت است که هم باید با کاهش هزینه‌های غیرضروری خود اعتمادسازی کند و هم با شفافیت اطلاعات پایه مالیات‌ستانی فراگیر و عادلانه را فراهم سازد و توان ارائه خدمات عمومی ضروری به جامعه را داشته باشد. ■

پی‌نوشت:

1. UBI=Universal basic income

مالیات‌ها و نظام تأمین اجتماعی



سمانه گلاب

پاسخگویی دولت‌ها به جامعه درباره شیوه خرج کردن این درآمدها نیز افزایش یافته و دولت در راه‌های هزینه کردن این درآمدها با قید و بند بیشتری مواجه شده است.

ب- تشویق فعالیت یا رفتارهای خاص: هدف دیگری که دولت‌ها برای دستیابی به آن از ابزار مالیات استفاده می‌کنند تشویق به رفتارها و فعالیت‌های خاص است. در جامعه‌ای که مالیات در تعیین رفتار تولیدکننده و مصرف‌کننده نقش دارد، معافیت‌های مالیاتی و یا جریمه‌های مالیاتی می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای شکل دادن به رفتار افراد تعیین شود. تعیین مالیات بر مشروبات الکلی، سیگار یا معافیت مالی که دولت‌ها برای تشویق فعالیت‌های زیست‌محیطی تعریف می‌کنند نمونه‌ای از این کارکرد مالیات است.

ج- تثبیت اقتصادی: از زمان بحران ۱۹۲۹ و با نظریات کینز مبنی بر مداخله دولت در اقتصاد و تحریک تقاضا در دوره‌های رکود، مالیات به‌عنوان یکی از ابزارهای مهم در دست دولت برای تنظیم و تثبیت اقتصاد معرفی شد. برای این هدف لازم است دولت در تنظیم مالیات‌ها به ادوار اقتصادی توجه کند، به این معنی که در شرایط رکود، مالیات‌ها را کاهش و در شرایط رونق مالیات‌ها را افزایش دهد.

د- بازتوزیع درآمد و رفاه اجتماعی: در کنار موارد فوق مالیات به‌عنوان ابزاری برای بازتوزیع درآمد و رفاه اجتماعی نیز شناخته می‌شود. دولت‌ها از روش‌های گوناگونی می‌توانند این وظیفه بازتوزیعی را با اتکا به مالیات‌ها ایفا کنند. روش نخست ارائه کالاهای استحقاقی است. ریچارد ماسگر، یو، از بزرگ‌ترین اقتصاددانان حوزه بخش عمومی، در این باره توضیح می‌دهد افراد در یک جامعه متناسب با وضعیت آن جامعه مستحق تأمین برخی نیازها اصلی هستند، صرف نظر از اینکه افراد قادر باشند یا تمایل داشته باشند برای این کالاها هزینه بپردازند، این نیازها باید برای آن‌ها تأمین شود. حداقلی از سطح تغذیه، تأمین مسکن، دسترسی به خدمات بهداشتی و آموزشی ازجمله این موارد هستند. در این مسیر، دولت‌ها از طریق ابزار مالیاتی می‌توانند منابع مالی لازم برای ارائه عمومی این خدمات را تأمین کنند.

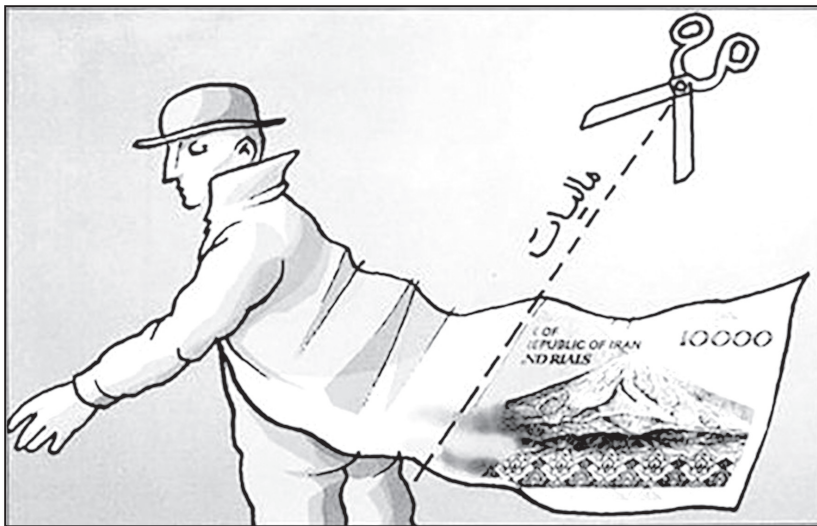
روش دیگر برای بازتوزیع درآمد با اتکا به مالیات، پرداخت‌های مستقیم در قالب نظام‌های رفاهی است. نمونه‌های مهمی از تجربه‌های کشورهای مختلف را می‌توان مثال زد که در آن حداقلی از سطح درآمدی برای گروه‌هایی که فاقد درآمد هستند ازجمله سالمندان، زنان باردار، افراد معلول و کودکان (پرداخت به والدین) در نظر گرفته می‌شود. این سیستم‌ها نیز به‌طور کامل و تنگاتنگ در ارتباط با درآمدهای مالیاتی هستند. این حوزه عملکردی دولت به‌ویژه در کشورهای درحال توسعه که بازارهای کار غیررسمی بزرگ دارند اهمیت دوچندان می‌یابد. برای درک بهتر موضوع به این واقعیت‌ها توجه کنیم. در ایران سیستم اصلی حمایتی در دوران سالمندی، مربوط به حقوق بازنشستگی است. این در حالی است که بیش از ۵۰ درصد سالمندان ما به حقوق بازنشستگی دسترسی ندارند. در بازار کار فعلی نیز ۷ میلیون شاغل

از بدو تأسیس دولت‌ها تا به امروز، مالیات یکی از پایدارترین ریسمان‌های ارتباطی بین جامعه و دولت‌ها بوده است. داستان‌ها و افسانه‌های بسیاری از گذشته تا امروز در وصف ظلم‌های مالیاتی حاکمان و مقاومت جامعه در برابر آن گفته شده است. از افسانه معروف بانو گودایوا، نجیب‌زاده آنگلو ساکسون که برهنه سوار بر اسب از خیابان‌های کاوتتری گذشت تا همسرش اندکی از مالیات ظالمانه‌ای که بر اهالی وضع کرده بود بکاهد، تا داستان رایین هود که در برابر داروغه ستمگر ایستادگی می‌کرد و به قهرمانی مردمی تبدیل شده بود، همگی نشان از اهمیت این امر کلیدی در میان مردم و دولتمردان داشته است. تاریخ نیز نشان می‌دهد مالیات در شکل‌گیری برخی از جنبش‌های مهم و انقلاب‌ها نقش کلیدی داشته است. انقلاب شکوهمند انگلستان نمونه معروف آن است.

با وجود این و با تمام مقاومت‌هایی که جوامع در برابر پرداخت مالیات‌های سنگین و ظالمانه داشته‌اند این ابزار کسب درآمد دولت هیچ‌گاه حذف نشده است و در عین حال همواره چانه‌زنی بر سر آن میان جامعه و دولت ادامه یافته است. چرا مالیات تا این اندازه مهم است و چرا مردم قانع می‌شوند درصدی از درآمد خود را به گروهی بسپارند که شاید به آن اعتماد نیز نداشته باشند؟

مالیات‌ها در جهان امروز کارکردهای حذف‌ناپذیری دارند که مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان در چهار عنوان خلاصه کرد:

الف- کسب درآمد برای دولت: این شاید قدیمی‌ترین کارکردی باشد که برای مالیات‌ها شناخته شده است. حاکمان با دریافت مالیات از جامعه تحت پوشش خود درآمدهای خود را افزایش می‌دهند. بخشی از این درآمدها صرف عمران منطقه تحت نفوذ می‌شده تا شرایط برای ادامه فعالیت و کسب‌وکار فراهم شود و در نتیجه امکان ادامه مالیات‌ستانی مهیا باشد و بخشی نیز صرف امور اختصاصی حاکمان می‌شده است. به‌مرور زمان و تشکیل دولت‌های مدرن



فاقد پوشش بیمه‌ای هستند. این تعداد جدا از آمار افرادی است که به دلایل گوناگون وارد بازار کار نشده‌اند یا از پیدا کردن شغل محروم مانده‌اند. در چنین فضایی، زمانی که حمایت‌ها تنها به حوزه بیمه‌ای و بازنشستگی محدود می‌شود عملاً بخش مهمی از سالمندان فعلی و آتی کشور از پوشش حمایتی خارج می‌شوند. این در حالی است که در نظام‌های رفاهی که حتی از سمت نهادهای راست‌گرا مانند بانک جهانی معرفی شده است یک لایه حمایتی مبتنی بر حق شهروندی افراد نیز تعریف می‌شود. به عبارت دیگر افراد صرف‌نظر از وضعیتی که در بازار کار داشته‌اند تنها به حکم شهروندی لازم است از حداقلی از حمایت‌ها برخوردار باشند. این موضوع که در قانون نظام جامع رفاه و تأمین اجتماعی کشور مصوب سال ۱۳۸۳ نیز به آن تصریح شده است هیچ‌گاه در عمل اجرایی نشده است و در نتیجه آن، شاهد نابرابری بیشتر بین گروه‌های مختلف شاغلان و بازنشستگان و بین بازنشستگان و سالمندان غیربازنشسته هستیم. در کنار سالمندان، کودکان و سایر افراد خارج از بازار کار نیز از چنین سیستم حمایتی محروم هستند. تأکید می‌شود این سیستم‌ها در کشورها از طریق مالیات تأمین مالی می‌شوند و پژوهش‌های سازمان بین‌المللی کار نشان داده است حتی کشورهای فقیر نیز با تکیه بر منابع مالی خود از جمله مالیات‌ها قادر به تأمین مالی این حمایت‌ها هستند. در ایران نیز محاسبات انجام‌شده نشان می‌دهد با تکیه بر درآمدهای مالیاتی از طریق گسترش پایه مالیاتی و کاهش معافیت‌ها و فرارها می‌توان چنین نظم حمایتی را بنا کرد.

روش دیگر دولت‌ها برای توزیع درآمد از طریق مالیات، ارائه تخفیف‌های مالیاتی است. برای مثال اگر خانوارها کار می‌کنند و برای نگهداری کودکان خود نیازمند پرداخت به دیگران‌اند، دولت آن هزینه‌ها را به‌عنوان هزینه قابل قبول برای کاهش درآمد مشمول مالیات خانوارها می‌پذیرد. نتیجه اعمال این نوع معافیت مالیاتی کمک به مادران برای مشارکت در بازار کار و افزایش درآمد قابل تصرف خانوارهاست. نمونه دیگر هزینه‌های مرتبط به آموزش و فعالیت‌های مرتبط به حوزه

آموزش فرزندان است. در بسیاری از کشورها، دولت‌ها هزینه‌های مرتبط به آموزش‌های تکمیلی را به‌عنوان هزینه‌های مالیاتی قابل قبول برای کاهش درآمد مشمول مالیات می‌پذیرند. نمونه دیگر بحث پس‌انداز برای اهداف بازنشستگی است. تقریباً در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته

اگر خانوارها بخشی از درآمد خود را در حساب‌های ثبت‌شده برای تقویت درآمد دوران بازنشستگی ذخیره کنند مشمول پرداخت مالیات برای آن بخش نمی‌شوند. به عبارت دیگر دولت‌ها از این طریق خانوارها را به پس‌انداز برای آینده خود تشویق می‌کنند. هرچند میزان این پس‌انداز نیز محدود است و افراد نمی‌توانند به بهانه پس‌انداز برای دوران بازنشستگی از زیر بار پرداخت مالیات شانه خالی کنند. این نوع هزینه‌های مالیاتی بعضاً مشمول میلیاردها دلار می‌شود که دولت‌ها به‌طور غیرمستقیم در حوزه رفاه اجتماعی هزینه می‌کنند. هرچند عموماً این نقد مطرح می‌شود که این سیاست‌ها بیشتر طبقات مرفه‌تر جامعه را بهره‌مند می‌کند، اما کماکان به‌عنوان یک ابزار رفاهی در سطح سیاست‌گذاری مطرح است

بدیهی است زمانی چنین سیاست‌هایی اجرایی می‌شود که دولت‌ها قادر به اجرای نظام مالیاتی کارا باشند، به‌طوری‌که بتوانند درآمدهای خانوارها و نهادها و بنگاه‌های اقتصاد و بعضاً حتی غیراقتصادی را به‌صورت دقیق شناسایی کنند و نسبت به آن مالیات دریافت کنند. با این توضیح پایه اجرای یک نظام مالیاتی صحیح در یک کشور شفافیت اطلاعاتی است. تا زمانی که شفافیتی از وضعیت درآمدی وجود نداشته باشد،

حرکت به سمت سیاست‌های رفاهی عمومی تقریباً ناممکن خواهد بود. به‌ویژه که در ایران معافیت‌های بسیاری برای گروه‌های پر قدرت از قبیل نهادهای نظامی و انقلابی ایجاد شده است که اعتماد جامعه را به سیستم مالیات‌ستانی بحق دچار خدشه می‌کند. پژوهش‌های متعدد نیز نشان

می‌دهد سیستم مالیاتی در ایران در توزیع درآمد موفق نبوده است. برای مثال پروین (۱۳۶۸) در رساله دکترای خود به بررسی زمینه‌های اقتصادی فقر در ایران پرداخته که آثار بازتوزیع مالیات‌ها را در قالب هشت گزینه با توجه به ضریب جینی بررسی کرده است. در تحقیق یادشده، سیاست‌های مالیاتی هیچ‌گونه اثر تعدیل‌کنندگی بر توزیع درآمد نداشته‌اند و حتی به خاطر ساختار مالیاتی و سهم بالای مالیات غیرمستقیم و ناکارایی سیستم اخذ مالیات، اثر ضد تعدیل هم داشته‌اند، به‌گونه‌ای که با فرض قابلیت انتقال مالیات به مصرف‌کنندگان، طبقات پایین سهم بیشتری از درآمد را به مالیات اختصاص داده‌اند (شکوری و ثاب‌فر، ۱۳۸۷). مطالعه ابونوری و خوشکار (۱۳۸۶) نیز بیان می‌کند در نظام مالیاتی ایران بیشتر بر جنبه درآمدزایی در مقایسه با اثرات توزیعی توجه شده است و لزوم اصلاح ساختار مالیاتی به‌منظور اصلاح توزیع درآمد احساس می‌شود. مطالعه جلالی (۱۳۹۳) نیز نشان می‌دهد اثر توزیعی مالیات‌ها در ایران بسیار ناچیز است.

متأسفانه نگاه صرفاً درآمدزایی به موضوع مالیات‌ها طی دوره‌های مختلف به‌ویژه هم‌زمان با دوره‌های تنگنای مالی دولت‌ها باعث شده وظیفه بازتوزیعی نظام مالیاتی نادیده گرفته شود. در کنار آن، قدرت صاحبان قدرت نیز وجود دارد که در قالب دستورهای انقلابی یا توجیه‌های اقتصادی از قبیل اشتغال‌زایی، کاهش هزینه‌های تولید، ترغیب کارآفرینی، کمک به حوزه فرهنگ و... از پرداخت مالیات سر باز زده‌اند و در نتیجه باعث شده است عمده فشار مالیاتی بر عموم مردم از طریق مالیات‌های غیرمستقیم و مالیات بر حقوق‌بگیران وارد شود. در چنین فضایی امکان تحقق یک نظام مالیاتی کارا و عادلانه وجود نخواهد داشت، مگر با شفافیت کامل اطلاعاتی و البته تبدیل مالیات‌ستانی فعلی به نظامی عادلانه و ایجاد نظام رفاهی پایه به یک

مطالعه عمومی. ■

پایه اجرای یک نظام مالیاتی صحیح در یک کشور شفافیت اطلاعاتی است. تا زمانی که شفافیتی از وضعیت درآمدی وجود نداشته باشد، حرکت به سمت سیاست‌های رفاهی عمومی تقریباً ناممکن خواهد بود

وضعیت ایران در شاخص‌های حکمرانی جهانی

بررسی دوره ۱۳۷۵ تا ۱۳۹۷



مسعود عامل‌سخی*

برای نیل به توسعه پایدار^۱ و حکمرانی خوب^۲، معیارها و سنجه‌های مختلفی وجود دارد. یک دسته از این معیارها و شاخص‌ها را بانک جهانی^۳ ارائه کرده است. بانک جهانی شاخص‌های حکمرانی جهانی^۴ را به صورت زیر معرفی می‌کند:

۱. پاسخگویی و اظهارنظر: ^۵ از پایه‌ای‌ترین ستون‌های حکومت و یکی از مؤثرترین پایه‌های ضامن حکومت، حال به هر طریق که حکومت به دست حاکم افتاده است، کسب اعتماد عمومی است که می‌تواند پشتوانه‌ای برای بقای آن باشد. یکی از مفیدترین راهکارها برای ایجاد اعتماد عمومی، پاسخگو بودن حکومت است. پاسخگویی حکومت و شفافیت آن، سدی در برابر قانون‌شکنی و موجب انتشار و جریان آزاد اطلاعات است. پاسخگو بودن حکومت به معنی و مفهوم پاسخگو بودن مراکز تصمیم‌گیرنده در برابر تصمیم‌های گرفته‌شده است. این نکته می‌تواند یکی از راه‌های رسیدن به توسعه پایدار باشد. بدیهی است تمرکز سیاست، قدرت و اقتصاد در کنار یکدیگر باعث عدم پاسخگویی و عدم شفافیت می‌گردد که نتیجه آن بروز فساد خواهد بود. باید توجه داشت صرف برگزاری انتخابات، هرچند آزاد، به این معنی نیست که بر اساس خواست عمومی مردم حکومت می‌شود و رضایتمندی مردم برقرار است. نکته دیگر مافوق قانون نداشتن مقامات حکومت است، چراکه پاسخگو بودن مسئولان حکومت، به خودی خود باعث ایجاد احساس مسئولیت در شهروندان و عموم مردم می‌شود.

۲. ثبات سیاسی و عدم خشونت: ^۶ به‌طور خلاصه می‌توان گفت بی‌ثباتی سیاسی می‌تواند مشکلات بسیاری را ایجاد کند که

در ادامه به برخی از آن‌ها به صورت گذرا اشاره می‌شود:

- ✓ افزایش تورم؛
- ✓ کاهش سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی؛
- ✓ فرار سرمایه‌های داخلی؛
- ✓ سقوط ارزش پول ملی؛
- ✓ عدم برنامه‌ریزی‌های بلندمدت؛
- ✓ پیدایش بحران‌های اقتصادی؛
- ✓ روزمرگی برنامه‌ها و نداشتن پشتوانه اجرایی.

مشخص است تمامی این موارد باعث آسیب‌های جدی به اقتصاد کشور شده و به نارضایتی عمومی و حتی شاید اعتراضات مردمی منجر خواهد شد.

۳. کارآمدی دولت: ^۷ استفاده از همه‌پرسی و داشتن دلیل و استدلال کردن برای قانون‌گذاری، وجود اصل برابر بودن افراد در برابر قانون، برابر بودن حقوق افراد با یکدیگر و محرم دانستن مردم باعث ایجاد آرامش روانی و امنیت خاطر مردم می‌شود. این برابری می‌تواند زمینه‌ساز ایجاد احساس مسئولیت و پاسخگو بودن مردم شود.

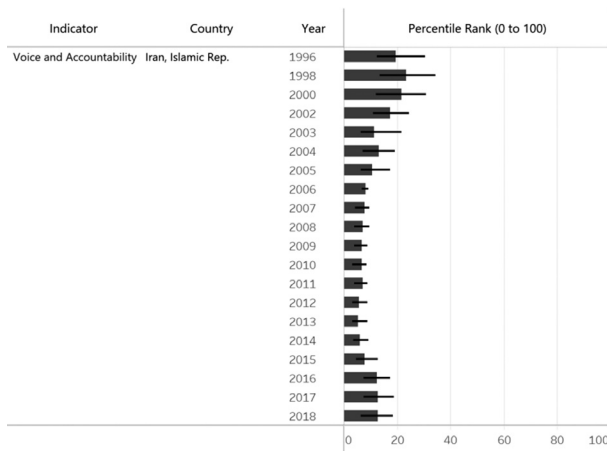
۴. کیفیت مقررات: ^۸ بی‌تردید یکی از راهکارهای رسیدن به توسعه پایدار، وجود قوانین و مقررات و مهم‌تر از آن، کیفیت مقررات موجود و مناسب بودن آن‌هاست. کیفیت بالای مقررات می‌تواند باعث پویایی و فضای باز و مناسب رقابتی در فعالیتهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی شود.

۵. حاکمیت قانون: ^۹ حاکمیت قانون برای حمایت از حقوق مردم در برابر یکدیگر و در برابر حکومت است. در صورت نبود قانون نمی‌توان انتظار برآورده شدن حقوق اساسی مردم را داشت. این حقوق اساسی دامنه گسترده‌ای دارند که شفاف بودن قوانین، حق رأی دادن، حق انتخاب شدن، حمایت از حقوق اقلیت‌ها، اجرای منصفانه و بی‌طرفانه قانون، حق پاسخگو بودن حکومت در برابر مردم و حق امنیت قضایی از آن جمله است.

۶. کنترل فساد: ^{۱۰} نیازی به توضیح نیست که از مهم‌ترین موانع موجود در برابر حکمرانی خوب وجود فساد است. به صورت خلاصه می‌توان

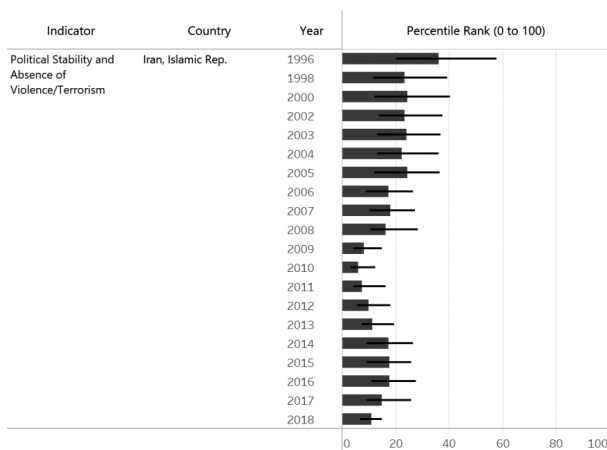
به برخی از تأثیرات منفی فساد به صورت زیر اشاره کرد:

- ✓ کاهش رشد اقتصادی کشور؛
- ✓ استفاده از روش‌های مذبوم برای ارتقا و پیشرفت؛



شکل ۱: شاخص پاسخ‌گویی و اظهار نظر در ایران از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۱۸ (بانک جهانی)

در شکل ۱ مشاهده می‌شود در فاصله سال‌های ۲۰۰۵ میلادی (۱۳۸۴ هجری شمسی) تا ۲۰۱۳ میلادی (۱۳۹۲ هجری شمسی) شاخص پاسخ‌گویی و اظهار نظر در مقایسه سال‌های قبل و بعد از آن افت پیدا کرده بود. به صورت تقریبی می‌توان مشاهده کرد تفاوت بین بیشترین (۱۹۹۸ معادل ۱۳۷۷ هجری شمسی) و کمترین (۲۰۱۳ معادل ۱۳۹۲ هجری شمسی) میزان شاخص اخیر بیش از ۱۰۰ درصد است.



شکل ۲: شاخص ثبات سیاسی و عدم خشونت در ایران از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۱۸ (بانک جهانی)

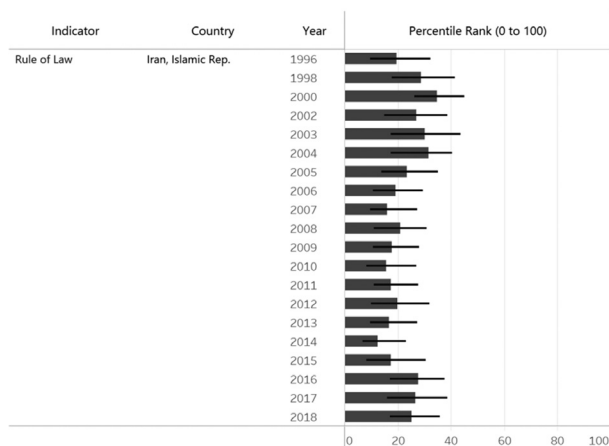
در شکل ۲ مشاهده می‌شود در فاصله سال‌های ۲۰۰۶ میلادی (۱۳۸۵ هجری شمسی) تا ۲۰۱۳ میلادی (۱۳۹۲ هجری شمسی) شاخص ثبات سیاسی و عدم خشونت در مقایسه سال‌های قبل و بعد از آن افت پیدا کرده بود. در بازه زمانی مورد بررسی، بیشترین مقدار شاخص ثبات سیاسی و عدم خشونت مربوط به سال ۱۹۹۶ میلادی (۱۳۷۵ هجری شمسی) بوده و پس از یک افت بیش از ۱۰ درصدی، برای مدت حدود ۸ سال تا سال ۲۰۰۵ میلادی (۱۳۸۴ هجری شمسی) تقریباً ثابت مانده و پس از آن تا سال ۲۰۱۳ میلادی (۱۳۹۲ هجری شمسی) کمترین مقدار شاخص ثبات سیاسی و عدم

- ✓ ظهور شبکه‌های فساد؛
- ✓ کاهش سطح سلامت و بهداشت در جامعه؛
- ✓ سدی در برابر توسعه پایدار؛
- ✓ تهدید ثبات و پایداری سیاسی؛
- ✓ رانده شدن افراد متخصص و دلسوز؛
- ✓ تاراج سرمایه‌های کشور؛
- ✓ رشد شایعه در سطح کشور و باورپذیری آن‌ها توسط مردم؛
- ✓ سست شدن پایگاه ایدئولوژیک حکومت در حکومت‌های ایدئولوژیک؛
- ✓ کاهش اعتماد عمومی به قوانین؛
- ✓ کاهش اعتماد عمومی به حکومت؛
- ✓ ایجاد نزاع و افزایش خشونت در جامعه؛
- ✓ افزایش فقر و بیکاری؛
- ✓ افزایش جرم و جنایت و بزهکاری؛
- ✓ کاهش تلاش‌های مردمی برای کاستن از فقر در جامعه و حرکت‌های عام‌المنفعه؛
- ✓ افزایش هزینه‌های سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی و تجارت؛
- ✓ افزایش سرخوردگی و مهاجرت؛
- ✓ حرکت جامعه به سمت فعالیت‌های اقتصادی غیرتولیدی و افزایش دلالی.

یکی از فراوان‌ترین فسادها در جهان، رشوه است. یکی از راه‌های مقابله با فساد، پیشگیری از فساد است؛ به صورتی که افراد زمینه و انگیزه لازم برای فساد را نداشته باشند. بدین منظور می‌توان نظارت و کنترل‌ها را افزایش داد. راهکار مناسب دیگر برقراری نظام مناسب و صحیح حقوق و دستمزدهاست. بدین معنی که دستمزد باید با سطح زندگی افراد در جامعه تناسب لازم را داشته باشد. بی‌توجهی به دستمزد متناسب افراد و رعایت نکردن قانون در استخدام از پایه‌ای‌ترین عوامل ایجاد فساد در اشخاص است. به عبارت دیگر، این مسئله باعث ایجاد فساد شخصی می‌شود. بی‌توجهی به همین اصل ساده باعث ایجاد فساد می‌شود؛ یعنی فرد با مقایسه خود با دیگران و احساس اینکه درآمد متناسب با شأن اجتماعی خود را ندارد دست به فساد می‌زند. اکنون جامعه‌ای را در نظر بگیرید که این احساس غبن و خسارت در آن تسری پیدا کرده است. در این جامعه، فساد فردی و شخصی به فساد جمعی در جامعه تبدیل می‌شود و در ادامه این فساد جمعی به فساد سیستماتیک تبدیل خواهد شد. یکی دیگر از راه‌های مقابله با فساد، ایجاد قوانین لازم برای مقابله با فساد است. در صورتی که تصمیم‌گیری و نیز انحصار در اختیار یک فرد یا گروه خاص باشد و آن فرد یا گروه پاسخگو نباشد، فساد ایجاد می‌شود. نبود قانون مناسب و نیز اخلاق‌مدار نبودن افراد، این بحران را تشدید خواهد کرد.

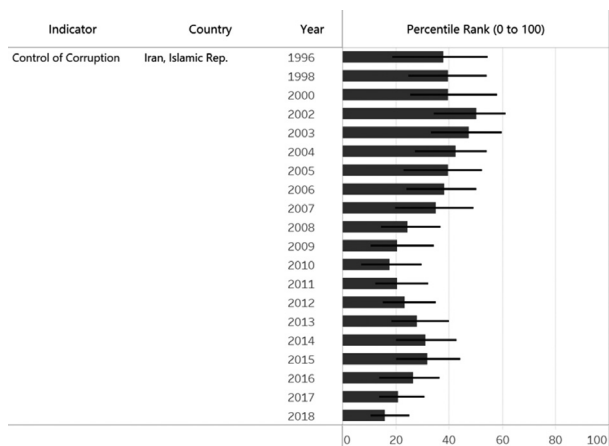
در ادامه نمودارهای ارائه‌شده بانک جهانی برای ایران طی سال‌های ۱۹۹۶ میلادی (۱۳۷۵ هجری شمسی) تا ۲۰۱۸ میلادی (۱۳۹۷ هجری شمسی) مشاهده می‌شود. در این بازه زمانی در ایران از سال ۱۳۷۶ (۱۹۹۷ میلادی) تا ۱۳۸۴ (۲۰۰۵ میلادی) شاهد ریاست‌جمهوری آقای خاتمی، از سال ۱۳۸۴ (۲۰۰۵ میلادی) تا ۱۳۹۲ (۲۰۱۳ میلادی) شاهد ریاست‌جمهوری آقای احمدی‌نژاد و از سال ۱۳۹۲ (۲۰۱۳ میلادی) تا ۱۳۹۹ (۲۰۲۰ میلادی) شاهد ریاست‌جمهوری آقای روحانی هستیم.

بررسی، شاخص کیفیت مقررات در سطح نازلی (زیر ۲۰ درصد) بوده است.



شکل ۵: شاخص حاکمیت قانون در ایران از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۱۸ (بانک جهانی)

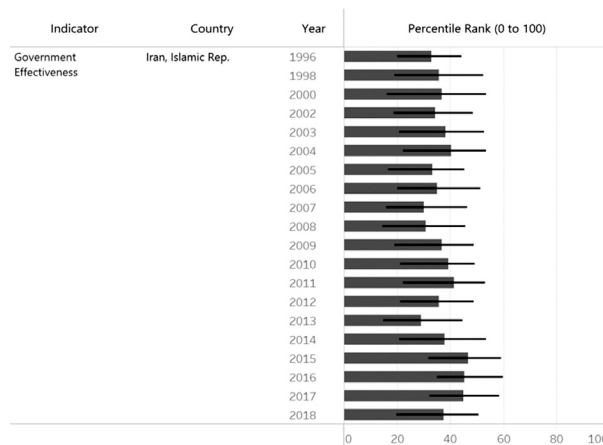
در شکل ۵ مشاهده می‌شود در فاصله سال‌های ۲۰۰۵ میلادی (۱۳۸۴ هجری شمسی) تا ۲۰۱۵ میلادی (۱۳۹۴ هجری شمسی) شاخص حاکمیت قانون در مقایسه سال‌های قبل و بعد از آن افت پیدا کرده بود. میزان تغییر این شاخص طی سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۵ نیز به صورت سینوسی متغیر بوده است و روند ثابتی را شاهد نیستیم.



شکل ۶: شاخص کنترل فساد در ایران از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۱۸ (بانک جهانی)

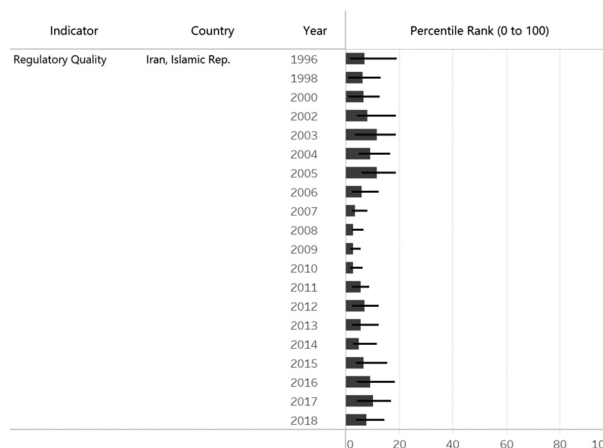
در شکل ۶ مشاهده می‌شود در فاصله سال‌های ۲۰۰۳ میلادی (۱۳۸۲ هجری شمسی) تا ۲۰۱۴ میلادی (۱۳۹۳ هجری شمسی) شاخص کنترل فساد در مقایسه سال‌های قبل و بعد از آن افت پیدا کرده بود. نکته دیگر اینکه پس از سال ۲۰۱۵ (۱۳۹۴ هجری شمسی) مجدداً نرخ نزولی شاخص کنترل فساد مشاهده می‌شود؛ به عبارت دیگر پس از روند صعودی شاخص کنترل فساد از سال ۲۰۱۰ میلادی (۱۳۸۹ هجری شمسی) تا سال ۲۰۱۵ میلادی (۱۳۹۴ هجری شمسی)، روند نزولی شاخص کنترل فساد در ایران آغاز می‌شود. کمترین مقدار شاخص کنترل فساد در این بازه زمانی مربوط به سال ۲۰۱۰ (۱۳۸۹ هجری شمسی) بوده است.

خشونت در ایران مشاهده می‌شود. کمترین مقدار برای شاخص ثبات سیاسی و عدم خشونت در سال ۲۰۱۰ (۱۳۸۹ هجری شمسی) بوده است.



شکل ۳: شاخص کارآمدی دولت در ایران از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۱۸ (بانک جهانی)

در شکل ۳ مشاهده می‌شود در فاصله سال‌های ۲۰۰۴ میلادی (۱۳۸۳ هجری شمسی) تا ۲۰۰۸ میلادی (۱۳۸۷ هجری شمسی) و نیز در فاصله سال‌های ۲۰۱۲ میلادی (۱۳۹۱ هجری شمسی) تا ۲۰۱۴ میلادی (۱۳۹۳ هجری شمسی) شاخص کارآمدی دولت در مقایسه سال‌های قبل و بعد از آن افت پیدا کرده بود، اما از سوی دیگر در این شاخص طی سال‌های مورد بررسی به نظر می‌رسد روند کلی از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۱۸ به صورت سینوسی متغیر بوده است.

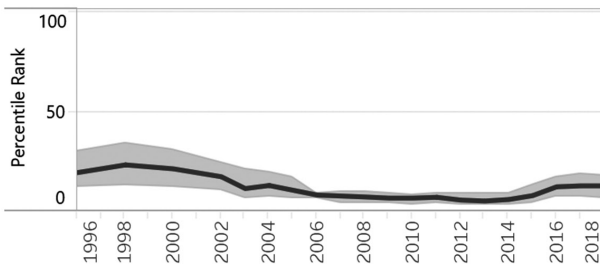


شکل ۴: شاخص کیفیت مقررات در ایران از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۱۸ (بانک جهانی)

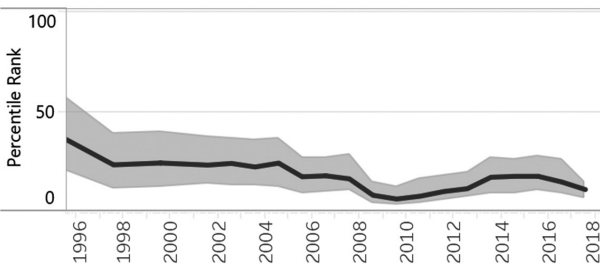
در شکل ۴ مشاهده می‌شود در فاصله سال‌های ۲۰۰۶ میلادی (۱۳۸۵ هجری شمسی) تا ۲۰۱۵ میلادی (۱۳۹۴ هجری شمسی) شاخص کیفیت مقررات در مقایسه سال‌های قبل و بعد از آن افت پیدا کرده بود. نکته دیگر در این نمودار این است که در تمامی سال‌های مورد

Iran, Islamic Rep.

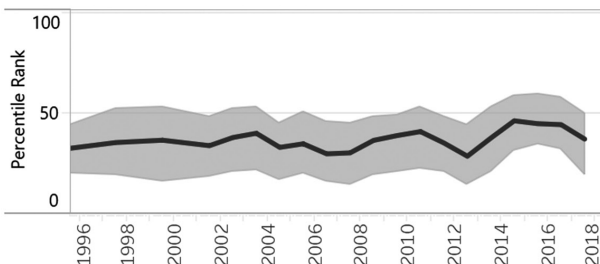
Voice and Accountability



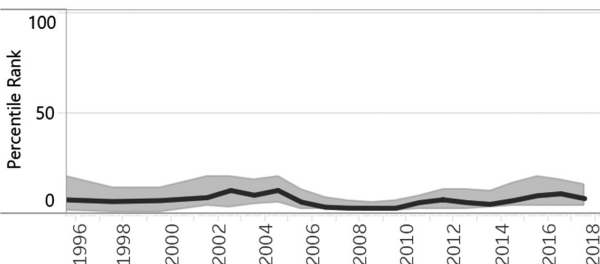
Political Stability and Absence of Violence/Terrorism



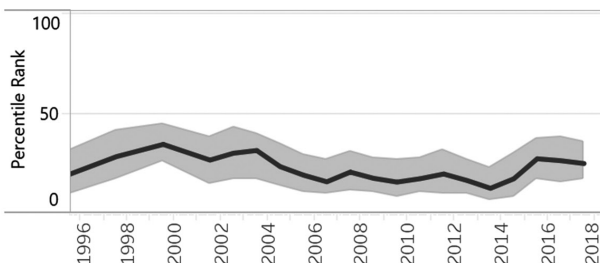
Government Effectiveness



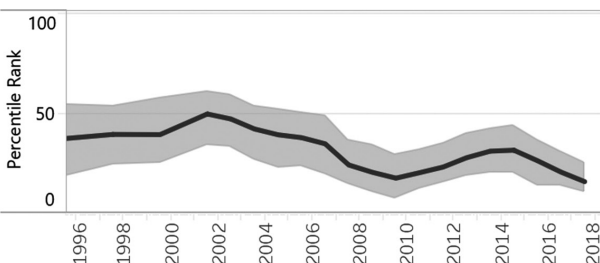
Regulatory Quality



Rule of Law



Control of Corruption



شکل ۷: شاخص‌های حکمرانی جهانی در ایران از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۱۸ (بانک جهانی)

در شکل ۷ به‌طور خلاصه در یک نمودار تمامی شاخص‌ها برای مدت‌زمان مورد بررسی ارائه شده است. مقایسه شاخص‌های پاسخ‌گویی و اظهارنظر، ثبات سیاسی و عدم خشونت و کنترل فساد نشان‌دهنده وابستگی قابل‌توجه این سه پارامتر به یکدیگر است، به‌طوری‌که شاهد پایین بودن معنادار و مقعر بودن منحنی‌های این سه شاخص برای بازه زمانی ۲۰۰۵ (۱۳۸۴ هجری شمسی) تا ۲۰۱۴ (۱۳۹۳ هجری شمسی) هستیم. از سوی دیگر در تمامی بازه زمانی، کمترین نرخ شاخص مربوط به شاخص کیفیت مقررات و قوانین است که نیاز به اصلاح در این بخش به‌وضوح مشاهده می‌شود؛ وظیفه‌ای که بر عهده یک مجلس مردمی، پاسخگو، کارآمد، دلسوز و متخصص و سایر تصمیم‌گیرندگان و نویسندگان قوانین و مقررات است. بر این اساس به نظر می‌رسد برای دست‌یابی به وضعیت بهتر نیاز به همت عالی است که ان‌شاءالله تلاش مدیران و تصمیم‌گیران در این راستا ایران را به ساحل توسعه پایدار خواهد رساند. ■

* هیئت علمی گروه مهندسی عمران دانشگاه صنعتی قم

پی‌نوشت:

1. Sustainable Development
2. Good Governance
3. The World Bank
4. Worldwide Governance Indicators
5. Voice and Accountability
6. Political Stability and Absence of Violence
7. Government Effectiveness
8. Regulatory Quality
9. Rule of Law
10. Control of Corruption

آیا زمان تجدیدنظر نرسیده است؟

یک قرن سیاست مصیبت‌بار انرژی کشور



رسول ازبیان

برای رفاه بیشتر، خود عامل آلودگی هوا، خاک و آب بشود خطر نابودی زیرساخت حیات را به همراه خواهد داشت، این رفاه باعث مرگ تدریجی «از فضا سرکنگبین صفرا فزود» می‌شود.

اگرچه عوامل دیگر بحران‌زا مانند اپیدمی‌ها، خشکسالی‌ها، قحطی، سیل و زلزله عامل تشدیدکننده عارضه اجتماعی به حساب می‌آیند که جمع آن‌ها زندگی را سخت و بنیان‌کن می‌کند، ولی اغلب آن‌ها در اختیار بشر هم نیستند، لذا با تأمین انرژی پاک می‌توان تا حدودی سختی‌ها را کاهش داد، به شرط اینکه اقدام در جهت اصلاح بنیادی معضل و نه یک آرام‌بخش قوی‌تری باشد که به معنی شلیک هدفمند اما به سمت خود است.

تابستان ۱۴۰۰ که هم‌زمان با افزایش مصرف آب برای مقابله با ویروس لجوج کرونا و کاهش نزولات جوی و خشکسالی روبه‌رو بودیم، به‌ناچار مقدار آب کم پشت سدها برای مصارف شرب و کشاورزی و شرایط اضطراری ذخیره شده و با خاموش کردن نیروگاه‌های برق‌آبی حدود ۱/۳ توان تولید برق که معمولاً برای تثبیت فرکانس و ولتاژ در پیک مصرف وارد مدار تولید می‌شوند، روبه‌رو بودیم. کاهش تولید برق آسایش مردم و تنظیم دمای محیط کار و زندگی در شرایط گرمای تموز را هم مشکل کرده بود. ازدیاد مصرف آب و برق هم‌زمان با کاهش تولید آن‌ها، مسئولان را مجبور به توصیه جهت کاهش مصرف و اعمال محدودیت‌های دردآوری مانند قطع آب و برق پرمصرف‌ها و برخی صنایع عامل اشتغال مانند صنایع ذوب فلزات و سیمان کرده و باعث رکود کسب‌وکار و کاهش فعالیت‌های ساختمانی و لذا کاهش درآمد خانوارها و گرانی لجام گسیخته را به همراه داشت. تحریم‌های ظالمانه خارجی هم عامل افزایش فشار به گرده ملت شد.

بدیهی است هر دولتی به فکر راهکاری برای کاهش فشار به جامعه خود باشد؛ لذا سعی در افزایش توان تولید برق می‌کند که در ذات خود کار درستی است، چون بین بقیه عوامل بحران‌زا مانند ویروس تاجدار، نزولات جوی و تحریم‌ها، تولید برق تنها متغیر در اختیار بشر است؛ اما در شرایط اقلیمی ایران اولویت دادن افزایش تولید از طریق نیروگاه‌های حرارتی فسیلی و هسته‌ای به جای نیروگاه‌های برق خورشیدی و دیگر تجدیدپذیرها یکی از بدترین راه‌حل‌های ممکن و به نظر نگارنده بنا بر دلایل زیر برخلاف مصلحت کشور ایران است.

قدما استمرار حیات را بر چهار پایه به نام عناصر اربعه (آتش، باد، آب و خاک) عنوان می‌کردند که اگر به جای آتش و باد عوامل ایجاد آن‌ها؛ یعنی انرژی و اکسیژن هوا را قرار دهیم، اکنون نیز (انرژی، اکسیژن، آب و خاک) چهار عامل بقای حیات در کره خاکی محسوب می‌شوند. سوخت‌های فسیلی (زغال‌سنگ، نفت و گاز) به‌عنوان موتور پیشران انقلاب صنعتی و عامل پیشرفت‌های شگرف علمی- فناوری و گسترش رفاه اجتماعی شده‌اند، اما در مقابل با ورود ترکیبات خطرناک و گلخانه‌ای از سوزاندن بی‌رویه هیدروکربن‌های فسیلی با اکسیژن هوا در بخاری‌ها، مشعل کارخانه و پیستون اتومبیل‌ها آسایش و رفاه و طول عمر بشر توأم با درد و رنج فراوان به‌شدت کاهش یافته است و این سؤال مطرح است که افزایش رفاه به چه قیمتی مورد قبول است و آیا جراحی موفق توأم با مرگ بیمار پذیرفتنی است؟

مسئله همه دولت‌های مستقر در تمام کشورها، چه آن‌هایی که با آزادی آزاد مردم سر کار آمده‌اند و چه آن‌هایی که به هر نحو دیگری بر سرنوشته مردم مسلط شده‌اند، هر دو آن‌ها سعی در تأمین نیازهای ضروری دارند و لذا کاهش تنش‌های اجتماعی و مانع بروز و ظهور نارضایتی مردم می‌شوند؛ اما نیازهای جامعه متعدد، متنوع و ماهیتی متفاوت، از سهل‌الوصول تا بنیادی دیربازده، دارند. دولت‌هایی که منتخب و مورد وثوق، اعتماد و مطمئن از همراهی و حمایت

مردم هستند، جسارت ارائه طرح‌های بنیادی تحول‌آفرین و قدرت اجرای پروژه‌های کارشناسی شده درازمدت را دارند؛ اما دولت‌هایی که از پذیرش عامه برخوردار نیستند و خود را مورد وثوق و اعتماد مردم نمی‌دانند، جرئت دست زدن به طرح‌های متکی به برنامه‌ریزی دقیق و کارشناسی شده، وقت‌گیر و دیربازده را نداشته و به انجام پروژه‌های کوتاه‌مدت زودبازده فرامی‌رویی می‌آورند؛ یعنی در شرایطی که نخبگان جامعه تنها راه برون‌رفت از تنگناهای سیاسی-اقتصادی را جراحی اجتماعی درآورد تشخیص می‌دهند، پوپولیست‌ها همیشه فهرستی از راه‌حل‌های نمایشی زودبازده یا داروهای مسکن و آرام‌بخش اجتماعی را در جیب دارند که نه تنها مشکل را حل نمی‌کند، بلکه باعث کهنه و مزمن شدن آن مشکل هم می‌شود.

همه مردم دنیا و ایران به عوامل اصلی بقای حیات؛ یعنی هوای تنفسی، آب، انرژی و خاک کشاورزی پاک و سالم یا به قول قدما «عناصر اربعه حیات» (باد، آب، آتش و خاک) نیاز دارند، اما با توسعه شگفت‌انگیز علم و فناوری مصرف سوخت‌های فسیلی به‌خصوص نفت و گاز به‌عنوان موتور پیشران انقلاب‌های صنعتی برای گسترش رفاه اجتماعی و تأمین نیازهای متنوع‌تر شده جوامع بشری افزایش یافته و در نتیجه آن آلودگی‌های محیط زیستی به‌طور سرسام‌آوری زیاد شده است. برخی از دولت‌ها مطابق با خواسته عامه مردم به سمت انرژی‌های تجدیدپذیر و کاهش سوخت‌های فسیلی و انرژی هسته‌ای روی آورده و با یک چرخش در سیاست انرژی ضمن تأمین نیازهای ضروری مردم، سالم‌سازی محیط با کاهش آلاینده‌های حاصل از سوخت‌های فسیلی را هم در دستور کار خود قرار داده‌اند.

نیازهای جامعه ایران هم متناسب با تحولات جهانی ضرورتاً تغییر کرده و متنوع‌تر شده و مسئولان هم تلاش‌هایی برای برآورده کردن آن‌ها انجام داده‌اند، اما کمتر شاهد تحولی بنیادین برای حل قطعی معضلات و تنگناهای اجتماعی و برآورد شدن ریشه‌های نیازهای بحق مردم جامعه بوده‌ایم، بلکه در یک قرن اخیر بیشتر شاهد راهکارهای زودبازده برای حل موقت و یا مسکن‌های آرام‌بخش و گاه نمایشی و نه تحول‌آفرین حل‌کننده بنیادین یک معضل و یا تنگنا بوده‌ایم. با عملکردهای ناشیانه، غلط و کارشناسی نشده (یا برخلاف کارشناسی مانند سد گنوند) نه تنها از تنگنایی عبور نکرده‌ایم، بلکه با انباشت مشکلات حل‌نشده با معضلات حاد و مزمن اجتماعی روبه‌رو شده‌ایم یا خواهیم شد. یکی از آن‌ها سیاست غلط انرژی به ارث مانده از دوره‌های سابق است که هنوز هم تغییر اساسی داده نشده و اصلاح نکرده است که با نگاه نگارنده ام‌الفساد عناصر اربعه حیات است؛ یعنی وقتی تأمین انرژی

هنر مسئولان پیروی از نظر کارشناسی نخبگان جامعه در بهینه‌سازی مصرف (نوع و میزان) انرژی یعنی حداکثری رفاه توأم با حداقلی آلاینده‌گی زیست‌محیطی است که انرژی‌های تجدیدپذیر راه حل مناسبی به نظر می‌رسند. در ایران استفاده از انرژی لایزال خورشیدی با ۲۴۰۰ ساعت تابش سالیانه و شدت تابش ۵/۵ کیلووات ساعت بر مترمربع منطقی‌ترین راه تأمین انرژی کشور به نظر می‌رسد، اما از حدود یک قرن گذشته سیاست انرژی ایران برخلاف شرایط اقلیمی بر پایه انرژی‌های فسیلی آلاینده و از نیم قرن پیش هسته‌ای خطرآفرین بنا شده و همچنان این سیاست غلط ادامه دارد. ایران با پرداخت یک هزار دلار یارانه سرانه در سال رکورددار پرداخت یارانه با حداکثر آلودگی زیست‌محیطی و حداقل رفاه اجتماعی است که به یک تغییر اساسی در سیاست انرژی و چرخش به سمت انرژی خورشیدی نیاز دارد، اما آنچه شنیده می‌شود نشان از افزایش ۲۵ هزار مگاواتی توان تولید برق کشور با نیروگاه‌های حرارتی فسیلی به جای تجدیدپذیر به‌خصوص خورشیدی است؛ یعنی باز هم تجویز داروی مسکن این بار قوی‌تر برای آرامش به جامعه به جای جراحی شفابخش اجتماعی که باعث مزمن‌تر و شاید لاعلاج شدن بیماری اجتماعی با استمرار سیاست غلط انرژی است.

انرژی خورشیدی

فلات قاره ایران با سیصد روز آفتابی و متوسط ۸ ساعت تابش (۲۴۰۰ ساعت در سال) و با شدت تابش متوسط ۵/۵ کیلووات ساعت بر مترمربع یا ۱۹/۸ میلیون ژول بر مترمربع (۱ ژول = ۱ وات ثانیه) منبع عظیمی از انرژی پاک و ارزان خورشیدی را در اختیار دارد که استفاده از آن در شرایط اقلیمی ایران بر منابع آلاینده فسیلی و خطرآفرین هسته‌ای اولویت دارد.

شدت تابش (انرژی بر واحد سطح) خورشید بر فلات قاره ایران با ۵/۵ کیلووات ساعت بر مترمربع (۱۹/۸ میلیون ژول بر مترمربع) تقریباً ۲ برابر میانگین شدت تابش جهانی است که از تقسیم انرژی رسیده به زمین بر مساحت آن بر اساس گزارش بین ۲۴۰ تا ۳۰۷ ژول بر مترمربع (بستگی به شرایط اقلیمی) به دست می‌آید.

اما ایران با شدت تابش ۵/۵ کیلووات ساعت بر مترمربع یکی از مستعدترین مناطق دنیا برای استفاده رایگان از این انرژی پاک و لایزال محسوب می‌شود. لازم است توضیح داده شود شدت تابش برخی مناطق کویر مرکزی ایران تا ۳ برابر میانگین جهانی و دمایی بالا تراز ۵۰ درجه (چاله کویر) هم می‌رسد. اگر این شدت تابش ۵/۵ کیلووات ساعت بر مترمربع در ۸ ساعت (۱۹/۸ مگاژول بر مترمربع) انرژی را در ۹۰ درصد مساحت ۱/۶ میلیون کیلومتر مربع مساحت تحت تابش ایران ضرب کنیم، در هر ۸ ساعت تابش ۷/۹۲ هزار میلیارد کیلووات ساعت یا ۲۸/۵ میلیارد گیگاژول ($28.5 \times 10^{18} \text{ kWh}$) بر مساحت ایران تأیید می‌شود که عمدتاً بلااستفاده هدر می‌روند. این مقدار انرژی در ۸ ساعت تابش (۲۸۸۰۰ ثانیه) بسیار بیشتر از مصرف روزانه انرژی ایران است که به‌صورت حرارتی در آبگرمکن‌ها و یا الکتریکی در سلول‌های فوتو ولتائیکی قابل استحصال و استفاده می‌شود؛ لذا تابش خورشید بیشتر از نیاز کشور انرژی پاک و بدون آلاینده‌گی زیست‌محیطی و بدون سوزاندن غیرمسئولانه و هدر دادن هیدروکربن‌های فسیلی با ارزش افزوده بسیار بالا و بدون نابودی اکسیژن تنفسی موجودات زنده و یا بدون مصرف ذخایر استراتژیک رادیواکتیو و معضلات پسماند آن‌ها و بدون هرگونه تنش و دردسر بین‌المللی به ایران هدیه می‌دهد. این مقدار انرژی با سلول‌های خورشیدی سیلیسیومی کم‌بازده ۱۸ درصد به ۵/۱ میلیارد گیگاژول (5.1310^{18} kWh) می‌رسد.

مقایسه تولید روزانه انرژی فوق با برق حاصل از توان تولید ۸۵ هزار مگاواتی یعنی ۷/۳۵ میلیارد مگاژول تقریباً ۶۹۹ برابر حداکثر تولید روزانه برق کشور است که عمدتاً با سوخت‌های فسیلی آلاینده محیط زیست تولید می‌شوند.

یعنی اگر فقط یک‌هزارم مساحت کشور یعنی ۱/۶ هزار کیلومتر مربع با این نوع سلول‌های ۱۸ درصد پوشانده شود، با ۵/۱ میلیون گیگاژول حدود ۰/۷ مصرف روزانه برق کشور از تابش خورشید تأمین می‌شود که معادل افزایش توان تولید ۵۹ هزار مگاواتی کشور با نیروگاه فسیلی است و اگر وزارت نیرو بخواهد افزایش ۲۵ هزار مگاوات توان تولید برق کشور را به جای نیروگاه‌های حرارتی فسیلی آلاینده مورد نظرش از سلول‌های خورشیدی ۱۸ درصد استفاده کند، حدود ۶۰۶ کیلومتر مربع مساحت برای نصب سلول‌ها نیاز است و برای افزایش همه ۳۵ هزار مگاوات توان تولید حدود ۸۵۲ کیلومتر مربع می‌شود، چون بیشترین تجهیزات

مربوط به آن‌ها در داخل کشور قابل تولید است، روی آوری دولت به این انرژی عامل اشتغال مولد در کشور هم خواهد شد؛ لذا با خرید خارجی صفحات (پنل‌های) آن با قیمت هر وات ۲۰ سنت (قیمت کاتالوگ بین ۱۲ تا ۲۲ سنت) و برای پوشش یک‌هزارم ۹۰ درصد مساحت) ایران با ۵/۱ میلیون گیگاژول (۱/۴۲ میلیارد کیلووات ساعت) و اعتباری حدود ۳۶ میلیارد دلار مورد نیاز است تا توان برق خورشیدی کشور را به حدود ۴۹ هزار مگاوات افزایش دهد. برای تولید ۸۵ هزار مگاوات، ۵۱ میلیارد دلار و برای ۲۵ هزار و ۳۵ هزار مگاوات به ترتیب ۲۱ و ۱ میلیارد دلار برآورد می‌شود.

| حدود مقیاس | حدود مساحت | تولید برق خورشیدی | حدود هزینه (دلار) | حدود معادل |
|------------------------------|-------------------------|-------------------|-------------------|---------------------------|
| ۹۰ درصد مساحت ایران | ۱/۶ میلیون کیلومتر مربع | ۱۷۸ میلیون مگاوات | ۳۶ هزار میلیارد | |
| یک‌هزارم ۹۰ درصد مساحت ایران | ۱/۶ هزار کیلومتر مربع | ۱۷۸ هزار مگاوات | ۳۴ میلیارد | |
| | | ۸۵ هزار مگاوات | ۵۱ میلیارد | |
| | ۶۰۰ کیلومتر مربع | ۲۵ هزار مگاوات | ۱۵ میلیارد | |
| | ۸۴۹ کیلومتر مربع | ۳۵ هزار مگاوات | ۲۱ میلیارد | ۳ ماه یارانه پرداختی دولت |

این ۲۱ میلیارد دلار برای افزایش ۳۵ هزار مگاوات برق با پنل‌های ۱۸ درصد از حدود ۳ ماه یارانه ۸۳ میلیارد دلاری سالیانه دولت قابل تأمین است و با توجه به عمر مفید بیست‌ساله نیروگاه‌های خورشیدی این سرمایه‌گذاری با سالیانه حدود ۱ میلیارد یا ۴/۵ روز یارانه فوق تأمین می‌شود و با یک بار سرمایه‌گذاری برای پنل‌ها و استهلاك بیست‌ساله انرژی پاک و بدون هزینه مواد و آلودگی تأمین‌پذیر است؛ البته مساحت حدود ۸۵۲ کیلومتر مربع برای افزایش حدود ۳۵ هزار مگاوات توان تولید را می‌توان در مزارعی کوچک‌تر و نزدیک به مراکز مصرف یا از طریق واحدهایی کوچک بر سقف مجتمع‌های مسکونی، اداری و مساجد پوشش داد. به عبارتی دیگر می‌توان انرژی فوق را از تعداد زیادی زمین‌های کوچک دایر و بایر در محل مصرف از تابش خورشیدی تولید کرد و بدون هزینه انتقال و اختلال‌های شبکه، نیاز مردم را بدون هزینه مواد اولیه و آلاینده‌گی و نابودی هیدروکربن‌های فسیلی و اکسیژن تنفسی تأمین کرد.

شدت تابش خورشید در روزهای تابستانی در کویر مرکزی (چاله کویر) ایران تا ۳ برابر میانگین جهانی (۸/۲۵ کیلووات ساعت بر مترمربع) و دمایی بالاتر از ۵۰ درجه گزارش شده است. اگر شدت تابش متوسط ایران یعنی همان ۵/۵ کیلووات ساعت بر مترمربع را در مساحت ۷۷۶۰۰ کیلومتر مربعی این کویر ضرب کنیم، در هر ثانیه حدود ۱/۵۴ میلیارد گیگاژول (۱۵۴ میلیارد میلیارد ژول) انرژی پاک بر آن فرود آمده و بلااستفاده هدر می‌رود. این انرژی عظیم را می‌توان با آبگرمکن‌های خورشیدی استحصال کرد و در بلوک‌های حرارتی ذخیره کرد یا با پمپ‌های گرمایی دمایی آن را افزایش داده و سپس ذخیره کرد یا با ژنراتورهای الکتریکی برق تولید کرد. اگرچه به دلیل احتمال آسیب رساندن به سطح پنل‌ها سلول‌های فوتو ولتائیکی یا دفن شدن تأسیسات مربوطه توسط ماسه‌بادی‌ها و روان‌شن‌های کویر و همچنین حساسیت دمایی بازدهی سلول‌های تجاری سیلیسیومی (حدود ۴۰ درجه) استفاده از آن‌ها در کویر با محدودیت - بجز در مناطق آرام و معتدل- روبه‌رو است، اما اگر با این حال مساحت کویر با پنل‌های خورشیدی با راندمان ۱۸ درصد پوشانده شود، از نظر محاسباتی معادل ۱۵۴۰ میلیارد مگاژول ($1.54 \times 10^{18} \text{ kWh}$) انرژی پاک استفاده شده و هدر نمی‌رود. این مقدار انرژی با سلول‌های خورشیدی ۱۸ درصد به

۲۷۷ میلیارد مگاژول برق قابل تبدیل است که ۳۸ برابر روزانه برق از حداکثر توان تولید ۸۵ هزار مگاواتی فعلی است. به عبارتی دیگر ۹۶۰۳ میلیون مگاوات پنل‌ها به قیمت ۱۹۲۰ میلیارد دلار نیاز است. برای افزایش ۳۵ هزار مگاوات بر توان تولید به پنل با توان ۱۰۵ هزار مگاوات و قیمت ۲۱ میلیارد دلار نیاز است. هر مقدار از وسعت کویر را بتوان با کلکتورهای آبگرم‌کن و در حاشیه‌های معتدل و آرام کویر با سلول‌های خورشیدی پوشاند، انرژی بدون هزینه مواد سوختی و آلایندگی به دست می‌آید؛ البته برخی کشورها مانند چین با کاشت نهال‌هایی^۲ هر ساله ضمن کاهش ارتفاع تپه‌های شنی زمینه نصب و بهره‌برداری از سلول‌های خورشیدی و توربین‌های بادی در آن را فراهم کرده‌اند. آن‌ها توانسته‌اند با تصمیمی کارشناسی شده و با احیای ۱۳۰۰ هکتار از زمین‌های شنی کویر کوبوچی (کویرزدایی) و تبدیل آن به زمین‌های سرسبز و حاصلخیز ضمن تأمین برق باعث اشتغال و افزایش درآمد ساکنان از فروش مواد آرایشی و دارویی از گیاه شیرین بیان را هم فراهم کنند.

از سال ۲۰۱۰ بزرگ‌ترین نیروگاه خورشیدی دنیا با ۳۶ هزار و ۳۰۵ مترمربع مساحت کلکتورها و توان تولیدی ۲۵ مگاوات در دانشگاه «شاهزاده نورابنت عبدالله» ریاض کشور عربستان مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. دومین مزرعه خورشیدی با مساحت ۱۹ هزار و ۸۷۵ مترمربع در سرزمین شمالی و کم‌آفتاب دانمارک در اروپا وجود دارد و کشور نفت‌خیز عربستان قصد دارد تا سال ۲۰۳۲ با سرمایه‌گذاری ۱۰۹ میلیارد دلار حدود ۳۰ درصد انرژی خود را از خورشید تأمین کند.

بر اساس الگوی مصرف وزارت نیرو هر یک از ۳۶ میلیون خانوار ایرانی ماهیانه ۳۰۰ و روزانه ۱۰ کیلووات ساعت (و متوسط هر خانوار حدود ۴۸۰ کیلووات ساعت) برق مصرف می‌کنند که تولید آن برای ۸ ساعت متوسط تابش با صفحات (پنل‌های) خورشیدی ۱۲۵۰ (۲۰۰۰) وات و هزینه ۲۵۰ (۴۰۰) دلار ممکن می‌شود. با نصب این پنل‌ها بر سقف اماکن هر خانوار انرژی آن‌ها بدون هر گونه هزینه مواد اولیه و هزینه انتقال نیرو و بدون آلایندگی و احتمال اختلال در شبکه برق‌رسانی در محل تولید

و مصرف می‌شود؛ لذا برای همه ۳۶ میلیون خانوار با مصرف روزانه ۳۶۰ تا ۵۴۰ میلیون کیلووات ساعت به صفحات فوتو ولتائیکی با توان تولید ۴۵ (۷۲) میلیارد وات نیاز است که هزینه یک بار سرمایه‌گذاری برای پنل‌های آن با بازدهی ۱۸ درصد حدود ۹ (۱۴/۴) میلیارد دلار برآورد می‌شود؛ یعنی با هزینه خرید خارجی ۹ (۱۴/۴) میلیارد دلار پنل‌های ۱۸ درصد معادل ۱۵ (۲۴) هزار مگاوات بر توان تولید برق فسیلی کشور افزوده می‌شود و برای تولید ۱۰ (۱۶) کیلووات ساعت یک خانوار توسط نیروگاه فسیلی باید حدود ۲/۵ (۴) لیتر گازوئیل و یا ۲/۵ (۴) مترمکعب گاز شهری سوزانده شود و همراه با اکسیژن تنفسی نابود بشود که هدر دادن هیدروکربن‌های با ارزش فسیلی، آلودگی‌هایی را هم به همراه دارد.

هزینه خرید صفحات (پنل‌های) فوتو ولتائیکی سیلیسیومی بس‌بلور با بازدهی کم ۱۸ درصد برای ۴۵ (۷۲) میلیارد وات در مثال فوق ۹ (۱۴/۴) میلیارد دلار و با احتساب کامل تمام هزینه‌های نصب و بهره‌برداری متصل به شبکه^۳ برای هر وات ۴۰ سنت ۱۸ (۲۸/۸) و مستقل از شبکه^۴ هر وات ۶۰ سنت ۲۷ (۴۳/۲) میلیارد دلار بودجه نیاز دارد.

در برآوردهای فوق اما فقط هزینه خرید خارجی هر وات ۲۰ سنت (قیمت کاتالوگ و یفرهای بی‌شکل تا تک‌بلور بین ۱۲ تا ۲۲ سنت است) منظور شده، چون با تغییر سیاست انرژی از فسیلی به خورشیدی، تنها صفحات فوتو ولتائیک‌ها باید از خارج خریداری شود و بقیه تجهیزات مانند مبدل‌ها، جعبه برق، پایه‌ها و داربست نصب و نگهداری در داخل کشور قابل تولید

و انجام است و عامل توسعه اشتغال پایدار و کاهش بیکاری مزمن شده، به‌خصوص در بین قشر تحصیل‌کرده به‌وسیله این صنعت نوین و پاک هم می‌شود.

تولید ویفر و پنل‌های سیلیسیومی به دلیل هزینه سرمایه‌گذاری هنگفت، آلودگی شدید محیط زیست با برخی ترکیبات خطرناک مانند اسید کلریدزیک^۵ و گاز گلخانه‌ای CO₂ و خطر انفجار پاتیل‌های ذوب و فتاوری از سیلیس SiO₂ در مرحله تولید ویفرها در شرایط آلوده ایران - به نظر نگارنده - به مصلحت فعلی کشور نیست.

بهتر است هرگونه سرمایه‌گذاری آینده‌نگرانه و برای تولید پنل‌های نسل سوم از لایه‌های نازک آلی^۶ کمتر آلاینده یا بهتر سلول‌های زیستی^۷ نوظهور بدون آلایندگی انجام شود، درحالی‌که ایران بر روی کمر بند آفتابی با شدت تابش ۵/۸ کیلووات ساعت بر مترمربع و ۸ ساعت متوسط روزانه و ۳۰۰ روز آفتابی (۲۴۰۰ ساعت تابش سالانه)، یکی از مستعدترین مناطق دنیا برای استفاده از انرژی لایزال، پاک و بی‌خطر خورشیدی است، اولویت دادن مسئولان به برق فسیلی آلاینده و هسته‌ای پرخطر و دردسرسازین خلاف عقل سلیم و غیرعقلانه به نظر می‌رسد.

همان‌طور که اشاره شد هزینه هر وات برق خورشیدی فقط به خرید پنل‌های آن منحصر نمی‌شود و عمده‌ترین هزینه‌های آن عبارت‌اند از مبدل‌های برق مستقیم به متناوب^۸، باتری‌های ذخیره‌سازی (الکتروکی، نقلی و هیدرولیکی)^۹ برای شب و هوای ابری و اسکلت‌بندی پایه‌ها و نگه‌دارنده داربست و پنل‌ها و هزینه‌های نصب و راه‌اندازی آن‌هاست که بیشتر آن‌ها در داخل کشور قابل تولید بوده و زمینه اشتغال فعال را هم فراهم می‌کند.

اما همان‌طوری که اشاره شد، یکی از مزیت‌های انرژی خورشیدی بر نیروگاه‌های حرارتی فسیلی و هسته‌ای در امکان نصب واحدهای کوچک بر سقف خانه‌ها و اماکن اداری، مساجد، ورزشگاه‌ها، سینماها و همچنین تأمین قسمت زیادی از تجهیزات آن‌ها در داخل کشور است و با تولید برق در محل مصرف نیاز مردم بدون افت ولتاژ و هزینه‌های انتقال و بدون حوادث و اختلال‌های شبکه و احتمال قطع برق تأمین شده و لذا خود پارامتر مهمی در دفاع غیرعامل خانوارها هم محسوب می‌شود.

به عبارتی دیگر با صفحات خورشیدی (پنل‌ها) ۱۲۵۰ وات و ۸ ساعت تابش، ۳۶ مگاژول انرژی تولید می‌شود که معادل ۱۰ کیلووات ساعت انرژی مطابق الگوی مصرف خانوارهاست و اگر هزینه کامل یک واحد ۱ وات بدون باتری ذخیره‌کننده و برای اتصال به شبکه (on grid) را بر اساس پیشنهاد یک شرکت ارائه‌دهنده خدمات سلول‌های خورشیدی ۱۰ هزار تومان (۴/۰ دلار) و با باتری‌ها و مستقل از شبکه

(off grid) را ۱۵ هزار تومان (۶/۰ دلار) در نظر بگیریم، برای بهره‌برداری بیست‌ساله برای تأمین انرژی پایگاه‌های هوا و زلزله‌شناسی، مناطق پراکنده روستایی، مدارس کانتینری و کپری و چادرهای عشایر کوچنده علاوه بر اطمینان از عدم قطع برق یقیناً صرفه اقتصادی هم دارد.

با توجه به اینکه بر اساس آمار کشورهای اروپایی بین ۴۰ تا ۶۰ درصد سوخت سالانه (بستگی به موقعیت جغرافیایی و آداب و رسوم مردم) برای تهیه آب گرم جهت شست‌وشو و استحمام در تابستان‌ها مصرف می‌شود. قسمت اعظم این انرژی حرارتی با نصب آبگرم‌کن‌های خورشیدی بر سقف منازل، ادارات، مجتمع‌های بزرگ مسکونی و تجاری، سقف بازارهای سنتی و اماکن ورزشی و اغلب شرکت‌ها قابل استحصال است.

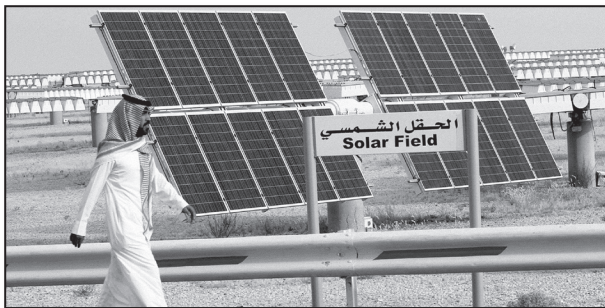
در این صورت با صرفه‌جویی در مصرف سوخت حدود ۴۰ درصد از هیدروکربن‌های فسیلی برای آیندگان ذخیره می‌شود و از آلودگی بیشتر محیط زیست و امراض مرتبط با آن هم جلوگیری می‌شود. یقیناً بازدهی کلکتورها و سلول‌های فوتو ولتائیکی در ایران با سالانه ۲۴۰۰ ساعت آفتابی و شدت تابش ۲ برابر میانگین جهانی بسیار بیشتر از اروپا بوده و توجه‌پذیرتر است و کشور همسایه ما، ترکیه از سال‌ها پیش با نصب کلکتورهای خورشیدی بر سقف خانه‌ها قسمتی از آب گرم مورد نیاز خود را از انرژی خورشید تأمین می‌کند که در ایران به دلیل شدت تابش بیشتر خورشید کارکرد بهتری هم خواهد داشت.

با این توصیف عدم استفاده از این انرژی پاک و ارزان - به نظر نگارنده - بی‌مهری و ناسپاسی در حق طبیعت است. با استفاده از سوخت‌های فسیلی به جای انرژی خورشیدی سهم آیندگان از این هیدروکربن‌ها تضییع می‌شود و به حقوق حقه آن‌ها تجاوز می‌شود که این خود گناهی کبیره است.

انرژی‌های دیگر تجدیدپذیر

اگرچه در مبحث بالا به مزیت‌های انرژی خورشیدی نسبت به فسیلی و هسته‌ای پرداخته شده است، اما بقیه انرژی‌های موسوم به تجدیدپذیرها مانند باد، بیوگاز،

آلمانی‌ها برای ساخت این نیروگاه دوقلو که شبیه مدل نیروگاه فوکوشیمای ژاپن بود، احتیاجی به آزمایش زمین‌شناسی ندیدند و ساخت آن را بدون بررسی لازم و بنا بر نظر شاه سابق در بوشهر شروع کردند و این در حالی است که خط زلزله قطر - کارزون از نزدیکی بوشهر می‌گذرد و زلزله فروردین ماه ۱۴۰۰ بندر گناوه هم در ۱۶۰ کیلومتری بوشهر اتفاق افتاده است و زلزله ۲۳ آبان ماه بندرعباس در هفتصد کیلومتری جنوب بوشهر اتفاق افتاده است



کشور نفت خیز عربستان قصد دارد تا سال ۲۰۳۲ با سرمایه گذاری ۱۰۹ میلیارد دلار حدود ۳۰٪ انرژی خود را از خورشید تامین کند

ذوب زود هنگام برف های زمستانی و کم آبی تابستان ها اندیشیده اند؟ هزینه افزایش ۲۵ هزار مگاوات برق فسیلی روزانه حدود ۶۴/۵ میلیون دلار با گازوئیل ۴۳ سنتی است که فقط هزینه سوخت آن در بیست سال (عمر مفید سلول های خورشیدی) ۴۷۳ میلیارد دلار با نفت بشکه ۶۰ دلار امروزی می شود. در مقابل هزینه یک بار سرمایه گذاری برای خرید صفحات فوتو ولتائیک آن ها ۱۵ میلیون دلار و نصب کلید به دست متصل به شبکه (هر وات ۰/۴ دلار) ۳۰ میلیارد دلار و مستقل از شبکه (هر وات ۰/۶ دلار) ۴۵ میلیارد دلار است. در این محاسبه هزینه استهلاک سرمایه گذاری اولیه نیروگاه های فسیلی، هزینه سرویس و نگهداری آن ها، حقوق پرسنل و عوارض جانبی هم محاسبه نشده است. همچنین هزینه درمان بیماران مرتبط با آلایندگی سوخت های فسیلی و سهم ایران از آمار مرگ و میر روزانه ۵۰ هزار نفری جهانی هم در نظر گرفته نشده است. در این محاسبه هزینه گرم شدن زمین و ذوب یخ های قطبین و مناطق سردسیر و از دست رفتن تدریجی ۷ درصد ذخایر آب شیرین دنیا هم محاسبه نشده است که اگر این هزینه ها بر واحد برق فسیلی سرشکن شود، قیمت واحد برق فسیلی سرسام آور گران خواهد شد. اگر قیمت واقعی یک لیتر گازوئیل را که برای تولید ۴ کیلووات ساعت برق فسیلی سوزانده و نابود می شود ۴۳ سنت در فوب خلیج فارس در نظر بگیریم، فقط قیمت مواد اولیه برای تولید هر کیلووات ساعت برق فسیلی حدود ۳ هزار تومان برآورد می شود که اکنون دولت یارانه سنگین حدود ۲۹۲۵ تومان فقط برای سوخت آن پرداخت می کند که این علاوه بر هزینه های سرمایه گذاری و سرویس و نگهداری و انتقال به محل مصرف است.

اگر ما بحق از آمار وحشتناک حدود ۷ هزار نفر کشته های ویروس کرونا در دنیا ناراحت و شوکه می شویم، چرا از کنار آمار روزانه ۵۰ هزار کشته های ناشی از آلودگی هوا که متأثر از سوخت های فسیلی است، با بی توجهی و بی تدبیری عبور کرده و برای کاهش آلایندگی ها از سوختن هیدروکربن های فسیلی جلوگیری نمی کنیم. آیا افزایش مقداری بر رفا به قیمت نابودی اکسیژن تنفسی بشر می ارزد؟ مثال بشر امروزی مانند کسی است که در اتاق درسته از گرم شدن با گاز خفه کننده منواکسید کربن خوشش می آید که پایان او و پایان حیات کره خاکی حتمی است. کمبود همین اکسیژن عامل مرگ بیماران کرونایی هم می شود و ما بی خیال به مصرف بی رویه سوخت های فسیلی و نابودی اکسیژن حیاتی ادامه می دهیم؛ لذا بهتر است یک بار برای همیشه به جای راه حل مقطعی جرئت دست زدن به یک جراحی شفابخش، اما درد آور در سیاست انرژی را فارغ از نظرسنجی ها و نتایج انتخابات آتی به راه حل اساسی تامین انرژی کشور پردازیم که هم اکنون هم بسیار دیر شده است. ■

پی نوشت:

1. Heat pumps

۲. شیرین بیان

3. on grid

4. off grid

5. HCl

6. Organic solar cells

7. Bio solar cells

8. DC to AC

۹. بمب آب به مخزن یا دریاچه بالادستی در زمان بیک تولید در روز آفتابی و تولید برق توسط ژنراتورهای برق آبی در مواقع بیک مصرف و در شب را باتری هیدرولیکی می گویند.

10. Passive energy conversation

پتانسیل های آبی و زمین گرمایی نیز دارای مزیت هایی هستند که با توجه به شرایط محیطی قابل استفاده اند، اما در اینجا برای اختصار به آن ها پرداخته نشده است. با توجه به تجربه بیش از ۲ هزار ساله ایرانی ها با انرژی بادی در آسیاب بادی های محور عمودی، استفاده از آن در مناطق بادخیز مانند منجیل و همچنین از بادهای ۱۲۰ روزه سیستان می توان بدون هدررفت ذخایر با ارزش فسیلی برای آبادانی منطقه استفاده کرد. یکی از فاکتورهای مهم در معماری سنتی - اقلیمی ایران ذخیره سازی غیر فعال انرژی در بدنه و درون سازه ها بوده است که اکنون بنا به دلایلی مغفول واقع شده است.

سابقه انرژی هسته ای در ایران

اگرچه بازدهی انرژی هسته ای زیاد است، اما برخی از کشورها به دلیل مخالفت عامه مردم در حال جمع کردن تأسیسات هسته ای خود هستند. چون با اطلاع از نشت مواد رادیواکتیو از رآکتورها، مسئله دفع پسماندهای فعال و احتمال خطر انفجار (چرنوبیل و فوکوشیما) نیروگاه هسته ای کمتر مورد توجه بوده و بسیاری از کشورها در حال خاموش کردن نیروگاه هسته ای و روی آوری به سمت تجدیدپذیرها هستند. مثلاً آلمان قصد دارد تا ۲۰۶۰ صد درصد انرژی را از تجدیدپذیرها تأمین کند.

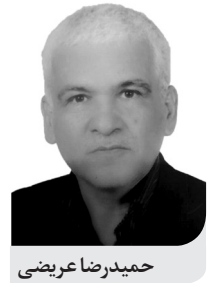
در ایران سیاست انرژی هسته ای به دلیل علاقه شاه سابق به برنامه پرمطراق هسته ای و نه بر اساس کارشناسی دقیق فنی - اقتصادی - اقلیمی بنا شده بوده است. اگر رژیم پهلوی در ۴۵ سال پیش قرارداد ۱۲ میلیارد مارکی (معادل ۶ میلیارد یورو) را کلید به دست برای دو واحد ۱۲۸۰ (جمعاً ۲۵۶۰ مگاوات) با آلمان ها امضا کرد، به خاطر دلبستگی شخص پهلوی دوم به صنعت هسته ای بوده است، چون حتی مسئله جایابی محل اجرای این دو واحد نیروگاه هسته ای ۲۵۶۰ مگاواتی بدون کارشناسی زمین شناسی انجام شده است و به گفته رئیس سابق سازمان انرژی اتمی ایران این مکان توسط شخص شاه سابق از هوا و در یک پرواز با بالگرد در ساحل خلیج فارس انتخاب شده است. در حالی که جایابی یک واحد مسکونی، یک کارگاه کوچک یا مجتمع صنعتی به بررسی دقیق زمین شناسی احتیاج دارد، اما آلمانی ها برای ساخت این نیروگاه دو قلو هسته ای فشار بالایی بوشهر که شبیه مدل نیروگاه فوکوشیما ژاپن بود، احتیاجی به آزمایش زمین شناسی ندیدند و ساخت آن را بدون بررسی لازم و بنا بر نظر شاه سابق در بوشهر شروع کردند و این در حالی است که خط زلزله قطر - کازرون از نزدیکی بوشهر می گذرد و زلزله فروردین ماه ۱۴۰۰ بندر گناوه هم در ۱۶۰ کیلومتری بوشهر اتفاق افتاده است و زلزله ۲۳ آبان ماه بندرعباس در هفتصد کیلومتری جنوب بوشهر اتفاق افتاده است و مسئولان اعلام می کنند صدمه ای به نیروگاه بوشهر وارد نشده است، در حالی که عمر مفید یک نیروگاه هسته ای سی سال برآورد می شود، نیروگاه بوشهر با تغییرات عمده ای که در مکانیسم شکافت هسته ای نیروگاه و سازه آن توسط روس ها انجام شد بعد از گذشت سی سال با توان تولید اسمی ۱۰۰۰ و عملی ۷۰۰ مگاوات وارد مدار شد که هزینه تکمیل و لذا قیمت هر کیلووات ساعت برق هسته ای آن هرگز اعلام و شفاف سازی نشده است. اگر وزارت نیرو می خواهد ۳ هزار مگاوات (و رئیس فعلی سازمان ۷ هزار مگاوات) دیگر بر توان تولید برق هسته ای بیفزاید، امید است که مانند سابق بر اساس علاقه مسئولان فعلی به انرژی هسته ای نبوده و قبل از هر گونه تصمیم سازی و تصمیم گیری و اعلام قصد اجرا و کلنگ زنی مفید بودن آن برای شرایط جغرافیایی و اقلیمی به خصوص جایابی آن در ایران که روی کمر بند زلزله قرار دارد، توسط کارشناسان خبره (به خصوص در جایابی) کارشناسانه بررسی شود و درباره نقاط قوت و ضعف آن و هزینه هر کیلووات ساعت برق هسته ای و مسئله دفع پسماند سوخت های مصرف شده آن شفاف سازی بشود تا مانند سد گوتوند به جای افزایش ذخیره آب قابل شرب (مذاق شیرین هم وطنان خوزستانی ما را با آب های شور شده ای تلخ نکنند) و باعث کم آبی و خسارت به کشاورزی منطقه و صفرآزایی نشود.

وزیر نیرو صحبت از عدم سرمایه گذاری چند سال گذشته در ساخت نیروگاه برق و برنامه افزایش ۲۵ هزار مگاوات بر توان تولید با نیروگاه های حرارتی فسیلی و ۱۰ هزار مگاوات با انرژی تجدیدپذیر می کند، آیا تصمیم سازان و تصمیم گیران میزان هیدروکربن های فسیلی (چند لیتر گازوئیل یا چند متر مکعب گاز شهری) را برای تولید روزانه ۲/۱۶ میلیارد مگاژول و یا ۶۰۰ میلیون کیلووات ساعت برق با سوزاندن روزانه ۱۵۰ میلیون لیتر گازوئیل و یا ۱۵۰ میلیون متر مکعب گاز شهری و میزان گازهای آلاینده و گازهای گلخانه ای را برای این افزایش تولید به محیط زیست در نظر گرفته اند؟ آیا به آمار رشد امراض و مرگ و میرها و از کار افتادگی زودرس ناشی از افزایش مصرف سوخت های فسیلی توجه کرده اند؟ آیا به تأثیر گازهای گلخانه ای بر

بسترهایی برای درک مفهوم بورس

«این داستانی است آکنده از خروش و همه‌مه که ابله‌ی روایتش می‌کند»

ویلیام شکسپیر



حمیدرضا عریضی

درباره بورس هر کسی به گونه‌ای می‌اندیشد و در فضای مجازی و اینترنت آن چنان آکنده از خروش و همه‌مه است که شناختن صدای اصیل ممکن نیست. بسیاری بورس را پدیده‌ای توطئه آمیز می‌دانند که دولت با آن مردم را سرکیسه کرده و دارایی‌شان را به یغما برده است و بر مبنای آن تصور می‌کنند دولت باید زیان آن‌ها را جبران کند. علاوه بر آن این تصور وجود دارد که می‌توان افراد زیان‌دیده را به محکمه‌ای فراخواند که در آن عدالت برحق آن‌ها مرعی شود زیرا فریب داده شده‌اند و دارایی آن‌ها به یغما رفته است.

در سلسله مقاله‌هایی که در مورد بورس نگاشته شد، بر این امر تأکید شد که وارد کردن هزاران هزار نفر در بورس در آن شرایط زمانی کاری درست و به‌موقع بود و اگر اشکالی بوده است، از نحوه راهبری بورس و سیاست‌های مرتبط با آن بوده است. اتفاقاً بر این موضوع صحه گذاشته شد که وارد کردن سهام دولت در بورس به اندازه و بسنده نبوده و خود موجب تهییج نامطلوب و تأثیرات منفی بر بازار سرمایه شد. برجسته کردن بازار سرمایه در آن زمان که مصادف با همه‌گیری کرونا بود و مدیریت این همه‌گیری توسط دولت که سرمایه‌گذاری زیادی را می‌طلبید نه تنها نادرست نبود، بلکه تصمیم سنجیده‌ای بود که به اجرا گذاشته شد. از طرف دیگر مدیر بورس که سکان هدایت توده‌های عظیم میلیونی به بورس را داشت تا حد امکان این وظیفه خویش را به‌خوبی انجام داد و برای دریافت اختیارات بیشتر به ناگزیر استعفا داد. نویسنده در فاصله‌ای که مجله انتشار یافته و هنوز استعفای او پذیرفته نشده بود، پذیرش استعفای او توسط دولت را اشتباه می‌دانست و معتقد بود دولت بایستی اختیارات بیشتری را در جهت راهبری بهتر به وی به‌عنوان فردی که تجربه قابل قبولی داشت و تا حد ممکن وظایف خویش را به‌درستی انجام داده بود، اعطا نماید. در شماره بعد نشریه نوشتم که نظام جانشینی به‌درستی عمل نکرده و کسی که بر جای وی نشسته است مهارت لازم برای این راهبری را ندارد و بسا وجود تحصیلات و مدرک مرتبط، دانش واقعی برای این کار را ندارد. از طرف دیگر همواره با نظریه توطئه مخالفت کرده، اما پذیرفته‌ام هر امر ولو کوچک در تصمیم‌گیری اقتصادی یا اجتماعی یا سیاسی در ایران بر بورس تأثیر زیادی خواهد داشت و مثال آن چنان که قبلاً اشاره کردم حکم قاضی مشهدی در مورد مؤسسات مالی و اعتباری بود مبنی بر جبران خسارت مال‌باختگان از طرف دولت و در حقیقت از جیب همه مردم. در آنجا تأکید کردم این تصمیم نابجا بر بورس تأثیر مخربی داشته است و با وجود اینکه در وارد شدن در بورس تشویق دولت یا راهبری نقش چندانی نداشت، بلکه مردم با توجه به سود و منفعتی که از آن می‌دیدند به این عرصه وارد شده بودند، اما تصمیم آن قاضی بر اراده این افراد برای ورود به بورس تأثیر زیادی داشت؛ زیرا تصور می‌کردند مانند دفعه قبل اگر زبانی دیدند دولت به ناگزیر باید آن را جبران کند. در همان جا به این موضوع اشاره کردم مردم اصولاً

تحت تأثیر تشویق و توصیه دیگران برای ورود به چنین عرصه‌هایی قرار نگرفته‌اند و بر مبنای دیدگاه سود شخصی عمل می‌کنند؛ همچنان که دیده شد چنین ورود میلیونی در عرصه‌های مربوط به ارز وجود داشت، با وجود اینکه در آن موارد دولت مردم را از حضور بر حذر داشته بود.

تغییر مدیر بورس با اثرات نظام جانشینی نادرست بلافاصله بر بورس تأثیر منفی بر جای گذاشت. مثلاً یکی از تصمیم‌های نادرست او دامنه نوسان نامتقارن بود که نگارنده این سطور آن را نقد کرده و تأثیر آن قبل از بروز را نامطلوب ارزیابی کرده بود که چنین هم شد.

در مقاله آخر «اعتماد مردم به بورس» تأکید بسیاری شد که عملاً با کشف دستگاه ماینر در فاصله آن مقاله و مقاله حاضر این اعتماد به شدت آسیب دید. دولت جدید که قول‌های بسیاری درباره بازگشت رونق به بورس داده بود نیز در این فاصله زمانی نه تنها نتوانست به وعده‌های خود عمل کند که سقوط بیشتری رقم خورد و بازگشت رونق بسیار اندکی که هرگز نتوانست آن سقوط را جبران کند نشان داد این وعده‌ها به نتیجه نرسیده است و در حال حاضر با بررسی عملکرد دولت قبل در مجلس در این مورد شاید هدف دیگری دنبال شود که آن عبارت از مقصر شمردن دولت قبل در سقوط بورس باشد که تا زمانی آن دولت مسئولیت را بر عهده داشته است قابل توجه است، لیکن در حال حاضر دولت فعلی باید پاسخگوی سقوط بیشتر بورس باشد.

سخنان بسیار تأثیرگذار اولگا توکارچوک، برنده جایزه نوبل ادبیات ۲۰۱۸ را در اینجا باید یادآور شد که بی‌ارتباط با موضوع مطروحه نیست. او در مراسم دریافت جایزه اشاره کرد از کودکی با افسانه‌های پریان دم‌خور بوده و آن را در داستان‌های مادر خود همواره می‌شنیده است. در آن داستان‌ها حتی حیوانات نیز موجوداتی اسرارآمیز، خردمند و آگاه به خویش بوده‌اند که پیوند معنوی و شباهت اصیل آن‌ها را به وی نزدیک می‌کرده است، اما او زمانی در این داستان‌های پریان تردید پیدا کرد که ناگهان متوجه شد این افسانه‌های پریان با واقعیت جهان هماهنگ نیست. او با یادآوری جمله مشهور شکسپیر به این می‌پردازد که هیاهو و آشفتگی بسیار جای آن داستان‌های پریان را گرفت. او دریافت جهان تکه‌تکه است و هر چیزی جداگانه همچون قطعه‌های کوچک است و انگار رویدادها نامرتبط با یکدیگر هستند، پزشکان بر اساس تخصصشان درمان می‌کنند، مالیات هیچ ربطی به برف‌روبی کوچکی ندارد و ناهاری که افراد ظهرها صرف می‌کنند رابطه‌ای با دامداری‌های بزرگ ندارند، اما ناگهان با اثر پروانه‌ای روبه‌رو می‌شوند. اینکه اموری که تکه‌تکه به نظر می‌رسیدند همه به هم مربوط بوده و مجزا از یکدیگر نیستند. بورس را نیز چنین باید دریافت کنیم، بورس پدیده‌ای پیچیده است که نمی‌توان آن را به شکل ساده یک نظریه توطئه آمیز یا تشویق دولت به سرمایه‌گذاری در آن یا امور منفصل و جدا از هم فروکاست. دو مسئله‌ای که بر بورس تأثیر زیادی می‌گذارد یکی سکان‌دار بورس و دیگری دستوری نبودن سیاست‌های ابلاغ‌شده دولت به بورس است که هر دو بر آن تأثیر مخربی دارند. مسئله دیگر بازارهای رقیب است که برخی از آن‌ها سخت مشکوک و تردیدآمیز می‌باشند که از قضا یکی از آن‌ها؛ یعنی بازار رمز



دیجیتال در حدی به رقابت با آن پرداخته است که اینک بازار بزرگ‌تری نسبت به بازار سهام شده است و باید دولت به این بازار به خصوص توجه ویژه‌ای مبذول دارد.

اولگنا توکارچوک در ادامه در سخنرانی خود هنگام دریافت جایزه نوبل می‌گوید از دید او کشف اثر پروانه‌ای نشانگر پایان عصر ایمان شکست‌ناپذیر بشر به ظرفیت خود برای اثرگذار بودن است. او این عصر را نمایشگر خاتمه ایمان به توان آدمی برای کنترل کردن جهان می‌نامد. به‌درستی نباید دولت‌ها تصور کنند که می‌توانند بورس را کنترل کنند و با اعمال دستورات عمل‌های خود آن را به خیال خود در مسیر درستی هدایت کنند. تنها کار درست آن است که با آن کاری نداشته باشد؛ زیرا این حیطه اقتصاد آزاد است که دولت‌ها باید در آن کمترین نقش را ایفا کنند و هنگامی که دولت برای سیاست‌های خود به آن رجوع می‌کند آن را با شکست روبه‌رو می‌سازد.

دولت نباید به خطا تصور کند رویدادهایی که مانند اثر پروانه‌ای بر بازار سهام تأثیر مثبتی داشته‌اند ناشی از عملکردهای اصلاحی اوست. مثلاً در سطح جهانی رشد چشمگیر قیمت‌ها که همچنان تداوم دارد و به دلیل آغاز دوره‌ای از رونق و کم‌رنگ شدن بیماری کرونا رشد این بازارها محتمل است می‌تواند بر بازار سهام تأثیر مثبتی داشته باشد. تورم که روند افزایشی دارد احتمال افزایش نرخ فروش محصولات را به دنبال دارد که به دلیل افزایش سود اسمی شرکت‌ها سبب رونق بازار سهام می‌شود. ژان پایزه دوره‌ای در رشد کودکان را دوره خودمیان‌بینی نامیده بود و منظور وی این تصور کودکانه بود که فکر می‌کنند رویدادهای جهان تحت تأثیر اراده‌های آنان است.

هرگونه گرافه‌گویی دولت‌ها در اصلاح نرخ سهام بر مبنای دیدگاه تک‌علیتی می‌تواند با سقوط بازار سهام پس از آن باشد، چراکه بازار سهام با دیدگاه تک‌علیتی در تناقض است و دولت‌ها را در محاسبه عملکرد خودشان با خطا روبه‌رو سازد. مثلاً این روزها دوباره ویروس کرونا در اروپا رشد بی‌سابقه‌ای را آغاز کرده است که احتمال می‌رود تا زمستان حدود نیم میلیون نفر را از پا درآورد. این امر قطعاً بر بازارها تأثیر می‌گذارد و رکودی را به دنبال خواهد داشت. اگر این امر بر بازار سهام تأثیر منفی گذارد، به معنی آن نیست که عملکرد دولت خطاست؛ زیرا احتمال دارد این امر به‌صورت نظم خودجوش، آن‌گونه که هایک، اقتصاددان برجسته به آن اشاره می‌کند مستقل از اراده دولت باشد. درواقع این تصور که بسیاری از مردم و دولت‌ها دارند که دولت با ابلاغ سیاست‌های دستوری می‌تواند بر بازار سهام تأثیرگذار باشد تصویری بسیار خطاست که از منطق جهانی سرمایه تبعیت نمی‌کند. دولت‌ها باید از ابلاغ سیاست‌های دستوری بپرهیزند؛ زیرا آنچه آن‌ها تصور می‌کنند، ممکن است نتایجی کاملاً خلاف میل و اراده آن‌ها به وجود آورد. مسئله دیگر آن است که دولت‌ها به خطا بازار سهام را به‌مثابه جبران‌ساز در نظر گرفته‌اند و در مواردی به آن رجوع می‌کنند تا کمبود خویش را از طریق آن پوشش دهند. این سبب شکست بازار

سهام می‌شود و دولت‌ها در قبال این تفکر نادرست به‌راستی مسئول است.

اگر دولت نقش خود را در بازار سهام به‌درستی ایفا کند و مثلاً سکان‌دار خوبی را برای آن در نظر گیرد، نقش خود را به کفایت انجام داده است؛ کاری که دولت روحانی متأسفانه در انجام آن ناتوان بود. هرچند مجلس نیز به این تغییر مدیریت در دولت روحانی اعتراض داشت، اما این اعتراض بیشتر به دلیل نقض قانون در انتخاب جانشین بود و نه عدم شایستگی که نگارنده این سطور بر آن تأکید کرده بود. درواقع انتخاب جانشین بر مبنای کار، دانش و مهارت است که در مورد رئیس سازمان بورس این ویژگی‌ها نه تابع مهارت و نه دانش بود؛ البته دانش به معنی تحصیلات نیست.

درواقع کسی که ریاست سازمان بورس را بر عهده گرفت مدرک دکتر در زمینه بورس از دانشگاه تربیت مدرس در رشته اقتصاد گرفته بود، اما تجربه چندانی در سکان‌داری بورس نداشت. به نظر نگارنده این سطور باید تصمیم‌گیری‌های این مدیران مورد نقد دقیق قرار گرفته و در اتاق‌های فکر بررسی شود، زیرا این تنها جایی است که دولت می‌تواند نقش بهینه خود را انجام دهد. کسانی که در مجلس به سکان‌دار جدید بورس ایراد گرفته بودند اشاره به رویکرد بدیلی در نظام جانشینی داشتند که از منابع انسانی خارج از سازمان برای مدیریت استفاده می‌شود که البته دیدگاه نمایندگان مجلس دیدگاه درستی بود و در این زمینه مسائل حقوقی با نظام شایستگی تا اندازه‌ای هماهنگ هستند.

مسئله دیگر آن است که واقعاً دولت چه نوع حمایتی می‌تواند از بورس انجام دهد؟ در این زمینه دیدگاه واحدی وجود ندارد و دو دیدگاه در مقابل هم قرار دارند که این دو دیدگاه هر دو با لفظ حمایت اما با رویکردهای کاملاً متفاوتی در مورد بورس نظر می‌دهند. سال‌ها پیش شنیده بودیم هر کسی انتقادی به نظام حکمرانی در جمهوری اسلام دارد با چوب تضعیف نظام محکوم می‌شود. در دفاع از آن منتقدان گفته می‌شد این نه تضعیف که تقویت نظام است

که به انتقادهای آن اشاره و سعی در بهبود نقاط ضعف آن دارند. این دو دیدگاه همواره در مقابل یکدیگر قرار داشتند اینک نیز در مورد حمایت دو رویکرد مختلف در مقابل هم قرار گرفته‌اند که مانند سابق، بیشتر بحث از واژگان است و به‌درستی باید مفهوم‌پردازی شود تا از تأثیر منفی حمایت نادرست بر بورس جلوگیری شود.

رویکرد اول حمایت را به این صورت تعریف می‌کند که دولت می‌تواند از طریق پول و ناگزیر ساختن سهامداران عمده به خرید و فروش سهام در هر سطحی از قیمت و کاهش نرخ سود بانکی برای افزایش جذابیت بازار سهام عمل کند. این رویکردهای حمایت از بازار سهام را جانشین قالیباف‌اصل در دولت روحانی در بالاترین سطح به کار بست و نتیجه مثبتی از آن عاید نشد. دیدگاه دوم حمایت را اصلاح سیاست‌های نادرست از قبیل قوانین محدودکننده معاملات سهم و اجتناب از قیمت‌گذاری دستوری و ایجاد تنوع در جعبه‌ابزار بورس می‌داند. با توجه به تلاش‌های اخیر وزیر اقتصاد دولت جدید تصور می‌شود او به مفهوم اول حمایت نظر دارد. از آنجا که مردم بیشتر تصور حمایت دولت از بازار سهام را در معنی اول مدنظر دارند دولت نیز در این دیدگاه عامیانه با آن‌ها هم‌راستا شده و حمایت‌هایی را به عمل می‌آورد که درنهایت بر بازار سهام تأثیر منفی می‌گذارد. بلافاصله بعد از این نوع حمایت‌ها بازار سهام اندکی سبزپوش می‌شود و در مدت کوتاهی سبزپوش باقی می‌ماند که به معنی موفقیت این رویکردها نیست، زیرا تأثیر آن‌ها محدود به زمان و مکان بسیار کوتاه است و تأثیرات ریشه‌ای بر بازار سهام ندارد. از طرف دیگر هر نوع مداخله‌ای به‌صورت موقتی ممکن است میانگین قیمت‌ها را تا حدودی بهبود بخشد به این دلیل ساده که حداکثر افت بازار سهام تجربه‌شده و به‌صورت خودبه‌خودی و حتی بدون انجام هیچ مداخله‌ای با پدیده‌ای موسوم به رگرسیون یا بازگشت به میانگین، اثر مداخله‌ای دیده می‌شود که به معنی درستی مداخله‌ها نیست.

در سوره بقره داستان مشرکی آمده است که همراه

با یار خود به‌سوی مکه می‌گریزد تا خود را از اهالی مدینه دور سازد. در بیابان نوری راه او را اندکی روشن می‌کند و سپس تاریکی مطلق او را دربر می‌گیرد. قرآن کریم با اشاره به داستان او این ایده را مطرح می‌کند که برخی از تصمیم‌هایی که در روشنائی زیاد، ولی در محدوده بسیار اندکی صورت می‌گیرند، نادرست است، زیرا افق‌های گسترده روبه‌رو را نادیده می‌انگارد. تجربه فردی ما نیز نشان می‌دهد هنگامی که در تاریکی از چراغ‌قوه برای دیدن جلوی پای خود استفاده می‌کنیم نمی‌توانیم مثلاً در مسیری مانند پایین آمدن از کوه روبه‌رو را به‌خوبی دیده و تصمیم‌های درستی بگیریم. دلیل ساده آن به لحاظ فیزیکی آن است که مردمک چشم ما با آن نور اندک که به‌صورت موضعی جلوی ما را روشن می‌کند بسته شده و بنابراین امکان دیدن فضای دور که با مردمک چشم باز میسر است از میان می‌رود؛ تصمیم‌های دستوری دولت نیز عیناً به همین شکل عمل می‌کند و نمی‌تواند در درازمدت مؤثر افتد.

آخرین نوع این تصمیم‌گیری‌ها در جلسه سه‌شنبه هفته دوم آبان بود که دولت در جلسه ستاد هماهنگی اقتصادی دولت بر لزوم پرداخت مابقی سهم بورس از یک درصد منابع که قبلاً تصویب شده بود تأکید کرد و رئیس‌جمهور نیز آن را تأیید کرد که تأثیری موقتی بر بورس داشت. با این حال اگر دولت در مواردی که نیازمند بورس است نخواهد نقصان سیاست‌گذاری‌های اقتصادی خود را به کمک آن جبران کند، بیشتر بر بورس تأثیر مثبت خواهد گذاشت. به عبارت دیگر آن را به‌صورت آزاد و مستقل مدنظر قرار داده و فقط هدایت آن را به دست

سکان‌دار شایسته‌ای بسپارد. با وجود آن چنین افقی دور از انتظار است. رئیس سازمان بورس و اوراق بهادار به‌عنوان مثال به نحوه قیمت‌گذاری خودرو اشاره کرده و تأکید می‌کند سایه حمایت دستوری از سر صنعت خودروسازی برداشته نخواهد شد؛ بنابراین نمی‌توان امید داشت بورس که مفهوم جریان شفاف سرمایه‌داری است در این نوع نگاه‌ها به‌درستی درک و هدایت شود و پیش‌بینی می‌شود در آینده با همین نگاه شرایط نادرستی را تجربه کنند.

نگارنده این سطور بر این باور است همان‌طور که فلسفه بورس به معنای پذیرفتن خطر سرمایه‌گذاری و ریسک‌پذیری است بایستی دامنه نوسان از آن برداشته شود تا از طریق آن بورس به شکل مفهومی و فلسفی خود درآید و بتواند در شفافیت سرمایه‌گذاری و حاکمیت اقتصادی نقش خود را به‌درستی ایفا کند. مهم‌ترین رقیب بورس در این روزها بازار ارز دیجیتال است که برای نخستین بار در دولت جدید از بازار سهام

پیشی گرفته و نقش برجسته‌تری را در ریسک‌پذیری سرمایه‌گذاران در آن به‌عهده گرفته است. این ریسک‌پذیری دلیل جذابیت این بازار است. مثلاً اگر سیاست‌گذار محدودیت‌هایی همچون دامنه نوسان و حجم مینا را نادیده بگیرد، می‌تواند بر جذابیت بازار بورس بیفزاید. جذابیت یک بازار تا حدی به نوسان آن مربوط است که خود حاصل افزایش ریسک در آن است. بازار کریپتوها شاهد افزایش سرمایه‌گذاران و ورود پول‌های جدید به آن بوده است. دامنه نوسان برعکس از جذابیت بازار بورس کاسته و آن را در مقابل بازار کریپتوها در موضع ضعف قرار می‌دهد. نگارنده این سطور هرچند با برخورد قوه قضائیه با مدیرعامل صرافی کریپتوها در تهران به دلیل ایجاد Token بدون پشتوانه RBG موافق است، اما در عین حال بر این نکته پافشاری می‌کند که باید لزوماً بازار سهام نسبت به بازار کریپتوها و بازار ارزهای دیجیتال نه فقط با پشتوانه قوه قضائیه که در ذات خود برتری داشته باشد و هر دو بازار جذابیت یکسانی داشته باشند تا سرمایه‌گذاران به حضور در بازار سهام تشویق شوند. در عین حال مجدداً در بازار کریپتوها مشاهده کردیم افراد با انگیزه به‌دست آوردن سود که البته انگیزه مشروعی است وارد شدند و پس از بسته شدن صرافی کسانی که داعیه ضرر داشتند از مسئولان خواستند ضرر آن‌ها جبران شود. در بازارهای سرمایه‌ای و نیز بازار ارز دیجیتال این مسئله بی‌معنی است؛ زیرا آن‌ها باید هزینه ریسک خود را در صورت شکست بپذیرند. اینکه دادستان از طریق محل دارایی‌های مصادره‌شده از صرافی‌های آن‌ها را جبران می‌کند قابل قبول است، اما نباید مانند بازار سهام از صندوق توسعه ملی برای این کار هزینه کند و انجام این کار در مورد بازار سهام نیز به لحاظ اخلاقی نادرست است. ورود قوه قضائیه معمولاً در بازار سهام همان‌طور در بازار کریپتوها تا حدی قابل قبول است که وجهه قانونی داشته باشد. ورود قاضی مشهودی به موضوع مؤسسات اعتباری یک‌سره نادرست و به معنای عدم پذیرش ریسک افرادی بود که در این موقعیت‌ها ریسک آن را نیز باید بپذیرند.

در آخرین مقاله‌ای که نگارنده در مورد بورس نوشت با اشاره به سخنان مقام رهبری رویکردهایی را برای بازگشت اعتماد به بازار سهام نشان داد که مهم‌ترین آن پذیرش مسئولیت در سکان‌داران بورس است. در این فاصله متأسفانه نصب ماینر در زیرزمین بورس تهران ضربه کاری به اعتماد مردم زد که عذرخواهی رسمی پس از آن باید صورت می‌گرفت و یک کمیته حقیقت‌یاب به‌عنوان حضور نفر سوم یا تیم سوم که انگیزه هواداری از سازمان بورس تهران را ندارد باید این موضوع را بررسی می‌کرد که مشخص شود این

کار در کدام مدت زمانی انجام شده و چه میزان بیت‌کوین استخراج شده و به‌عنوان دارایی در دفاتر شرکت ثبت شود و اگر امکان فروش وجود دارد، این دارایی به فروش رسیده و درآمد آن در اطلاعات مالی شرکت قرار گیرد تا بتوان بورس را به‌صورت یک سازمان که مسئولیت‌پذیری اجتماعی دارد در نظر گرفته و اعتماد خدشه‌دار شده را به آن بازگردانید. در هنگام ورود مردم به بازار بورس نیز هماهنگ با تبلیغ برای شرکت مردم در بورس باید آموزش‌های لازم نیز در اختیار مردم قرار می‌گرفت و هشدارهای لازم برای سرمایه‌گذاری مستقیم در بورس به آن‌ها داده می‌شد؛ زیرا سرمایه‌گذاری مستقیم مردم در بازار سهام با خرید زمین و یا خرید ارز که آموزش کمتری را نیاز دارد قابل‌مقایسه نیست. به این ترتیب ممکن بود مردم به این آگاهی برسند قبل از آنکه آموزش حرفه‌ای در زمینه بورس و تحلیل‌های مرتبط با آن را ببینند باید از طریق سبدگردان‌ها تریدر یا صندوق‌های سرمایه‌گذاری مشترک عمل کنند.

مسئولیت‌پذیری بورس تهران برعکس آنکه تصور می‌شود تنها در قبال شاخص‌ها نیست، زیرا این شاخص از عوامل متعدد و چندگانه‌ای تأثیر می‌پذیرد و بسیاری از آن‌ها در اختیار سازمان بورس نبوده و بنابراین مسئولیت سازمان در قبال شاخص را نباید در حیطه مسئولیت‌پذیری سازمان در نظر گرفت. این نوعی خطای شناختی است که مسئولان دولتی و نیز مردم نسبت به سازمان بورس داشته و حتی قوه قضائیه سازمان را با این نگاه ارزیابی می‌کند. بلکه سکان‌دار بورس مسئول دقت در معاملات و سلامت انجام معاملات است و باید توجه داشت که مسئولیت‌پذیری در مقابل شاخص امری موهوم و تابع عوامل متعدد فنی و اقتصاد کلان و نرخ ارز و نیز روابط سیاسی است که بورس مسئول آن‌ها شمرده نمی‌شود. این آگاهی را در آغاز شکل‌گیری بورس به شکل نوین در قرن بیستم مارکس وبر در مقالات اولیه خود ارائه داد. اگر این موضوع در ذهن تحلیل‌گران بنشیند، در آن صورت بسیاری از خطاهای شناختی که اکثراً ریشه در نظریه توطئه دارند شکل نمی‌گیرد. با وجود آنکه دولت کنونی در انتخاب کارگزاران خود با خطاهای زیادی عمل کرده است که بسیاری از آن‌ها جای نقد جدی دارد، اما در انتخاب رئیس بانک مرکزی نشان داد به بازار سرمایه توجه جدی دارد؛ اما آنچه تاکنون دیده‌ایم توجه دولت بیشتر معطوف به اخذ مالیات بیشتر و فروش اوراق کمک است که به دو دلیل به نظر نگارنده با خطا روبه‌روست: نخست آنکه چنین سازوکارهایی مربوط به زمانی است که مردم به دولت و نیز به بازار پول و بازار سرمایه اعتماد زیادی داشته باشند تا به‌صورت داوطلبانه مانند آنچه در کشورهای پیشرفته دیده می‌شود مالیات پردازند از طرف دیگر این نوع سیاست‌ها سازمان بورس را که باید استقلال عمل خویش را حفظ کند با ضعف روبه‌رو خواهد ساخت و احتمالاً وعده‌هایی که رئیس‌جمهور برای بهبود وضعیت بازار سرمایه داد به نتیجه نرسد. امیدوارم در آینده در این مورد قضاوت خوش‌بینانه‌تری داشته باشم. ■

دولت‌ها به خطا بازار سهام را به‌مثابه جبران‌ساز در نظر گرفته‌اند و در مواردی به آن رجوع می‌کنند تا کمبود خویش را از طریق آن پوشش دهند. این سبب شکست بازار سهام می‌شود و دولت‌ها در قبال این تفکر نادرست به‌راستی مسئول است

حسرم انداز جامع



عمر پیگیری حقوق کودک در ایران چندان بلند نیست. در مشروطه با تغییر در ساختار آموزشی، نگاه به حقوق کودکان هم دچار تغییراتی شد و به مرور با فراز و فرودها و چالش‌هایی پیگیری شد. فراز و فرودها پس از انقلاب هم ادامه داشت و هر چند قوانین حقوقی گاهی بسیار عقب‌تر از نیاز زمانه بود، اما پذیرفتن پیمان‌نامه حقوق کودک از سوی ایران کار بزرگی بود و حتی بر قوانین هم تأثیراتی داشت. در ادامه چالش‌های فراروی نهال نوپای حقوق کودک در ایران، دولت جدید در اولین اقداماتش ابلغ یک سند بود. با «سند ملی کودک و نوجوان» بحث‌های جدیدی درباره چالش‌های پیش پای حقوق کودک در ایران مطرح شد. در این شماره فاطمه قاسم‌زاده، سیامک زند رضوی، پیام روشنفکر و شیما وزوایی از پیمان‌نامه حقوق کودک و سند ملی و چالش‌های پیش‌روی کودکی گفته‌اند.

پیمان‌نامه حقوق کودک؛ از حرف تا عمل؛

گفت‌وگو با سیامک زند رضوی



ماشین پلاستیکی حقوق کودک؛

گفت‌وگو با فاطمه قاسم‌زاده



من به چشم خویشتن دیدم که جان آن‌ها می‌رود

درباره نسبت نسل جدید فعالان حقوق کودک با پیمان نامه حقوق کودک



شیما زورابی

کودکان معلول و کودکان ادیانی بجز دین اسلام از حقوقشان بی‌می‌برد. سؤال اصلی اینجاست: آیا خود پیمان‌نامه حقوق کودک ظرفیت دفاع از خودش را به فعالان کودک می‌دهد؟ استدلال «پیمان‌نامه به‌مثابه قوانین داخلی است» که بی‌شمار توسط فعالان کودک در میزهای مذاکره، پنل‌ها و گفت‌وگوها برای دفاع از کودکان کار، پناهنده، کودک مورد آزار جنسی قرار گرفته یا کودک‌مادران استفاده شده، آیا امروز هم می‌تواند ابزار مناسب و کاملی برای دفاع از کودکان و تحقق خود اهداف پیمان‌نامه باشد؟

دو رویکرد مطرح است: اولین رویکرد که میان نسل جدید فعالان حقوق کودک زیاد هم شنیده می‌شود این است که «پیمان‌نامه کف مطالبه» است. در جواب این افراد باید گفت اتفاقاً تحقق پیمان‌نامه اصلاً کف مطالبه نیست. عدم تبعیض کف مطالبه است یا حق ارائه نظر یا حق هويت؟ اینجا نباید تنها از گفتمان کل‌گرا و جهانی صحبت کرد، بلکه باید از حقوق جهان‌شمول گروه‌هایی از کودکان گفت که حقوقشان از آن سلب شده. هر نوع گفتمان خنثی مانند نقدی که سال‌هاست بر گفتمان/صنعت حقوق بشر وارد است در نهایت تحت تأثیر سلسله‌مراتب قدرت قرار می‌گیرد و گروه‌هایی از قومیت، نژاد، جنسیت و طبقه اقتصادی را در جایگاهی برتر نسبت به گروه‌های فرودست قرار می‌دهد. اینجا قراتی میان شعار «جان سیاه‌پوستان مهم است» که گروه‌های آزادیخواه رنگین‌پوست در امریکا برای مبارزه با بی‌عدالتی سیستماتیک نژادی در امریکا می‌دهند و شعار به‌غایت سفیدپوست «جان همه مهم است» گروه‌های راست‌گرای امریکایی وجود دارد.

بحث کودکان شرایط دشوار، کودکان کار و کودکان مهاجر هم همین‌طور است. نمی‌توان از حق زندگی شایسته همه کودکان گفت، اما در برابر دلایل اصلی سلب حقوق گروهی از کودکان سکوت کرد. نمی‌تواند به تصاویر شاد از کودکانی از همه نژادها که دست در دست هم دارند و زیر رنگین‌کمانی حقوق کودک در سال‌های گذشته القا کردن پدیده فقر به‌عنوان دلیل ریشه‌ای کار کودک بوده که در تقابل با رویکردهای دستگیری و جمع‌آوری کودکان و بازنمایی منفی از آن‌ها به‌عنوان شارکان در باندها و مافیایا توسط حاکمیت قرار می‌گیرد. امروز این نگاه کافی نیست. نمی‌توان تنها از فقر سخن گفت. باید پرسید فقر چه کسی؟ فقر چه طبقه‌ای؟ فقر کدام قوم؟ حقوق شهروندی کدام گروه‌ها (مهاجر) به‌صورت ساختاری نادیده گرفته شده و چرا؟

شاید نسبت نسل جدید فعالان حقوق کودک (نقد آن‌ها بر محدودکردن تمام گزاره‌ها به دفاع‌های حقوقی خنثی و کل‌گرایانه) با پیمان‌نامه حقوق کودک همین است. دقیق شدن بر «چراها» و مطالعه و بازنمایاندن آن‌ها در سطوح فراگیر اجتماعی از همین طریق می‌تواند در دفاع از حقوق کودکان (و درواقع تحقق همان مفاد پیمان‌نامه حقوق کودک) مؤثر بیفتد. باید دانست مسئله حقوق کودکان چطور در تلاقی جنسیت، اقلیم، نژاد قرار می‌گیرد. باید دانست کدام ساختارها و با چه سازوکاری کودکان از آموزش، بقا، حیات، سلامت و امنیت محروم می‌کنند.

اگر کسی حتی چند صباحی در حوزه تشکلهای حامی کودکان در ایران فعالیت کرده باشد، به‌سرعت و راحتی می‌فهمد آنچه عمیقاً این گروه‌ها، سازمان‌ها و فعالان را به هم پیوند می‌دهد پیمان‌نامه جهانی حقوق کودک است. بجز این پیوند که به‌جد باید گفت چیزی عمیق‌تر و هم‌دانه‌تر از نوعی «همدستی» است، پیمان‌نامه حقوق کودک سه کارکرد مشخص دیگر نیز برای تشکلهای مردم‌نهاد دارد: اول، پیمان‌نامه گفتمانی نسبتاً جهان‌شمول ساخته که حق‌محور است و بر اساس آن می‌توان از حقوق اساسی کودکان (مثل آموزش، سلامت و عدم تبعیض) دفاع کرد و البته مأموریت و چشم‌انداز سازمانی برای ترویج و تحقق آن ساخت: دوم، پیمان‌نامه و پیوستن مشروط ایران به آن در سال ۱۳۷۲، بستری حقوقی و قانونی برای ابزار حقوق کودکان فراهم می‌کند؛ و سوم، پیوستن ایران به کنوانسیون بین‌المللی حقوق کودک به‌نوعی دستاورد و افتخار نسل قبلی فعالان این عرصه تلقی می‌شود.

می‌توان درباره هر سه این کاربردها مقاله‌ها نوشت و ساعت‌ها بحث و نقد کرد. قصد از نوشتن این مقاله، اما این کار نیست. اگر کمی دقیق‌تر به لحظه اکنون نگاه کنیم و مسئله حقوق کودکان را در بستر اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی امروز ببینیم، همه کاربردهایی که در بالا ذکر شدند امروز در تهدید هستند.

سند ملی حقوق کودک و نوجوان در حالی به تصویب رسید و رئیس‌جمهور شهریورماه آن را ابلاغ کرد که شورای عالی انقلاب فرهنگی به‌اشتباه در جایگاه قانون‌گذاری قرار گرفته و افراد باتجربه و دانش و نهادهای علمی و مدنی در تدوین آن هیچ نقشی نداشته‌اند. بن‌بند این سند در اختلاف فاحش با مفاد پیمان‌نامه قرار دارد و برای متوجه شدن این مسئله آن‌قدرها به دانش تخصصی یا حقوقی نیاز نیست. هرکسی متن سند را بخواند در دید اول تفسیرهای مبهم معطوف به دین می‌بیند و در دید دوم به محروم کردن عامدانه گروه‌های مختلفی از کودکان مانند کودکان پناهنده و مهاجر، کودکان دختر و اقلیت‌های جنسیتی،

آیا برداشت گفتمانی از پیمان نامه می تواند چند میلیون کودک محروم از تحصیل را به مدرسه بازگرداند؟ آیا می تواند غول خصوصی سازی و کالایی سازی و توسعه نابرابر آموزش را شکست دهد؟ آیا گذشته از حمایت همه جانبه از کودکان مهاجر، می تواند حقوق شهروندی مهاجران افغانستانی را تضمین کند؟

و اما در رویکرد دوم می توان به روش «عمومی سازی پیمان نامه» در سطح جامعه و فراگیر ساختن آن ها به عنوان مطالبات و حتی بدیهیات اجتماعی اشاره کرد. این رویکرد نیز سال ها توسط برخی فعالان حقوق کودک از جمله جامعه شناس دکتر سیامک زند رضوی ترویج شده است. در اینجا او نه تنها به بازآفرینی پیمان نامه در بستر بوم ها و فرهنگ ها و در میان جنسیت های متفاوت می پردازد، بلکه تلاش

می کند گنه پیمان نامه و حق بقا، رشد، امنیت و مشارکت را به میان مردم و گروه های اجتماعی آورد و به این شکل از انحصار فعالان حقوق کودک به عنوان تنها متولیان اجرای پیمان نامه به عنوان الف) قانون داخلی؛ و ب) مانیفست تشکل های مردم نهاد خارج کند.

با وجود تغییراتی که هر روز شاهد آن هستیم، از جمله ابلاغ همین سند ملی حقوق کودک که از ملی بودن تنها مرکزگرا و ایدئولوژیک بودن را به عاریت گرفته، باید بدانیم و آماده باشیم نسل جدید فعالان حقوق کودک راه طولانی و سختی در پیش دارند. آن ها تنها باید کودکی و حقوق کودک را به رسمیت بشناسند، بلکه باید پیوندهای جدیدی میان دیگر گروه ها و مسائل اجتماعی که مشخصاً در تلاقی با سلب و حذف حقوق گروه هایی از

کودکان می شود برقرار کنند. از حقوق کار گرفته تا حقوق معلمان و کارگران و زنان و آن ها همچنین باید بدانند در عرصه مدافعه گری برای حقوق کودکان این بار خود کودکان و گروه های در شرایط دشوار و در معرض خطر باید حضور فعال داشته باشند و نه تنها دارای صدای اصلی، مشارکت و تصمیم گیری واقعی بوده، بلکه جنبش های جدید دفاع از حق کودکی را راهبری کنند. شاید باید اصل دوم پیمان نامه حقوق کودک را به جای تأکید بر عدم تبعیض میان همه کودکان، این گونه نوشت: «مبارزه با تبعیض علیه گروه هایی از کودکان به نفع همه کودکان است».

وجه مشترک دو نسل و دو روش؟ حقوق کودکان قابل مذاکره نیست و همچنان نباید از اصول پیمان نامه حقوق کودک پایین آمد. ■

کودک در کشاکش روابط قدرت گفت و گو با پیام روشنفکر



از سال ۱۳۷۳ در شرایطی که دولت وقت سعی در ایجاد ارتباط همه جانبه با جهان داشت، مجلس ایران پیمان نامه حقوق کودک را به صورت مشروط پذیرفت. پیمان نامه حقوق کودک در زمینه و زمانه خاصی زاده شد. سال ها تلاش در این حوزه و تغییراتی که در مفهوم کودکی ایجاد شد و تلاش فعالان مختلف از نویسندگان کودک تا فعالان اجتماعی، زمینه چنین پذیرشی را ایجاد کرد. پذیرش پیمان نامه و فعالیت فعالان حقوق کودک در طول این سال ها در پیچه های بسیاری بر روی جامعه ایران گشوده بود، حتی نهادی چون آموزش و پرورش که لختی و اینرسی بسیار بالایی دارد در این تغییر گفتمان دچار تغییراتی هر چند اندک شد، اما حالا دولت با ابلاغ سند موسوم به «سند ملی کودک و نوجوان» نوعی عقب گرد گفتمانی را ترویج می کند. با پیام روشنفکر، جامعه شناس و پژوهشگر حوزه اجتماعی، امکان اجرا شدن این سند و زمینه صدور آن و ماجرای پذیرش پیمان نامه را بررسی کرده ایم.

حقوق کودک در ایران عمر بلندی ندارد. چه گفتمان هایی در این حوزه وجود داشته است؟

دوره ای طولانی وجود دارد که کودک یک دال غایب است و حقوق کودک در هیچ گفتمانی نیست و اساساً خانواده مسئله است. در این گفتمان بزرگسالان مسئله اند و ساختن انسان در معنای بزرگسالانه اش که باید مرد شود یا مدرن یا عامل توسعه یا انقلابی. در این دوره ها خیلی کودک و بودنش مطرح نیست، حداکثر بحث شدن اوست. تا اینکه بعد از تحولاتی که در جهان و ایران رخ داد جریان های جدیدی شکل گرفت. ابتدا در خصوص حقوق کودک و سپس خود کودکی و بودن کودک به مثابه یک دوران مستقل و ارزشمند. به طور کلی شاید بتوان سه نوع گفتمان حقوق کودک در نظر گرفت: نخست گفتمانی که حقوق کودک را در پرتو حقوق خانواده می بیند و بر این اساس خود کودک در این گفتمان غایب است؛ دوم گفتمان حمایت، مراقبت و حفاظت است که به پیمان نامه حقوق کودک و نظام های رفاهی و شهروندی گره خورده و بسیاری در جامعه مدنی و دولت به این بحث وارد شدند که کودکان نیازمند

محافظت و مراقبت هستند و به این دلیل کودک موضوع حقوق و حمایت قرار گرفت و صاحب حق شد، اما در بطن همین گفتمان بذرهایی برای گفتمان سوم وجود داشت؛ و گفتمان سوم کودک را از موجود وابسته و نیازمند حمایت فراتر می برد و آن را به عاملی برمی کشد که اساساً خودش و بودنش مهم است. این گفتمان سوم در حوزه مطالعات و جامعه شناسی کودکی جدید در حال شکل گیری است و در ایران نوپاست. ادبیات این گفتمان در حال تولید است و آثاری در این باره ترجمه شده است؛ البته ما در این گفت و گو به این گفتمان کمتر می پردازیم، چون اساساً خیلی از آن نظام حقوقی مشخصی منتج نشده است؛ بنابراین این گفتمان در سطح آکادمی و روشنفکری مطرح شده است. بذرهایی این گفتمان در بندهایی از پیمان نامه حقوق کودک مصوب ۱۹۸۹ (۱۳۶۸) مجمع عمومی سازمان ملل متحد کاشته شده که در آن در بندهای ۱۲ و ۱۳ بیان می کرد کودکان از زمانی که قادرند باید بتوانند عقاید خود را به صورت آزادانه بیان کنند و از سوی دیگر باید به نظرات کودکان بها داده شود. لحاظ این عقاید در اموری که روی سرنوشت آن ها تأثیر می گذارد بسیار مهم است. زمانی که بحث تصویب

پیوستن ایران به کنوانسیون حقوق کودک در دهه ۷۰ مطرح بود، شورای نگهبان ایراداتی را مطرح کرد که اتفاقاً مربوط به همین موارد بود.

این شکل از حق ابراز عقیده، مشارکت، سازمان‌دهی، حق تشکل‌یابی که در کنوانسیون برای کودکان قائل شده و در گفتمان سوم هم جایگاه ویژه‌ای دارد کمتر مورد توجه جامعه مدنی و دولت بوده است؛ البته در جامعه مدنی بخش‌هایی همیشه توجه داشتند به‌طور مثال مؤسسه کودکان دنیا و شورای کتاب کودک و روی حق مشارکت کودکان بیشتر از بقیه کار کرده است. از سوی دیگر، طرح‌هایی مانند شهردار مدرسه و پارلمان دانش‌آموزی در این چارچوب بود، اما درباره اینکه چقدر این تجارب موفق بود باید بیشتر شواهد تولید کرد.

اگر بخواهیم به‌طور دقیق‌تر بگوییم، دو گفتمان اخیر چه تفاوت‌های دارند؟

«نخست بد نیست اشاره کرد که وقتی از گفتمان صحبت می‌کنیم، یعنی درباره روابط قدرت هم حرف می‌زنیم، چون سوژه هر گفتمان را تا حدود زیادی قدرت شکل می‌دهد. در اینجا بحث رابطه بزرگسالان و نهادهای بزرگسالان با سوژه‌ای مانند کودک مطرح است که در گفتمان اول اساساً کودک غایب و تحت انقیاد و قیمومیت خانواده است و در دومی، هنوز بزرگسال و نهادهای بزرگسالانه همچون دولت مهم است و کودک به‌عنوان سوژه محافظت و حمایت و البته تربیت بیان می‌شود. در گفتمان سوم، رابطه دولت و بزرگسال با کودک تا حدودی هم ارزتر می‌شود و اگر در دوره‌های قبل رابطه بین این‌ها عمودی است، این رابطه افقی می‌شود و خود کودک مهم می‌شود. گویی اکنون مهم است که دولت و بزرگسالان در کنار کودک قرار بگیرند و جهان او را ببینند و حرف‌های او را بشنوند و لذا

نه تنها مفهوم کودکی، بلکه خود بزرگسالی و نهادمندی‌های آن به‌ویژه رابطه با کودکان بازنگری شود.

اگر مصداقی عینی برای تحقق این موضوع بخواهم بیان کنم، از سایر کشورهایی که مطالعات کودکی و حق مشارکت و ابراز عقیده و سازمان‌دهی کودکان زودتر از ما به سطح گفتمانی و اجرایی درآمده است، نمونه شناخته‌شده و متأخرش دختر سوئدی گرتا تونبرگ، فعال محیط زیست است که به خاطر فعالیت‌هایش در زمینه آگاه‌سازی جهانی در مورد خطرات ناشی از تغییرات

اقلیمی و با سؤال از سیاستمداران برای پاسخگویی به عدم اقدام خود در مورد بحران گرم شدن زمین مشهوراست و کسانی چون ترامپ را به چالش کشید و در مجامع بین‌المللی سخنرانی داشت و

اخبارش در ایران هم منعکس شد. کسانی مانند او حاصل تغییراتی است که متناسب با گفتمان سوم در نظام آموزشی و نهادمندی‌های سیاسی برخی کشورها ایجاد شده است. در گفتمان سوم قرار نیست کودک صرفاً به‌عنوان شهروند یا عامل توسعه یا هر نوع ایدئولوژی دیگری برای آینده آماده شود، بلکه جایگاه اجتماعی و درک و نظرات اکنون او نیز اهمیت دارد؛ البته بلافاصله برداشت فردگرایانه افراطی و صرفاً لیبرالی از این گفتمان نباید داشت و در کنار آزادی بیان و عقیده بحث مشارکت و سازماندهی در اینجا نهفته است که منطبق بر برداشتی است که هستی‌نوعی و جمعی بشر در سیاره و جهان را مدنظر دارد که ماهیتی جمعی و کل‌گرایانه دارد.

این تغییرات باعث جدی شدن و تأثیرگذار شدن کودکان شد. در ایران هم تلاش‌هایی برای اهمیت دادن به صدا و دیدگاه و تجارب کودکان در زمینه‌های مختلف شروع شده، از درون خانواده‌ها گرفته تا سطوح میانه در نهادهای مدنی و بعضاً فعالیت‌های هنری و پژوهشی و کارشناسی (از تئاتر مشارکت تا برنامه‌ریزی شهری یا ابتکاراتی که ذکر شد مانند شهردار مدرسه و پارلمان دانش‌آموزی).

این گفتمان‌ها مبتنی بر ضرورت‌های اجتماعی صورت می‌گیرند. در سال ۷۳ چه ضرورت‌هایی در جامعه ایجاد شد که ایران را به عضویت در کنوانسیون حقوق کودک کشاند؟

«زبان‌شناسان بیشتر تأکید دارند گفتمان نحوه کاربرد زبان در متون و زمینه‌ها و درباره مفاهیم و بعضاً مطالعه جملات و مفاهیم آن است. به‌طور مثال اگر بخواهیم ببینیم واژه کودکی در طول زمان چه تطوری داشته است در وجه جامعه‌شناسانه این

مطالعه شرایط و تعیین‌کننده‌ها و ضرورت‌های اجتماعی و روابط قدرت را هم در این باره مطرح می‌کند. در دهه ۷۰ پس از اینکه جنگ تمام شد و دولت دوم هاشمی رفسنجانی روی کار آمد (با شعار سازندگی)، تغییراتی در داخل ایران و در تعامل با خارج از ایران به وجود آمد. هم‌زمان جامعه مدنی و جنبش‌های اجتماعی در حال شکل‌گیری بود، طبقه متوسط در حال رشد بود و فاصله‌های طبقاتی زیاد شد، مسائل اجتماعی که در سایه جنگ و شرایط خاص آن کم‌رنگ شده بود کم‌کم پدیدار شد.

در اوایل تابستان سال ۷۲، در هیئت‌وزیران از سوی وزیر دادگستری وقت، آقای شوشتری، لایحه‌ای برای پیوستن ایران به کنوانسیون حقوق کودک ارائه شد که این لایحه پس از تصویب در دولت به

مجلس رفت و در آنجا هم خیلی زود تصویب شد و به شورای نگهبان رفت. شورای نگهبان در بررسی نخستین ایراداتی را به برخی مواد این کنوانسیون وارد می‌کند مبنی بر اینکه بندهایی از آن با شرع و قانون مغایرت دارد. موادی که روی آن دست می‌گذارد بیشتر مواردی است که مربوط به گفتمان سوم است. گویی حساسیت‌هایی وجود داشت که بچه‌ها را از ذیل اقتدار و قیمومیت خانواده و حکومت بیرون بیاوریم و برای آن‌ها به‌صورت منفرد یا سازمان‌یافته حقوقی قائل شویم. در واقع تحولات اجتماعی پذیرفته بود که حقوق کودک به رسمیت شناخته شود، اما گویی بخش‌هایی از ساختار، چه در جامعه و چه حاکمیت، هنوز این آمادگی را نداشت و در مقابل بخشی از این تحولات مقاومت می‌کردند.

انتقاد شورای نگهبان به این پیمان‌نامه چه بود؟

«کنوانسیون ۵۴ ماده دارد، در سه بخش و بندهای متعدد و در متن آن و دو پروتکل الحاقی که یک دهه بعد اضافه شد، بسیاری از حقوق کودک مشخص شده است، از جمله حق ثبت ولادت، ثبت نام و ثبت تابعیت، حق بر همبستگی خانوادگی، حق بر سلامت، حق بر آموزش، حق مصونیت از سوءاستفاده و استثمار جنسی و کاری.

شورای نگهبان روی چند بند ایراد گرفت از جمله بند ۱ ماده ۱۲؛ بند ۱ و ۲ ماده ۱۳؛ بند ۳ و ماده ۱۴؛ بند ۲ ماده ۱۵ و بند ۱۶ ماده ۱۶ و نهایتاً بند ۲ قسمت ۱ ماده ۲۹؛

اولی، بند یک ماده ۱۲ بود. این بند می‌گوید بچه‌ها از زمانی که قادر هستند می‌توانند عقایدشان را آزادانه در همه موضوعات ابراز کنند. بعد می‌گوید باید به نظر کودکان بر اساس سن و شرایطشان بها داده شود. ماده ۱۳ هم روی حق آزادی ابراز عقیده، جست‌وجو، دریافت و ارسال اطلاعات بدون توجه به مرزها و کتبی بودن و شفاهی بودن آن پافشاری می‌کند و شورای نگهبان روی آن هم دست گذاشت.

باید توجه داشت در آن دوره برای بزرگسالان هم در جامعه این حقوق با چالش‌ها و محدودیت‌هایی مواجه بود. سانسور کتاب، آثار هنری و رسانه‌ها شروع شده بود و حالا این موارد در کنوانسیون می‌خواست این حقوق را به بچه‌ها بدهد، می‌توان پیش‌بینی کرد نه تنها با جو و تفکرات غالب در آن دوره سازگار نبود، به مذاق خیلی‌ها خوش نمی‌آمد. شورای نگهبان در ادامه روی بند ۱ و ۳ ماده ۱۴ کنوانسیون هم دست گذاشت. بند ۱ مربوط به حق عقیده، فکر، مذهب برای کودکان است که با آن موافق نبود. مخصوصاً بند ۳ که روی آزادی در اظهار عقیده مذهبی است. کنوانسیون می‌گوید فقط این حق اظهار عقیده تنها در مواردی می‌تواند محدود باشد که برای حفظ امنیت، سلامت، اخلاق نظم عمومی، آزادی دیگران ضرر داشته باشد. ماده ۱۵ هم در مورد آزادی تشکیل اجتماعات و مجامع مسالمت‌آمیز به رسمیت می‌شناسند. باز هم تنها

در گفتمان سوم قرار نیست کودک صرفاً به‌عنوان شهروند یا عامل توسعه یا هر نوع ایدئولوژی دیگری برای آینده آماده شود، بلکه جایگاه اجتماعی و درک و نظرات اکنون او نیز اهمیت دارد



حد را محدودیت‌های قیدشده در قانون می‌داند و جالب است که در اصل متن انگلیسی کنوانسیون جایی که این آزادی‌ها را مشروط به ممانعت از ایجاد اختلال در مبانی امنیت ملی می‌کند، یک قید جوامع دموکراتیک دارد که آن در متن فارسی ترجمه نشده است؛ یعنی این محدودیت‌ها را فقط مشروط به دموکراتیک بودن جامعه مشروع می‌داند. نظر کنوانسیون و البته گفتمان سوم این است که کودکان بتوانند دست به نقادی پارادایم‌های بزرگسالان و مسائلی مانند توسعه بزنند و حتی برای آن سازمان‌دهی‌ها و جنبش‌های خود را ایجاد کنند. ماده ۱۶ هم درباره حفظ حریم خصوص است و اینکه خانواده و دولت حق ندارند (جز به حکم قانون) در مسائل شخصی کودکان دخالت کنند. این مورد هم از سوی شورای نگهبان مورد اعتراض قرار گرفته بود، چون در آن دوره با توجه به شرایط اجتماعی عدم نظارت بر مسائل شخصی کودک زیر سؤال بود. تفکر قیام‌آب که در گفتمان اول پررنگ است در این حوزه خودش را نشان می‌دهد، چون بزرگ‌ترها قیام و ولی هستند و حق دخالت دارند. نهایتاً ایراد آخر مربوط به ماده ۲۹ بود که به محتوای آموزش و پرورش مربوط است و کشورهایی که به کنوانسیون می‌پیوندند باید در محتوای آموزشی خود مواردی از این دست که باید به حقوق بشر و آزادی و محیط طبیعی احترام بگذارند را لحاظ کنند. در این ماده بندی قرار دارد مبنی بر اینکه باید محتوای در آموزش و پرورش وجود داشته باشد که کودک خود را برای زندگی مسئولانه در جامعه آزاد با روحیه مملو از تفاهم، صلح، مساوات بین زن و مرد و دوستی بین تمام مردم، گروه‌ها، مذاهب و قوم‌ها آماده کند. این بندها رویکردهای کلی به آموزش را برای کشورهای عضو مشخص کرده است. شورای نگهبان روی این مورد هم دست گذاشت و آن را مغایر با قانون و شرع دانست. این لایحه در پایان سال به مجلس برگردانده شد و مجلس دوباره این لایحه را بررسی کرد و تغییراتی داد و گفتند موارد مغایرت را رفع کرده و یک حق شرط هم روی لایحه گذاشته شد. ماده واحده‌ای به این کنوانسیون از سوی مجلس با عنوان حق شرط اضافه شد که می‌گوید ما به این کنوانسیون می‌پیوندیم، اما مشروط به اینکه مفاد آن در هر مورد و هر زمان در تعارض با قوانین داخلی یا موازین اسلامی باشد از طرف دولت لازم‌الرعایه نباشد؛ بنابراین در نهایت گویی سند اصلی تغییر آن‌چنانی نمی‌کند و اگر نخواهیم وارد جزئیات بیشتر تاریخی بشویم نهایتاً با گذاشتن این شرط شورای نگهبان اجازه پیوستن به کنوانسیون را داد و در ۲۴ اسفند هم ابلاغ پیوستن به آن توسط رئیس‌جمهور وقت اعلام شد.

اساساً با این شرط کلی پیوستن به کنوانسیون بیهوده نبود؟

البته این شرط گذاشتن فقط مربوط به ایران نبود. برخی کشورهای دیگر هم نگرانی‌هایی داشتند. آذربایجان روی موادم ۳۷ و ۳۹ و ۴۰ که مربوط به

زندان و شکنجه و مسائل قضایی است، هند روی مواد مربوط به کار کودک، بریتانیا و نیوزلند و عربستان هم با شرایطی پذیرفتند و صرفاً چند کشور مثل آمریکا هم به آن نپیوستند. آن زمان مباحثی مطرح بود که این مدل پیوستن مبنی بر حق شرط کلی گذاشتن اساساً فایده‌ای ندارد، چون قوانین بین‌المللی در نظام حقوقی قانون می‌شود و گویی قانون داخلی است. برخی هم می‌گفتند علی‌رغم این حق شرط باز هم پیوستن به این کنوانسیون باعث می‌شود که به هر حال این قانون وارد قوانین ما شود و موجب تغییراتی شود؛ البته این گونه هم است، چون به هر حال قوانین زیادی بر اساس پیوستن به این کنوانسیون در قوانین ما اضافه شده و تغییرات و تحولاتی در دادگستری، وزارت امور خارجه صورت گرفته است. این نقطه عطف مهمی است. از اینجا ما یک سری تغییرات در نظام حقوق کودک در کشور داشتیم. همان‌طور که در کلیت نظام حقوقی داشتیم، به‌طور مثال در اصلاحات قانونی عدالت ترمیمی جای عدالت تبییی را گرفت و کیفرزدایی و قضازدایی در نظام حقوقی ما صورت گرفت.

در اواخر دهه ۷۰ این اصلاحات صورت می‌گیرد؟

بله. به تدریج این تغییرات طی دو دهه صورت می‌گیرد، حتی تا همین فروردین پارسال که قانون حمایت از اطفال و نوجوانان بعد از یک دهه فراز و نشیب تصویب شد دستاوردها و پیشرفت‌هایی در حوزه عدالت و قضا صورت گرفت و تغییرات و تحولاتی در قانون مجازات حقوق کودک در نظام قضایی ما صورت گرفت.

این تغییرات در قوانین شامل چه مواردی بود؟

در قوانین مجازات تغییراتی صورت گرفت، به‌طور مثال اول قانون مجازات مرحله‌ای آمد. در نظام حقوقی اطفال یک رویکرد وجود دارد که از آن با عنوان یک‌باره یاد می‌شود، بدین معنی که کودک تا یک سنی مسئولیت کیفری ندارد و بعد

از آن یک‌باره این مسئولیت را پیدا می‌کند. به‌طور مثال اگر یک کودک در سن چهارده سال و یازده ماه فردی را از پشت‌بام به پایین بیندازد مسئولیت کیفری ندارد، اما اگر یک ماه بعدش این کار را بکند مسئولیت کیفری کامل می‌یابد. این برخورد یک‌باره که در نظام حقوقی دهه ۷۰ ما وجود داشت و مسئولیت با بلوغ و ممیز شدن و بلوغ را با سن مشخص می‌کرد، در قانون قدیم سن بلوغ برای دختران و پسران ۹ و ۱۵ سال قمری بود که از این سن مسئولیت کیفری کامل پیدا می‌کردند. قانون مجازات جدید که بازنگری شد این مورد مرحله‌ای شد، بدین معنی که به تناسب کم‌کم فرد مسئولیت پیدا می‌کند و به همان تناسب مجازات هم مرحله‌ای می‌شود و از سوی دیگر مجازات‌ها ابتدا خفیف است و با رشد همه‌جانبه فرد بیشتر می‌شود. برخی استدلال کرده‌اند ملاک مسئولیت نه صرفاً تشریحی، بلکه مجموعه نشانه‌هایی تکوینی است که در آن سن موضوعیت ندارد و حداقل شرایط لازم برای تحقق مسئولیت، در سنین مشخص شده محقق می‌گردد.

وقتی قانون حمایتی از اطفال و نوجوانان (مصوب ۱۳۹۹) هم تصویب شد روی بخش حمایتی از کودکان و نوجوانان دست گذاشت و کسانی را که در این حوزه فعال بودند بسیار امیدوار کرد، چون به هر حال با این قانون هجده سالگی را به‌عنوان مبنای حمایت از کودکان به رسمیت شناخت. ما سنین مختلفی برای تفکیک کودک از غیر کودک داریم؛ البته سن حمایت که گفته شد در قانون مصوب پارسال، هجده سال ذکر شده است اصولاً محل مناقشه با احکام شرع نبوده و حمایت می‌تواند تا سنین بالاتر هم ادامه پیدا کند، اما سن‌هایی محل مناقشه بوده که مسئولیت کیفری یا مدنی پیدا می‌شود و کودک صاحب تمییز می‌شود؛ بنابراین ما مجموعه حقوقی داریم که بر اساس این حقوق مشخص می‌کنیم که کودک از چه زمانی صاحب مال، حق رأی و گرفتن گواهی‌نامه، قابلیت ازدواج، داشتن شغل و کسب و کار می‌شود. زمانی نه‌چندان

دور (ریاست جمهوری نهم یا مجلس ششم) در ایران حق رأی پانزده سال بوده و بعدها تغییر یافت و به هجده سالگی رسید. یکی از توصیه‌های مهم قواعد پکن (قواعد حداقل معیار سازمان ملل برای مدیریت دادگستری اطفال و نوجوانان) همین لزوم وجود هماهنگی بین مسئولیت کیفری و سایر حقوق و مسئولیت‌های اجتماعی فرد است که تدوین کنندگان قانون باید مدنظر داشته باشند.

مایلم باز به قانون حمایت از کودکان و نوجوانان که پارسال اردیبهشت تصویب شد اشاره کنم که نقطه عطف دیگری در این مسیر محسوب می‌شود. این قانون شرایط مخاطره‌آمیز نسبتاً جامعی تعریف کرده است که حق حمایت را برای کودکان تا هجده سال ایجاد می‌کند و هرچند بخش‌هایی از آن تکرار قوانین قبلی است، ولی برخی قوانین حمایتی مختلف دیگری را مطرح کرد که پیش از این وجود نداشت و بزرگسالان را هم نسبت به حقوق کودکان مسئول تر کرد. در ماده ۱۷ آن قانون آمده افراد در مقام یک شهروند دولتی یا عادی اگر مواردی از نقض حقوق کودکان را ببینند و آن را گزارش ندهند مسئول هستند؛ بنابراین جرم‌انگاری نسبت به بی‌تفاوتی به رعایت حقوق کودک هم صورت گرفت. تا پیش از این اگر در همسایگی ما کسی بچه‌اش را کتک می‌زد مسئولیت قانونی نداشتیم، اما در قانون جدید نه تنها این حق آمده که کودک نباید مورد آزار قرار گیرد و دایره تعریف آزار هم گسترده شده، بلکه نسبت به همسایگان هم می‌تواند جرم‌انگاری کند که چرا نسبت به نقض حقوق کودک بی‌تفاوت بوده‌اند. هرچند این‌هایی که عرض کردم مربوط به همان گفت‌وگو دوم و دهه قبل است که با تأخیر تصویب شد و جامعه ما انتظار پیشرفت و جلو رفتن با ملزومات اجتماعی و علمی روز را دارد.

تا می‌رسیم به ابلاغیه اخیر رئیس‌جمهور (آقای رئیسی) که احتمالاً دلیل اصلی این مصاحبه بود. در هفته‌های اخیر ما به یک‌باره با سندی مواجه می‌شویم که از آن تحت عنوان سند ملی حقوق کودک و نوجوان یاد می‌شود. طبق مندرجات خود سند در فروردین ۹۷ در شورای عالی انقلاب فرهنگی این سند بررسی و تصویب شده و بر اساس پیشنهادی که در بهمن ۹۳ از سوی شورای فرهنگی و اجتماعی زنان و خانواده بیان شده است. پس شورای عالی انقلاب فرهنگی هم سه سال پیش آن را تصویب کرده و امسال توسط رئیس‌جمهور ابلاغ شد.

پس این سند سه سال دست دولت روحانی بوده و ابلاغ نشده؟

«بله. همین‌طور است! این سند ابلاغ نشد تا اینکه دولت عوض شد و یکی از ابلاغ‌های دولت جدید است.»

محتوای سند چه تعارض‌هایی با متون قبل از خود دارد؟

«نخست باید به این پرسش پاسخ داد که آیا نام سند ملی حقوق کودک، نام درستی برای این ابلاغیه است یا خیر؟ «سند» نامی است که معمولاً و عرفاً برای متون سیاستی مطرح می‌شود. در واقع قوانین و آیین‌نامه‌هایی ماهیت اجرایی دارند وضعیت روشن‌تری دارند تا سند که معمولاً به متون سیاستی گفته می‌شود؛ البته این یک مسئله لغوی صرف نیست. ما وقتی مقدمه این متن را می‌خوانیم؛ نشانه‌هایی از ماهیت آن مشخص می‌شود که چالش‌برانگیز است. در بند الف ماده پایانی این سند (ماده ۱۳) آمده تمام دستگاه‌های مرتبط با کودکان و نوجوانان برحسب وظیفه دستگاهی و سازمانی شان با اتخاذ تدابیر قانونی و تصمیمات برنامه‌ای، باید درباره مواد این سند برنامه‌ریزی کنند؛ لذا اینجا یک تکلیف اجرایی می‌گذارد. سند‌های سیاستی گاه تکلیف اجرایی هم دارند، اما در ادامه و در بند ب ماده ۱۳ می‌گوید این سند مبنای معرفی و تبیین جایگاه کودکان و نوجوانان در نظام جمهوری اسلامی ایران در مجامع بین‌المللی قرار می‌گیرد و از تاریخ تصویب، مفاد مرتبط با کودکان و نوجوانان در معاهدات بین‌المللی در راستای این سند قابل اجراست و قوانین و برنامه‌های مغایر نیز باید اصلاح شود؛ بنابراین یک تکلیف اصلاح قانونی هم ایجاد می‌کند. پس در انتهای این سند سیاستی دو ادعا مطرح می‌شود: یکی اینکه سازوکارهایی برای اجرای آن باید مشخص شود؛ و دوم اینکه ادعا می‌شود اساساً این سند قانون است و برنامه‌های مغایر آن نیز باید اصلاح شود.

با این اوصاف و با توجه به ماهیت سند این پرسش مطرح است که جایگاه شورای عالی انقلاب فرهنگی در نظام برنامه‌ریزی، قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری کشور کجاست. خب این سؤال قدیمی است و از ابتدای تشکیل این شورا بحث‌هایی مطرح بوده است و هنوز هم موضع برخی منتقدان در عرصه حقوق عمومی به قوت خود باقی است و در همه این سه حوزه به این شورا ایراداتی از جانب آن‌ها وارد است، اما وقتی این شورا قانون‌گذاری می‌کند مسئله پیچیده‌تر می‌شود. نظری وجود دارد که قانون باید از مجرای قوه مقننه گذرانده می‌شد که منتخب مردم است نه سایر مراجع! پس آیا این متن یک سند نیست و یک قانون است که مسیر قانون‌گذاری را هم طی نکرده است؟

نگاهی تاریخی به شورای عالی انقلاب فرهنگی نشان می‌دهد که در ابتدای کار تمرکزش روی سیاست‌گذاری‌های فرهنگی در دانشگاه‌ها بود. در واقع برای همین هم درست شده بود که دانشگاه‌ها را از افکار غربی پاک کند. بعدها هر چه جلوتر آمدیم این نهاد در حوزه‌های دیگر هم ورود پیدا کرد

البته ما شاهد این هستیم که در این یک سال اخیر از این قبیل ایرادها تنها به شورای عالی انقلاب فرهنگی وارد نیست. به شورای نگهبان هم وارد است. گویی نظام قانون‌گذاری در کشور در این دوره دچار آنومی و به هم ریختگی عجیبی شده است که محل بحث‌های جدی هم شده است.

نگاهی تاریخی به شورای عالی انقلاب فرهنگی نشان می‌دهد که در ابتدای کار تمرکزش روی سیاست‌گذاری‌های فرهنگی در دانشگاه‌ها بود. در واقع برای همین هم درست شده بود که دانشگاه‌ها را از افکار غربی پاک کند. بعدها هر چه جلوتر آمدیم این نهاد در حوزه‌های دیگر هم ورود پیدا کرد. آن‌ها در انتصابات دانشگاه‌ها که وظیفه قوه مجریه (وزارت علوم) بود دخالت کردند، در قانون‌گذاری پیش‌تر هم دخالت داشتند و مثلاً قانونی گذاشتند که کاربران خانگی حداکثر به اینترنت با سرعت ۱۲۸ کیلوبایت ارتباط داشته باشند؛ البته اعتراضات بسیاری به آن قانون شد و امروز هم می‌بینیم با توجه به ضرورت‌های زمانی و اجتماعی این قانون بیشتر شبیه طنز است. صاحب‌نظرانی هستند که این سؤال را مطرح می‌کنند که درست است بعد از انقلاب بنا به ضرورت‌های انقلابی آن دوره شورای عالی انقلاب فرهنگی برای هدایت فرهنگی تأسیس شد، اما حالا که جمهوری اسلامی نهادهای فرهنگی متعددی دارد آیا هنوز این اقتضائات از بین رفته و کار شورای عالی انقلاب فرهنگی با سایر نهادها تداخل نمی‌یابد. در موضوع بحث ما؛ یعنی درباره کودکان نیز برای سلامت، آموزش، فراغت، حمایت و محافظت کودک نهادهای مختلفی به سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و اجرای برنامه‌ها اقدام می‌کند و اینکه حالا این شورا بخواهد درباره آموزش و سلامت کودکان هم ورود کند، باز تداخل اجرایی و برنامه‌ای پیش می‌آید. برخی منتقدان می‌گویند وقتی این شورا که زیر نظر رهبری است در هر حوزه‌ای دخالت می‌کند، در واقع به نوعی مسئولیت همه‌چیز را منصوب و بر عهده رهبری می‌گذارد.

به نظر شما چرا شورای انقلاب فرهنگی چنین ورودی کرده است؟

«دو دیدگاه تحلیلی درباره پیدایش این سند در شورا می‌توان ارائه کرد: یکی تحلیل نهادی رقابت درون باز بگران قدرت است. دیدگاهی که می‌گوید شورای عالی انقلاب فرهنگی با دیگر نهادها بر سر افزایش یا کاهش قدرتش رقابت داشته و دارند. می‌دانیم که شورا از زمان تأسیس تعدادی از مؤسسات مانند فرهنگستان‌ها، سمت، جهاد دانشگاهی و از سوی دیگر تعدادی کمیسیون مانند کمیسیون مشورتی شورای عالی انقلاب فرهنگی و شوراهای اقماری از جمله شورای فرهنگی اجتماعی زنان و خانواده را تأسیس کرد. یک تحلیل می‌تواند این باشد که این شورا حالا می‌خواهد جای خودش را باز کند و در نظام قدرت جایی داشته باشد. شورای فرهنگی اجتماعی زنان و خانواده سال‌ها روی



Convention on the Rights of the Child پیمان نامه حقوق کودک

موضوع زنان تمرکز داشت. طرح عفاف و حجاب را سال‌ها پیش ارائه کرد، طرح ارتقای امنیت اجتماعی را در دوره احمدی نژاد مطرح کرد، سال‌ها روی زنان و به‌ویژه حجاب تمرکز داشت، حتی درباره حضور زنان در سینما هم طرحی دادند. حالا در دهه ۹۰ این شورا یا فراتر گذاشته و می‌خواهد در کنار سایر نهادهای صاحب قدرت در حوزه کودکی مانند آموزش و پرورش، وزارت بهداشت و بهزیستی به حوزه کودکی ورود و رقابت کند. هرکدام از این نهادهای دولتی در یک حوزه از کودکان خودش را متولی می‌داند. به‌طور مثال سازمان بهزیستی متولی حمایت از کودکان بی سرپرست و معلول و کودکان کار و بدسرپرست است. وزارت بهداشت متولی سلامت کودک از زمان بارداری مادر است تا بعد از تولد تا پایان زندگی، آموزش و پرورش از پنج سالگی تا هجده سالگی کودک را در اختیار دارد و از سوی دیگر نهادهای مدنی هم در جامعه وجود دارند که سال‌هاست درباره کودکان کار می‌کنند. مجموعه مراکز تحقیقات و آکادمی‌سین‌هایی هم داریم که تخصصشان کودک است و گرایش‌هایی مانند روان‌شناسی کودک، جامعه‌شناسی کودک، ادبیات کودک، تعلیم و تربیت و حقوق‌دانان کودک دارند که امروز خیلی جدی پیگیر مسائل کودکان هستند؛ بنابراین در همه این عرصه‌ها بازیگران و نهادهای قدرت وجود داشته و گاهی همکاری و گاه رقابت دارند.

این سند در مقدمه‌اش سه دلیل وجودی/توجیهی برای ضرورت تدوینش می‌آورد؛ البته پیش از آن در مقدمه تمام پیشرفت‌های نظام حقوقی کودک به رسمیت شناخته می‌شود و آن را مفید می‌داند. بدین معنی که این سند خودش را به هیچ عنوان ضد کنوانسیون و ضد نظام‌های حقوقی پیشین معرفی نمی‌کند. یا این وجود هنوز تکلیف‌سند به‌لحاظ رویکردی و گفت‌مانی روشن نیست، حتی به‌لحاظ شکلی به‌طور مثال با وجود اینکه سندی درباره کودکان و نوجوانان است، بخشی از آن درباره حقوق خانواده مفصل صحبت می‌کند که خود ۱۱ بند دارد.

در مقدمه این سند -نقل به مضمون- آمده که خوشبختانه پس از انقلاب اسلامی در نظام حقوقی، تربیت و آموزش دستاوردهایی مهمی داشتیم و حتی به کنوانسیون بین‌المللی هم پیوستیم و چون در این کنوانسیون حق شرطی داریم که مشخص نیستند و با توجه به عدم تعیین شروط ما این سند را نوشتیم؛ بنابراین یکی از دلایل نوشتن این سند را شفاف‌سازی وجوه مهم حق شرط می‌داند. دلیل دوم تدوین سند ایجاد وفاق [سیاستی، برنامه‌ای و اجرایی] در ابعاد تربیتی، فرهنگی، آموزشی و حقوقی مربوط به کودکان در میان مسئولان است. در واقع این بخش می‌خواهد بعد ملی بودن سند را توضیح دهد. پرسش این است که اگر سندی بخواهد وفاق ایجاد کند، آیا نباید نظرات طرفین وفاق را در تدوین بشنود؟ آیا آن طرفین نباید در تدوین سند دخالت داشته باشند؟ یک نهادی بدون حضور نهادهای مدنی و

سایر نهادهای دست‌اندرکار و دیگر کنشگران مهم این حوزه می‌تواند مفادی را مشخص کنند و بگویند این سند وفاق‌آفرین است؟! من بعید می‌دانم این سند وفاق‌آفرین باشد و اتفاقاً به اعتبار اینکه دیگر دست‌اندرکاران و ذی‌نفعان در تدوین این سند نبودند، برخی از مفادش ممکن است نظام قضایی و سلامت را دچار سردرگمی کند، اما دلیل سومی که برای تدوین سند در مقدمه‌اش طرح شده، ارائه یک الگوی اسلامی ایرانی در حوزه کودک است. در اینجا این بحث مطرح می‌شود آیا برای ارائه یک الگوی اسلامی و ایرانی مانند تنوع قومی مذهبی، جنبه‌های عدالت دیده شده است.

به نظر می‌رسد سند فقط حق شرط را مشخص کرده است و به این موضوع پرداخته است.

«فکر می‌کنم حتی در آن هم چندان موفق نبوده است. این چالش هم هست که از حقوق داخلی وارد حقوق بین‌الملل می‌شود. برخی معتقدند اگر قرار بود ما حق شرط کلی را روشن کنیم، باید بر اساس ایرادات شورای نگهبان آن‌ها را تغییر یا اصلاح کنیم. برخی رویکرد دیگری دارند و می‌گویند نظام حقوقی چون پیش‌رونده (progressive) است باید با آخرین دستاوردهای نظام حقوقی حق شرط ما تفسیر شود و اگر ما می‌خواهیم در سال ۷۰ حق شرط بگذاریم با حق شرط کنونی فرق دارد، چون نظام حقوقی ما به لحاظ درونی و بیرونی تغییراتی کرده است.»

این‌ها نقدهایی به جایگاه این سند بود. چه نقدهایی به محتوای سند وارد است؟

«ماده ۲ سعی می‌کند کودک را تعریف کند و می‌گوید کودک آدمی است که به سن بلوغ نرسیده و نوجوان بالغی است که بر اساس قانون به رشد عقلی مناسب با حق تکلیف خودش نرسیده است. در بخش دیگر از تعاریف هم بلوغ رسیدن به نشانه‌های ثانویه جنسی تعریف شده است. اساساً

ربط دادن کودک به بلوغ و نوجوان به رشد عقلی و بلوغ ماجرا را پیچیده می‌کند. گفته شده رشد به معنای رسیدن به مرحله‌ای از حیات است که نوجوان قادر به تمیز مصالح و منافع و قبح کارها باشد. این‌ها همه تعاریف مبهمی است. با این معیار، شما چه زمان می‌توانید به یک کودک اجازه دهید حساب بانکی داشته باشد، صاحب مال شود یا رأی دهد؟ این‌ها معیار مشخص‌تری می‌خواهد. کنوانسیون، هجده سال را برای کلیت حقوق کودک تعیین کرده و برای سن مسئولیت هم زیر پانزده سال را توصیه نمی‌کند. این معیارهایی که در کنوانسیون و کمیته حقوق اطفال سازمان ملل متحد و بعدها قواعد حداقل معیار سازمان ملل برای مدیریت دادگستری اطفال و نوجوانان (قواعد پکن ۱۹۸۵) آمده است. بر اساس یافته‌های پژوهش‌های علمی اخیر و نظریات افراد متقدمی مانند پیاز و اریکسون بوده که البته امروزه نقدهای علمی هم به آن‌ها وارد شده است، اما به هر حال معیار مشخصی بر اساس دانش روز دارد.

ما در قانون خودمان هم اکنون نیز برای منافع مادی مبنای مختلفی داریم. اصطلاحاتی در خصوص اماره رشد، اهلیت، ممیز بودن داریم، درباره تشخیص منافع سیاسی هم تغییراتی وجود داشته است، درباره حسن و قبح اخلاقی هم اساساً چیزی نداریم که چگونه می‌توان آن را احصا کرد. پس این می‌تواند معارض با برخی قوانین موجود و یا دامن زدن به ابهامات تلقی شود. در قوانین ما سن حمایت از سن مسئولیت و ممیز بودن تفکیک شده است و سن مشخصی برای اجماع همه این‌ها وجود ندارد. مثلاً در نظام حقوقی ما برای دختران ۹ سال سن تکلیف دانسته می‌شود، اما اگر علائم جنسی مورد نظر این سند تا سن ۹ سال ظهور نکرد تکلیف چیست؟ این علائم به اقلیم و ژنتیک بستگی دارد. آیا این گونه معیارها، وحدت رویه را از بین نمی‌برد؟ وقتی در ماده ۱۳ گفته می‌شود همه چیز باید بر اساس این موازین تغییر کند این ابهام بیشتر ایجاد نمی‌کند؟



در ماده ۳ این سند که تا حدودی ملهم از ماده ۶ پیمان نامه و اصول بنیادین کنوانسیون است، حتی به نام حق بقا و رشد داریم که حق رشد از آن برداشته شده است و فقط حق بقا باقی مانده و یک قدم عقب‌تر رفته است. در واقع ماده ۳ فقط دو بخش دارد: یکی حق حیات است که می‌گوید انسان حق حیات دارد؛ بنابراین مثلاً سقط جنین ممنوع است؛ و بعد هم بند دومی دارد که دولت بر اساس آن باید برای حق فرزندآوری و سلامت این حوزه برنامه‌ریزی کند. علی‌رغم اینکه در این سند به حق بقا اشاره شده، اما گویی بقا فقط به دنیا آمدن در نظر گرفته شده است. وقتی کسی به دنیا می‌آید اتفاقاً تازه مهم این است که زنده بماند و آن وقت با مسائلی مانند تغذیه، مسکن، سلامت ربط پیدا می‌کند؛ بنابراین عوامل اجتماعی مؤثر بر بقا مانند فقر و سوء تغذیه و جنگ وارد معادلات می‌شود. در رویکرد ماده ۶ پیمان نامه حق بقا و توسعه موضوع این است که نه تنها مهم است که فرد زنده بماند، بلکه مهم این است که استعدادهایش رشد پیدا کند؛ بنابراین تقلیل دادن حق حیات و بقا به فرزندآوری و سقط جنین درست نیست و عقب رفتن از تمامی قوانین گذشته موجود در نظام سلامت و حقوقی ماست؛ البته در ماده ۶ سند ملی حقوق کودک که حق سلامت گفته شده به برخی از این‌ها اشاره شده است، به‌طور مثال اینکه دولت برنامه‌ریزی برای کاهش مرگ‌ومیر نوزادان داشته باشد؛ یعنی وقتی حق سلامت را باز کرده و به‌صورت مفصل به این‌ها پرداخته است، اما ذیل مفهوم بقا و حیات مفهوم توسعه را برداشته و خیلی تقلیل‌گرایانه بقا و حیات را بحث کرده و بسیاری از عناصر اجتماعی حیاتی بقا و حیات را کنار گذاشته و تنها به بعد بیولوژیک آن توجه کرده که زادوولد است و آن را هم منع سقط جنین دانسته است؛ بنابراین این حیات اجتماعی و انسانی نیست، بلکه این حداقل بقایی است که ما برای هر موجود زنده می‌توانیم قائل باشیم که زادوولد کند و کسی جلوی آن را نگیرد. این موضوع حتی به لحاظ حیات و بقا هم کامل نیست، چه برسد به اینکه مفهوم توسعه و رشد هم در آن نیست.

در کلیت این سند شورای عالی انقلاب فرهنگی آنچه حذف شده حق مشارکت، ابراز عقیده، سازمان‌دهی کودکان و نوجوانان است و بنابراین عاملیت آن‌ها در نظر گرفته نشده است و بسیار قیّم‌مآبانه ذیل حقوقی که دولت یا خانواده باید آن را تنظیم کند آمده است. در این متن مدعی الگوسازی مدام قید اسلامی ایرانی در جملات تکرار شده، درحالی که این معنای الگو دادن نیست، بلکه ما باید به‌صورت عملی و نظری الگو بدهیم و به‌صرف اضافه کردن قید اسلامی ایرانی به جملات چیزی را درست نمی‌کند. به‌طور مثال اگر قرار است جامعه‌شناسی اسلامی تأسیس شود باید مبانی، نظریه‌ها و واحدهای درسی تعریف شود و به‌صرف اضافه کردن واژه اسلامی به جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی چیزی تغییر نمی‌کند. از سوی دیگر با قرار دادن قید اسلامی و ایرانی بسیاری از این مفاد با فرمت اولیه قوانین در تضاد قرار می‌گیرد، به‌طور مثال

در این سند شما کودک را محدود می‌کنید که در شرایط اسلامی تعلیم و تربیت ببیند و این فقط برای بچه مسلمان‌ها کارکرد دارد، اما بقیه کودکان این سرزمین تکلیفشان در این سند ملی چه می‌شود؟ از سوی دیگر منظور دقیقاً چه نسخه‌ای از اسلام است؟ آن هم اکنون که قرائت‌های دیگری از اسلام تا همین قرائت عمارت اسلامی داعش وجود دارد. محتمل است که به همین اعتبار یک ماده ۱۲ به سند افزوده شده است، مبنی بر اینکه حق کودکان اقلیت دینی بیان شده است و در آن هم صرفاً تأکید بر کودکان اقلیت‌های دینی شناخته‌شده در قانون اساسی است و باز هم با این قید تعداد دیگری از کودکان حذف شده است. همچنین بر اساس این سند روشن نیست حقوق کودکان و نوجوانان اقلیت‌های دینی شناخته‌شده مانند کودکان مسلمانان هست یا نه، بلکه صرفاً گفته شده آن‌ها حق دارند آیین خودشان را در محدوده قانون اجرا کنند. این تبصره در قانون اساسی ما هم وجود دارد و چیز جدیدی نیست. مسئله این است که شما وقتی همه را مقید کردید بر اساس تعالیم اسلامی تربیت شوند آن وقت کودکان مذاهب دیگر چه کنند؟

یکی از چهار اصل بنیادی کنوانسیون حق عدم تبعیض است (ماده ۲ پیمان‌نامه) که در آن هم عدم تبعیض دو جور توجه شده است: یکی تبعیضی که به کودک به‌واسطه نژاد، رنگ، مذهب، زبان، ملیت و توانایی‌های جسمی و مادی اعمال می‌شود و دیگری اینکه هر تنوعی که والدینش هم داشته باشد باز هم شامل حقوق بیان شده در این کنوانسیون می‌شود. به همین اعتبار والد می‌خواهد مخالف و موافق نظام سیاسی یا دینی یا فکری باشد، کودک نباید از حقوق محروم باشد، اما اشاره به عدم تبعیض در این سند شورای عالی انقلاب فرهنگی صرفاً ذیل ماده ۱۰ - حقوق قضایی - و فقط با سه ملاحظه در این باره بیان شده است: کودک و نوجوانان بدون تبعیض جنسیت، قومیت و موقعیت اجتماعی و اقتصادی کودک و والد باید دارای حقوق باشند. باز ذیل این حقوق هم همان حرف قانون اساسی تکرار شده و هیچ چیز جدیدی ندارد.

در اینجا مذهب، عقاید سیاسی، رنگ، نژاد، وضعیت تولد حذف شده است. پس اصل عدم تبعیض کنوانسیون در این سند به سه عامل جنسیت، قومیت

و موقعیت اجتماعی و اقتصادی والد و کودک تقلیل داده شده است. اگر اصل‌هایی مانند بقا، تبعیض و حذف برخی دیگر از حقوق مربوط به آزادی‌ها و مشارکت و سازمان‌دهی در این سند ملی را در نظر بگیریم، آن وقت متوجه خواهیم شد که چه قدر پذیرش ادعای این سند مبنی بر ملی و الگو بودنش دچار چالش است. از سوی دیگر یکی از مفاهیم مهم حقوق کودک و نوجوان این است که باید جهان‌شمول و فارغ از مرز باشد و شامل همه کودکان در هر کشوری باشد و این‌ها ابهام‌زدایی از کنوانسیون نمی‌کند، بلکه موارد ابهام بیشتری بر آن می‌افزاید. به هر حال در حال حاضر در نظام حقوقی ایران تنها مرجع قانونی برای انطباق و ابهام‌زدایی قوانین شورای نگهبان است که چند مورد هم ایراد وارد کرده بود که در نهایت مجاب شد، اما با تدوین سند ملی کودک و نوجوان تنها به این ابهامات افزوده شد.

در مجموع آیا این سند قابلیت اجرایی دارد؟

با توجه به آنچه در ابتدای گفت‌وگو درباره جایگاه سیاست‌گذار، برنامه‌ریز و قانون‌گذار اشاره کردم به نظر می‌رسد در نظام قانونی کشور این سند آن قدر تأثیرگذار نیست؛ یعنی سندی نیست که مثلاً قضات بتوانند به آن استناد کنند، اما در سطوح دیگر وضعیت متفاوت است و در هر سه حالت تأثیرات سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و اجرایی، اجرای این سند تبعاتی خواهد داشت که باید ارزیابی شود.

به هر حال نظام حقوقی-قانونی کشور را که انباشته از قوانین و اسناد است نمی‌توان به این راحتی تغییر بنیادی داد و ساختار خودش را دارد برخی معتقدند به لحاظ تحلیل نهادی قدرت این موضوع باعث ایجاد رانت‌های جدیدی می‌شود و بازیگران جدیدی تعیین می‌شوند و عرصه‌ها و بودجه‌های خاص خود را می‌خواهند که نهایتاً نفعش بیشتر به آن‌ها می‌رسد تا کودکان! با وضعیت کنونی بودجه و اقتصاد کشور این امر چندان محتمل نیست.

البته برخی هم خوش‌بین هستند که این سند بتواند وجه بومی‌سازی و الگوسازی خود را پیش ببرد که باز هم کمی بعید است، چون حداقل به لحاظ نظری و روی کاغذ چنین چیزی ممکن نیست. این سند الگو که نمی‌دهد هیچ! بلکه مفاد دیگری هم که در قانون اساسی وجود دارد ممکن است به‌صورت ناقص‌تر و مبهم‌تر ارائه کند.

در هر حال حرکت‌ها و ضرورت‌های اجتماعی واقعی تری برای بهبود وضعیت کودکان در جریان است و نفس تدوین سند که مایل به رفع ابهام و ایجاد اجماع و دادن الگو برای کودک است از زاویه دیگر نشان از اهمیت یافتن کودکی و اثر کردن آن حرکت‌ها و ضرورت‌ها دارد و تأمین این حقوق و منافع عالی کودکان با بحث و نقد و گفت‌وگو و بهره‌گیری از تجارب علمی و کارشناسی و مدنی و دانش روز جهان و در نظر گرفتن و مشارکت واقعی کودکان می‌تواند محقق شود. ■



پیمان نامه حقوق کودک؛ از حرف تا عمل

گفت‌وگو با سیامک زند رضوی

شیلا قاسمخانی: روزگاری چوب استاد کودک را به مکتب می‌کشاند و تربیت کودکان به‌مثابه استاندارد کردن موجوداتی غیراستاندارد معنا می‌شود. امروزه ماجرای کودکی از بنیان تغییر کرده است. این تغییر و امدار تلاش بسیاری از فعالان بزرگسال است که درک درست‌تری از کودک پیدا کردند. امروزه کودکان جهان در تصمیم‌گیری‌های کلان مشارکت می‌کنند و الگوی کودکی با کودکانی چون گرنا تونبرگ معنا پیدا می‌کند که از پانزده‌سالگی مدرسه را به اعتصاب کشاند و از این طریق به سیاست‌های کشورهای جهان به‌ویژه امریکا نسبت به تغییرات اقلیمی واکنش نشان داد. مسئله کودکی در جهان با تغییر رویکردهایی به سمت مشارکت کودکان مواجه است، اما در ایران ابلاغ سند ملی کودک و نوجوان، در حالی که ایران پیمان نامه حقوق کودک را پذیرفته است تداعی نوعی عقب‌گرد گفتمانی است. با سیامک زند رضوی، جامعه‌شناس، درباره مفاد پیمان نامه و سند جدید گفت‌وگویی انجام شده است که در ادامه می‌خوانید.

که این پیمان نامه را امضا کرده‌اند همواره ادامه داشته و این سبب می‌شود دیدبان پیمان نامه به کشور ایران تذکر بدهد، هر چند در واقع تذکرات مذکور خاصیت اجرایی و الزام‌آور ندارد، اما به هر حال این وضعیت نه تنها در سازمان ملل، بلکه در کشور خودمان هم بسیار سؤال‌برانگیز است. از جمله سن ازدواج که تلاش‌هایی هم معاونت زنان ریاست جمهوری در دوره قبل انجام داد که از سیزده به شانزده سال تغییر پیدا کند و با آن مخالفت شد. واقعیت این است اشکالی که به آن معاونت وارد شد این است که چرا شانزده سال؟ اگر آن را در هجده سال قرار می‌دادند منطقی داشت و آن منطق پیروی از پیمان نامه حقوق کودک بود، بنابراین ماده اول را تا اینجا کنار گذاشتم که درباره‌اش صحبت کردم.

برای فهم بهتر ۴۱ ماده دیگر را در چهار دسته حق طبیعی و اساسی طبقه‌بندی کرده‌ام. موادی از پیمان نامه به حق بقا، حق رشد، حق امنیت و حق مشارکت مربوط است. این چهار دسته حقوق اساسی و طبیعی یک انسان در قرن بیست و یکم است. در مورد حق بقا چهار ماده اولویت دارد: مواد ۲، ۵، ۶ و ۲۷. ماده ۵ به رسمیت شناختن مسئولیت، حقوق و تکالیف والدین در راستای تحقق مواد پیمان نامه حقوق کودک است. ماده ۶: دولت حق بقای کودکان را تضمین می‌کند. جایی که این ماده وجود دارد ما نمی‌توانیم بین کودکانی که با ملیت‌های متفاوت در این جغرافیای سیاسی زندگی می‌کنند تفاوت بگذاریم. پیمان نامه بر این اصل تأکید دارد و تأکیدش بر ماده ۲ است. در واقع عدم تفاوت گذاری بین کودکان صرف نظر از جنسیت، قومیت، مذهب و تابعیت والدین است. پس ماده ۲ و ماده ۶ مسئولیت‌ها را برای دولت مشخص می‌کند.

ولی می‌بینیم کودکانی که والدینشان تابعیت ایران را ندارند، برای مثال شهروندان افغانستانی که حتی ممکن است نسل سومشان هم در ایران به دنیا آمده باشند، اما کودکانشان از حقوق خود از جمله حق هویت و ثبت رسمی آن به این بهانه که ورود والدینشان قانونی نیست برخوردار نیستند.

«تا جایی که پیمان نامه صراحت دارد ما حق ایجاد تبصره برای مبهم کردن آن را نداریم و اگر سندی ملی این صراحت را کاهش داده و آشفتگی ایجاد کرده باشد، یک معنی آن این است که ما در حقیقت می‌خواهیم با اینکه عضو این کنوانسیون هستیم عملاً آن را نادیده بگیریم و از اجرای آن سر باز زنیم که این از لحاظ اخلاقی

در ابتدا بفرمایید ضرورت نوشتن سند ملی چه بوده و چه مزیتی بر پیمان نامه کودک دارد؟ آیا به لحاظ محتوایی ارتقای مثبتی نسبت به پیمان نامه دارد؟

«از آنجا که مجلس از سال ۱۳۷۳ شمسی پیمان نامه حقوق کودک را تصویب کرده و شورای نگهبان با حق شرط، آن را مصوب کرده و برای اجرا اعلام شده مجموع پیمان نامه که ۴۲ اصل کاربردی دارد به قوانین داخلی ما تبدیل شده است؛ بنابراین اگر بخواهیم سند جدیدی را بیاوریم، اولین نکته‌اش این است که باید با قوانین قبلی خودمان بررسی کنیم که همین مواد پیمان نامه است و در صورتی که آن مواد ایرادی داشته باشند، جایگزین کنیم؛ در غیر این صورت؛ اولین کاری که باید انجام بشود اجرای کامل پیمان نامه است.

در این ۲۷ سال ما مرجع ملی کنوانسیون را تشکیل دادیم که البته ابتدا در وزارت خارجه بود و بعدها به وزارت دادگستری منتقل شد و برایش سازوکارهایی تعریف شد. آنچه در وهله اول اهمیت دارد این است که ببینیم در اجرای پیمان نامه حقوق کودک که ده سال در سازمان ملل برای تصویب و تهیه‌اش تلاش شده و کشورهای بسیاری روی آن اجماع کرده‌اند ما تا چه حد تلاش کرده‌ایم و موفق بوده‌ایم. همه کشورها غیر از دو عضو، پیمان نامه حقوق کودک را پذیرفته‌اند. دو کشور یادشده یکی کشور امریکاست که ادعا می‌کند قوانین مربوط به کودکان آن کشور کامل‌تر از پیمان نامه است و دیگری، کشور سومالی است که در آن زمان دولت مرکزی نداشته است. من ابتدا نکته‌هایی را درباره پیمان نامه حقوق کودک بگویم، بعد به سراغ این سند برویم که آن را ملی هم اعلام کرده‌ایم.

برای اینکه فهم پیمان نامه حقوق کودک و ۴۲ اصل کاربردی آن آسان‌تر شود من آن‌ها را در چهار دسته طبقه‌بندی کرده‌ام: اصل اول، خارج از این چهار دسته و مربوط به تعریف کودک است. ماده اول می‌گوید هر انسان زیر هجده سال کودک محسوب می‌شود. این ماده یک تبصره‌ای دارد و مشکل از همین جا شروع می‌شود، «مگر اینکه سن قانونی غیر از این سن در قوانین آن کشور وجود داشته باشد». شما می‌دانید در کشور ما سن کودکی بسیار متفاوت استفاده می‌شود. وقتی که کسی می‌خواهد گواهینامه رانندگی بگیرد باید هجده‌ساله باشد یا وقتی که می‌خواهد در انتخابات شرکت کند، وقتی که متهم می‌شود به‌عنوان معارض قانون یک سن دیگری مدنظر است، برای ازدواج هم سن دیگری و این آشفتگی در این ۲۷ سالی

و سیاسی نادرست است و شهروندان فرهیخته ما آن را نمی‌پذیرند و از سوی دیگر با تعهدات کشورمان در سازمان ملل هم مغایرت خواهد داشت. همان‌طور که اشاره کردم در این دسته‌بندی به حق بقا به‌طور خاص در ماده ۵، ۶ و ۲۷ تأکید شده است. دولت‌ها باید حق دسترسی به شرایط مناسب زندگی برای رشد جسمی، ذهنی و اجتماعی کودک را تضمین کنند.

در عرصه رشد، ماده ۹ صراحت دارد بر حق بزرگ شدن کودک نزد والدین، مگر آنکه والدین او به حکم قانون فاقد صلاحیت باشند. آیا واقعاً در ایران و با توجه به بافت خانوادگی و قوانین فقهی چنین نظارت و اجرایی وجود دارد؟

واقعیت این است که درباره خانواده‌های بدسرپرست، کارشناسان بهزیستی برای والدین مذکور در عمل پرونده تشکیل می‌دهند و شواهد جمع می‌کنند، اما در بسیاری از موارد دستگاه قضایی این شواهد را نمی‌پذیرد و به همین دلیل کارشناسان آکراه دارند که بر روی این ماده پیمان‌نامه تأکید کنند و بنابراین کودکی که به لحاظ رشد، امنیت و مشارکت در یک خانواده‌ای که به دلیل وضعیتی مانند اعتیاد و دیگر مسائل که صلاحیت ندارند کارشناسان مسئول علاقه‌ای به پیگیری جدی ندارند، زیرا در قوانین فعلی مان حق پدر و جد پدری بر کودک آن‌قدر قدرتمند است که حتی می‌توانیم این اصطلاح را به کار ببریم که کودک در مالکیت پدر و جد پدری است و برای همین در پرونده رومینا، پدری که قاتل

فرزندش شد، ابتدا جست‌وجو کرده بود و مشورت گرفته بود که اگر من فرزندم را بکشم، قصاص می‌شوم یا نه و وقتی مطمئن شده بود قصاص نمی‌شود مرتکب قتل فرزندش شد و می‌دانید که مجازاتی کمتر از ده سال گرفت، درحالی‌که همسرش نگران بازگشت اوست و ممکن است سایر اعضای خانواده را خطری تهدید کند.

دسته دوم موادی از پیمان‌نامه است که مربوط به حق رشد است: مثل ماده ۱۰ که حق پیوستن به خانواده در صورت جداافتادگی کودک است. همه می‌دانیم رشد عاطفی در کنار خانواده سالم شکوفا می‌شود. ماده ۱۶، حق احترام گذاشتن به محیط خصوصی کودک است؛

ماده ۱۷، حق کودک برای دست‌یابی به اطلاعات مناسب سن خود است؛ و ماده ۱۸، حق دسترسی به حمایت‌های دولتی در صورت ناتوانی پدر و مادر در تأمین نیازهای کودک است.

آیا چنین حمایت‌هایی وجود دارد؟

در شرایط امروز به دلیل اتحادی که بین حاکمیت

و بازار ایجاد شده که به اتفاق در کاهش ارزش پول ملی نقش دارند، به‌نوعی هم‌دست و هم‌داستان هستند و این سطح تورم را پدید آورده‌اند و رفته‌رفته سفره اکثریت خانواده‌ها کوچک شده و اولین آسیب‌دیده این وضعیت نیز کودکان هستند که دچار سوء‌تغذیه می‌شوند. سؤال اینجاست آیا ما حداقل به‌طور خاص کودکان را دیدیم و به‌طور خاص بسته‌های حمایتی این وضعیت بحرانی را برای آن‌ها فراهم کردیم؟ در همین عرصه حق رشد، حق دسترسی به امکانات خاص برای کودکان معلول در ماده ۲۴ و ۲۶ است که شامل حق دسترسی به امکانات بهداشتی، درمان رایگان و باکیفیت برای همه کودکان لحاظ شده است، ولی در عمل می‌بینیم که چگونه این‌ها اجرا می‌شوند و کودکان بسیاری کنار گذاشته می‌شوند. ماده ۲۸ از مواد حامی عرصه حق رشد است که می‌گوید همه کودکان باید درس بخوانند و مقطع ابتدایی برای همه اجباری است، ولی می‌دانیم که در همین دوره کرونا بخش بزرگی از کودکان از تحصیل بازماندند. این کودکان چند گروه هستند: آن‌هایی که دسترسی به تبلت ندارند که حدود ۳/۵ میلیون نفر اعلام شد: آن‌هایی که آموزش و پرورش اعلام کرده اساساً در سال جاری ثبت‌نام نشدند که حدود ۱/۲ میلیون نفر هستند و این‌ها را به کودکانی که زبان مادری‌شان فارسی نیست و در خانواده‌های کم‌سواد زندگی می‌کنند اضافه کنید. خانواده‌هایی که به لحاظ قومی عرب، کرد، ترک، یا بلوچ هستند و زبان مادری‌شان فارسی نیست و اگر در خانواده شخص باسوادی نباشد، حتی اگر امکانات دسترسی به شاد را هم داشته باشند نمی‌توانند از راه دور زبان فارسی را یاد بگیرند؛ بنابراین خواندن و نوشتن در پایه اول در این دو سال بنا بر گزارش‌هایی که وجود دارد ضعیف شده و ما می‌دانیم که زبان فارسی آن حلقه رابطی است که اقوام ساکن ایران را به یکدیگر وصل می‌کند، مشروط بر آنکه ما حق استفاده از زبان مادری در خواندن و نوشتن و تولید دانش و ثبت فرهنگ را به رسمیت بشناسیم. در غیر این صورت در عمل کودکی که در هفت‌سالگی وارد مدرسه می‌شود، عملاً شش سال تجربه زیسته‌اش با زبان مادری را انکار می‌کنیم و از او می‌خواهیم آن تجربه را کنار بگذارد و با زبان دیگری آغاز کند، درحالی‌که وجود دو زبان کمک می‌کند که بر تجربه زیسته کودکان اضافه بشود و زبان فارسی با آن تجربه پیوند بخورد و این بسیار می‌تواند به رشد کودکان ما کمک کند. تأکید حق رشد در ماده ۲۹، این است که آموزش باید با هدف رشد شخصیت استعدادها و توانایی‌های ذهنی، جسمی، احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی باشد.

طبق پیمان‌نامه بازی حق کودک است، پس کودکی که به کار واداشته می‌شود، چه در شهرهای بزرگ در کار تفکیک زباله و چه در روستاها در کار کشاورزی، چه در شهرهای کوچک در کارگاه‌های زیرزمینی و روزمینی، قالی‌بافی و پرستاری از سالمندان فرصت بازی از این کودکان سلب می‌شود و کودکی نمی‌کنند و رشدشان آسیب می‌بیند

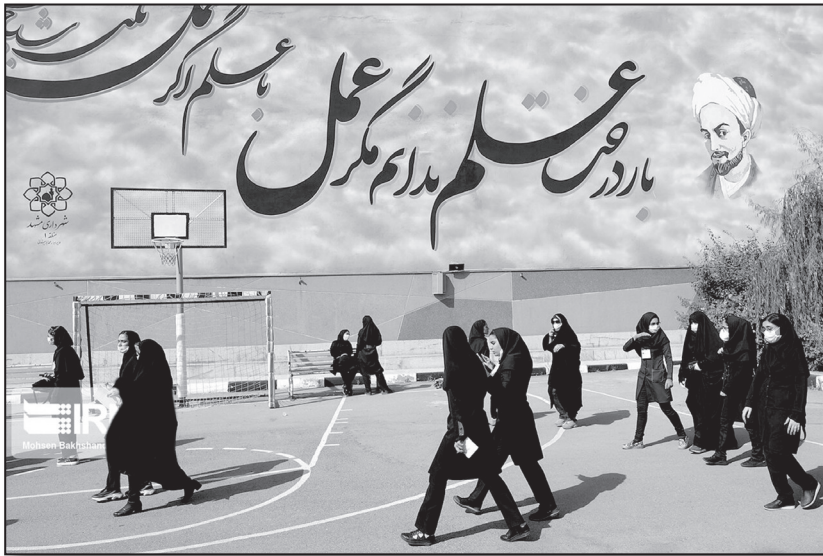
از ماده ۲۹ می‌شود خیلی استفاده کرد و این حق را طوری تسری داد که در عینیت هم باعث رشد فکری و ذهنی کودکان شود و تعامل بر اساس واقعیات موجود در جامعه شکل بگیرد، ولی در عمل چنین فضایی در مدارس وجود ندارد.

نظام آموزشی کشورمان ایدئولوژیک است و به لحاظ محتوا بسیار دور از واقعیت است و باید‌هایی در آن وجود دارد که هر کسی، چه معلم و چه دانش‌آموز، جرئت به پرسش کشیدن آن‌ها را با صدای بلند ندارد. در یک چنین آموزشی که از طرف دیگر به‌شدت رقابتی است و به تست و کنکور متکی است، چگونه می‌تواند به رشد شخصیتی کودکان کمک کند و عملاً این اتفاق نمی‌افتد و برای همین است که ما آموزش باکیفیت نداریم و همراه با مطالبه عدالت آموزشی، در سال‌های اخیر یکی از درخواست‌های والدین و معلمان، آموزش باکیفیت بوده است.

در عرصه حق رشد ماده ۳۰: کودکان اقلیت‌های قومی، زبانی و مذهبی حق دارند فرهنگ خود را داشته باشند. وقتی می‌گویید این حق را می‌تواند داشته باشند، قطعاً به این معنی نیست که می‌تواند در خانه‌هایشان فرهنگ خود را داشته باشند، بلکه باید این فرهنگ به رسمیت شناخته شود و برخلاف نگاه فعلی در حاکمیت که نگاه مرکز-پیرامونی است، مرکز یعنی تهران‌نشینان در همه‌چیز در اولویت هستند و بقیه شهروندان سایر مناطق کشور در پیرامون قرار دارند. در خوزستان و رویدادهای آنجا نشان داده شد که چگونه شهروندان درجه دوم و درجه سوم خلق می‌شوند.

ماده ۳۱ از عرصه حق رشد بر امکان بازی کودکان تأکید دارد. دولت‌ها باید برای کودکان فرصت‌های برابری را ایجاد کنند. واقعیت این است که امکان بازی کردن مستلزم چند موضوع است. کودکانی که به کار وادار می‌شوند عملاً فرصت بازی ندارند. طبق پیمان‌نامه بازی حق کودک است، پس کودکی که به کار واداشته می‌شود، چه در شهرهای بزرگ در کار تفکیک زباله و چه در روستاها در کار کشاورزی، چه در شهرهای کوچک در کارگاه‌های زیرزمینی و روزمینی، قالی‌بافی و پرستاری از سالمندان فرصت بازی از این کودکان سلب می‌شود و کودکی نمی‌کنند و رشدشان آسیب می‌بیند.

عرصه سوم حقوق کودکان حق امنیت است. مواد متعددی را می‌توان در عرصه امنیت کودکان طبقه‌بندی کرد، به‌عنوان مثال، در ماده ۲ داریم: عدم تفاوت‌گذاری میان کودکان صرف‌نظر از جنسیت و قومیت و مذهب و ملیت و تابعیت والدین. اگر ما این حق را کاملاً رعایت کنیم، درواقع امنیت آن کودک را در عرصه‌های جسمی، ذهنی، روانی و اجتماعی تضمین کرده‌ایم و این در بحث عدم تفاوت‌گذاری حاصل می‌شود، چون در کشورهایی که این پیمان‌نامه را امضا می‌کنند، حتی اگر والدین ورود غیرقانونی داشته باشند، آن‌ها مورد بازخواست قرار می‌گیرند، ولی کودکانشان مانند سایر کودکان در آن جغرافیای سیاسی از حقوق برابر تحصیل و آموزش و تغذیه برخوردار



می‌شوند. در عرصه امنیت ماده ۳، دولت‌ها کیفیت حمایت و مراقبت از کودکان را تضمین می‌کنند. در ماده ۴، دولت‌ها از اجرای مفاد پیمان‌نامه برای همه کودکان ضمانت می‌کنند. همه دولت‌های عضو باید از حقوق کودکانی که در آن جغرافیای سیاسی هستند ضمانت کند که در ایران این اتفاق نیفتاده است. در ماده ۷، ثبت تابعیت کودک و تولد کودک توسط دولت است. ماده ۸، ثبت هویت کودک توسط دولت‌هاست. کودکانی که از والدین ایرانی به دنیا می‌آیند و در حال حاضر فاقد شناسنامه‌اند و در مناطق مختلف هستند، یا کودکانی که والدینشان تابعیت ایرانی ندارند و دولت هویت این کودکان را نمی‌کند و آن‌ها بدون هویت رسمی بزرگ می‌شوند، یعنی اصل پیمان‌نامه زیر پا گذاشته شده است. ماده ۱۱، از جابه‌جایی غیرقانونی کودکان جلوگیری می‌کند. ماده ۱۹، حق حمایت در برابر آزار است. این حق بسیار مهمی است. آزارها چند دسته هستند: جسمی، جنسی، عاطفی و بی‌توجهی. ما این دیدبانی را به ندرت داریم، مگر اینکه فاجعه‌ای اتفاق بیفتد و کودکی در اثر جراحت‌ها فوت کند یا به بیمارستان برود و پزشکی حضور کودک را به دستگاه انتظامی اطلاع دهد، وگرنه این موارد در خانواده‌هایی که سرپرست نامناسبی دارند استمرار پیدا می‌کند. مواد ۲۰، ۲۱ و ۲۵، حق کودکان بی‌سرپرست و حق فرزندخواندگی را فراهم می‌کند، شناسایی و دیدبانی آن‌ها توسط دولت انجام می‌شود.

رشد می‌کنند و آثار بعدی در زندگی خودشان، فرزندپروری شان و ازدواجشان مشاهده می‌شود.

در کشور ما حقوق کودکان پناهنده و کودکان کار هم به راحتی تضییع می‌شود و عملاً اجباری برای اجرای مفاد پیمان‌نامه وجود دارد.

«ماده ۲۲ حق حمایت از کودکان پناهنده است. کودکانی که به این جغرافیای سیاسی به دلایل گوناگون، معمولاً همراه با والدینشان وارد می‌شوند و حقوق این کودکان در ماده ۲۲ تضمین می‌شود. ماده ۳۲ هم به امنیت مربوط است. حمایت از کودکان در برابر بهره‌کشی اقتصادی و واداشتن آن‌ها به کار می‌دانید که الان این پدیده در کشور ما بسیار رایج است. ماده ۳۲ برای بسیاری از کودکانی که به کار واداشته می‌شوند نقض می‌شود و اخیراً به جای اینکه برخورد علمی با این امر بشود قرار است قرارگاه‌هایی که نیروهای نظامی مدیریت آن‌ها را بر عهده دارند به مسئله ورود کنند و همین‌جا نسبت به این اقدام هشدار می‌دهم. درست مثل این می‌ماند جامعه‌شناس‌ها را بفرستند اتاق عمل تا جراحی انجام دهند. از نظر من ورود نیروهای نظامی به مسئله کودکان فاجعه‌بار است. در عرصه حق امنیت ماده ۳۳، حمایت از کودکان در مقابل سوء مصرف مواد مخدر و پیامدهای آن است که ما الان برایش دشواری‌های خیلی زیادی داریم که چگونه کودک از خانواده جدا بشود، چون معمولاً اعتیاد در بستر خانواده رخ می‌دهد. قیومیت هم طبق قانون بر عهده پدر و جد پدری است. دوم اینکه چگونه این‌ها بازپروری بشوند و مرحله سوم اینکه چگونه به خانواده برگردند و اگر آن خانواده صلاحیت نداشته باشد، چگونه از آن‌ها حمایت‌های دیگر بشود، این‌ها در واقع مسائلی است که روی میز انجمن‌های حمایت از کودکان و همین‌طور کارشناسان بهزیستی یا ان‌جی‌او‌های فعال در حوزه کودکان کار وجود دارد. ماده ۳۴، حمایت از کودکان در مقابل اشکال مختلف بهره‌کشی و سوء استفاده جنسی است. اینجا به نکته‌ای اشاره می‌کنم: اخیراً اخبار و داده‌های ازدواج کودکان زیر هجده سال

منتشر می‌شود و آن‌هایی که دارای فرزند هم می‌شوند رسانه‌ای می‌شود؛ یعنی کودکی که خودش مادر یک کودک دیگر شده. این وضعیت به لحاظ پیمان‌نامه اصلاً قابل دفاع نیست، یعنی در واقع امنیت کودکان از میان رفته، حق رشدشان از میان رفته، البته منظور فقط رشد جسمی نیست، رشد عاطفی و عقلی هم هست. اینکه ما این قانون را داریم که کودک می‌تواند زیر هجده سال ازدواج کند، پیامدهای اجتماعی نامطلوبی دارد و از لحاظ پذیرش اجتماعی هم روزبه‌روز مورد سؤال قرار می‌گیرد. در شرایط بد اقتصادی معنی فروش دختران را می‌دهد، یعنی والدینی که وضعیت اقتصادی مناسبی ندارند آماده‌اند در قالب سنت مهریه و شیربها کودک خود را به بالاترین قیمت به فروش برسانند که پیامدهای بسیار وحشتناک برای آن کودک و فرزند احتمالی‌اش دارد و بسیاری از این نوع ازدواج‌ها دوام هم پیدا نمی‌کند.

ماده ۳۵ که باز در عرصه حق امنیت است. حمایت از کودکان در مقابل احتمال خرید و فروش شدن که این پدیده‌ای شناخته شده است و درباره‌اش مطالعاتی وجود دارد و بخشی از کودکان به این ترتیب در مراحل مختلف مورد خرید و فروش قرار می‌گیرند.

بهره‌کشی از کودکان امروزه از حالت سنتی صرف خارج شده و وارد فضای مجازی هم شده، آیا پیمان‌نامه چنین بهره‌کشی‌ها را نیز پوشش می‌دهد؟

«بله، در ماده ۳۶ حمایت از کودکان در مقابل هر نوع دیگری از بهره‌کشی قید شده است. مثالی که برای این ماده خیلی مشخص است سوء استفاده‌هایی است که طبقات متوسط اجتماعی از کودکانشان به‌عنوان سلبریتی در فضای مجازی می‌کنند و این برخلاف پیمان‌نامه است. برای اینکه شما کودک را وادار می‌کنید به کاری که نسبت به آن انتخابی ندارد و به این شکل که احتمالاً حتی آینده‌اش رقم می‌خورد، در حالی که می‌تواند مورد علاقه خودش نباشد، باز اینکه تمرین‌ها و ساعات طولانی کار که این آمادگی‌ها فراهم بشود و اجبار به اینکه این کار

دولت به‌تنهایی می‌تواند این نظارت اجرایی را به شکل باکیفیت انجام دهد؟ چون ما شاهد ستم به این کودکان هستیم و قوانین دست‌وپاگیری هست که توجیه منطقی ندارند.

«من به صراحت اعلام می‌کنم در مورد حق حمایت از کودکان بی‌سرپرست که یکی از بخش‌های پیمان‌نامه است و ما اتفاقاً برایش آیین‌نامه‌های اجرایی دقیق داریم و اجرا هم می‌شود، اما در این زمینه هم نکته‌هایی وجود دارد. اول درباره مراکز نگهداری از کودکان بی‌سرپرست است که بر روی این‌ها دیدبانی مستقل انجام نمی‌شود، یعنی اینکه دستگاهی خارج از دستگاه متولی دولت این دیدبانی را انجام نمی‌دهد و این سبب می‌شود هرچند وقت یک بار اخبار ناگوار از این مراکز و سستی که به کودکان می‌شود دریافت کنیم، بنابراین انجمن‌های مستقل حقوق کودک باید ورود پیدا بکنند و دولت حضور آن‌ها را در این دیدبانی به رسمیت بشناسد؛ زیرا خیلی از این مراکز که به بخش خصوصی واگذار شده‌اند در درون مجموعه بیشتر نگاه کسب‌وکاری دارند، در نتیجه گزارش‌هایی درباره کودکانی که بنا بر تشخیص نیاز است به فرزندخواندگی داده شوند وجود دارد و آن مراکز فهرست‌هایشان را اعلام نمی‌کنند، به این دلیل ساده که یک نفر از فهرستشان کم می‌شود و کمک‌های دولتی را برای آن کودک دریافت نمی‌کنند و فکر کنید این چه جفایی است به کودکانی که در این مراکز بسته، محدود و دور از واقعیت خانواده

مستمر باشد تا آن دنبال کننده‌ها حفظ بشوند و کودک به لحاظ جسمی و روانی به مخاطره می‌افتد.

ماده ۳۸: از زیرمجموعه‌های حق امنیت، حمایت از کودکان در برابر اعزام به جبهه و کودکانی که در جنگ بودند که این هم خیلی واضح است که ما کودکانی را تشویق می‌کنیم که به شکل داوطلب وارد نیروهای نظامی بشوند و آن‌ها را آموزش می‌دهیم و از زمانی که پیمان‌نامه را امضا کردیم، دیدبان نسبت به این عمل دولت دائم تذکر می‌دهد، هر چند که شنیده نمی‌شود. ماده ۳۹: حمایت از کودکانی که آسیب‌دیده هستند در اثر جنگ، بذر رفتاری و استثمار، یعنی این کافی نیست که ما کودک کار را از وضعیت کار جدا کنیم، بلکه مهم این است که آن آسیب‌هایی را که دیده است جبران کنیم.

آخرین ماده‌ای که به امنیت نزدیک است ماده ۴۰: حمایت از کودکان متهم به قانون شکنی در مقابل بذر رفتاری، امکان دسترسی به مشاور و وکیل.

گویا به‌تازگی این قانون حمایتی تصویب شده، ولی ما همچنان شاهد بذر رفتاری با کودکان معارض قانون و ناآگاهی آن‌ها با حقوقشان هستیم. چرا چنین است؟ در صحبت‌های شما جای حلقه مفقوده سازمان‌های مردم‌نهاد دیده می‌شود.

سال گذشته در واقع قانون حمایت از اطفال و نوجوانان، بعد از نزدیک به ده سال تصویب شد. در این قانون که در حال نوشتن آیین‌نامه‌های اجرایی‌اش هستند اشاره‌هایی هست و در واقع تمهیداتی اندیشیده شده برای اینکه این کودکان معارض قانون حق دسترسی به وکیل و مشاور را داشته باشند، ولی آنچه

نادیده گرفته شده اهمیت حضور سازمان‌های مردم‌نهاد مرتبط با حقوق کودکان است که این‌ها باید دخالت داده بشوند در شناسایی، دیدبانی و حمایت از کودکان در شرایط دشوار. آن‌ها به سازمان‌های اجرا سپرده‌اند که عملاً اجرا نخواهد شد. علاوه بر آن حضور سازمان مردم‌نهاد مرتبط را به نظر قاضی موکول کرده‌اند و به نظر من کوتاهی بزرگی شده است که معلق‌کننده حقوق کودکان خواهد بود.

من تا اینجا در مورد عرصه بقا، رشد، امنیت و مواد مرتبط با آن‌ها اشاره کردم. دست‌آخر مشارکت است. حقوق اساسی‌ای که کودکان در پیمان‌نامه دارند.

ماده ۱۲: کودک در هر سنی حق دارد عقاید خود را داشته باشد، بنابراین هر نوع تفتیش عقاید و به چالش کشیدن عقاید کودک ممنوع است که شامل محیط‌های خانوادگی و آموزشی می‌شود و باید همگان به آن توجه داشته باشند.

ماده ۱۳: حق ابراز عقیده. در جامعه پدرسالاری که به اشکال گوناگون پدرسالاری در زندگی اجتماعی بازتولید می‌شود و به بقای خودش ادامه می‌دهد، کودکان امکان به‌راحتی حق ابراز عقیده ندارند و در نظام آموزشی ما هم این ساختار باز حاکم است و از بالا مدیر و ناظم و معلم حق ابراز عقیده را از کودکان سلب می‌کنند و به روش‌های گوناگون پرسشگری کودکان را که مقدمه آن است، منع و محدود می‌کنند.

از عرصه مشارکت ماده ۱۴ حق داشتن عقاید مذهبی با راهنمایی پدر و مادر خود که اینجا هم عرصه مسائل پرسش و پاسخ‌های مذهبی را به محیط خانواده محدود کرده است، اما در کشورهایی و در محیط‌های آموزشی تلاش می‌شود کودکان را تحت کنترل درآورند که با این اصل ناسازگار است.

ماده ۱۵: حق تشکیل گروه. همه کودکان حق دارند گروه‌های خود را تشکیل دهند. گروه‌های ورزشی، دوستی یا هر چیز دیگر و می‌دانید در نظام آموزش و پرورش ما در مواردی کودکان از این کار منع می‌شوند. مدیران و برخی معلمان نمی‌پذیرند که کودکان به میل خودشان گروه شوند، ترجیحشان این است که گروه‌ها را به آن‌ها تحمیل کنند. کلاس‌هایشان را تغییر می‌دهند و مواردی مثل اینکه حق کودک را نادیده می‌گیرند.

ماده ۴۱: این یک ماده خیلی کلی است که باید قسمت بعدی به آن توجه کنیم. این ماده می‌گوید برتری قوانین مؤثر اولویت دارد. اگر بعضی از قوانین داخلی برای تحقق حقوق کودک مفیدتر و مؤثرتر است، باید آن قوانین اجرا شود، یعنی اگر در قوانین مدنی ما جایی داریم که از مشارکت کودکان ضمانت

بهتری می‌کند یا امنیتشان را بهتر تضمین می‌کند یا بقایشان را، ترجیحاً باید مواد پیمان‌نامه را کنار بگذاریم و قوانین داخلی خودمان را اجرا کنیم یا اینکه اساساً پیمان‌نامه را نپذیریم، کاری که ایالات متحده آمریکا کرده است. کاری که در جمهوری اسلامی ایران انجام شده است. در تدوین یک سند موازی حقوق کودکان، احتمالاً با این ادعا که ما قوانین داخلی مان برتری دارد. حالا به آن اشاره‌هایی خواهم کرد.

هرچند پیمان‌نامه بنا به ماهیت پذیرش جهانی‌اش سندی حداقلی شده است، اما ۲۷ سال است که ما به آن پیوسته‌ایم، بایستی آیین‌نامه‌های اجرایی‌اش را کامل کنیم و از طرف دیگر فضای فراهم آوریم که سازمان‌های مردم‌نهاد حوزه کودکان بتوانند در فضای امن و خارج از فشارهای امنیتی فعالیت کنند و نیازی به قانون موازی جدیدی نداریم.

ماده ۴۲: این باز به عرصه مشارکت مربوط است. خیلی ماده مهمی است. ماده ۴۲ می‌گوید همه را باید با پیمان‌نامه حقوق کودک آشنا کرد. دولت‌ها موظف‌اند از راه‌های گوناگون پیمان‌نامه حقوق کودک را بین کودکان و بزرگسالان ترویج کنند و همگان را با محتوای پیمان‌نامه آشنا سازند. کاری که در کشور ما انجام نشده، اگر از ۲۷ سال پیش ما پیمان‌نامه را با استاد به این ماده ۴۲ همه‌جا آموزش می‌دادیم. فکر کنید کسی که در آن موقع هفت‌ساله بوده و الآن ۲۷ ساله است و شاید صاحب فرزندی شده باشد، اگر آن موقع بیست‌ساله بوده، الآن ۴۷ ساله است، یعنی الآن ممکن است حتی نوه داشته باشد و ما تمام این سال‌ها را از دست داده‌ایم.

چرا ما در اجرای این ماده ۴۲ کوتاهی کردیم؟ چرا پیمان‌نامه را به کودکان که بتوانند از حقوقشان دفاع کنند و به والدین برای اینکه بدانند کودکان چه حقوقی دارند آموزش ندادیم؟ چگونه این حقوق باید تضمین شود و وظیفه دولت در این زمینه چیست؟

جواب موقتی که من به این سؤال‌ها می‌دهم این است که ما امروز حدود ۲۴ میلیون انسان زیر هجده سال داریم. اگر آن‌ها به حقوقشان آشنا بشوند اولین پرسشی که مطرح می‌کنند: نسبت جمعیتی ما تقریباً ۲۸-۲۷ درصد جمعیت کشور است، آیا ما حق نداریم ۲۰ درصد، ۱۵ درصد بوجه کشور را در سال صرف حمایت از کودکان در شرایط دشوار و خانواده‌های آنان کنیم؛ یعنی کودکانی که به درجات گوناگون حق بقا، رشد، امنیت و مشارکتشان به خطر می‌افتد.

اگر این پرسش مطرح می‌شد و هر سال نیز بر آن تأکید می‌شد، هم توسط والدین، هم توسط کودکان و هم توسط کارشناسان اداری دلسوز مرتبط و کسانی که مؤثر هستند، من به نظرم وضعیت کودکانمان در حال حاضر بهتر بود. اگر پیمان‌نامه ۲۷ سال پیش آموزش داده می‌شد، بسیاری از کودکانی که جانشان را از دست دادند و مجروح شدند، این‌ها نجات پیدا می‌کردند، از جمله کودکانی که در درون خانواده به قتل رسیدند یا از مدرسه اخراج شدند، از آموزش طرد شدند یا سوء تغذیه داشتند و ادامه پیدا کرده و نسل‌اند نسل ناتوان و ناتوان‌تر شدند و همه مواردی که به آن‌ها اشاره کردیم به اضافه آن آسیب‌هایی که به نسل بعد منتقل می‌شود؛ بنابراین مهم‌ترین کوتاهی‌ای که به نظر من دولت‌های مختلف در درون جمهوری اسلامی، اعم از اصلاح طلب و اصولگرا و اعتدالی یا هر عنوان دیگری انجام داده‌اند این است که این پیمان‌نامه و اصل ۴۲ آن را کنار گذاشتند و از آموزش آن به کودکان، بزرگسالان و مأموران قانون و مأموران شهرداری خودداری کردند و مرجع ملی کنوانسیون حقوق کودک در ایران به نظر من متهم اصلی است. وقتی می‌گوییم آموزش منظور در مقیاس میلیونی است، نه اینکه مرجع ملی ادعا کند

هرچند پیمان‌نامه بنا به ماهیت پذیرش جهانی‌اش سندی حداقلی شده است، اما ۲۷ سال است که ما به آن پیوسته‌ایم، بایستی آیین‌نامه‌های اجرایی‌اش را کامل کنیم و از طرف دیگر فضایی فراهم آوریم که سازمان‌های مردم‌نهاد حوزه کودکان بتوانند در فضای امن و خارج از فشارهای امنیتی فعالیت کنند و نیازی به قانون موازی جدیدی نداریم

که من در مدرسه‌ای بیست نفر را با حقوق کودک آشنا کردم. اساساً ماده ۴۲ پیمان‌نامه می‌گوید چرا باید همه را با پیمان‌نامه حقوق کودک آشنا کرد. دولت موظف است همان‌طوری که شما قوانین راهنمایی و رانندگی را به شهروندانی که به هجده سال می‌رسند و قصد رانندگی دارند باید آموزش بدهید، این حقوق را هم باید از مهدکودک‌ها متناسب با سنی که نشان الگوهای مناسبی را پیدا کنیم و برای بزرگسالان هم به همین ترتیب.

در اینجا فقط به اختصار به سند ملی حقوق کودک و نوجوان اشاره می‌کنم که در جلسه مورخ ۱۳۹۷/۱/۲۱ شورای عالی انقلاب فرهنگی بنا به پیشنهاد مورخ ۱۳۹۳/۱۱/۴ شورای فرهنگی و اجتماعی زنان و خانواده به تصویب رسیده و این سند در تاریخ ۱۴۰۰/۶/۲۰ از طرف شورای عالی انقلاب فرهنگی عمومی و اخیراً توسط دولت به دستگاه‌های اجرایی ابلاغ شده است.

اول بگویم که خود این تاریخ‌ها بسیار جالب است. فکر کنید جمعی که عنوانش شورای فرهنگی و اجتماعی زنان و خانواده است در شورای عالی انقلاب فرهنگی نشسته‌اند و در سال ۱۳۹۳ این متن را نوشتند و چهار سال بعد یعنی سال ۱۳۹۷ شورای عالی انقلاب فرهنگی آن را تصویب کرده است و سه سال بعد از طرف دولت برای اجرا ابلاغ شد است. اولین نکته این است که چرا در این هفت سال، دو دولت قبلی این را ابلاغ نکردند دو سؤال می‌شود پرسید: آیا آن‌ها فکر کردند که وقتی ده سال اعضای سازمان ملل روی سند حقوق کودک کار کرده‌اند سند مناسب‌تری است یا سند شورای فرهنگی اجتماعی زنان خانواده که احتمالاً ده پانزده نفر هستند؟ فکر کنیم همه کارشناس بودند، کدام‌یک از این‌ها دقیق‌تر و کارشناسی‌شده‌تر است؟ مخصوصاً وقتی یکی از آن‌ها را ۱۹۱ کشور امضا کرده‌اند، یعنی آن‌قدر جهان‌شمول است، درحالی که یک سندی را چند نفر نوشتند در یک کشوری نوشتند. کدام اولویت دارد؟ سؤال دومی که می‌شود مطرح کرد اساساً خود شورای عالی انقلاب فرهنگی که اینجا یک قانون را اعلام کرده و از طرف ریاست جمهوری به‌عنوان قانون ابلاغ شده آیا این شورای عالی انقلاب فرهنگی جایگاه قانون‌گذاری دارد؟ طبق همین قانون اساسی فعلاً عمل می‌شود یا نه؟ پس چه به لحاظ وجه کارشناسی و چه به لحاظ وجه قانون‌نویسی، دو سؤالی است که احتمالاً سبب شده این سند اخیراً ابلاغ شده است. یک مقداری به محتوایش وارد می‌شویم ببینیم آن ۴۲ اصلی که در پیمان‌نامه وضوح دارد آیا اینجا به چه شکلی درآمده است.

دلیلی که برای تدوین این سند ارائه شده مهم است. تدوین و تصویب کنوانسیون حقوق کودک حاکی از دغدغه جامعه بین‌المللی در زمینه حقوق کودک است که جمهوری اسلامی ایران نیز به این پیمان‌نامه بین‌المللی به‌طور مشروط ملحق شده است. با توجه به عدم تعیین شروط و ضرورت سندی واحد که با یکپارچگی و انسجام اصول سیاست‌ها و مبانی حقوق کودک در ابعاد تربیتی، فرهنگی، بهداشتی، غذایی و



تعداد کودکان می‌توانیم تعریف کودکی داشته باشیم که ظاهراً منظورشان هم در بهترین حالت بلوغ جسمی است و در ادامه متن آمده: «منظور از نوجوان فرد بالغی است که بر اساس قانون متناسب با عقل و تکلیف ویژه خود نرسیده است».

سؤال این است که بر اساس قانون به رشد عقلی مناسب نرسیده به چه معنی است؟ آیا قرار است یک قانونی را برای رسیدن به رشد عقلی تصویب کنیم یا اینکه هر کودکی را که نوجوان شده بفرستیم به پزشکی قانونی ببرسیم که این رشد عقلی دارد یا ندارد، پس عملاً معنای قابل‌مقایسه و قابل‌اندازه‌گیری به لحاظ پایان سن کودکی و سن نوجوانی نداریم، درحالی که همین الان در قانونی که به اسم قانون حمایت از اطفال و نوجوانان در سال ۱۳۹۹ که پس از ده سال به تصویب مجلس رسیده هجده سال را به‌عنوان پایان سن کودکی پذیرفته است. پس این سند از همین جا به نظر من دشواری‌هایش مشخص می‌شود که با قوانین جاری هم نسبتی ندارد و فقط به ابهام و ایجاد اغتشاش مفهومی و عملی منجر می‌شود. پس بهتر است کنار گذاشته شود و برای اجرایی شدن همه اصول کنوانسیون حقوق کودک پس از ۲۷ سال کوتاهی تلاش جدی آغاز شود.

ماده ۱۴ هم که آخرین ماده این سند است توضیح می‌دهد. این سند مشتمل بر کلیات، مقدمات و چهارده ماده در جلسه ۱۳۹۷/۱/۲۱، شورای عالی انقلاب فرهنگی به تصویب رسید.

چنان که اشاره کردم این سند فقط یک اغتشاشی را در اجرا کردن و درخواست و مطالبه اجرای پیمان‌نامه حقوق کودک ایجاد می‌کند که ۱۹۱ کشور در آن اتفاق نظر دارند. در حقیقت این سند چیزی نیست غیر از تلاش برای به حاشیه بردن پیمان‌نامه و استمرار وضعیتی که در این چهل سال ادامه پیدا کرده است، از جمله عدم آشنایی کودکان و والدینشان با حقوقشان و تبدیل شدن این حقوق به یک مطالبه عمومی و سراسری است. ■

حقوقی موجب وفاق و وحدت نظر مسئولان و نظام اسلامی شود. در واقع این سند تصویب شده است، پس ظاهراً این سند می‌پذیرد که کنوانسیون حقوق کودک سندی است که پذیرفته شده و موادش جزء قوانین داخلی ما به حساب می‌آید و لازم‌الاجراست، اما چون آن را مشروط پذیرفتیم و چون شروطمان را تعیین نکردیم این سند کمک می‌کند که آن شروط مشخص شود.

پس ۴۲ اصل پیمان‌نامه در این سند چه جایگاهی دارند و آن شروط چیست‌اند؟

درحالی که در پیمان‌نامه فقط در ماده یک کودک تعریف شده، در این متن تعاریف خیلی مفصل است: تاریخ رشد بلوغ، قوانین و مقررات مصلحت، سرپرست قانونی، استاندارد، عدالت بهداشتی و درمانی، رفتارهای حرام جنسی، اختلالات جنسی، مالکیت آثار فکری، اهلیت قانونی، مسئولیت کیفری، مسئولیت مدنی، معاضدات حقوقی و قضایی، اقلیت‌های دینی شناخته شده در قانون اساسی و احوال شخصیه همه این‌ها وجود دارند؛ بنابراین اولین تفاوتی که این دو پیدا می‌کنند پیمان‌نامه‌ای که ۱۹۱ کشور آن را امضا کرده‌اند و یک تعریف برای کودک دارد که کودک انسان زیر هجده سال است، مگر اینکه قانون داخلی سن دیگری را تعیین کند، چون برخی کشورها ۲۱ سالگی را تعیین کرده‌اند. اینجا تعدد تعاریف وجود دارد.

ماده ۲ در این بخش کودک و نوجوان را تعریف کرده است: «منظور از کودک هر انسانی است که به سن بلوغ نرسیده باشد» و به سن بلوغ شرعی هم اشاره‌ای نکرده است، بنابراین ما در بندرعباس یک سن پایان کودکی داریم، در سمنندج یک سن و حتی در یک شهر هم از این خانواده تا آن خانواده ممکن است فرق داشته باشد، بنابراین وقتی که از نظر سند منظور از کودک هر انسانی است که به سن بلوغ نرسیده باشد، معنی‌اش این است که نه تنها سن پایان کودکی در آن مشخص نشده، بلکه چندین و چند نوع و به تناسب

ماشین پلاستیکی حقوق کودک

گفت‌وگو با فاطمه قاسم‌زاده



انسسیه ابراهیمی: بین کودک ایرانی و کودکی که پیمان‌نامه بین‌المللی حقوق کودک می‌شناسد فاصله زیاد است. مطابق پیمان‌نامه افراد زیر هجده سال کودک هستند و در ایران دختر یا پسر زیر هجده سال ازدواج می‌کند و بچه‌دار می‌شود. در زمان پیوستن ایران به پیمان‌نامه حقوق کودک، مخالفت‌ها کم بود و شورای نگهبان این مصوبه مجلس را تأیید کرد، اما مخالفان آن روزها که نتوانسته بودند مانع بشوند سعی کردند بدیلی برای پیمان‌نامه درست کنند و سند ملی حقوق کودک و نوجوان در سال ۱۳۹۳ در شورای فرهنگی و اجتماعی زنان و خانواده شورای انقلاب فرهنگی کلید خورد. سندی که در سال ۱۳۹۷ تصویب شد، اما حسن روحانی از ابلاغ آن خودداری کرد. با روی کار آمدن دولت جدید و انتصاب انسسیه خزعلی به سمت معاونت امور زنان و خانواده دولت، سند ملی حقوق کودک را ابراهیم رئیسی ابلاغ کرد. با فاطمه قاسم‌زاده روان‌شناس و فعال حقوق کودکان، درباره پیمان‌نامه و سند ملی به گفت‌وگو نشستیم.

بود. کم‌کم دولت این ارتباط را قطع کرد. قبلاً سازمان‌های غیردولتی به دفتر یونیسف طرح می‌دادند و با کمک آن‌ها طرح‌ها انجام می‌شد. در این زمان کارهای خوبی انجام می‌شد و فعالان ایرانی تجربیات زیادی را مطابق الگوی بین‌المللی یاد می‌گرفتند. مثلاً خود من، با همکاری یونیسف، چهارده کارگاه آشنایی با پیمان‌نامه حقوق کودک را اجرا کردم؛ برای سازمان‌های دولتی و غیردولتی، بهزیستی، قضات و افراد مختلف. یونیسف یک کتاب به نام مهارت‌های زندگی تهیه کرده بود که من آن را از نظر انطباق با شرایط ایران بازنویسی کردم و چهارده کارگاه هم برای آن اجرا شد. این کتاب به‌صورت پایلوت در برخی مدارس تهران اجرا شد و نتایج خوبی هم داشت، اما بعداً جلوی آن را گرفتند. دولت سازمان بهزیستی، وزارت بهداشت و وزارت آموزش و پرورش را در رابطه با دفتر یونیسف قرار داد و ارتباط سمن‌ها با یونیسف را قطع کرد. آن موقع آموزش و پرورش هم رابطه خوبی با سمن‌ها داشت. مثلاً برای آموزش کودکانی که داوطلبان به آن‌ها آموزش می‌دادند، معلم کلاس اول و کتاب می‌داد. چون اغلب داوطلبان آموزش خواندن و نوشتن در کلاس اول را بلد نبودند و این پایه هم مهم بود، اما بعداً همین کار را هم قطع کردند.

مخالفتی با پیوستن ایران به پیمان‌نامه شد؟

«مورد خاصی به یاد ندارم، اما به هر حال مخالفت‌هایی بود، در واقع به‌شدتی نبود که بعداً با لایحه منع تبعیض علیه زنان شد. اگر یادتان باشد همان موقع عربستان برای حفظ موقعیت جهانی خود به این لایحه پیوست، اما در ایران که زنانش شرایط بهتری نسبت به زنان عربستان داشتند این لایحه را نپذیرفت. بیشتر مخالفت‌ها از سوی شورای نگهبان و گاهی هم از طرف برخی نمایندگان در دوره‌های مختلف صورت می‌گرفت.»

مهم‌ترین کارهایی که یونیسف در آن زمان در ایران انجام می‌داد چه بود؟

«آن موقع سه چهار برنامه بین‌المللی انجام می‌شد که در ایران هم اجرا شد. یکی از آن‌ها «جهان شایسته برای کودکان» بود که سمینارهایی برگزار می‌شد که چه کنیم به کودکان رسیدگی بیشتری بشود. دیگری، اهداف هشتمانه «توسعه هزاره» برای دولت‌ها بود که شامل این موارد بود: ریشه‌کنی فقر و

با تصویب مجلس و تأیید شورای نگهبان، ایران در اسفند سال ۱۳۷۲ پیمان‌نامه حقوق کودک را پذیرفت. به نظر شما به‌عنوان فعال مدنی در حوزه کودکان کار، چه شد که آن زمان ایران به این پیمان‌نامه پیوست؟

«سال‌های ۷۲ تا ۸۲، دهه نسبتاً خوبی در ارتباط با سازمان‌های غیردولتی بود. چون سختگیری‌ها کمتر بود و در زمینه‌های مختلف کارهای زیادی انجام می‌شد. پیمان‌نامه از جمله قوانین در سطح بین‌المللی بود که با توجه به محتوای آن که حقوق کودکان است، همه کشورها به آن پیوستند. دو کشوری که به پیمان‌نامه نپیوستند یکی سومالی بود که درگیر جنگ داخلی بود و دولتی نداشت که آن را امضا کند و دیگری امریکا بود که ادعا می‌کرد قوانین داخلی آن در زمینه حقوق کودک از متن پیمان‌نامه حقوق کودک فراتر است؛ بنابراین همه کشورها آن را امضا کردند و ایران هم نمی‌خواست از سایر کشورها عقب بماند. جنگ تمام شده بود و ایران می‌خواست در سطح بین‌المللی جایگاهی داشته باشد. یک دلیل دیگر هم اینکه از ایران هم در گروه چهل نفره تدوین‌کننده پیمان‌نامه حضور داشتند و شاید عاملی برای امضای آن از سوی ایران شد، حتی در زمینه کودکان معلول هم پیشنهادهایی داده بودند که پذیرفته شدند.»

در آن زمان یونیسف در ایران فعالیت‌های خوبی داشت. جلسات ماهانه‌ای بود که سخنرانی انجام می‌شد و سمن‌ها مشکلاتشان را طرح می‌کردند و ارتباط یونیسف با سازمان‌های غیردولتی خوب



بود که بالاخره در سند ملی به «اسلام» رسید که دایره بزرگ تری است، اما همین سند فعلی هم خالی از اشکال نیست. مثلاً نهادها و سازمان‌هایی که در خود سند نوشته شده آن را قبول کرده‌اند عبارت‌اند از: مجلس شورای اسلامی، نهاد ریاست جمهوری، وزارت امور خارجه، هیئت وزیران، آموزش و پرورش، وزارت بهداشت و درمان، دبیرخانه عالی شورای انقلاب فرهنگی که تدوین کننده بوده‌اند و کلیه دستگاه‌ها و نهادهای ذی‌ربط! که معلوم نیست دقیقاً کدام‌ها هستند و نکته جالب اینکه مرجع ملی کنوانسیون حقوق کودک جایگاهی در این سند ندارد. در تدوین این سند از دانشگاه‌ها و سازمان‌های غیردولتی کمکی گرفته نشده است؛ بنابراین یکی از اشکالات این است که در تهیه، تأیید و تصویب خیلی از گروه‌ها و سازمان‌هایی را که ضرورت داشته حذف کرده‌اند و این از کیفیت کار کم می‌کند. به‌عنوان مثال شاید نزدیک ده سال که شورای عالی مبارزه با آسیب‌های اجتماعی به ریاست مقام رهبری تشکیل شده است. از هر وزارت خانه هم نماینده‌ای در آن هست که هر سال هشت آسیب را تعیین و روی آن کار می‌کنند. روش‌هایشان هم نسبتاً علمی است، اما این شورا هم در تدوین این سند نقشی نداشته است. مورد بعد اینکه کودک و خانواده را با هم در نظر گرفته بدون اینکه به جایگاه خاص کودک پرداخته شود. درست است که کودک جزئی از خانواده است، اما باید به‌طور خاص به حقوق کودک مشخص می‌شد.

از نظر ساختار هم سند ایراد دارد. در چنین اسنادی کلیات نمی‌نویسند و با مقدمه شروع می‌شود و در آن اهداف و روش‌ها توضیح داده می‌شود. در این کلیات هم توضیحاتی آمده که ایراد اساسی دارند. مثلاً نوشته شده در قانون اساسی از کودکان دفاع شده و استناد کرده که آموزش و پرورش رایگان و همگانی در همه سطوح به‌ویژه برای کودکان در قانون اساسی آمده! که اساساً این درست نیست و در آن اصل قانون اساسی اسمی از کودکان نیست و آموزش همگانی و رایگان هم برای همه مردم طرح شده. نقل قول آشکار و اشتباهی در این سند آمده است!

یک ایراد دیگر تعاریف آن است که اکثر آن‌ها با توجه به معیارهای علمی درست نیستند. به‌عنوان مثال در مورد رشد، سند تعریف می‌کند: «رشد رسیدن به مرتبه‌ای از حیات است که نوجوان قادر به تشخیص منافع و مصالح خود و درک حسن و قبح عمل خود باشد». از دید روان‌شناسی این تعریف درست نیست. رشد انواع مختلف با معیارهای مخصوص به خود را دارد. سند کلماتی دارد که درک آن برای مردم معمولی هم آشنا نیست؛ مانند «غبطه»، «طهارت نسل»، «قبح» و... نه‌تنها برای کودک که برای بزرگسال هم ممکن است سخت باشد.

سند به عدالت درمانی اشاره کرده و نوشته که کودکان باید از خدمات درمانی برخوردار باشند،

گرسنگی، دست‌یابی به آموزش ابتدایی همگانی، ترویج برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان، کاهش مرگ‌ومیر کودکان، بهبود بهداشت مادران، مبارزه با ویروس ایدز و سایر بیماری‌ها، تضمین پایداری محیط زیست و طی بازه زمانی، هر دولت باید اجرایی می‌کرد و گزارش آن را به یونسف می‌داد. سومین کار هم سند ۲۰۳۰ بود که ماجرایی آن را می‌دانیم و ایران آن را تحریم کرد.

بجز سند ۲۰۳۰ موارد دیگری هم بود که ایران اجرایی نکرد یا نپذیرفت؟

« پذیرش پیمان‌نامه الزاماتی داشت که متأسفانه ایران آن‌ها را اجرا نکرد و درواقع نپذیرفتن آن‌ها بود؟ باید یک واحد آموزشی درباره پیمان‌نامه به مواد درسی اضافه می‌کردند. همین‌طور برای مشاوران و معلمان و دانشگاه‌ها هم باید یک واحد آموزشی اضافه می‌شد. قرار بود پیمان‌نامه بخشی از قوانین داخلی بشود. مگر مواردی که قبلاً اعلام شده بود مورد پذیرش نیست؟ باید نهاد ملی حمایت از حقوق کودکان تشکیل می‌شد که انجام نشد و به جای آن مرجع ملی کنوانسیون حقوق کودک که زیرمجموعه وزارت دادگستری است تأسیس شد. قرار بود پیمان‌نامه برای همه کسانی که با کودکان سر و کار دارند در سطح کشوری، ترویج شود که هیچ‌کدام از این وظایف انجام نشد.

این انجام ندادن‌ها به حق تحفظ ارتباطی داشت؟

« خیر. ارتباطی نداشت. امضای پیمان‌نامه از سوی ایران یک اشکال اساسی داشت و آن حق شرط کلی بود. قرار بود کشورها متن پیمان‌نامه را بخوانند و اگر موادی بود که با مبانی فرهنگی و اجتماعی آن‌ها منطبق نیست، آن ماده را قبول نکنند و پیمان‌نامه را امضا کنند. ایران تنها کشوری بود که یک شرط کلی گذاشت که هر زمان هر یک از مواد پیمان‌نامه که با شرایط ما منطبق نیست آن را اجرا نمی‌کنیم و درواقع هیچ‌گاه موادی را مشخص نکرد. از این نظر پذیرش پیمان‌نامه از سوی ایران با حق شرط کلی مورد قبول کمیته بین‌المللی حقوق کودک و بسیاری از کشورها نیست، زیرا در معامله شرطی، شرط باید موقع امضا مشخص شود که ایران هیچ‌گاه شرایط خود را مشخص نکرد. بجز ایران کشورهای اسلامی دیگری بودند که عضو پیمان‌نامه شدند و موادی را که اجرا نمی‌کنند هم مشخص کردند. مثلاً موارد فرزندپروری یا آزادی مذهب یا سن کودک را اجرا نکردند.

سنی که پیمان‌نامه برای کودک مشخص می‌کند مطابق اصول روان‌شناسی است؛ البته کودک هم تقسیم‌بندی‌های خاص خودش را دارد. از تولد تا شش سالگی دوره خردسالی است. شش - دوازده سالگی کودک است و دوازده - هجده سالگی نوجوان محسوب می‌شوند؛ اما همه این گروه در کل کودک محسوب می‌شود و قوانین پیمان‌نامه در مورد همه این گروه‌ها سنی صدق می‌کند. ایران باید زمان امضای پیمان‌نامه می‌گفت ما بعد

از پانزده سالگی برای پسران و بعد از نه سالگی را برای دختران، کودکی حساب نمی‌کنیم. مورد دیگر عدم شرکت کودکان در جنگ‌هاست. ما ۱۸ هزار شهید دانش‌آموز داریم که در سن بین پانزده تا هجده سال بوده‌اند. پیمان‌نامه دو پروتکل الحاقی دارد که ایران مورد مربوط به منع پورنوگرافی را امضا کرده، اما مورد دیگر ممانعت از حضور کودکان در جنگ‌ها را امضا نکرده است؛ زیرا از نظر قوانین ایران افراد بالای پانزده سال کودک نیستند و بزرگسالند. مورد اختلاف دیگر ایران با پیمان‌نامه اعدام کودکان است که ایران افراد بالای پانزده سال را کودک نمی‌داند.

برسیم به سند ملی حقوق کودک و نوجوان که شورای فرهنگی اجتماعی زنان و خانواده شورای عالی انقلاب فرهنگی آن را تدوین کرده است. این شورا چه مرجعیتی دارد که چنین سندی را بنویسد؟

« فرمی که امروز از این سند می‌بینید یک فرم تغییر شکل یافته است؛ یعنی فرم ابتدایی که چندین سال قبل نوشته شد، زمانی که خانم انسیه خزعلی رئیس این شورا بود، جور دیگری نوشته شده بود و بیشتر به نوعی برای آزمایش و دیدن واکنش‌ها بود. در سند فعلی در اکثر بندها می‌خوانیم «بر اساس آموزه‌های اسلامی» که قبلاً بود بر مبنای آموزه‌های شیعه اثنی عشری؛ یعنی حتی مذهب تسنن هم نادیده گرفته شده بود. بسیاری از سازمان‌های غیردولتی بر آن نقد نوشتند که البته جوابی به آن‌ها داده نمی‌شد. خود من به‌طور شخصی نقدی بر آن نوشتم. من سال‌های پیش به‌عنوان نماینده شبکه یاری در جلسات شورای عالی انقلاب فرهنگی شرکت می‌کردم، نماینده یونسف هم شرکت می‌کرد، اما کم‌کم ما حذف شدیم.

اشکالات آن فرم ابتدایی برطرف شد؟ خود سند ملی حقوق کودک و نوجوان چه محتوا و مواردی دارد؟

« فرم ابتدایی سند حقوق کودک شورای عالی انقلاب فرهنگی زیاد مطرح نشد، اما یکی از اصلی‌ترین تبعیض‌ها همین مورد شیعه اثنی عشری

دو سال قبل در گفت‌وگویی که با شما داشتیم از کارگاه‌هایی تعریف کردید که هر چند به آهستگی، اما باعث تغییرات مثبت در فرهنگ خانواده و نگرش اعضای یک خانواده به یکدیگر می‌شود. آن زمان این سؤال در من ایجاد شد که نقش یک فعال مدنی مهم‌تر است یا قانون؟ آیا قانون نمی‌تواند مسیر فعالیت‌های مدنی را تسهیل کند؟

«قانون نقش بزرگی در آموزش و تحقق حقوق گروه‌های مختلف از جمله کودکان و خانواده دارد، اما قانون با قانون فرق دارد. ما به‌عنوان فعال مدنی در ارتباط با پیمان‌نامه حقوق کودک خیلی کار کردیم و باز هم کار خواهیم کرد، چون این مسئله هم به کودک، هم خانواده، هم مدرسه و هم جامعه مربوط می‌شود. ما هر قدر هم کار کنیم به‌تنهایی کافی نیست. قوانین خوب می‌توانند به بهبود وضعیت کودکان و خانواده‌ها کمک کنند، اما اگر قانون خوب نباشد، ما آن را ترویج نمی‌کنیم. برعکس مشکلات آن قانون را می‌گوییم. همین «سند ملی حقوق کودک و نوجوان» که ابلاغ شده را در نظر بگیرید. ما طور دیگری با آن برخورد می‌کنیم و اشکالات و آسیب‌هایی را که ایجاد می‌کند مطرح می‌کنیم.

وظیفه فعال مدنی این است که نسبت به قانون هم حساس باشد. اگر قانون خوب نباشد، تلاش یک فعال مدنی در جهت طرح اشکالات آن می‌رود که در مورد این سند هم مقالات متعددی از سوی فعالان این حوزه نوشته شد. در هر صورت ما باید کار کنیم، اما نوع کار ما به موضوعی که در برابر ما قرار دارد برمی‌گردد. اگر قانون خوب باشد ما هم در جهت ترویج آن کار می‌کنیم. سازمان‌های مردم‌نهاد یا غیردولتی سه هدف دارند: اول اینکه از گروهی که درباره آن‌ها کار می‌کنیم، حمایت اجتماعی کنیم. حمایت اجتماعی یعنی در حوزه سلامت، آموزش، مسائل اقتصادی و خانواده، فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی‌شان کمک کنیم، نه اینکه فقط پول و لباس بدهیم، چون این بخش کوچکی از نیازهاست. هدف دوم ما مطالبه‌گری است. نیازها و مشکلات کودکان، حاصل مشکلات ساختاری جامعه است و ما باید از دولت‌ها کمک بگیریم و به آن‌ها وظایفشان را یادآوری و بر مسئولیت‌پذیری آن‌ها تأکید کنیم.

ما در رابطه با زباله‌گردی کودکان نمی‌توانیم به‌تنهایی کاری انجام دهیم که از بین برود، اما می‌توانیم مطالبه‌گری کنیم؛ و هدف سوم ما آگاهی‌بخشی به مردم است. ممکن است بخشی از این کار همانی باشد که دولت هم انجام می‌دهد، مثل ماسک زدن و مراقبت‌های بهداشتی در کرونا. این سه وظیفه اصلی سازمان‌های غیردولتی است. یک فعال مدنی در هر حال تلاش می‌کند با مشارکت سازمان‌های غیردولتی، بخش خصوصی و مسئولیت‌پذیری دولت‌ها به کاهش مشکلات مردم کمک کند. ■

خودشان از اسلام تهیه بشود. این سند برعکس پیمان‌نامه است که می‌گفت اگر مواردی خلاف فرهنگ شماسست می‌توانید آن را اجرا نکنید، البته به شرطی که جزء اصول پیمان‌نامه و حقوق اساسی کودکان نباشد. در این سند همه چیز بر اساس دین اسلام نوشته شده و برای بخشی از کودکان است. دقت کنید که در سند نامی از ادیان دیگر آورده نشده است. مثلاً در ماده ۱۲ با عنوان «حق کودکان اقلیت‌های دینی» آورده شده که کودکان و نوجوانان این اقلیت‌ها «حق آزادی در انجام مراسم و تعلیمات دینی و امور مربوط به احوال شخصیه را در محدوده قانون دارا می‌باشند».

بجز این‌ها یک مورد دیگر این است که مسائل خانواده را هم در این حقوق گنجانده‌اند که مثلاً دولت «وظیفه حمایت از خانواده مشروع، قانونی و شایسته را دارد» و حتی برای کودک در خانواده دیگر قائل نیست. در یک بند هم به نکاح، ارث، وصیت و طلاق اشاره شده که معلوم نیست آیا این‌ها موارد مربوط به مسائل کودکان است؟ به کودکان مهاجر و پناهنده هم هیچ اشاره‌ای نشده است.

سند ملی حقوق کودک چه نقشی بر عهده جامعه مدنی گذاشته تا برای رسیدن به اهداف سند کمک‌رسان و مروج باشند؟

«به نظر من نقشی قائل نشده و اساساً اگر می‌خواست نقشی قائل شود، باید در تدوین و تصمیم‌گیری سازمان‌ها را درگیر می‌کرد. سند تنها ۱۴ ماده دارد که حقوق کودکان مسلمان را مشخص می‌کند و حتی به جنبه‌های اجرایی آن توسط دولت و سازمان‌های غیردولتی نپرداخته است. طبیعی است که برای سازمان‌های غیردولتی هم نقشی قائل نباشد.

سال قبل هم قوه قضائیه قانون حمایت از اطفال را ابلاغ کرد. نظر شما در آن باره چیست؟

«این قانون بر اساس خشونت‌هایی که در مورد کودکان اعمال می‌شود و حقوقی که از آنان تضییع می‌شود مجازاتی در نظر گرفته است. در مجلس ششم یک قانون ۹ ماده‌ای در این باره نوشته شد که شورای نگهبان آن زمان پذیرفت و این قانون تقریباً بر همان مبنای تهیه شده، اما تغییراتی هم در آن داده شده و به تفصیل، جرائم و مجازات‌ها آورده شده است. این قانون واقعاً لازم بود و وقتی کار تدوین آن شروع شد سمن‌ها خیلی استقبال کردند، چون کودکان به حمایت قانونی نیاز دارند. در مجموع جنبه‌های مثبتی دارد اما باز هم به تصحیح نیاز دارد.

اما حرفی از رایگان بودن آن نمی‌زند. خوب در همه کشورها خدمات درمانی وجود دارد! مهم رایگان بودن آن برای کودکان به‌ویژه در گروه‌های کم‌برخوردار است.

در قانون اساسی ما سه دین رسمی پذیرفته شده‌اند، اما سند ملی حقوق کودک برای آن‌ها حتی قائل نیست. مثلاً به این صورت که می‌توانند فعالیت‌های مربوط به ادیان خود را انجام بدهند، اما باید با رعایت آموزه‌ها و موازین اسلامی باشد. نمونه آن حجاب است که پیروان این ادیان باید داشته باشند. واقعیت هم این است که کشورهایی که مذاهب مختلف را به رسمیت می‌شناسند، آموزش و پرورش ایدئولوژیک ندارند. برای اینکه آموزش و پرورش حق همه کودکان است. در قبل از انقلاب آموزش و پرورش خیلی ایراد داشت، اما ایدئولوژیک نبود و پیروان سایر ادیان رسمی بجز کتاب تعلیمات دینی که خاص مسلمانان بود از کتاب‌های درسی دیگر استفاده می‌کردند که برخلاف امروز آموزش‌های دینی نداشت.

پس چرا به نظر شما اسم این سند، «سند ملی حقوق کودک و نوجوان» است؟

«این را باید از تدوین‌کنندگان سند پرسید که چگونه یک سند کاملاً ایدئولوژیک برای سایر ادیان رسمی قابل استفاده است. این یک ایراد بزرگ است. این سند برای کودک مسلمان ایرانی است و ملی نیست.

آیا برای کودک مسلمان ایرانی خوب است؟

«نه. چون بخش‌هایی که مربوط به آموزش می‌شود بر اساس سند تحول آموزش و پرورش نوشته شده است. از درون خود آموزش و پرورش مقالاتی نوشته شد که این سند اشکال دارد و به‌نوعی خود آموزش و پرورش هم پذیرفت. به‌عنوان مثال، هدف سند تحول هم این است که کودک به «حیات طیبه» برسد که گنگ و مبهم است و محدود به آوردن مطالب دینی در همه دروس شده. این شدیدترین نوع از آموزش ایدئولوژیک است که اگر هم خوب باشد برای افرادی است که همان دین و مذهب مورد نظر سند تحول را دارند.

توجه تدوین این سند چه بود؟ چون مخالفتی در ابتدا نشد، اما چه

ایرادی بر پیمان‌نامه می‌رفت که باید چنین سندی تهیه می‌شد؟

«در سند هیچ اشاره‌ای به این ضرورت نشده است. هدف این بوده که سندی مطابق بر قرائت

در قانون اساسی ما سه دین رسمی پذیرفته شده‌اند، اما سند ملی حقوق کودک برای آن‌ها حتی قائل نیست. مثلاً به این صورت که می‌توانند فعالیت‌های مربوط به ادیان خود را انجام بدهند، اما باید با رعایت آموزه‌ها و موازین اسلامی باشند

حسین انداز تاریخ



در بخش تاریخ این بار مطالب مختلف و متنوعی داریم. خاطرات احمد غضنفرپور به ریاست جمهوری دکتر بنی صدر پرداخته که با درگذشت ایشان مناسبت پیدا کرده است. همچنین درگذشت یک روحانی آزاده، آقای هوشمند را بر آن داشته است درباره شخصیت و عملکرد او که مرحوم شیخ حسین کرمانی باشد گزارشی ارائه کند. گفتوگو با حمید عبداللهیان درباره ماهیت اصلاحات ارضی دهه ۴۰ نیز مطلب خواندنی و تأمل برانگیزی است. همچنین فضل الله صلواتی مشاهدات خودشان را از دوران نهضت ملی کردن نفت به اختصار نگاشته‌اند که برای امروز نیز عبرت آموز است. مقاله‌ای پژوهشی درباره چگونگی به سلطنت رسیدن رضاشاه داریم که فضای آن دوران را پیش روی شما باز می‌گشاید. در ادامه بحث نفوذ و آلودگی امنیتی نیز تجربه دیگری باز گشوده که مربوط به عملکرد مظفر بقایی است.



صبح دولت و نتایج سحر؛

فضل الله صلواتی



پیامدهای اصلاحات ارضی در
جامعه ایران؛

گفت‌وگو با حمید عبداللهیان



حسن آیت و نقشه راه سقوط پله پله بنی صدر

خاطرات احمد غضنفرپور

بخش سیزدهم

در شماره گذشته این رشته نوشته آماده نبود و اکنون در حالی این بخش را می خوانید که به ریاست جمهوری آقای بنی صدر مربوط است و ایشان به تازگی در گذشته است. بی گمان تاریخ تکرارشدنی نیست، اما مرور دوران پیشین می تواند دایره دید ما را گسترده تر بخشد تا از روزنه تنگ یک سونگری حوادث و رویدادهای حال و آینده را ننگریم و با چشمی باز راه خود را برگزینیم. امیدواریم خوانندگان عزیزی که خاطرات، شواهد و مستندات برای تکمیل یا تصحیح این روایت دارند ما و هموطنان را از آگاهی بدان محروم نگذارند.

شبهه سازی با قوام السلطنه لقب سلطنه را به او اضافه کرده اید، در چه مورد یا مواردی با قوام السلطنه و وثوق الدوله که عاقد قرارداد ننگین ۱۹۱۹ بود وجه اشتراکی داشتند؟ مگر قوام السلطنه همان کسی نبود که بر اثر اختلاف شاه و مصدق در مورد مخالفت کردن شاه با واگذاری مقام فرماندهی کل قوا به مصدق و استعفای او قبول نخست وزیری کرد و قیام ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ رخ داد و آن همه زخمی و شهید به جا گذاشت؟ چگونه دو جریان نه تنها متضاد، بلکه متناقض را همسو و هماهنگ جلوه می دهید و برای اختلاف افکنی در زمان حال، از آن گذشته متناقض این چنین بهره برداری می کنید؟

در جواب کمی مکث کرد و گفت البته آن ها تفاوت هایی داشته اند، ولی در نهایت در یک خط و یک جهت قرار داشتند. این مطلب را گفتم و از جلسه بیرون آمدم. بعدها معلوم شد برای اجرای یک نقشه دقیق از پیش طراحی شده و آماده کردن زمینه های مناسب برای پذیرش آن، نیاز به طرح چنین نقطه نظراتی داشتند و از این رو خدمت مرحوم امام رسیده اند.

ماجرای نوار

آن نقشه و طرح در یکی از گفت و گوهای ایشان با دانشجویان دانشگاه تبریز به بیرون درز کرد و به صورت یک نوار در دسترس مطبوعات قرار گرفت. این نوار را یکی از اعضای سازمان مجاهدین به نام عزت الله کفایتی ضبط کرده بود و در اختیار روزنامه انقلاب اسلامی، طرفدار بنی صدر رئیس جمهور وقت، قرار داد.

خلاصه آن نوار چنین بود: «مطمئن باشید که نقشه آماده است و اصلاً همه چیز زیر و رو می شود. تمام مسائل غیر از مسائلی که شما فکر می کنید می شود. بعد از ۱۴ خرداد مطلقاً [نه] امتحانی برگزار خواهد شد و نه دانشگاهی باز خواهد بود. دانشگاه تعطیل خواهد شد، یک هجوم خواهد شد. برنامه ای داریم که بابای بنی صدر هم نمی تواند مقاومت کند. این دفعه مثل دفعه قبل نمی تواند مقاومت کند. تصمیمی گرفته شده که تغییرناپذیر است.

دانشگاه ها بعد از ۱۴ خرداد تعطیل می شود و بعد ما برنامه ای خواهیم داشت که بابای بنی صدر هم نمی تواند روی این برنامه کار کند.^۱

این نوار به روزنامه انقلاب اسلامی که طرفدار بنی صدر بود ارائه داده شد و سپس آن را نزد امام بردند و ایشان هم دستور رسیدگی دادند. سران حزب جمهوری به آقای بنی صدر گفته بودند انتشار آن در این موقعیت به مصلحت نیست و ایشان هم آن را پذیرفته بودند، اما چند روز بعد در منزل آقای بنی صدر جلسه ای تشکیل شد. یکی از اعضا اصرار به انتشار این نوار داشت. بنی صدر

پیش از آنکه وارد اصل موضوع نوار آیت و طرح براندازی اولین رئیس جمهور شویم، باید متذکر شوم آنچه نگارنده در اینجا بیان می کند، مشاهدات شخصی در کوران حوادث اول انقلاب بوده است، نه خواننده ها و شنیده ها.

دوقطبی سازی

چند روزی از ورود به مجلس شورای ملی (هنوز نام مجلس به شورای اسلامی تغییر پیدا نکرده بود) نگذشته بود که یکی از نمایندگان خبر داد دکتر حسن آیت با تکی چند از نمایندگان در یکی از اتاق های مجلس درباره دو «خط فقهی» و «خط لیبرال» در ایران مشغول گفت و گو است. تصمیم گرفتم به آنجا بروم و از وضعیت آنجا مطلع شوم. موقعی که وارد آن اتاق شدم، آیت در ابتدا مرا شناخت و صحبت هایش را ادامه داد. نقل به مضمون می گفت از بدو مشروطیت تاکنون دو خط در این کشور وجود داشته که در مقابل یکدیگر صف آرای مستمرا داشته اند: خط روحانیت به رهبری شیخ فضل الله نوری، آیت الله مدرس، آیت الله کاشانی و در زمان حال هم امام خمینی؛ و خط دیگر، خط روشنفکران لیبرال مانند مصدق، قوام السلطنه، وثوق الدوله و در زمان حال امثال بازرگان و بنی صدر. در ادامه گفت من نزد امام رستم و ماجرای این دو خط را به تفصیل برای امام تشریح کردم.

در میانه صحبت ایشان به او گفتم شما تاریخ را مطابق تمایلات سیاسی، گروهی و شخصی خود تفسیر و بررسی می کنید: اولاً، دکتر مصدق و آیت الله مدرس در کدامین مورد تاریخی با یکدیگر اختلاف داشته اند و در چه زمینه یا زمینه هایی رودرروی یکدیگر قرار گرفته اند؟ ثانیاً، دکتر مصدق که شما برای هم قافیه خوانی و



ابولحسن بنی‌صدر

مخالف بود، ولی علت آن را بیان نمی‌کرد. دیگر اعضا نیز سکوت کردند، اما اصرار آن فرد باعث شد بنی‌صدر با اکراه تن به رضایت انتشار بدهد. فردای آن روز نوار در روزنامه انقلاب اسلامی منتشر شد و صدایی به راه انداخت. وقتی علت انتشار نوار را از بنی‌صدر پرسیده بودند او در محمصه قرار گرفته بود و پاسخ قانع‌کننده‌ای نداشت و همین امر را دلیل بر بی‌تعهدی ایشان دانستند و یک نقطه‌ضعف در کارنامه او وارد شد. انتشار این نوار کاملاً به زیان بنی‌صدر و گروه او تمام شد، در صورتی که اگر با درایت برخورد شده بود، چندین نتیجه قابل توجه به همراه داشت: اولاً، محتوای نوار نشان از برنامه‌های پیچیده طرف مقابل داشت که به‌طور غافل‌کننده در دسترس همگان و گروه بنی‌صدر قرار گرفته بود. از این رو می‌توانستند از عمق استراتژیک نقشه‌ها و ترفندهای رقیب بهترین شناخت را به دست آورند و با هشیاری بتوانند یک‌به‌یک آن طرح‌ها را خنثی کنند؛ ثانیاً، وقتی مرحوم امام دستور رسیدگی داده‌اند، گروهی از کارشناسان بی‌طرف مسئله را بررسی می‌کردند و نتایج آن را به امام گزارش می‌دادند. این عمل نتایج بسیار مثبتی برای آقای بنی‌صدر به بار می‌آورد.

با انتشار بی‌موقع و بدون در نظر گرفتن عواقب منفی و مثبت آن، آقای بنی‌صدر و اعضای گروه وارد بازی طرف مقابل شدند. روزی آقای دکتر یزدی با وجود اختلافات شدید دوران پیش از انقلاب با بنی‌صدر، به نگارنده گفت به آقای رئیس‌جمهور بگو شما وارد معرکه‌ای شده‌اید که خواست طرف مقابل بود. به ایشان پیشنهاد کردم

ملاقاتی با بنی‌صدر داشته باشد و ایشان هم قبول کردند، اما چنین ملاقاتی دست نداد. آقای دکتر یزدی پس از ورود به ایران و مخصوصاً در دوره دولت موقت و اتفاقات بعد از آن بر هشیاری‌اش دوچندان افزوده شده بود، به طوری که با آن دکتر یزدی روزهای اول ورود به نوفل‌لوشاتو به‌طور چشمگیری تغییر رویه داده بود.

با انتشار این نوار، اختلافات جنبه حاد و علنی به خود گرفت و تا مرحله سقوط رئیس‌جمهور وقت ادامه پیدا کرد. موضوع اختلافات چنان حاد شد که طرح عدم کفایت بنی‌صدر روی میز قرار گرفت. هریک از طرفین، طرف مقابل را مقصر اصلی اوضاع آشفته

می‌دانست. در مجلس عده‌ای در دفاع از بنی‌صدر و عده‌ای در مخالفت با او نام‌نویسی کردند. در بین نفرات فردی که توانست به‌طور منطقی و

منصفانه توانست واقعیت‌ها را در آن جو نامناسب و پُر از هیجان آن دوران به زبان آورد و البته تا سرحد از بین رفتن خود و خانواده‌اش هزینه پرداخت. در اینجا به بخشی از آن سخنان اشاره می‌شود: «بنده به‌عنوان مخالف این طرح اسم‌نویسی کردم. قبل از اینکه دلیل مخالفتم را عرض کنم این توضیح را می‌دهم که در این مخالفت نشانه‌ای حاکی از آن نیست که من با همه اعمال و گفتار آقای بنی‌صدر موافق باشم. برادران و کسانی که در سال گذشته در شورای انقلاب تشریف داشتند و همچنین در سال ۱۳۵۸ به‌موجب ایام انتخابات ریاست‌جمهوری و همچنین قبل از آن و بعد از آن، اختلاف‌نظر بنده با آقای بنی‌صدر را شاهد بوده‌اند، ولی از آن روزی که ایشان به ریاست‌جمهوری انتخاب شد، من با خودم چنین گفتم که ایشان از این به بعد رئیس‌جمهور و اولین رئیس‌جمهور ایران اسلامی است. به دلیل تعهد و دلبستگی و عشقی که به جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی داریم موظفم اگر اختلاف‌نظری، اختلاف دید و اختلاف بینش و تحلیل و هر چه که هست یا حتی اگر اشکالاتی با خصوصیات و خصلت‌های ایشان داریم، این‌ها را زمین بگذاریم و دست‌به‌دست هم بدهیم که این جمهوری و این نهال جوان به یاری خدا ریشه‌دار شود.

جناب آقای خامنه‌ای به من گفتند تو که ایشان را می‌شناختی، چرا حالا داری حمایت می‌کنی. خدمت ایشان گفتم که اگر شما هم رئیس‌جمهور شده بودید، من همین حالا از شما حمایت می‌کردم؛ چراکه برای ما اصل، بقا و حفظ کیان جمهوری اسلامی مهم است و این جمهوری اسلامی را هم به طرق مختلف می‌شود تعریف کرد. خیلی‌ها به ماهیت آن اعتراض دارند، خیلی‌ها به آنچه در درون این جمهوری و در درون کشور می‌گذرد اعتراض دارند. اعتراضات هم بجاست. نقایص زیاد است، اشکالات، حتی اعمال خلاف شرع و خلاف قانون بسیاری انجام می‌گیرد، ولی کیان جمهوری اسلامی با این اعمال

مستدل موضوع اختلافات را ریشه‌یابی و بازبینی کند، زنده‌یاد مهندس سحابی بود که از زمان شورای انقلاب در متن و بطن اختلافات به‌طور فعال و به‌صورت ناظر و بی‌طرف شرکت داشت. او به‌عنوان مخالف طرح عدم کفایت نام‌نویسی کرد و به‌طور مفصل به جزئیات و منشأ اختلافات پرداخت. خلاصه سخنان او می‌تواند نسل جوان را در عمق واقعیت‌های آن روزگار قرار دهد تا بتوانند با کوله‌باری از تجربیات گذشته، آینده‌ای بهتر و کم‌هزینه‌تر به نسل بعدی بسپارد.

اگر بخواهیم حق بررسی این دو جریان تاریخی را به انصاف بگذاریم، باید به گذشته - آن‌گونه که واقعاً بوده است - نظر کنیم. رومن رولان در دو رمان بسیار جالب و آموزنده که بیست سال درباره آن زحمت کشیده بود، تاریخ گذشته فرانسه و اروپای آن زمان را به تصویر کشیده بود، در ژمان ژان کریستف می‌گوید: «وقتی ژان کریستف، جوان تیزهوش آلمانی به فرانسه آمد، راجع به وضعیت وخیم آن روزگار فرانسه با یک جوان فرانسوی وارد بحث‌وجدل شد. جوان فرانسوی در جواب گفت: جان من، همین دموکراسی نیم‌بند جامعه که اکنون ملاحظه می‌کنید، مرهون زحمات طاقت‌فرسا و هزینه‌های گزاف تاریخ‌سازانی است که با جان‌فشانی‌ها و ازخودگذشتگی‌ها توانستند قدم‌به‌قدم جامعه را از آن دوران سیاه به درآوردند و اکنون

به نسل ما بسپارند.

رویکرد مهندس سحابی

مهندس سحابی با آن نطق قوی و شجاعانه و

”
فضل‌الله صلواتی: یکی از افرادی که عضو حزب جمهوری اسلامی بود و کاندیدای نمایندگی مجلس هم شده بود به من گفت مثل اینکه شما قانون اساسی را درست مطالعه نکرده‌اید. ریاست‌جمهوری کارهای نیست که بتواند وارد این‌گونه مسائل شود، وانگهی ما نمی‌گذاریم ایشان بیشتر از یک سال دوام بیاورد

تعریف نمی‌شود. جمهوری اسلامی مبنایش بر آن آرمان‌ها و هدف‌هایی است که به هنگام انقلاب طی چند سالی که مردم مبارزه کردند، زندان رفتند، شکنجه شدند، شهید شدند و بالاخره در خیابان‌ها به مبارزه پرداختند و شعار دادند و از ته دل آرزو داشتند. کیان جمهوری اسلامی ایران را آن روزها و آن آرمان‌ها تعیین می‌کند. اگر ما هیچ جنبه‌ای یا مثبتی نتوانیم برای جمهوری اسلامی تعریف و یا بیان کنیم، لاف‌ها از جنبه سلبی که می‌توانیم این را بگوئیم که جمهوری اسلامی یعنی «نه به استعمار و وابستگی، جمهوری اسلامی یعنی نه به استعمار و تبعیضات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی. جمهوری اسلامی یعنی بازگشت به ارزش‌ها و مبانی اصولی و اخلاقی اسلام، جمهوری اسلامی یعنی خارج کردن و رها کردن انسان‌ها از زندگی یک‌بعدی مصرفی. به هر حال، حفظ این کیان و وجود آن برای ما اصل است، ولو آنکه در ماهیت و در کیفیت اموری که در درون این جمهوری می‌گذرد، بدان بسیار معترض هم باشیم. خود بنده یکی از معترضان نسبت به بسیاری از اعمالی که انجام می‌شود و هستم که وجود دارد، اما این اعتراض‌ها و انتقادات نسبت به ماهیت، نسبت به کیفیت امور و حتی نسبت به اشخاص و مسئولان، اگر بخواهد تا آنجا پیش برود که وجود و اساس این جمهوری را نفی کند، همه ما خلاف اصل قدم برداشته‌ایم.

یکی از موارد اختلاف ما با جناب بنی‌صدر این بوده (این توضیح را برای این می‌دهم که این سوءتفاهم از اذهان خارج شود. اگر من به نام مخالف صحبت می‌کنم، نه به دلیل این است که بگویم آقای بنی‌صدر خالی از عیب و نقص است، بلکه بگویم مخالفت من بر چه مناسبت! مبنای مخالفت من این است که آنچه در اعلام این طرح و آنچه در این روندهایی که مسئله امروز به اینجا کشیده شده و امروز در این مجلس مطرح است، مسئله‌ای تاریخی و حساس و سرنوشت‌ساز است. برای این آمت و این انقلاب این‌ها روندهای سالمی نبوده است. من صریح عرض می‌کنم. شاید از یک سال و ده ماه پیش این اختلافات در شورای انقلاب بین آقای بنی‌صدر از یک طرف و برادرانی که سران و رهبران حزب جمهوری اسلامی هستند از طرف دیگر مطرح بوده و گاه در

روزنامه‌ها، سخنرانی‌ها و نطق‌ها و خطابه‌ها بروز می‌کرد. کار به آنجا کشید که اطلاع پیدا کردم امام بسیار رنجیده و ناراحت هستند و ایامی هم بود که امام به‌تازگی از بستر بیماری برخاسته و به منزل آمده بودند و دوران نقاهتشان بود. ایشان ما



حسن آیت

را احضار کردند و ما هم به آنجا رفتیم. در آنجا ایشان ناراحتی شدید خودشان را ابراز کرد. شاید آقایان خامنه‌ای و رفسنجانی هم در آنجا تشریف داشتند. ایشان صریحاً اعلام کردند که بروید اختلافات را حل کنید و به اصطلاح اعلامیه رفع اختلاف هم بدهید، ولی همین رفع اختلاف و این اعلامیه شاید حدود یک ماه و نیم طول کشید. در آنجا ما شاهد بحث‌ها و گفت‌وگوهایی بودیم، گو اینکه ما تا حدودی در دعوی بین بنی‌صدر و سران حزب جمهوری - که در شورا بیشتر مطرح بود - تا حدودی برکنار و بی‌طرف بودیم، ولی خوب، ناظر و شاهد بودیم. در آن زمان یکی از حرف‌های آقای بنی‌صدر این بود که یک حرکتی، روندهایی یا به تعبیر خودشان توطئه‌ای علیه من در جریان است، من جمله قضیه دو نوار را مطرح کردند و این دو نوار هم حضور امام رسیده و ایشان هم شنیده بودند و دستور هم داده بودند که نسبت به این‌ها رسیدگی شود. این یکی از موارد اختلاف بود. یکی دیگر از دردهای ایشان این بود که می‌گفت طرف مقابل من دارد این‌گونه اعمال را علیه من انجام می‌دهد؛ بنابراین، اگر من بخواهم مسئولیت‌هایی را که قانون اساسی به عهده رئیس‌جمهور گذاشته است انجام بدهم، با این بازی‌ها نمی‌توانم. خوب، آن جلسات به جاهایی هم رسید. حالا میثاق‌نامه‌ای نوشته شد و بعد از آن هم به آن میثاق‌نامه عمل نشد و من صریح می‌گویم که از سویی هر دو طرف عمل نشد؛ هم از طرف حزب جمهوری عمل نشد و هم از طرف آقای

”
مهندس سبحانی:
جناب آقای خامنه‌ای
به من گفتند تو که
ایشان (بنی‌صدر) را
می‌شناختی، تو چرا
حالا داری حمایت
می‌کنی. خدمت ایشان
گفتم که اگر شما هم
رئیس‌جمهور شده
بودید، من همین حالا از
شما حمایت می‌کردم

بنی‌صدر. حال آن روندهایی را که ایشان آن روز ابراز و اظهار می‌کردند و از آن شکایت داشتند و در آن نوارها منعکس بود، آن روندها همچنان ادامه پیدا کردند و مخالفان همچنان به عملکرد خود ادامه دادند و لحظه‌به‌لحظه در بُره‌های مختلفی که در این فاصله یک سال و خُرده‌ای پیدا شد، آقای بنی‌صدر را به موضعی کشاندند که برای حفظ خود یا برای دفاع از خود و یا حیثیت و حقوق خود کارهایی بکند، حرف‌هایی بزند یا سخنرانی کند و یا احتمالاً مصاحبه‌هایی بکند. من عرض می‌کنم آن روندها امروز دارد میوه‌اش را می‌دهد. من به پیدایش این میوه، به ریشه‌های تکوین این میوه، به این طرحی که امروز در این مجلس تهیه شده است، به این معترض‌م. من می‌گویم این روند، روند سالمی نبود، بنی‌صدر عیبش این بود یا هست که حرف زیاد می‌زند. مرتب می‌گوید و پرده‌داری می‌کند. خیلی جاها هم از حدود احساس مسئولیت خارج می‌شود. یکی از ایرادات من به او همین است. او از حدود مسئولیت آن‌گونه خارج می‌شود که کیان و وجود جمهوری اسلامی را در معرض سؤال و خطر قرار می‌دهد و بهانه به دست دشمنان و معاندان انقلاب و این جمهوری می‌دهد، اما این ظاهر بیان است، او در اینجا مقصر، خیلی خوب! ولی طرف مقابل هم عمل می‌کرد. آرام در تمام سطوح عمل می‌کرد. پیشرفت می‌کرد، یعنی آنچه را او و خیلی از مخالفان می‌گفتند روندهای انحصارگر در این جامعه وجود دارد و جامعه دارد به طرف انحصار می‌رود، این انحصار همچنان ادامه پیدا کرد. ما می‌توانیم به لحاظ احساس مسئولیت نسبت به انقلاب بگوئیم تو طرف مقابل، یا آقای بنی‌صدر ساکت باش و این‌ها را تحمل کن، و لوسو اینکه منجر بشود به اینکه خودت هم از بین بروی. ما در عالم اخلاق و در عالم تعهد این حق را داریم، ولیکن به لحاظ قانونی در اینجا چه گناهی صورت گرفته است؟ طرف تعرضی کرده و طرف دیگر دفاعی کرده است؛ بنابراین، اگر تقصیری هست، تقصیر دو طرف است. یک طرف نیست. این طرح، ای کاش این‌طور اصلاح می‌شد که آقای بنی‌صدر عدم کفایت سیاسی و طرف مقابل هم مقصر در ایجاد زمینه‌های عدم کفایت سیاسی، ولی ما زمینه‌ها را این‌جور نمی‌بینیم. حرف ما در اینجاست که ممکن است یک کسی را شما به انواع مختلف اذیت کنید و شکنجه بدهید و او فریاد بزند. مردمی که دور هستند، فریاد او را می‌شنوند، ولی آن عملی را که با او انجام می‌گیرد را نمی‌بینند؛ مسئله اینجا است.»

یک سال دوام نمی‌آورد

سران حزب جمهوری از اول ریاست جمهوری آقای بنی‌صدر عزم خود را جزم کرده بودند و بیشتر از یک سال در مقام ریاست جمهوری باقی نماند. آقای دکتر صلواتی نماینده دوره اول به من می‌گفت زمانی که بنی‌صدر رأی بالایی آورده بود، ولی هنوز مراسم تحلیف و سوگند برگزار

نشده بود به اصفهان آمد. در تالار استانداری (باشگاه افسران سابق) از او پذیرایی کردیم. من (صلواتی) خیرمقدم گفتم و قدری از مشکلات منطقه اصفهان را به عرض ایشان رساندم و گفتم ان شاء الله با آمدن شما مشکلات مملکتی و منطقه سر و سامان پیدا می‌کند. بعد از پایان جلسه، یکی از افرادی که عضو حزب جمهوری اسلامی بود و کاندیدای نمایندگی مجلس هم شده بود به من گفت مثل اینکه شما قانون اساسی را درست مطالعه نکرده‌اید. ریاست جمهوری کاره‌ای نیست که بتواند وارد این گونه مسائل شود، وانگهی ما نمی‌گذاریم ایشان بیشتر از یک سال دوام بیاورد. در جواب گفتم ایشان که هنوز خلاقی نکرده، با رأی بالا توسط مردم انتخاب شده، چرا می‌خواهید اختلاف ایجاد کنید. او گفت در هر صورت، چنین تصمیمی گرفته‌ایم.

در بخش قبلی خاطرات از زبان مرحوم رفسنجانی شرح داده شد که ایشان هم به امام نامه نوشته بودند و گفته بودند ما از اول با ریاست جمهوری ایشان مخالف بودیم. آقای آیت و تیم دکتر مظفر بقایی از این فرصت استفاده کردند و اختلافات زمان ملی شدن نفت و دوران مصدق را به امروز کشاندند و در نهایت بهره‌برداری کردند.^۲

دکتر حسن آیت، عضو سابق حزب زحمتکشان دکتر مظفر بقایی و دبیر سیاسی حزب جمهوری اسلامی در دوره اول انتخابات مجلس شورای اسلامی به مجلس راه یافت. دکتر بقایی، آیت‌الله کاشانی و حسین مکی در جریان ملی شدن صنعت نفت - در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی - از طرفداران دکتر محمد مصدق بودند و در بیشتر امور همسو و هماهنگ عمل می‌کردند؛ همانند حادثه ۳۰ تیر ۱۳۳۱

زمانی که شاه با واگذاری فرماندهی کل قوا به دکتر مصدق، نخست‌وزیر وقت، مخالفت کرد و دکتر مصدق هم بلافاصله استعفا داد و قوام‌السلطنه جای او نشست و به مردم هشدار داد که مواظب اعمال و رفتار خود باشند، چون کشتی‌بان را سیاستی دگر آمده. مردم تهران و شهرستان‌ها مخصوصاً اهل بازار و طرفداران بخشی از روحانیت به رهبری آیت‌الله کاشانی یکپارچه به مخالفت برخاستند، به طوری که بعد از چندین ساعت زدوخورد خوین، قوام‌السلطنه مجبور به کناره‌گیری شد و شاه

عقب‌نشینی کرد و فرماندهی کل قوا را به مصدق واگذار کرد. اوضاع به نحو مطلوبی به نفع مردم در حال پیشروی بود. دولت انگلیس و دربار علت موفقیت بی نظیر تاریخی را در یکپارچگی

و وحدت روحانیون و ملیون تشخیص دادند و به فکر چاره نشستند و به این نتیجه رسیدند که باید سازوکار پیچیده‌ای فراهم آورند که اتحاد و هماهنگی برای همیشه از جامعه ایران برچیده شود. چگونگی و سازوکار پیچیده و برهم زدن این اتحاد، پژوهش دقیق و بزرگی می‌طلبد، زیرا این روند خطرناک می‌تواند تا زمان‌های دور شکل و شمایل جدید سیاست را از روند درست و مردمی و سازنده بازدارد.

آنچه به‌طور اجمال می‌توان به آن اشاره کرد این است که افراد نفوذی در هر دو گروه وارد شدند و بازی را به گونه‌ای برهم زدند که کینه‌ها و عقده‌های هر دو گروه، بدون آنکه به عمق به‌وجودآورنده آن واقف باشند، جنبه حاد و گسترده به خود گرفت. از آن تاریخ به بعد، آیت‌الله کاشانی، دکتر مظفر بقایی، حسین مکی و چند نفر از دیگر طرفداران مصدق به مخالفت برخاستند و حتی رودرروی او قرار گرفتند و شرایط و زمینه سقوط دولت فراهم شد و به دنبال آن، کودتای ۱۳۳۲ به وقوع پیوست. این مقدمه کوتاهی بود که منشأ موضع‌گیری دکتر آیت و سناریوی پیچیده نوار او پس از پیروزی جمهوری اسلامی را بیشتر روشن می‌کند. دکتر بقایی و گروهش در کمین نشسته بودند که بتوانند با فراهم شدن زمینه، تیر خلاص را بر سر طرفداران دکتر مصدق شلیک کنند. از این‌رو زمانی که انقلاب اسلامی رخ داد و شورای انقلاب تشکیل شد و از نحوه مخالفت اعضا مطلع شدند بیکار ننشستند و با یک بازی بسیار حساب‌شده و تجربیاتی که از تاریخ به دست آورده بودند بر آتش اختلاف این دو طرف افروختند تا جایی که آقای دکتر آیت با اطمینان و یقین کامل در آن نوار گفته بود نقشه‌ای داریم که بابای بنی‌صدر هم نمی‌تواند در مقابل آن طرح و نقشه ایستادگی کند.

مرحوم امام به استناد سخنان مهندس سحابی و آنچه نگارنده از آن خبر داشت تا مرحله آخر در مقابل نامه‌نگاری‌ها و کارشکنی‌ها، هر دو طرف را به همکاری دعوت می‌کردند. ایشان از اول با در دست گرفتن کارهای اجرایی توسط روحانیون مخالف بودند. سران حزب جمهوری اما تصمیم جدی داشتند که دیگر رقبای را به هر شکل ممکن از میدان خارج کنند. آقای بنی‌صدر و گروه ایشان می‌توانستند از این دوگانگی به‌طور نسبی

بهره ببرند. آنان نه‌تنها چنین نکردند، بلکه به بازی خطرناکی دست زدند و آن نزدیکی با گروه مجاهدین بود. آقای بنی‌صدر ابتدا با نزدیک شدن به این گروه مخالف بود و می‌گفت: «با

هر شخص و گروه التقاطی نباید وارد همکاری شد». اختلافات با سران حزب جمهوری اما به‌صورتی درآمد که او و عده‌ای از اعضای گروه به مجاهدین نزدیک شدند. آقای سلامتیان و نگارنده جلساتی با بعضی از سران مجاهدین مانند آقایان حیاتی، رضایی و یعقوبی و چند نفر دیگر برگزار کردیم. در ضمن گفت‌وگو و بحث‌ها آن‌ها را متقاعد کردیم نامه‌ای به امام بنویسند و وارد فاز گفت‌وگو و روش‌های دموکراتیک شوند. آن‌ها می‌گفتند گروه چماق‌داران و تندروها مانع هرگونه ارتباط هستند. مع‌ذالک ما موافق ارتباط هستیم. پس از آن، آن‌ها نامه‌ای به امام نوشتند و آماده دیدار شدند. امام در جواب گفتند: «شما اسلحه‌هایتان را تحویل دهید، من به دیدار شما می‌آیم».

مجاهدین نامه‌ای به رئیس‌جمهور نوشتند و گفتند آیا اگر ما اسلحه‌هایمان را تحویل دهیم، ضمانتی هست که چماق‌داران ما را قلع‌و‌قمع نکنند؟ بنی‌صدر در جواب گفته بود من در شرایطی نیستم که بتوانم چنین تضمینی بدهم. بعد از آن نامه و این جواب‌ها، روابط ما با آن‌ها قطع شد، اما رفت‌وآمد گروه مجاهدین و رجوی با دفتر بنی‌صدر ادامه پیدا کرد.

مرحوم امام وقتی از این ارتباطات مطلع شدند، با لحن شدیدی به بنی‌صدر هشدار دادند، اما بنی‌صدر توجه کافی نمی‌کرد تا جایی که امام تصمیم به برکناری او از فرماندهی کل قوا گرفتند. از آن روز به بعد زمینه‌های عدم کفایت رئیس‌جمهور را فراهم آوردند، زمینه‌هایی که از قبل آماده شده بود. آنان منتظر فرصت مناسب بودند که این فرصت را بنی‌صدر و گروهش در اختیارشان قرار داد.

روز عدم کفایت رئیس‌جمهور فرارسید. مطابق اصل ۸۹ و ۱۱۰ قانون اساسی (پیش از بازنگری) مجلس می‌توانست عدم کفایت رئیس‌جمهور را بررسی کند و نمایندگان اولین دوره مجلس شورای اسلامی نیز به استناد همین اصول درخواست بررسی عدم کفایت سیاسی اولین رئیس‌جمهور اسلامی ایران را مطرح کردند، اما با توجه به اهمیت و حساسیت موضوع و کلی بودن این دو اصل قانون اساسی، تعداد شانزده نفر از نمایندگان مجلس تقاضای دو فوریت طرح آیین‌نامه بررسی عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور را مطرح کردند تا با تصویب آن، طرح عدم کفایت رئیس‌جمهور شکل قانونی بگیرد. دو فوریت این طرح با رأی موافق ۱۴۵ نفر از نمایندگان در جلسه ۲۶ خرداد ۱۳۶۰ تصویب شد. موافقان و مخالفان وارد نام‌نویسی شدند که در بخش آینده به آن خواهیم پرداخت. ■

پی‌نوشت:

۱. داود علی‌بابایی، بیست‌وپنج سال در ایران چه گذشت؟ جلد دوم، تهران، انتشارات امید فردا، ۱۳۸۴، ص ۳۸۱.
۲. عزت‌الله سحابی، نیم‌قرن خاطره و تجربه، صص ۲۷۵ - ۲۸۱.

به آقای آیت گفتم شما تاریخ را مطابق تمایلات سیاسی، گروهی و شخصی خود تفسیر می‌کنید؛ اولاً دکتر مصدق و آیت‌الله مدرس در کدامین مورد تاریخی با یکدیگر اختلاف داشته‌اند و در چه زمینه یا زمینه‌هایی رودرروی یکدیگر قرار گرفته‌اند؟

به یاد روحانی شریف، صلح طلب و مردمدار

بانگاهی به کردستان پس از انقلاب



احسان هوشمند

روحانی شریف، مردمدار و صلح طلب، شادروان شیخ حسین کرمانی، در ۲۱ مهرماه ۱۴۰۰ چهره در نقاب خاک کشید و در قم به خاک سپرده شد. شیخ حسین کرمانی در سال ۱۳۰۹ از مادر زاده شد. ایشان در سال ۱۳۴۲ به نمایندگی از آیت الله العظمی گلپایگانی عازم شهرستان قروه در استان کردستان شد و به مدت شش سال در آن شهرستان به تبلیغ دینی اشتغال داشت. شهر قروه در این دوره از گذار زندگی نیمه روستایی - نیمه شهری به سوی زندگی شهری در حال تحول بود. مهاجرت اهالی از روستاهای مجاور با مذاهب مختلف موجب شده بود با حضور پیروان مذاهب مختلف به شهر قروه، این شهر ویژگی خاصی پیدا کند. افزون بر شیعیان کرد و آذری زبان که اکثریت شهر قروه را تشکیل می دادند، اهل سنت نیز در قروه حضور داشتند. همچنین تعدادی از اهالی نیز بهایی بودند. در این دوره، انجمن حجتیه نیز فعالیت های خود علیه بهاییان را در منطقه تشدید کرده بود. در چنین وضعیتی، شیخ حسین کرمانی به قروه وارد شده بود. حضور شیخ حسین کرمانی در شهر قروه موجب نزدیک شدن سنی ها و شیعیان شهر شده بود. ساخت مراکز مذهبی و برگزاری مناسک مذهبی و دینی در این دوره رونق زیادی گرفت که تا سال ۱۳۵۷ در قروه استمرار داشت. در این دوره، راقم این سطور همراه خانواده در شهر قروه حضور داشت و در سال های ابتدایی دهه ۵۰ به عنوان مکتب در مسجد جامع قروه دوره ای از تجربه آموزی و جامعه پذیری دینی را پشت سر گذارد. بنا بر روایت مرحوم پدرم، شیخ حسین کرمانی در این زمان در شهر قروه با مناعت طبع و سادگی و بی آرایش موجب نزدیکی دل های مسلمانان شیعه و سنی شده بود. ساخت مساجد و حسینیه ها و برگزاری جلسات مذهبی در مساجد و حسینیه و حتی در منازل شخصی از دستاوردهای این دوره از فعالیت آقای شیخ حسین کرمانی در قروه بود. نسلی که در این دوره پرورش پیدا کردند در دوره انقلاب در



سال ۱۳۵۷ سهم مهمی در برگزاری تظاهرات و راهپیمایی ها در شهر قروه داشتند.

مرحوم آقای کرمانی در این دوره برخی از روحانیون را به قروه دعوت می کرد تا برای دهه اول محرم و سایر روزهای خاص با حضور در روستاها به منبر بروند. بنا بر قول ایشان نزدیک به صد طلبه به منظور تبلیغات دینی و مذهبی در این دوره با وی در قروه همکاری داشتند و به این شهرستان تردد داشتند. گروهی از این روحانیون در سال های پس از انقلاب در شمار مقامات مذهبی و سیاسی در جمهوری اسلامی اشتغال پیدا کردند. نبود وسایل تردد و ماشین و خودرو به اندازه کافی در شهرستان قروه موجب شده بود این روحانیون معمولاً با چهارپا یا پای پیاده عازم روستاهای دور و نزدیک شوند. حضور آقای شیخ حسین کرمانی موجب شده بود حتی اهل سنت نیز در این دوره میزبانی این روحانیون شیعی مذهب را پذیرا شوند. وی پس از قروه عازم هندوستان شد و در جریان انقلاب به ایران بازگشت.

با وقوع انقلاب اسلامی و در فردای ۲۲ بهمن؛ ۱۳۵۷ یعنی در ۲۳ بهمن در شهر قروه درگیری خونینی میان گروهی از مردم قروه اعم از کردهای شیعه و آذری ها و حتی اهل سنت مخالف طریقت با شیخ هادی هاشمی از شیوخ طریقت قادریه در قروه روی داد که متأسفانه تعداد زیادی قربانی خشونت شدند و خشونت زائدالوصفی در این درگیری ها روی داد. پس از بروز این درگیری، شیخ حسین کرمانی از طرف امام خمینی مأمور شدند با حضور در منطقه به حل و فصل قضایا بپردازند. آیت الله شیخ حسین کرمانی با حضور در قروه و پس از آن با حضور در روستای دولاب در کامیاران و گفت و گو با شیخ هادی هاشمی زمینه صلح و برطرف شدن کدورت ها را مهیا کرد که متأسفانه تدریجاً هیجان های ویژه هیجانات انقلاب مانع از آن شد که ایشان در صلح و آشتی میان دو گروه موفق شود.

پس از این اتفاقات، سلسله‌تتش‌ها و درگیری‌های خونینی در مناطق کردنشین استان‌های کردستان و آذربایجان غربی روی داد که در ششم شهریورماه ۱۳۵۸ شیخ حسین کرمانی از طرف رهبر انقلاب مأمور شد برای مذاکره با طرف‌های درگیر و برگرداندن آرامش به منطقه اقدام کند. ایشان در این دوره پس از حضور در کردستان و نزدیک شدن به کاک احمد مفتی‌زاده و گفت‌وگو با مسئولان احزاب مستقر در منطقه و مسئولان استانی گام‌های برجسته‌ای در آرام کردن فضا برداشت. هرچند در این دوره نیز تدروی‌های دو طرف درگیر در بحران مانع از حل و فصل مسائل به شیوه‌ای آرام و همراه با مدارا و گفت‌وگو شد. از جمله در جریان حضور ایشان در سنندج در شهریورماه ۱۳۵۸ وی تلاش کرد مانع از حضور شیخ صادق خلخالی شود. به همین منظور با احمد آقای خمینی تماس گرفت و از وی درخواست کرد مانع از حضور خلخالی شوند. هرچند این پیگیری‌های وی به نتیجه مطلوب نرسید.

حضور شیخ حسین کرمانی در شهر ارومیه و استان آذربایجان غربی نیز به گفت‌وگوهای وی با مسئولان احزاب مستقر در منطقه منجر شد. هم‌زمان هیئت ویژه حل مسئله کردستان نیز از طرف رهبری عازم مناطق بحران‌زده شده و میان شیخ حسین کرمانی و این گروه نیز روابط گرم و ماندگاری برقرار شد. در اوایل دهه ۸۰ خورشیدی و با هدف اخذ خاطرات شیخ حسین کرمانی با ایشان تماس گرفتیم. قرار شد در یکی از شب‌های محرم ایشان را در مسجد حجت ابن الحسن خیابان سه‌رودی تهران ملاقات کنم. حدود نماز

مغرب همراه مهندس صباغیان و مهندس میثمی عازم مسجد شدیم تا شیخ حسین را ملاقات کنیم. شیخ برای روضه‌خوانی حضرت امام حسین در این مسجد هر ساله مراسم سوگواری داشت و به منبر می‌رفت. ایشان را در این مسجد ملاقات کردم و تأکید داشت نانش را از روضه امام حسین (ع) می‌خورد و از دولت پولی نگرفته و نمی‌گیرد. در جریان گفت‌وگو و یادآوری خاطرات عارضه‌ای به ایشان وارد شد و گفت‌وگو نیمه‌کاره تمام ماند و ایشان به اورژانس اعزام شد. خوشبختانه عارضه قلبی خفیفی روی داده بود و به خیر گذشته بود. پس از گذشت چند ماه، همراه با دکتر جمشید حقگو عازم شهر قم، محل زندگی شیخ حسین کرمانی شدیم تا خاطراتشان را دریافت کنیم. خانه‌ای محقر و کاهگلی محل زندگی ایشان بود. چند قبض آب و برق هم در اطرافمان روی زمین بود که شیخ توضیح داد قبض‌های پرداخت‌نشده‌ای است که به‌زودی به قطع آب و برق وی منجر می‌شود. بعدها باخبر شدم همین منزل نیز در مالکیت ایشان نبود. خاطرات ارزشمند و تاریخی وی در حد چند ساعت ضبط شد و در سال ۱۳۸۴ در مجله چشم‌انداز ایران ویژه‌نامه «کردستان همیشه قابل کشف شماره ۲» منتشر شد. شیخ حسین در این جلسه ابراز داشت پس از وقایع خونین غرب کشور به قم بازگشته است و سپس به نمایندگی مردم آباده در مجلس شورای ملی (اسلامی در دوره‌های بعد به نام مجلس افزوده شد) وارد مجلس شد. گویا شیخ حسین حتی یک ریال برای تبلیغات انتخاباتی خرج نکرده بود و با ۶۲ درصد آرا از آباده برای نمایندگی دوره نخست

مجلس اول انتخاب شده بود. در نیمه‌راه حضور در مجلس و نمایندگی نیز به دلیل توهین‌های مکرر به مهندس بازرگان و برخی مراجع از جمله آیت‌الله شریعتمداری از نمایندگی مجلس استعفا داده بود.

شیخ حسین کرمانی می‌گفت استعفايش را رئیس وقت مجلس به شرطی قبول کرده که متن آن را رئیس مجلس یعنی آقای هاشمی رفسنجانی نوشته باشد. وی توضیح داد این شرط را پذیرفته و عطای نمایندگی مجلس را به لقایش بخشیده و پس از آن از نزدیکی به ارباب قدرت احتراز داشته است و روزگار خودش را تنها از طریق حضور در مجالس امام حسین (ع) می‌گذراند، درحالی‌که داماد شیخ حسین در دفتر رهبر انقلاب موقعیت ویژه‌ای داشت. متأسفانه مشغولیات فراوان زندگی اجازه نداد برای دریافت خاطرات تفصیلی ایشان دوباره عازم قم شوم، درحالی‌که یکی دو بار نیز با واسطه دوستان پیام آمادگی‌شان برای ادامه دریافت خاطرات را دریافت کردم. گفت‌وگوهای تکمیلی من با دیگر شخصیت‌هایی که شیخ حسین کرمانی را از نزدیک می‌شناختند و افرادی که تجاری از ایشان داشتند وی را یک روحانی معتقد و شخصیتی مذهبی و سنتی و در عین حال با روحیه‌ای مسالمت‌جو و دارای حسن خلق و اهل قناعت و سلوک عارفانه و وطن‌دوست معرفی می‌کند که اهل سخت‌گیری نبود و اهل تساهل و مدارا بود. در حد وسع خود تلاش کرد مانع از برادرکشی و جنگ داخلی شود، هرچند در این امر موفق نبود، اما روش و منش شیخ حسین کرمانی نشانه‌های زیادی از مکارم اخلاقی داشت. **یادش گرامی**

شیخ حسین کرمانی از دید استاندار جمشید حق‌گو

شیخ حسین کرمانی در ۲۱ مهرماه ۱۴۰۰ چهره در نقاب خاک کشید. مجله چشم‌انداز ایران در ویژه‌نامه «کردستان همیشه قابل کشف ۲» بخشی از خاطرات این روحانی شریف را منتشر کرد. با توجه به حضور شیخ حسین کرمانی به نمایندگی از رهبر انقلاب در شهریورماه ۱۳۵۸ به بعد در آذربایجان غربی از آقای دکتر جمشید حقگو درخواست شد بخشی از خاطرات در دست تحقیق و نگارش خود در دوره استانداری درباره شیخ حسین کرمانی را در اختیار نشریه قرار دهند. آنچه در ادامه می‌آید خاطرات آقای دکتر حقگو درباره شیخ حسین کرمانی است. از جناب دکتر حقگو بابت لطفشان تشکر می‌شود.

سخنرانی‌های او در میان‌دوآب و مهاباد مثل آب خنکی بود که بر دل‌های سوزان ریخته شود. ایشان در طول اقامت خود در ارومیه مهمان استانداری بود و مورد علاقه و احترام پرسنل استانداری، معاونان و مشاوران من واقع شد.

در فرمانداری مهاباد (۱۳۵۸/۷/۹)

در سفری پیش‌بینی نشده با توجه به حضور آقای کرمانی در ارومیه به اتفاق نامبرده اولین بار به مهاباد رفتم. در فرمانداری مهاباد با حضور فرمانده پادگان مهاباد، فرماندار و نماینده نخست‌وزیری، فرمانده سپاه پاسداران و

آقای کرمانی فردی با اخلاص، خوش‌فکر، آزاداندیش و اهل تسامح و مسالمت‌جو و دارای روح لطیف و سرشار از مهر و عطوفت بود و همین روحیه باعث شد که هم‌وطنان گُرد از او به گرمی استقبال کنند. نامبرده پیش از آمدن به ارومیه طی تماس تلفنی به من گفت به شرطی به ارومیه خواهم آمد که خلخالی آنجا نباشد! این اولین باری بود که تلفنی با او صحبت می‌کردم. از حرفش خیلی خوشم آمد و فکرم راحت شد که ایشان از آن روحانیون تندرو و خشن نیست که در این اوضاع حساس استان به درد این منطقه می‌خورد و بنابراین استقبال کردم و گفتم حتماً باید بیاید.



گروهی از اهالی مهاباد، پس از طرح مشکلات و خواست‌های مردم، آقای کرمانی سخن گفتند و با اشاره به ممانعت طبع مردم گرد یادآور شدند باید ناراحتی‌های کردستان را در روحیه خاص مردم این منطقه جست‌وجو کرد. ایشان اضافه کردند درگیری‌ها و حوادث کردستان را نباید به حساب توده مردم گذاشت و حساب مردم را از این وقایع جدا کرد. مردم کردستان به مقررات اسلامی مقید هستند و حساب آن‌ها از چند نفر به‌عنوان حزب دموکرات جداست، آتشی که در کردستان شعله‌ور شد نه خواست مردم گرد بود و نه خواست ما، این آتش را دوستان نادان روشن کردند، ولی به هر حال شمردن وقایع گذشته فایده‌ای ندارد، ما باید واقعیت را که فعلاً با آن روبه‌رو هستیم قبول کنیم. دولت ما آنچه را شما در این جلسه عنوان کردید، به‌عنوان خودمختاری به کلیه استان‌ها باید بدهد. مسائل زبان و آداب و رسوم و لباس مسائل بسیار ساده‌ای هستند که هر انسانی می‌خواهد آن را داشته باشد. داشتن چنین اختیاراتی باعث اعتماد متقابل می‌شود. حساب مردم کردستان را نمی‌توان از دیگر هم‌وطنان جدا کرد.

آقای کرمانی در آخر صحبت‌هایشان اضافه کردند: من تا آنجا که لازم باشد در خدمت مردم مهاباد خواهم بود و ما باید کاری کنیم که نگذاریم دشمنان ما به ریش ما بخندند و در پایان خاطرنشان کرد تاکنون برای برادران کوچک‌ترین خیانتی تصور نکرده‌ام. آنچه ما به پیشرفت و پیروزی می‌رساند اتحاد است...

من هم در سخنانم به این نکته تأکید کردم باید سوابق ذهنی را کنار بگذاریم و با دید نو به اوضاع نگاه کنیم و سعی کردم جو پرتنش جلسه را آرام بکنم و یادآور شدم مردم گرد در گذشته متحمل فشارها و سختی‌های زیادی بوده‌اند. مردم گرد عموماً پاک و زحمتکش بوده‌اند و در گذشته آن‌طور که باید مورد توجه قرار نگرفته‌اند، درحالی که مردم ایران در این گوشه از خاک وطن مدیون رشادت‌ها و جان‌فشانی‌های این مردم هستند و اضافه کردم این خواسته‌های مردم باید در یک محیط آرام و دور از تنش و فشار بررسی شود. متأسفانه در برخی مسائل و درخواست‌ها به‌طور عجولانه و شاید خصمانه مطرح شد که به جنگ و درگیری‌های ناخواسته منجر گردید و خیلی از فرصت‌های مساعد و مناسب از دست رفت. اینک با حضور نماینده تام‌الاختیار امام در مهاباد فرصت نیکویی آمده که بتوانیم اختلافات را به حداقل برسانیم و قدم‌های مثبت در راه احیای حقوق مردم و تأمین رفاه و آزادی‌های آن‌ها برداریم. ابراز امیدواری کردم که این جلسات حسن نیت در مهاباد بیشتر تشکیل شود و راه‌حل مناسبی برای رفع مشکلات به وجود آید.

چند نفر از شرکت‌کنندگان در جلسه انتظارات

رسیدگی به مشکلات مردم میاندوآب وارد این شهر شدیم و در مسجد جامع این شهر برای گروه‌های کثیری از مردم سخنرانی کردیم. آقای کرمانی ضمن صحبت‌هایش بر این نکته تأکید کردند که مردم مستضعف ما که از پایین‌ترین قشر این انقلاب را به پیروزی رساندند نباید با ایجاد اختلاف و تشتت به آن لطمه وارد کنند. در این مورد همه قشرهای مردم مسئولیت دارند و خطاب به مردم میاندوآب اظهار داشت که کلیه خواست‌های معقول و مشروع شما بررسی می‌شود و به آن‌ها رسیدگی خواهد شد.

من هم با اشاره به اهمیت تشکل و ضرورت آگاهی یافتن مردم از جریان‌ات روز گفتم: اینک دوران سازندگی بیش از دوران انقلاب ایثار و فداکاری می‌خواهد و با اشاره به لزوم تقویت ارتش و ژاندارمری و شهربانی در منطقه بر همکاری مردم بیش از پیش اشاره کردم و از افراد کمیته‌های انقلاب و پاسداران خواستم بی‌دلیل نباشد وارد خانه‌های مردم بشوند. اسلام چنین اجازه‌ای را به آن‌ها نمی‌دهد. مشروع گزارش این برنامه در خبرگزاری پارس (۱۳۵۸/۷/۱۰)، آمده است.

شیخ حسین کرمانی پیش از اینکه به آذربایجان بیاید در کردستان فعال بود و در

خود را برای تحقق خواست‌های خود از دولت برشمردند. خواست‌های فوری خود را به ترتیب زیر بیان کردند: احداث حمام در روستاها؛ توسعه راه‌های روستایی؛ آزادی‌های مشروع در چارچوب قانون اساسی کشور؛ ایجاد امنیت کامل در شهر؛ و لزوم تحقق نیازهای فوری. در پایان این جلسه مقرر شد اهالی مهاباد تعدادی نماینده از میان خود انتخاب کنند که خواست‌های مردم را پیگیری کنند.

یخ مهاباد شکست!

سخنان ما به‌خصوص آقای کرمانی، به‌عنوان نماینده تام‌الاختیار امام، در روحیه مردم مهاباد بسیار مؤثر بود. پس از سخنرانی در راه برگشت آقای کرمانی به من گفت یخ مهاباد را شکستیم؛ یعنی درحالی که در برخورد اولیه عصبی و قهرآلود به نظر می‌رسیدند موقع برگشتن همه با ما دوست شده بودند. رابطه من هم از آن مقطع با آقای باباطا‌هری که فرماندار مهاباد بود دوستانه‌تر شد؛ البته آقای کرمانی جداگانه با دکتر قاسملو و شیخ عزالدین مذاکراتی داشت که به‌طور مشروح در خاطرات غنی بلوریان آمده است (ناله کوک: ۴۰۳).

دیدار با مردم میاندوآب

من و آقای کرمانی روز ۱۳۵۸/۷/۹ برای

آرامش منطقه قروه و اورامانات و مریوان و رام کردن خیلی از معترضان خدمات شایسته‌ای انجام داده بود. ایشان واقعاً حلال مشکلات کردستان بود و خیلی‌ها را از طریق گفت‌وگو و اخلاق و تسامح جذب جمهوری اسلامی کرده بود. اگر مأموریت‌های ایشان ادامه پیدا می‌کرد، خیلی از مسائل حل می‌شد. اگر گروه‌هایی مثل حزب دموکرات راست می‌گفتند و در گفته‌های خود صادق بودند، اگر مسائل مردم کردستان برایشان مهم بود، فرصت طلایی که در زمان مهندس بازرگان برایشان ایجاد شد که دولت آماده هرگونه تعامل با این‌ها بود به این آسانی از دست نمی‌دادند. چند بار این‌ها پیمان‌شکنی کردند، باز هم دولت بزرگواری کرد و نادیده گرفت و در گفت‌وگو را باز گذاشت و از وجود شخصیت بزرگی مانند آقای کرمانی که از طرف امام اختیار نام داشت استفاده نشد و نهایتاً آن فرصت‌ها همه به سر آمد. آخر سر تحلیل نهایی این سؤال به ذهن خطور می‌کند که چرا ما باید مسائل کردستان را از سایر مسائل مردم ایران جدا می‌کردیم؟ کردها با آذری‌ها و بلوچ‌ها و غیره چه فرقی داشتند؟ مگر مردم دیگر در دوره طاغوت کم زحمت کشیده بودند و کم آزار دیده بودند و شعار دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان که حساب کردستان را از ایران جدا می‌سازد سخن بی‌اساسی بود.

آقای کرمانی در کردستان

آقای کرمانی به‌عنوان نماینده امام در غرب کشور در پی سفر طولانی به شهرستان‌های استان‌های کرمانشاهان، ایلام، کردستان و آذربایجان غربی، نقطه‌نظرهای خویش را درباره وضع مناطق غربی کشور و اقداماتی که از نظر رفاه و آسایش مردم این سامان به عمل آورده است به شرح زیر در روزنامه کیهان شماره ۱۶ مهر ۱۳۵۸ بازگو کرده بود:

«آنچه در این سفر برای من مسلم شد این است که باید مسئله آشوب‌گران و دموکرات‌ها را از مسئله مردم کردستان در سرزمین کردنشین ایران جدا دانست، چون عموماً مردم کرد مسلمان و طرفدار دولت جمهوری اسلامی و علاقه‌مند به ایران عزیز هستند، حتی فکر تجزیه‌طلبی در خاطر آن‌ها خطور نمی‌کند، ولی عده‌ای از موضع منطقی و مذهبی این قسمت استفاده نامشروع کرده و سر و صدا به راه انداخته‌اند که علل آن را می‌توان چنان‌که بارها گفته‌ام در این جهات جست‌وجو کرد: فقر فرهنگی که ریشه اکثر علت‌هاست؛ فقر مادی؛ فشارهای نامشروع رژیم سابق؛ اختلاف‌های مذهبی؛ مرزی بودن منطقه؛ و باز بودن مرز.

آنچه از سابق ایمان داشته‌ام، ولی در این سفر که از قسمت‌های حساس کردستان و تماس با مردمش مخصوصاً مهاجرات دستگیرم

شد با عقیده‌ای که داشتم راسخ‌تر شدم. در برخوردی که در جلسات عمومی با مردم مهاباد و نقاط دیگر داشتم آنچه مورد مذاکره نبود مسئله تجزیه‌طلبی بود. اکثر خواست‌های مردم چیزی است که تمام مردم ایران می‌خواهند و آن واگذاری امور مردم به مردم است به‌وسیله شوراهای که دولت دست به این اقدام زده است و در آینده نزدیک به تمام استان‌های ایران، بلکه شهرستان‌ها این امتیاز را خواهد داد. در نهایت، مردم کردستان عجله کردند چون باورش نمی‌آمد دولت ایران این چنین آزادی به ملتش اعطا کند. جهت دیگر آزادی مذهبی بود که رژیم سابق به عقیده برادران کرد اهل تسنن برای آن‌ها محرومیت‌هایی ایجاد کرده بود، ولی طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی به تمام برادران اهل تسنن از هر مذهبی که باشند همان آزادی اعطا خواهد شد که هر فرد شیعه‌مذهب از آن برخوردار است، اما مبارزه با فقر مادی، دولت جمهوری اسلامی توجه خاصی نسبت به مردم این منطقه مبذول داشته که اینک اثرات آن محسوس است. چنان‌که اکثر مردم مستضعف به جمهوری اسلامی علاقه فراوانی پیدا کردند.

درباره فقر فرهنگی با وجود اینکه احتیاج به گذشت زمان و اقدامات اساسی دارد، در عین حال دولت باید با تمام قوا وارد عمل شود و در اکثر قصبات و دهات که مدرسه وجود دارد معلمان شایسته و دلسوز بگمارد تا ریشه فقر فرهنگی قطع شود و مرد با آگاهی و بینش در مقابل مسائل قرار گیرند. ایشان در پایان برای حل مسائل منطقه و اقدامات همه‌جانبه و عکس‌العمل معقولانه‌ای برای مقابله با آن معمول شود و در صورت موافقت هیئت حسن‌نیتی از جانب دولت هر چه زودتر به منطقه اعزام شود.»

دیدار آقای کرمانی با مرزبانان عراقی

حجت‌الاسلام کرمانی در ۳۰ مهرماه ۱۳۵۸ به‌عنوان نماینده امام با مقامات مرزی عراق در نظریه دیداری داشت. سخنان ایشان خطاب به مرزبانان عراقی به نقل از روزنامه کیهان، سه‌شنبه اول آبان ۵۸ چنین بود: «اخیراً تعداد کامیون و اتومبیل از مرز ایران به سرقت رفته و به کشور عراق آورده شده است و عراق بایستی با توجه به همکاری بین دو کشور این خودروها را تحویل دهد و خرابکارانی را که از مرز خارج می‌شوند به ایران بازگرداند و دولت عراق حتی الامکان سعی کند با توجه به دوستی ایران و عراق، افراد مشکوک را که از مرز می‌گذرند به مرزبانان ایران تحویل دهد.»

مرزبان نظریه ضمن اظهار خوشوقتی از دیدار با هیئت ایرانی، گفت: چون دولت عراق به پناهندگانی که به ایران آمده‌اند عفو عمومی داده، این‌ها باید خود را با توجه به مقررات به نزدیک‌ترین پاسگاه مرزی معرفی کنند و ما ناچاریم آن‌ها را تحویل گیریم و حتی به آن‌ها خوشامد می‌گوییم

و با توجه به طول زیاد مرز بین دو کشور هم از ایران و هم از عراق در مرز رفت‌وآمد می‌کنند. ما حتی المقدور سعی می‌کنیم اموالی را که به این طرف می‌آورند برگردانیم.

وی گفت ما خواستار روابط دوستانه با دولت جمهوری اسلامی ایران هستیم، اما اخیراً عده‌ای اموال گروهی از مردم را به سرقت برده‌اند و به ایران آورده‌اند و ما هم از ایران می‌خواهیم که این اموال را تحویل دهد.

معاون ناحیه ژاندارمری کرمانشاه گفت: تردیدی در تلاش دولت جمهوری اسلامی ایران برای حسن روابط دوستانه با دولت عراق پیش نیامده؛ بنابراین همان‌طور که نسبت به برگشت عراقی‌های مقیم ایران کمال همکاری را داریم انتظار داریم مرزبانان کشور همسایه نیز با ما همکاری کند.

معاون مرزبانی منظره گفت: ما به عرب‌های مقیم مناطق مرزی کشورمان که در مناطق کردنشین اسکان دارند اعلام کرده‌ایم هرکس از خاک ایران وارد این منطقه می‌شود به ما تحویل دهند. به شما نیز می‌گوییم حتی یک عراقی وارد خاک ایران شد، فوراً او را تحویل دهید و تلاش خواهیم کرد حسن هم‌جواری را حفظ کنیم.

این دیدار دوستانه به‌مدت یک ساعت طول کشید. حجت‌الاسلام کرمانی نماینده امام در غرب کشور نتایج مذاکرات خود با مرزبانان عراقی را چنین تشریح کرد: «در این مذاکرات ما چهار موضوع را مطرح کردیم و قرار شد مرزبانان عراقی این چهار موضوع را با اولیای امور در مرکز عراق در میان گذارند و پاسخ آن‌ها را در جلسه‌ای که روز چهارشنبه دوم آبان ماه ۱۳۵۸ در منظره تشکیل می‌شود به هیئت ایرانی بگویند:

۱. محافظت طرفین از مرز و همکاری مرزبانی ایران و عراق؛
 ۲. مسئله کسانی که از ایران به‌عنوان پناهنده به عراق پناه می‌برند؛
 ۳. مسئله خرابکارانی که از ایران به داخل عراق رفته و از آنجا مرتب نقشه‌های خرابکارانه در داخل ایران پیاده می‌کنند؛
 ۴. موضوع سرقت‌هایی که در داخل ایران می‌شود، از جمله بردن کامیون‌ها، خودروها، تریلی و سایر وسایط نقلیه که از ایران تا به حال به داخل خاک عراق برده شده است.
- متقابلاً عراقی‌ها قول داده‌اند تا جایی که امکان دارد در جهت حل تمام این موارد بکوشند.
- پس از رفتن من از استانداری، آقای کرمانی نیز دیگر به منطقه نرفت و در دوره اول مجلس شورای اسلامی از شهر آباد انتخاب شد، ولی به عللی تا آخر دوره تاب نیاورد و داوطلبانه استعفا داد و از وابستگی‌های سیاسی دست کشید و دوباره به محیط تحقیق، تدریس و وعظ به حوزه علمیه قم بازگشت. ■

پیامدهای جامعه‌شناسی تاریخی ایران و اصلاحات ارضی در دهه ۴۰

گفت‌وگو با حمید عبداللهیان



بخش دوم

زندگی خود باشند؟ این جریان تحقیر مطالبه تغییر را ایجاد کرد، اما از سوی دیگر، شخصیت‌شکن هم بود. بسیاری از ایرانی‌ها را خودکم‌بین و خودباخته کرد. بگذریم از آنکه برخی ایرانی‌ها نه خودکم‌بین که خائن بودند و به‌رغم همه این تعدی‌ها و تحقیرها، برای یک پول سیاه، میراث ملی را به خارجی می‌فروختند یا برای اجنبی‌ها جاسوسی می‌کردند. در شکل‌گیری الگوی اصلاحات ارضی دهه ۴۰، نقش خودکم‌بینی و نبود تفکر ایرانی مستقل و غیرتقلیدی نزد سرآمدان سیاسی را باید پررنگ دید، اما آنچه مهم است این است که آنچه عملاً پیاده شد نتیجه و برآیند فلسفه زیست ایرانی یا حافظه ایرانی نبود، بلکه وارداتی و غیرکارشناسانه بود و برخاسته از روایت صحیحی از تاریخ توسعه‌نیافتگی ایران هم نبود.

پس می‌توان گفت یک خواست اصیل و ریشه‌دار برای اصلاح وجود داشت، اما سرآمدان و نخبگان سیاسی، فرمول نامناسب و آسیب‌زایی برای آن ارائه کردند؟

«بله! متولیان امور می‌توانستند نیروی خود را به جای برهم زدن مناسبات معمول در روستا، روی صنعتی شدن در شهرها متمرکز کنند و به جای دست بردن در ساختارها و سازه‌های روستایی و عشایری اجازه دهند تحول در این سازه‌ها در بلندمدت و به‌صورت طبیعی اتفاق بیفتد. روستای ایرانی صرف‌نظر از نقشه‌های تحمیلی از بالا، ظرفیت بازاریابی و تحول را دارا بود و هست. در مناطق مختلف روستایی ایران در کنار همه نارسایی‌ها و فقدان‌ها، شما می‌توانید همچنان شاهد هوشمندی، ابتکار و راهگشایی روستاییان باشید. خود آن‌ها می‌دانند و می‌دانستند چگونه با تغییر شرایط محیطی با تعریف الگوی کشت جدید یا شغل جدید برای خود، روستا را حفظ کنند، اما در جریان اصلاحات ارضی به جای توجه به این استعدادها، زندگی ۶۸ درصد جمعیت کشور، با دست بردن آمرانه و تقلیدی در روابط مالکیت آسیب دید. تبعات این تغییرات را پس از شصت سال هنوز هم کشور دارد تحمل می‌کند.

اصلاحات ارضی در ایران چه ارتباطی با پیش‌نیازها و الزامات شکل‌گیری دولت مدرن داشت؟ آیا می‌توان اجرای برنامه اصلاحات ارضی را مبدأ شکل‌گیری ساختار جدید دولت در ایران دانست؟

«دولت مدرن دولتی است که روابط خانوادگی را کاهش دهد و نهادسازی کند؛ اعم از نهادهای اقتصادی و نهادهای سیاسی از قبیل قانون اساسی، انتخابات، پارلمان. در دولت مدرن گردش نخبگان هست و من تصور نمی‌کنم چنین ایده‌آلهایی در به راه انداختن اصلاحات ارضی مدنظر بوده باشد. ممکن است برداشت مبهمی از اینکه چه می‌خواهند وجود داشته، اما رویه شفاف و روشنی را ارائه نکردند که ببینیم واقعاً به دنبال تأسیس یا تقویت دولت مدرن بودند یا خیر.

امیرحسین ترکش‌دوز: شما در گفت‌وگوی پیشین که به ریشه‌های اصلاحات ارضی پرداختید به ذهنیت بخشی از کارگزاران سیاسی اشاره کردید، اما به نظر می‌رسد فارغ از ذهنیت سرآمدان سیاسی و کارگزاران حکومتی و صرف‌نظر از درست یا نادرست بودن برنامه‌ای که در دهه ۴۰ در ایران اجرا شد، اصلاحات ارضی ناظر به یک نیاز و مطالبه ریشه‌دار مردمی هم بوده است. کما اینکه ما در نهضت جنگل و در دوره کوتاه حکومت جنگلی‌ها در گیلان هم نمونه‌ای از اصلاحات ارضی را می‌بینیم.

«لایه‌های پایینی جامعه همواره خواهان تغییر بوده‌اند. ایران در مقطع اصلاحات ارضی کشوری بود که چند دهه پیش از آن، نهضت مشروطیت و سختی‌های ضمن آن و آشفتگی و موانع پس از آن را تجربه کرده بود. اندکی بعد در جریان جنگ اول جهانی، حدود نیمی از جمعیت ایران مستقیم یا غیرمستقیم با سیاست بیگانگان و مشخصاً انگلیسی‌ها کشته شدند. بعد هم کودتای ۱۲۹۹ شکل گرفت. ایرانی‌ها از سوی قدرت‌های تجاوزگر خارجی تحقیر شده بودند، حتی وقتی پرچم ایران را کنار پرچم انگلستان می‌گذاشتند آن را کوچک‌تر طراحی می‌کردند. جریان تعدی و تحقیر ادامه پیدا کرد تا جنگ دوم جهانی. متفقین به اعلام بی‌طرفی دولت ایران اعتنایی نکردند و بخش‌هایی از خاک میهن ما را اشغال کردند. بعد هم سران امریکا و انگلیس و روسیه به‌صورت تحقیرکننده‌ای بدون آنکه شاه مملکت خبردار شود در پایتخت کشور ما جلسه گرفتند! مردم ایران همچنان مشمول بدبختی و تحقیر و تحریم بودند تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از سوی بیگانگان شکل گرفت. در چنین شرایطی فکر می‌کنید لایه‌های پایینی جامعه نباید خواهان تغییر در اوضاع‌واحوال

آیا اصلاحات ارضی در ایران به شکل گیری و اثرگذاری مؤلفه‌های ساختار جدید دولت کمک کرد؟

«بین سال‌های پایانی قرن نوزدهم میلادی تا ابتدای دهه ۴۰، یک جماعت تاجر و شهری، مالک زمین‌های روستایی شدند. بخشی از دولتی‌ها خود مالک زمین شدند. اصلاحات ارضی که پیش آمد به موقعیت این گروه لطمه چندانی نخورد؛ البته درصدی از زمین‌های ایشان گرفته شد، ولی نتوانست موقعیت آن‌ها به عنوان طبقات مسلط را چندان تغییر دهد. در همان دوره‌ای که اصلاحات ارضی به اجرا درمی‌آمد بسیاری از نماینده‌های مجلس شورای ملی وقت، در شمار مالکان زمین بودند. اصلاحات ارضی زمانی منطقی است که دولت مشروعیت داشته باشد و رفتار آن ناشی از نیازهای فردی و خانوادگی کارگزارانش نباشد. آن‌چنان که اسناد و مدارک نشان می‌دهد اصلاحات ارضی دهه ۴۰ در ایران بیشتر خواست عده‌ای خاص از کارگزاران حکومت بود. من در فرازهای قبل گفتم اسناد جدید نشان می‌دهد امریکایی‌ها در شکل‌گیری این برنامه دخالت نداشتند و ظاهراً اصلاحات ارضی خواست حسن ارسنجانی و جماعتی از رفقای او بوده است.»

اگر بپذیریم که برنامه اصلاحات ارضی در ابتدا کاملاً منشأ داخلی داشته است، این سؤال را می‌توان مطرح کرد که آیا در ادامه کار با سیاست خارجی دولت امریکا پیوند نخورد؟

«بله! دولت امریکا پس از جنگ جهانی دوم بسیار دولت توسعه‌طلب و پرخاشگری شد و خصوصیات یک امپریالیزم را پیدا کرد. هر جا منافع اقتصادی افراد و گروه‌های خاص در اینجا و آنجا جهان اقتضا می‌کرد با ابزار نظامی مداخله می‌کرد تا منافع خود را تأمین کند. دولت امریکا خودبه‌خود به این سمت حرکت می‌کرد که تغییر روابط اجتماعی - اقتصادی کشورهایی مثل ایران را مورد توجه قرار دهد. منتها آن اصلاحات ارضی که در ایران دهه ۴۰ به صورت لجام‌گسیخته اجرا شد، خواه‌ناخواه زمینه آن مداخله را فراهم می‌کرد. ما پیش



از اصلاحات ارضی بسیاری از محصولات کشاورزی‌مان را خودمان تأمین می‌کردیم. اصلاحات ارضی دهه ۴۰ مناسبات رایج کشاورزی را تخریب کرد و به جایش نهادها و ساختارهایی مانند شرکت‌های تعاونی و غیره را پایه‌گذاری کرد. این ساختارها هم نتوانستند «فرایند تولید» و «زیست‌بوم» را به صورت مطلوب مدیریت کنند. برخی از آن‌ها هم پس از مدتی از بین رفتند. نتیجه این شد که خیل عظیمی از بیکاران روستایی روانه شهرها شدند و حاشیه‌نشین‌های شهرها را تشکیل دادند. اصلاحات ارضی از لحاظ اقتصادی دستاورد مثبت قابل توجهی نداشت؛ مگر اینکه تمام آن اتفاقات را در قالب منافع امریکا و دیگر قدرت‌های خارجی تعریف و ارزیابی کنیم. اقتصاد ایران تحت تأثیر اصلاحات ارضی هر چه بیشتر به نفت و به واردات کالاهای مصرفی از خارج از کشور وابسته شد. کشوری که خودش تولیدکننده محصولات متنوع کشاورزی بود به واردکننده بسیاری از همان محصولات تبدیل شد؛ با جمعیتی نزدیک به ۳۳ میلیون نفر.

” مردم ایران همچنان مشمول بدبختی و تحقیر و تحریم بودند تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از سوی بیگانگان شکل گرفت. در چنین شرایطی فکر می‌کنید لایه‌های پایینی جامعه نباید خواهان تغییر در اوضاع و احوال زندگی خود باشند؟ این جریان تحقیر، مطالبه تغییر را ایجاد کرد

۳ هزار سال تاریخ ایران نمایانگر دولت محدود و ناتوانی چنان

دولتی در حفظ زمین بوده است. اصلاحات ارضی ایران در دهه ۴۰ با این خصوصیت یعنی «محدودیت دولت»، آثار این «محدودیت» بر «رابطه دولت و جامعه» چه کرد؟

«مقصود از اصطلاح «زمینداری» حق استفاده از زمین است، اما «مالکیت زمین» صرفاً حق استفاده از زمین نیست، بلکه از لحاظ حقوقی رابطه پایدارتری را میان انسان و زمین ایجاد می‌کند. سخن من در کتاب ارباب غائب این است که با ملاحظه روند تاریخ ایران درمی‌یابیم که زمینداری به تدریج ضعیف می‌شود، اما مالکیت زمین تقویت می‌شود. در آستانه اصلاحات ارضی، مالکیت ۶۶ درصد از زمین‌های روستایی در تملک اربابان غائب بود. این جماعت مالک، ساکن شهرها بودند و بسیاری از آن‌ها مناصب دولتی داشتند؛ بنابراین امتزاجی بین مالکیت زمین و مشاغل دولتی به وجود آمده بود. سخن من این نیست که تا مقطع اصلاحات ارضی محدودیت دولت بدون تغییر به همان صورت سابق باقی مانده بود. دکتر اشرف و دکتر کاتوزیان می‌گویند همیشه دولت در تاریخ ایران به صورت نامحدودی قدرتمند بوده است، اما سخن من این است که این چنین نبوده است و ما اثری از چنین دولت خودکامه‌ای را در تاریخ ایران در شانزده قرن مورد توجه آن‌ها نمی‌بینیم. به‌تازگی آقای بابک امیرخسروی کتابی نوشته است و در آنجا نشان داده که در تاریخ ایران همواره با دولت قدرتمند که هیچ حدی در مقابل اعمال قدرتش نباشد مواجه نبوده‌ایم. شکل‌گیری زمینداری خصوصی در ایران اتفاقاً ریشه در ضعف دولت داشته است. در تاریخ ایران، دولت‌ها در قرون گذشته کنترل زمین را به صورت تیول و اقطاع به دیگران واگذار می‌کردند. در مقطعی از دوران قاجاریه که دولت خیلی ضعیف شده بود زمین‌های خالصه هم واگذار شد، اما بعدها این واگذاری‌ها به صورت تملیک درآمد. اصلاحات ارضی در واقع آخرین حلقه تکمیل فرآیند بُردن از اقتصاد کشاورزی و وابستگی به اقتصاد جهان سرمایه‌داری بود.»

درست است که دولت‌ها بعضاً کنترل زمین را به صورت‌های مختلف به «غیر» واگذار می‌کردند، اما آیا نمی‌توانستند هر وقت اراده کنند آن را پس بگیرند؟ آیا نمی‌توان نامحدود بودن قدرت را به این معنا در نظر گرفت؟

«نه! این چنین نبود که هر وقت شاه یا دولت اراده کند بتواند آنچه را به دیگران تفویض



اصلاحات ارضی، روستای لاجیم - ۱۳۴۱ هجری شمسی

کرده بود پس بگیرد. اگر چنین باشد، باید به این پرسش پاسخ دهیم که اساساً چرا باید دولت خودکامه بخشی از دارایی خویش را واگذار کند. همیشه بین دولت و قدرت‌های محلی از جمله عشایر، نوعی معامله و موازنه قدرت وجود داشته است؛ البته پس از روی کار آمدن قاجار، قدرت دولت به تدریج ضعیف‌تر از گذشته شد.

آیا در همان دوره، مالکان زمین می‌توانستند در مقابل اراده شاه مقاومت کنند؟

«بله. مقاومت در همه اقشار وجود داشت؛ به‌ویژه در عشایر و اساساً یکی از شیوه‌های مهار عشایر این بود که سران آن‌ها را اسیر می‌کردند و به پایتخت می‌آوردند تا عشایر شورش نکنند. همچنین می‌توان به‌عنوان نمونه به زمان محمدعلی شاه اشاره کرد که مدیر نشریه مساوات در مقابل او می‌ایستاد. یکی دو بار هم که می‌خواستند محمدعلی شاه را ترور کنند. شاید قدرت مالکان زمین به اندازه عشایر نبود، اما حداقل در روستاهایی که مالک آن بودند، مرجع تصمیم‌گیری محسوب می‌شدند.

محمدعلی شاه، شاه پس از مشروطه است. موقعیت سیاسی-اجتماعی محمدعلی شاه را نمی‌توان به فرازهای دیگر از سلطنت قاجار تسری داد.

«بله! ولی به هر حال آن‌قدر شاه و نهاد سلطنت ضعیف شده بود که افراد می‌توانستند در مقابل او قد علم کنند و دیگر خبری از شاهی همچون شاه‌عباس صفوی و دولت قدرقدرت او نبود.

آیا از جماعت ملاک و زمیندار کسی قدرت مقاومت در مقابل اراده فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه را داشت؟

«اگر مخالفت و مقاومتی نبود، به خاطر نیرومند بودن روابط خانوادگی میان شاه و زمینداران و ملاک‌ها بود. علت برکناری و قتل امیرکبیر هم وجود همین شبکه خانوادگی و دخالت آن در کار حکمرانی بود. ضمناً

دوره فتحعلی شاه و ناصرالدین شاه با دوره انتهایی قاجار متفاوت است. حکومت قاجار

از ابتدا سیر تقویت قدرت را طی نکرد، بلکه از نسلی به نسل دیگر ضعیف‌تر می‌شد تا سرانجام توسط رضاخان کنار زده شد.

اگر بخواهیم در چارچوب «جامعه‌شناسی تضاد» اصلاحات ارضی را تحلیل کنیم، کدام آرایش طبقاتی را می‌توان پیش‌زمینه این سیاست دانست؟ مراحل سه‌گانه اجرای اصلاحات ارضی چه تأثیری بر آرایش طبقاتی جامعه اعم از «سازش یا تضاد طبقات» یا «احیاناً انحلال و ادغامشان در یکدیگر» یا «شکل‌گیری طبقات جدید» داشت؟

«جامعه‌شناسی تضاد تقریباً بر جامعه‌شناسی مارکسیستی منطبق می‌شود و من از این منظر به موضوع نگاه نمی‌کنم. استخوان‌بندی طبقاتی یا طبقات مسلط روستایی قبل از اصلاحات ارضی را «تاجر-ارباب‌ها» یا «سیاستمدار-ارباب‌ها» تشکیل می‌دادند. آن‌ها طبقه مسلط در روستاها بودند.

این طبقه، مستقل از شاه و دربار بودند؟

«خیر! بسیاری از آن‌ها وابسته بودند. بعد از این طبقه، طبقات زیردست قرار داشتند که شامل نسق‌دارها و دهقانان بدون زمین و خوش‌نشین‌ها و طبقات خرده‌بورژوازی روستایی بودند. نسق‌دارها و دهقانان بدون زمین و خوش‌نشین‌ها به لحاظ کمی، بخش عظیمی از جامعه روستایی را تشکیل می‌دادند و از

لحاظ اقتصادی در وضع خوبی قرار نداشتند. در قرن نوزدهم در ایران زمینداری رو به افول گذاشت و مالکیت زمین رشد کرد. با این حال در دهه ۴۰ اصلاحات ارضی در شرایطی در ایران اجرا شد که نهاد مالکیت خصوصی به آن حد از قدرت نرسیده بود که در ارتباط با آن، تعیین طبقاتی نیرومندی شکل بگیرد. بخشی از مالکان، به دولت وابسته بودند و بخش دیگر هم گرچه تا اندازه‌ای استقلال داشتند، اما نوع رفتارشان در روستا، همان طرز رفتار دولتی بود؛ اعم از زورگویی و... نمایش این طرز رفتار را در برخی فیلم‌های دهه ۴۰ مانند «تنگسیر» و «خاک» و «گرگ بیزار» و «تا حدی «گاو» می‌توانید ببینید که به‌خوبی وضعیت روستاها و طبقات زیردست را در دوره پیش از اصلاحات ارضی به تصویر می‌کشند.

اصلاحات ارضی چه تغییری در آن آرایش طبقاتی ایجاد کرد؟

«در جریان اصلاحات ارضی بخشی از روستاییان صاحب زمین نمی‌شوند؛ چون حق نسق نداشتند. این‌ها عمدتاً روانه شهر شدند. از طرف دیگر در آن زمان، حداقل زمین مورد نیاز برای آنکه بتوان خود و خانواده خود را اداره کرد حدود پنج هکتار بود؛ اما کسانی که از قبل اصلاحات ارضی صاحب زمین شدند، خیلی کمتر از این مقدار زمین در اختیار داشتند. آن‌ها اصلاً توانایی تولید برای برطرف ساختن نیازهای خانواده خود را هم نداشتند. گذشته از این در جریان اصلاحات ارضی، قشر دلالی قوت گرفت که کارش پیش‌خرید محصولات روستایی بود. بسیاری از روستاییان دائماً بدهکار این دلال‌ها بودند.

در قرن نوزدهم در ایران زمینداری رو به افول گذاشت و مالکیت زمین رشد کرد. با این حال در دهه ۴۰ اصلاحات ارضی در شرایطی در ایران اجرا شد که نهاد مالکیت خصوصی به آن حد از قدرت نرسیده بود که در ارتباط با آن، تعیین طبقاتی نیرومندی شکل بگیرد

اصلاحات ارضی چه نقشی در شکل‌گیری بورژوازی صنعتی داشت؟

« در ایران ما در آن دوره، بورژوازی ملی نداشتیم. پس صحبت از بورژوازی ملی و بورژوازی صنعتی بی‌حاصل است.

شما صاحبان سرمایه صنعتی را بورژوازی صنعتی نمی‌دانید؟

« ما در دسته‌بندی بورژوازی، یک بورژوازی ملی داریم، یک بورژوازی کمپرادور (وابسته) و یک بورژوازی لمپن! طبقه‌ای که توسعه صنعتی اروپا را پیش‌برد بورژوازی ملی بود. مهم‌ترین خصوصیت این بورژوازی «ملی‌گرایی» است. اقتصاددانان اروپایی هم این طبقه را به‌خوبی توصیف می‌کردند. این طبقه، طبقه‌ای است که به قول آدام اسمیت

باید آزادش گذاشت و برایش فرصت فعالیت در بازار را فراهم کرد؛ بدون اینکه دولتی - به‌طور کلی عاملی - در کارش دخالت کند. ما قبل و بعد از دوره اصلاحات ارضی شاهد بورژوازی ملی در ایران نیستیم. آن دسته از صاحبان سرمایه که دو سه دهه پیش از انقلاب در ایران فعال بودند از قبیل حاج برخوردار و خیامی توانستند بورژوازی ملی را شکل دهند. بورژوازی ملی یک طبقه است و با آن جمعیت اندک و بدون نهادهای لازم و قوه نظامی و حقوقی که از آن‌ها پشتیبانی کند شکل نمی‌گرفت. بورژوازی ایرانی بیشتر یک بورژوازی وابسته بود. با اینکه نیت بسیاری از آن‌ها ملی‌گرایانه بود، اما روابطی که بین حکومت و امریکا برقرار شد، نمی‌گذاشت بورژوازی ملی شکل بگیرد، چون با منویات امپریالیستی امریکا در تعارض قرار می‌گرفت.

آن دسته از صاحبان سرمایه که ذکرشان گذشت، چه از لحاظ کمیّت و چه از حیث کیفی یا از جهت نوع ارتباطشان با حکومت وقت و اقتصادهای سرمایه‌داری و نیز از جهت نهادسازی نمی‌توانستند بورژوازی ملی به حساب آیند؛ البته برخی افراد هم بودند که من خیلی قبولشان دارم مثل اصغر قندچی که کارآفرین درجه‌یک و خوبی بود. او گرچه

واردکننده کارخانه ماک از امریکا بود، اما در اینجا با اتکا به ابتکارات خود کار می‌کرد. بورژوازی ملی ایرانی باید از افرادی در تراز این فرد تشکیل می‌شد که نشد. همان‌طور که گفتم مشخصه بورژوازی ملی، ملی‌گرایی است. قندچی پس از انقلاب هم در ایران ماند و حتی در جریان جنگ به تعمیر تانک‌های خراب‌شده کمک کرد. این‌ها آدم‌های ملی‌گرای قدرتمندی بودند که در ایران ماندند.

بنا بر تفسیری که شما از بورژوازی ملی ارائه می‌کنید، این بورژوازی می‌تواند هم شامل بورژوازی صنعتی باشد و هم بورژوازی تجاری؟

« اگر در قالب اقتصاد مارکسیستی بخواهیم سخن بگوییم این بورژوازی الزاماً

باید صنعتی باشد. در این صورت تجارت بازوی صنعت خواهد بود. متأسفانه از دیرباز شکل‌گیری بورژوازی ملی در ایران با مانع مواجه بوده است. از زمان حاج امین‌الضرب که چقدر در زمان قاجار بلا سرش آوردند و در آخر هم ثروتش را گرفتند تا فرازهای بعد. با اینکه حاج امین‌الضرب در شکل‌گیری صنعت برق، کارخانه‌های قند و شکر و ادامه فعالیت بانک شاهنشاهی نقش مهمی داشت، آن‌چنان با او برخورد شد. حتی در شمال کشور می‌خواست راه آهن تأسیس کند اما موفق نشد. خیلی کارهای سودمند می‌خواست انجام دهد، اما نهایتاً شکست خورد. بورژوازی ملی همان موقع باید شکل می‌گرفت. در انگلستان و دیگر کشورهای غربی چنان طبقه‌ای شکل گرفت اما در ایران نه.

«دگرگونی در ساختار تولید» را از جمله اهداف بلافصل اصلاحات ارضی دانسته‌اند. مراحل سه‌گانه اصلاحات ارضی در دهه ۴۰ چه تأثیری بر «سازمان و روابط تولید» در اقتصاد ایران داشت؟

« در جریان سه مرحله اصلاحات ارضی که تا سال ۱۳۵۳ طول کشید، باید ساختار تولید آن‌چنان تغییر پیدا می‌کرد که شرکت‌های

صنعتی-کشاورزی، جانشین ساختارهای سنتی می‌شدند، ولی چنین اتفاقی نیفتاد. گزارشی وجود ندارد که حاکی از حضور موفق و قابل‌اعتنای شرکت‌های تعاونی در عرصه کشاورزی باشد، بلکه برعکس گزارش‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد عمده این شرکت‌های تعاونی چندان موفق نبودند، چراکه به حکومت وقت وابسته بودند. آنچه اصلاحات ارضی در این دوره بیش از ده‌ساله پدید آورد، فروریختن ساختار تولید کشاورزی از شکل سنتی و جانشین ساختن تعاونی‌های زراعی و شرکت‌های کشت و صنعت در کنار مالکیت خصوصی روستاییان - در مقیاس کوچک - بود. با این حال شکل تولید مبتنی بر همیاری که از دیرباز در روستاهای ما وجود داشت کمابیش به حیات خود ادامه داد و همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند. اصلاحات ارضی به جای تغییر ساختار سنتی تولید کشاورزی، باید چیز دیگری را تغییر می‌داد. باید در بخش کشاورزی - صنعتی، سرمایه‌گذاری بیشتری می‌شد و برای صنعتی - تجاری کردن این بخش کوشش می‌شد. اگر برنامه چهارم یا پنجم دوره پهلوی را ملاحظه کنید، درمی‌یابید که در مقایسه با بخش کشاورزی، بودجه بیشتری به بخش صنعت اختصاص یافته است. بخش خدمات هم در دوره پس از اصلاحات ارضی به شکل قابل‌توجهی رشد کرد. حال آنکه سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی کاهش یافت. این‌ها، تغییراتی است که ساختار تولید در بخش کشاورزی را به هم ریخت و ما واردکننده محصولات شدیم که تا پیش از آن صادرکننده همان محصولات بودیم.

شما در کتاب نظام ارباب غائب به رابطه ناموزون و غیر مولد میان شهر و روستا پرداخته‌اید و گفته‌اید که شهر با بیرون کشیدن «مازاد» روستا را استثمار می‌کرد. اصلاحات ارضی چه تأثیری بر این «انتقال مازاد» و رابطه استثماری داشت؟

« این نکته بسیار مهمی است. همین حالا هم ما مشکلمان مشکل رابطه شهر و روستاست. وضعیت فعلی خوزستان را ببینید که مشابهش کمابیش در دیگر نقاط کشور هم هست؛ در یزد، کرمان، اصفهان، خراسان و غیره. همه‌جا، بخش عظیمی از مشکل حاکمیت شهر بر روستاست. الان نزدیک به ۲۸ درصد از جمعیت ایران در روستاها هستند؛ یعنی حدود ۲۳ میلیون نفر، ولی این ۲۳ میلیون برای خودشان تصمیم‌گیری نمی‌کنند. شهری‌ها یا نهادهای شهری از قبیل جهاد کشاورزی، سازمان جنگل‌ها،

اگر برنامه چهارم یا پنجم دوره پهلوی را ملاحظه کنید، درمی‌یابید که در مقایسه با بخش کشاورزی، بودجه بیشتری به بخش صنعت اختصاص یافته است. بخش خدمات هم در دوره پس از اصلاحات ارضی به شکل قابل‌توجهی رشد کرد. حال آنکه سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی کاهش یافت. این‌ها تغییراتی است که ساختار تولید در بخش کشاورزی را به هم ریخت و ما واردکننده محصولات شدیم همان محصولات بودیم

صورت می‌پذیرد. یا در مناطقی که از قدیم منطقه بیلاق و قشلاق بختیاری‌ها بوده است. با این اوصاف، سلطه شهر بر روستا هنوز هم وجود دارد و خود را در توزیع آب در الگوی کشت، در الگوی دامداری و در طرز زندگی نشان می‌دهد. از سوی دیگر، دلالت‌ها هم نقش بسیار مخربی در به هم ریختن ساختار تولید در روستاها دارند، در صورتی که در شبکه توزیع هم باید خود روستاییان را فعال کرد. تعاونی‌های روستایی قدرتمند را در این حوزه باید فعال کرد، به نحوی که عواملی که مستقیماً با مصرف مرتبط‌اند، بلاواسطه بروند و از آن تعاونی‌ها جنس تهیه کنند. نقش مخرب دلالتی که قبلاً هم گفتم پس از اصلاحات ارضی تقویت شد و همچنان هم وجود دارد. این نقش مخرب جلوه دیگری است از رابطه ناموزون میان شهر و روستا.

چرا اصلاحات ارضی برای بسیاری از نخبگان و فعالان سیاسی ایرانی «مسئله‌انگیز» بود؟ آیا این مسئله‌انگیزی صرفاً از رویکرد ایشان به ریشه‌های اجتماعی خودکامگی در ایران ناشی می‌شد؟ یا تلقی ایشان قبل از مواجهه با برنامه اصلاحات ارضی از لحاظ روش‌شناختی مشکل داشت؟

مسئله‌انگیز بودن اصلاحات ارضی از یک سو ناشی از تعارض آن با منافع برخی اشخاص و گروه‌ها بود و از سوی دیگر اصطکاک آن با رویکردهای شایع توسعه در ایران آن روز. مارکسیست‌ها قاعداً باید با آن برنامه مخالفت می‌کردند. تصور آن‌ها این بود که همه جهان باید از مراحل پنج‌گانه ماتریالیسم تاریخی بگذرد. برای آن‌ها تصور پذیر نبود که در یک کشور برنامه‌ای به مرحله اجرا گذاشته شود، آن‌چنان که گویی از یکی از آن مراحل پُرش کرده است. برخی از مارکسیست‌ها مشکلمان این بود که دولت ایران را کمیته اجرایی سرمایه‌داری می‌دانستند. چنین دولتی به‌زعم ایشان نمی‌توانست اصلاحاتی را اجرا کند که به نفع مردم باشد. از آن طرف توسعه‌گراها هم مسئله‌شان روستا - آن‌چنان که دولت وقت مورد توجه قرار داد - نبود. مثلاً خانم لمبتون مدعی بود روستاهای ایران مشکل ساختاری دارند. راست‌گراها رویکرد خود را از زمینه‌های غیرایرانی می‌گرفتند. مشکلات ساختاری مدنظر ایشان واقعاً به ساختار خود روستا ربطی نداشت، بلکه ناشی از ساختار روابط میان روستا با شهر بود. آن‌ها مسئله را اشتباه فهمیده بودند و مشکل ناشی از روابط خارجی روستا را به روابط درونی روستا نسبت می‌دادند. ■

خراسان می‌رفتند. در بین راه، برای دام آب و غذا بود. برای دام آغل درست می‌کردند. در بین راه استراحتگاه‌هایی داشتند، اما الآن این ساختارها به هم ریخته است. روستاهای ایران که ذاتشان استقلال و خودمختاری بود به مجموعه‌ای از سازه‌های شهری یا سازه‌های وابسته به شهر تبدیل شده‌اند. الآن نه فقط بسیاری از روستاها بلکه خیلی از عشایر هم آتن ماهواره دارند و از امکانات کامپیوتری و اتصال به شبکه اینترنت برخوردارند. به‌ناچار در آنجاها هم ذهنیت شهری حاکم شده است. الآن ۹۷ درصد از جمعیت جهان یا شهری است یا ذهنیت شهری دارد. این پدیده یکی از جنبه‌های تخریبی جهان جدید است. بخشی از مشکلاتی که برای انسان جدید در حیطه توسعه پدید آمده، ریشه در همین واقعیت نوپدید دارد. ما باید جهان سنتی را به نحوی نگاه می‌داشتیم و در کنار آن، نوسازی و نوآوری می‌کردیم. روستا یعنی طبیعت و باید با همان محیط طبیعتش حفظ می‌شد. الآن برخی از روستاییان، چگونگی حفظ محیط زیست خود را هم دیگر بلد نیستند. حال آنکه پدران و مادرانشان بلد بودند و صدها یا شاید هزارها سال بر اساس آموخته‌های خود عمل می‌کردند. اکنون دیگر این گونه نیست.

چرا؟ چون ما به‌صورت آمرانه به آن‌ها می‌گوییم چگونه باید زندگی کنند. چگونه باید حرکت کنند. چه زمانی حرکت کنند. کجا دام را بچرانند. آب را چگونه مصرف کنند. در همان منطقه که گفتم بنا بر محاسباتی فقط ۱۰ درصد آب در منطقه فیروزکوه می‌توانست بماند، درحالی که منبع تأمین آب همان‌جاست؛ اما ۹۰ درصد از آب به مناطق پایین‌دستی مانند گرمسار می‌رود. چرا ۹۰ درصد از آب به منطقه شهری داده می‌شود؟ آن هم در منطقه‌ای بسیار خشک و با تبخیر بالا. چرا نمی‌توانست این وضعیت، برعکس باشد؟ چرا نیروی کار شهری به روستا نرود و در تولید روستایی مشغول نشود؟ چنین امکانی در آن منطقه وجود داشت و در مناطق دیگر هم وجود دارد. در لرستان که به سرزمین چشمه‌ها معروف است تخریب طبیعت به‌صورت دیگری دارد

آب‌خیزداری‌ها برای روستاها تعیین تکلیف می‌کنند. کار خوبی که در چند دهه اخیر صورت گرفت، شکل‌گیری شوراهای روستایی بود. این کار بسیار کار خوبی بود، اما مشککش این بود که از لحاظ ساختار عملاً دولتی بود، درحالی‌که روستاهای ایران هنوز هم ساختار سنتی دارند. متناسب با این ساختار سنتی، باید شبکه‌های اجتماعی شکل می‌گرفت و تقویت می‌شد. شبکه‌ها پدیده‌ای خودانگیخته‌اند و از سازوکار پویای درونی استفاده می‌کنند تا عیوب خود را برطرف کنند. شبکه‌ها به درون خود اتکا دارند و از یک نظام خوداصلاحگر برخوردارند؛ برعکس شوراها عملاً دستوری هستند، چرا که شکل‌گیری آن‌ها مستلزم انتخابات و انتخابات مستلزم نظارت نهادهای شهری است. اجازه دهید به یک نمونه اشاره کنم. اخیراً رفته بودیم منطقه فیروزکوه. با دامدارها که صحبت می‌کردیم هر مشکلی که داشتند می‌گفتند دولت باید حل کند. آن قدر نقش دولت در زندگی آن‌ها پررنگ شده است که عملاً سازوکارهای سنتی و غیررسمی حل مشکل در روستاها از کار افتاده است. برخی از روستاییان انگار هیچ کاری را خودشان و بدون دخالت دولت نمی‌توانند انجام بدهند.

این پدیده ریشه در برخی دخالت‌های دیوانسالارانه در زندگی آن‌ها دارد. از آنجا که تصمیم‌سازی در درون ساختارهای روستایی صورت نمی‌گیرد بر عملکرد روستاها اثر گذاشته است. برای نمونه مشاهده کردیم که در اثر انفعال در تصمیم‌گیری‌ها، حتی تعداد دام هم بسیار کاهش پیدا کرده است. دامدارها به ما می‌گفتند ما قبلاً خودمان بنا بر تشخیصی که نسل به نسل به ما رسیده بود، در زمان مناسب بیلاق-قشلاق انجام می‌دادیم؛ اما اکنون جهاد کشاورزی به ما می‌گوید باید فلان وقت خاص بیلاق یا قشلاق بروید. دامدارها

می‌گفتند با این وضعیت دام گرسنه و تشنه می‌ماند. اشاره داشتند ما که نمی‌توانیم به گوسفند گرسنه یا تشنه بگوییم تا فلان تاریخ صبر کن! این‌ها طبق سنتی که داشتند گله را برمی‌داشتند، پیاده از فیروزکوه به سمت

” کار خوبی که در چند دهه اخیر صورت گرفت، شکل‌گیری شوراهای روستایی بود. این کار، بسیار کار خوبی بود، اما مشککش این بود که از لحاظ ساختار، عملاً دولتی بود، درحالی‌که روستاهای ایران هنوز هم ساختار سنتی دارند. متناسب با این ساختار سنتی، باید شبکه‌های اجتماعی شکل می‌گرفت و تقویت می‌شد

صبح دولت و نتایج سحر

مروری عبرت آموز از نهضت ملی کردن نفت



فضل الله صلواتی

سیاسی و اجتماعی زیادی داشت. ایشان گفتند این آقا سید محمد حسینی بهشتی است؛ از بهشتی های منطقه چهارسو و اطراف مسجد لبنان است و فردی باسواد و روشنفکر است و گزارش روز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ را برای پدر توضیح می دادم. پدر از خطر حزب توده مرا بر حذر می داشت و می ترساند که آن ها نیز متشکل و مجتمع در بین صفوف تظاهرکنندگان بودند و مردم که شعار ضد انگلیسی و ملی شدن نفت را می دادند، آن ها روی پرچم هایشان نوشته بودند: «نفت شمال باید به شوروی واگذار شود» که من با همان نوجوانی فریاد می زدم: «بگذارید نفت از انگلیس گرفته شود، بعد به کسی دیگر واگذار گردد». این شعار مرا و دیگر مردم را گیج کرده بود که نفت را به کشوری دیگری دادن یعنی چه و این خط حزب توده بود که تا بعد از سقوط مصدق همچنان ادامه داشت و بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، همه توبه نامه نوشتند و به قول مرحوم جلال آل احمد «... خوردن نامه» که خاطرات بسیاری از آن دوران برای من مانده و چون سر پرشوری داشتم، روزها مدرسه را رها می کردم و به خیل تظاهرات ها می پیوستم.

سرکوب مردم و دولت ملی

در همان روز ۳۰ تیر، در میدان دروازه دولت و خیابان های چهارباغ و سیه و میدان نقش جهان، چه بسیار تیراندازی هوایی می شد و گاز اشک آور پخش می شد که مردم پیراهن های خود را خیس کرده و جلپک های کنار مادی ها را برداشته و به دماغ و دهان می گذاشتند تا گاز اشک آور بی اثر شود و کمتر آسیب ببینند. در گوشه ای از دروازه دولت، یک کلاتری بود که پلیس و نیروهای نظامی در آنجا بودند. فردی به اسم سرهنگ نادری با کلتی که به کمر داشت فریاد می زد و شلیک می کرد. باخبر شدید جوانی به نام میرخلف زاده شهید شده و در کوچه ما (خیابان ابن سینا هنوز احداث نشده بود) نزدیک مسجد آقانور هم جوانی به اسم حسین معمار تیر به زانویش خورده بود که می گفتند سرهنگ نادری به او شلیک کرده است، اثر آن تا آخر عمر با وی بود و لنگان لنگان راه می رفت. اتفاقاً سرهنگ نادری در همان کوچه ما خاله ای داشت که گاهی به آنجا می آمد و بچه های کوچه، چون به خاطر حسین معمار ناراحت بودند که دیگر نمی توانست بازی کند، وقتی سرهنگ می آمد فریاد می زدند و شعار می دادند و فرار می کردند. آن کوچه های اطراف دردمند و مسجد آقانور ماشین رو نبودند و با دوچرخه امکان آمدورفت داشت و آنچه به یادمانده دو استوار ارتشی بودند که ورزشکار بودند و میدان دار زورخانه و به قول خودشان شاه دوست: یکی استوار شماعی زاده و دیگر استوار ترکان و چه بسیار مردم را مورد ضرب و شتم قرار می دادند و دستگیر می کردند و با ناسزا و کنک به محل کاروانسرای خیابان آماادگاه می بردند که نیروهای ذخیره ارتش آنجا مستقر بودند و زندانی می کردند. آماادگاه کاروانسرای از دوران صفوی بود و در اثر تلاش مرحوم رضا ارحام صدر که رئیس اداره بیمه شده بود، آن مکان از ارتش خریداری شده بود و به هتل زیبای عباسی تبدیل شد، ولی در آن زمان زیرزمینی داشت پر از تار عنکبوت، پشه و مگس و دیگر حشرات و کف آن را هم آب ریختند، سقف این زیرزمین به اندازه قد انسان نبود، (حدود ۱/۵ متر) به جهت اینکه زندانی ها خمیده باشند و امکان نشستن هم نداشته باشند. بالاخره با استعفای قوام السلطنه و روی کار آمدن مجدد دکتر مصدق مردم

یادش به خیر، آن روزهای شور مبارزه سال های ۳۰، ۳۱ و ۳۲، دوران مرحوم دکتر محمد مصدق را می گویم؛ روزگار مهربانی، پایداری و همگامی و همراهی مردم در اصفهان بود. همه یکپارچه و یکسان برای استقلال ایران و رهایی از سلطه انگلیسی ها و ملی شدن صنعت نفت فریاد می زدند، عده ای اسمش را مبارزه گذاشته بودند و مردم همه سخن از آزادی داشتند. روحانیان و اصناف، با صف های منظم و مرتب از گوشه و کنار شهر راه می افتادند و تا دروازه دولت اصفهان (میدان امام حسین ^(ع)) می آمدند، همه می خواستند به تلگرافخانه بروند و برای شاه و سران مملکت پیام ارسال کنند که ما مردم اصفهان طرفدار مصدق هستیم. در جریان ۳۰ تیر خودم در محل دروازه دولت حاضر بودم و ناظر جریان ها بودم و حمله ارتشی ها و در ابتدا حمله به روحانیون بود و عبا و عمامه ها و نعلین ها بود که در میان میدان و خیابان های اطراف ولو شده بود، دیگران هم کلاه و کفش را رها کرده و از وحشت کشته شدن می دویدند. من و عده ای دیگر در کوچه اول خیابان سپه که جوی پرآبی (مادی) از وسط آن می گذشت، ناظر این اتفاقات بودیم. آقایانی به نام حاج شیخ محمدرضا جرقویه ای که کمی درشت هیکل بود و حاج میرزا رضا کلباسی که بلندقد بود، آیت الله زند کرمانی، آیت الله سید حسن چهارسوقی و تعدادی دیگر که تا بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ هم مصدقی ماندند و مورد آزار شاه دوست ها قرار می گرفتند و گاهی مجالس مذهبی و منبر و احیای شب های جمع آن ها را به هم می زدند، حاج میرزا رضا، پدر آقایان روحانیون آن وقت حجج السلام حاج شیخ اسماعیل، حاج شیخ صدرالدین و حاج شیخ فخرالدین کلباسی بود. حاج میرزا رضا را به اقامت اجباری در مشهد وادار کردند و هر وقت به مشهد می رفتم موفق به دیدارشان می شدم و می فرمود: من دو حق پدری بر گردن پدرت حاج شیخ حیدرعلی صلواتی دارم، هم معلم ایشان بوده ام و هم وسیله ازدواج ایشان را در اصفهان فراهم کرده ام، (واسط ازدواج مرحوم پدر و مادرم بودند) مرا مصدقی می دانست؛ لذا به من لطفی خاص داشت.

سید جوان در ۳۰ تیر

به خاطر دارم در یکی از همان تظاهرات به نفع مصدق و علیه قوام السلطنه روز ۳۰ تیرماه سال ۱۳۳۱، روحانی جوان و سید بالابلند و خوش قیافه ای روی بام مغازه های دروازه دولت رفت (مکان ساختمان جهان نمای فعلی) و بسا بلندگو که به تازگی تعداد محدودی از آن به اصفهان آمده بود و بیشتر سینماها از آن استفاده می کردند عده ای از بازاری ها کرایه کرده و روی بام نصب کرده بودند. از سخنرانی آن سید جوان خوش سیما خیلی خوشم آمد و اینکه از خانواده شاه می گفت و از کارهای رضاشاه پهلوی و تبعید به آفریقای جنوبی و کارهای دختران و پسران شاه و سوابق قوام السلطنه و وثوق الدوله. شب هنگام با دادن نشانی های آن سید جوان از مرحوم پدرم نام وی را پرسیدم که مثل دیگر روحانیون و منبری ها نبود و اطلاعات

تا دوران جنگ تحمیلی به ایران زدند و... بهتر است فعلاً از حاشیه صرف نظر کنم!

در همان اواخر مرداد و اوایل شهریور (تعطیلات) من در بازار اصفهان در یک مغازه فرش فروشی کار می کردم. آن هنگام در سه راه شاه بازار، جنب حمام شاه، مقابل مدرس ملاعبدالله در نیش، یک مغازه قصابی بود، مردی به نام امامی مقداری گوشت به اندازه یک کیلو در دستمالی خریده بود. آن وقت‌ها پلاستیک نبود و پاکت کاغذی هم فراوان نبود و فقط میوه فروشی‌ها داشتند. هر فرد به هنگام خرید، معمولاً کیسه‌ای یا دستمالی همراه داشت. یکی از شاهی‌ها که در شغل همکار امامی بود، چون دید وی گوشت ارزان خریده فریاد برآورد: «الهی گوشت ارزان حرمت باشد، باز هم پا بر زمین بکوب و بگو مصدق پیروز است». مردم جمع شده بودند، امامی هم نامردی نکرد و گوشت دستمال را گرفت و گوشت را وسط بازار پرتاب کرد و فریاد زد: «مرده شور گوشتی را ببرد که صدقه‌سیر امریکا و انگلیس من بخواهم بخورم، این گوشت لایق تو و همفکران توست!» و رفت. بچه‌ها با لگد به گوشت‌ها می زدند. قصاب آن را برداشت و شست.

گفتی که نان ارزان شود

این مطالب را سر هم بافتم و گذشته‌ها را به یاد آوردم که فکر می کردم با یکدست شدن دولت و مجلس و شورای نگهبان و دیگر نهادها و ارگان‌ها، تورم از ایران فرار می کند و گرانی ریشه کن می شود. هر روز دلمان را برای شعارهای مقامات مجلس و دولت خوش کردیم، اما دهانمان از گفتن حلوا شیرین نشد! اصلاً صعود تند قیمت‌ها متوقف نشد، کودتای اقتصادی انجام نشد، شورای نگهبان هر که را خود صلاح دید آورد، ولی شاهدیم که نان سنگک دوتومانی را به عنوان کنجد تا ۸ هزار تومان کرده‌اند و قوطی پنیر و تخم مرغ که حداقل خوراک ۸۰ درصد افراد زیر خط فقر است، چندین برابر شده و چون در قوطی پنیر باز شود سه سانت کوتاه شده! و گوشت مرغ و گاو و گوسفند، لوازم خانگی، کاغذ و دفتر مدرسه‌ای‌ها، کفش و لباس و میوه و سبزیجات و حتی هویج و خیار و بادمجان دائم در حال ترقی است، سبید مایحتاج ضروری خانوار روز به روز کوچک تر شده! اقلاً محمود احمدی نژاد می گفتند در خانه ما گوجه قرمز فلان قیمت و ارزان تر است، ولی آدرس خانه‌شان را هم نمی دادند! سردمداران جدید نه آدرس منزل را می دهند و نه مغاز میوه‌ارزان فروشی را. روزنامه‌های اصفهان نوشتند: «قیمت خوراکی‌ها افزایش ۶۰ درصدی داشته است» (۱۴۰۰/۷/۱۱).

یادش به خیر، هفته‌نامه توفیق برای هویدا می نوشت: «گفتی که نان ارزان شود، کونان ارزانست، عمه ات...». ای کاش در این دولت‌های فخیمه یکی پس از دیگری تورم نسبت به سال قبل بیش از ۵۰ درصد اضافه می شود، همه‌جا شعار است که معیشت، اشتغال و اسکان مردم برای ما مهم است و تورم فراتر از خطر قرمز است، ولی افسوس...

باش تا صبح دولتت بدمد / کاین هنوز از نتایج سحر است

«من ری» یا فقط «ری» که معادل چهار من تبریز و برابر با ۱۲ کیلوگرم، «من بلداجی» که معادل شش من تبریز و برابر با ۱۸ کیلوگرم و «من لرستان» معادل ده سوم من تبریز و برابر با ۱۰ کیلوگرم می شد.

خلاصه آب رودخانه زاینده رود و مادی‌ها و جوی‌های شهر و چاه‌ها لبالب و آب فراوان بود. بعضی چاه‌های شهر تا دو یا سه متر به آب می رسید. در همسایگی ما در روضه خوانی مرحوم آیت‌الله فهمی و حاج شیخ اسدالله، قلیان‌ها را با دست از چاه پر از آب می کردند.

محصولات کشاورزی و دامی بسیار فراوان و ارزان بود. تقریباً کار و شغل برای همه بود و جمعیت محدود و اکثریت مردم ساکن روستا و کشاورز بودند. در آن روزگاران، روستاییان کمتر مایل بودند به شهرها روی بیاورند. از سال ۴۰ و انقلاب شاه و ملت و اصلاحات اراضی شاه، روستاییان سرازیر شهرها شدند.

در این مدت هشتاد و چند سال عمر خود، غیر از این سال‌های اخیر (از سال ۱۳۷۹ تا به امروز) رودخانه را بدون آب ندیده بودم! و اینکه مادی‌های سراسر شهر خالی از آب باشند یا از آب لوله کشی شهرداری استفاده کنند. خاطرات بسیار است، سخن را همین جا قطع می کنم و نکته‌ای را یاد آور می شوم:

در روز ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ با کمک امریکا و انگلیس کودتایی در ایران انجام شد و دولت دکتر مصدق را که محبوب ملت بود، سرنگون کردند، او را دستگیر و زندانی و محاکمه کردند. مطلبی که منظور من است این است که از صبح ۲۹ مرداد، همه دکان‌ها، چراغ مغازه را روشن کردند، اگر لامپ برقی داشتند و اگر برق نداشتند، چراغ لامپا و مرکبی (فانوس) و این به معنی ارزان شدن اجناس بود، از آن روز گوشت که هر پنجشنبه، یک تومان بود (یک چهارم سه کیلو) هشت ریال شد و نان لوش که پنجاه (۴) قرص (نان) ۲/۵ ریال بود ۲ ریال شد، هر دانه نان لوش نیم ریال یا ده شاهی شد. دولت زاهدی می خواست مردم از رفتن مصدق خوشحال باشند که کودتا باعث ارزانی شده است، درحالی که روشنفکران، دبیران، معلمان و اکثر روحانیون می گریستند. مردم عادی خوشحالی می کردند، گرچه در آن پنج روزی که شاه از ایران گریخته بود توده‌ای‌ها، آشوب می کردند و نام آخوندها را روی تیرهای چراغ برق نوشته بودند که یعنی پس از انقلاب

کمونیستی آن‌ها بر سر این تیرها دار زده می شوند، به معنای واقعی روحانیون را ترسانده بودند و اکثراً خدا خدا می کردند شاه برگردد! می توان گفت توده‌ای‌ها بزرگ‌ترین خیانت را به ملت ایران کردند. در آن وقت و برای همیشه، چه ضربه‌ها که از زمان فتحعلی شاه

در اصفهان جشن گرفتند و جوان‌ها در خیابان‌ها پای کوبی می کردند. همه چیز به حالت اول برگشت، تحریم خرید نفت و بیکاری و عدم صادرات و فعال نبودن، موازنه منفی ادامه داشت و از یک طرف فشار انگلیس و از سوی دیگر کارشکنی ایادی شاه و ارتش و پلیس و ژاندارمری کارها پیش نمی رفت. با کشته شدن **افشارطوسی** که رئیس پلیس طرفدار مصدق بود، بین سران حکومت و دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی و طرفدارانشان اختلاف افتاد و روزنامه‌هایشان علیه هم قلم فرسایی می کردند و خط و نشان می کشیدند، نشریات حزب توده هم علیه شاه و دولت، انگلیس و مجلس می نوشتند و شب‌ها در خانه‌ها می انداختند و ایادی انگلیسی‌ها و توده‌ای‌ها سخت اختلاف اندازی می کردند.

همیاری مردم

سخن بسیار است که من همه را ناظر و در جریان بودم. منظور از این مقدمه آن بود که مردم ایران مخصوصاً اصفهانی‌ها، با گذشت و مهربانی نهایت سعی را در کمک کردن به هم داشتند، مبادا ارزاق گران شود، با یکدیگر همکاری می کردند، مشابه سال ۱۳۵۷ که مردم یار و مددکار هم بودند، در آن ایام، حتی قصابی‌ها و سبزی فروشی و میوه فروش‌ها، نهایت همت و سعی را داشتند که کمترین سود را داشته باشند و به خریداران اجحاف نشود. ارزاق فراوان و ارزان بود، گاهی پول هندوانه و خربزه را که روز قبل خریداری شده بود، مقداری را پس می دادند و در «بازار دردشت» که نزدیک منزل ما بود و رونق بسیاری داشت و مثل امروز سوت و کور نبود و میدان قدیم (میدان کهنه) کنار مسجد جمعه که مرکز خرید و فروش میوه و سبزیجات بود، یک من گرمک یا هندوانه و خربزه را سه تا چهار ریال می دادند (در اصفهان یک من، معادل شش کیلو بود و به آن «من شاه» می گفتند). حتی شنیدم میوه فروشی می گفت مردم جان بدهند و من گران فروشی کنم؟ خدا را خوش می آید؟

به خاطر دارم پدرم که روحانی معتمد محل بود برای آن کاسب‌های باگذشت دعا می کرد و از خدا برای آن‌ها برکت می خواست. وزن‌ها در آن موقع «بیست و پنج» و «پنجاه» و «صد درم» بود. به وزن «بیست و پنج» تهرانی‌ها ۲/۵ سیر می گفتند، چهار تا پنجاه می شد نیم من یا سه کیلو و به پنجاه به چارک هم می گفتند، یعنی یک چهارم نیم من شاه (۵ سیر).

من تبریز معادل چهل سیر یا ۱۵ هزار قیراط می شود؛ بنابراین هر من تبریز برابر با ۳ کیلوگرم بود. «من تبریز» در مجموع «من»‌های ایران معروف‌ترین است. باقی من‌ها عبارت‌اند از: «من سنگ شاه» اصفهان که معادل دومن تبریز و برابر با ۶ کیلوگرم،

مردم ایران و مخصوصاً اصفهانی‌ها، با گذشت و مهربانی نهایت سعی را در کمک کردن به هم داشتند که مبادا ارزاق گران شود، با یکدیگر همکاری می کردند، مشابه سال ۱۳۵۷ که مردم یار و مددکار هم بودند

چالش گفتارها در «اعلام سلطنت پهلوی و انقراض قاجاریه»

حسین ترکش دوز

مقدمه

«انقراض سلسله قاجاریه» از زوایای مختلف قابلیت بررسی دارد. اگر این «انقراض» را صرفاً به عنوان زوال یک صورت‌بندی سیاسی-حقوقی خاص در نظر بگیریم، برای تبیین آن می‌توان به **سازوکارهای زوال** در ساختار درونی قدرت سیاسی، چگونگی توزیع قدرت، نحوه اعمال قدرت و نسبت کارگزار و ساختار در صورت‌بندی مزبور پرداخت. علاوه بر اینکه با رویکردی جامعه‌شناختی، می‌توان ساختار قدرت سیاسی را در ارتباط با **پس‌زمینه و نیروهای اجتماعی** در نظر گرفت و از رابطه حکومت قاجار با طبقات و اقشار اجتماعی و ظرفیت آن برای بازتولید اجتماعی خود سخن گفت. حکومت قاجار را نمی‌توان از محیط فراملی پیرامون آن جدا کرد. اغلب شاهان قاجار در محیطی پرتلاطم و مداخله‌گر حکومت می‌کردند. از این رو نمی‌توان به سازوکارهای زوال پرداخت، اما از تأثیر روندها، رخدادها و برنامه‌های منطقه‌ای و جهانی در این سازوکارها غفلت کرد. مشکل تمیم از جمله مشکلات بحث‌برانگیز در روش‌شناسی علوم و من جمله علم تاریخ بوده است؛ لذا این سؤال نیز مطرح است آیا می‌توان به نظریه عمومی زوال و انقراض دولت‌ها قائل شد، آن‌چنان‌که انقراض قاجاریه مصداقی از نظریه‌ای عام باشد یا آنکه بنا بر ملاحظات روش‌شناختی سودای دست‌یابی به نظریه عمومی - یا ابتدا بر چنان نظریه‌ای - را باید کنار گذاشت و هم خود را مصروف مورد خاص قاجاریه و ریشه‌های انقراض آن کرد.^۱

صرف نظر از این منظر، انقراض سلسله قاجار را از حیث تحولات تمدنی نیز می‌توان بررسی کرد. برافتادن قاجاریه روند تغییر مظاهر مدنیت در ایران را وارد مرحله‌ای جدید کرد. این «انقراض» و به تعبیر بهتر «حذف» نقطه آغاز دگرذیسی تمدنی در ایران نبود. تغییر در مظاهر مدنیت در ایران و کوشش برای بهنگام‌سازی ساختار حکمرانی، شکل‌دهی به تأسیسات جدید اجتماعی و متناسب شدن با شرایط جدید جهانی از زمان قاجاریه آغاز شده بود. با این حال برافتادن قاجاریه و برآمدن سلسله پهلوی، سیر

بخش اول

دگرگونی در مظاهر مدنیت در ایران را وارد مرحله‌ای جدید کرد. از این منظر، سخن گفتن از انقراض قاجاریه و علل آن به بحث درباره سازوکارهایی تحویل خواهد شد که یک صورت‌بندی تمدنی را جانشین صورت‌بندی دیگر کرد، یا فرآیند این جانشینی را از حیث کمی و کیفی وارد مرحله‌ای جدید کرد. در مقاله حاضر هیچ‌یک از این دو زاویه دید را اختیار نکرده‌ایم. حوزه بحث این مقاله بسیار محدود است و صرفاً بر آنچه در جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴ خورشیدی در مجلس دوره پنجم شورای ملی صورت گرفت تمرکز خواهد شد. منتها تلاش خواهیم کرد در مقام بررسی و جمع‌بندی به نکاتی توجه کنیم که بتواند دستمایه‌ای برای بررسی‌های عمیق‌تر و مفصل‌تر باشد، از آن سنخ که در سطور سابق گفته شد. با این حال و به‌رغم این تمرکز، در دوره مورد بحث ما رخدادها و روندها آن‌چنان به هم پیوسته‌اند که انتخاب هر فراز از این دوره، پژوهنده را ناگزیر از توجه به دیگر فرازها می‌کند؛ زیرا در غیر این صورت، رخداد مورد نظر آن‌چنان‌که باید مفهوم نخواهد شد؛ لذا پیش از ورود به روایت آنچه در جلسه نهم آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی گذشت، نگاهی گذرا خواهیم داشت به پیش‌زمینه سیاسی جلسه مزبور و به‌خصوص نزدیک‌ترین جریان‌ها و رخدادهایی که به آن «جلسه» هویتی خاص بخشیدند.

۲- حذف در سایه اسلحه

با کودتای اسفند ۱۲۹۹ رضاخان که با همیاری سید ضیاء‌الدین طباطبایی صورت گرفت، دیگر دربار قاجار دربار سابق نبود. دربار و مجلس هر دو زیر سایه اسلحه به فعالیت خود ادامه می‌دادند. زور اسلحه، هم بر رفتار سیاسی عامه مردم تأثیرگذار بود و هم بر رفتار سیاسی نخبگان. اسلحه آمده بود تا دستاوردهای کم‌رنگ نهضت مشروطه را در سمت و سوی خاص جهت دهد. رضاخان به مدد کودتا و به‌زور اسلحه وزیر جنگ شد. او در مراحل بعد و با جایگاه و پشتوانه‌ای که از مسیر میلیتاریزه کردن عرصه سیاسی و اجتماعی به دست آورده بود، توانست رئیس‌الوزرا و بعد هم فرمانده کل قوا شود. او بدین حد هم اکتفا نکرد و بدون مشورت با مجلس حکومت نظامی اعلام کرد. جلسه مورد بحث ما که شرح ماوقع آن در فرازهای بعد خواهد آمد زیر سایه حکومت نظامی برگزار شد؛ البته اقلیتی از نمایندگان کوشیدند در حد توان خود و در مراتب مختلف، به واقعیت مسلط سیاسی تمکین نکنند. یکی از آخرین نمونه از این «کوشش» را می‌توان در ماجرای استیضاح رضاخان دید. پیشاهنگ این استیضاح **سید حسن مدرس** بود که او را **محمد تقی بهار - معروف به ملک‌الشعرا بهار** - و پنج تن از دیگر نمایندگان همراهی می‌کردند. مدرس پیش از قرائت متن استیضاح، توضیح مفصلی ارائه کرد و در پایان متذکر شد: «فقط استیضاح من از حیث بودن سردار سپه است در رأس سیاست و الا از حیث وزارت جنگی ایشان اگر ترتیبی بشود که وزیر جنگ باشند، بنده هم طرفدار ایشان می‌باشم و همیشه طرفدار بوده و خواهم بود». در مورد این سخن مدرس در فرازهای بعد از همین مقاله، توضیح لازم داده خواهد شد. متن استیضاح‌نامه بدین شرح بود:

۱. سوء سیاست {رضاخان} نسبت به داخله و خارجه؛

۲. قیام و اقدام بر ضد قانون اساسی و حکومت مشروطه و توهین به مجلس شورای ملی؛
۳. تحویل ندادن اموال مقصرین و غیره به خزانه دولت و بودجه وزارت جنگ».

متأسفانه رضاخان و اطرافیان و کارگزاران او با این رفتار قانونی - یعنی استیضاح - با غیرمدنی‌ترین شیوه‌ها برخورد کردند که به مضروب شدن مدرس هم انجامید. شرح مفصل موقوف را می‌توان در منابع مربوطه ملاحظه کرد (بهار، ۱۳۶۳: ۱۳۰ تا ۱۴۴).

اگر خواسته باشیم پیش‌زمینه‌های طرح و تصویب ماده‌واحد پیشنهادی اعلام انقراض سلسله قاجار را به نحو جامع و منصفانه روایت کنیم، نمی‌توانیم از سهم گروه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی در این زمینه غفلت کنیم. از این رو سؤال ناهنجاری نخواهد بود اگر بپرسیم روحانیت به‌عنوان حامل معارف قدیم که در عین حال خود را حافظ دیانت معرفی می‌کرد و روشنفکران به‌عنوان حاملان معارف جدید که خود را نگاهبان آزادی و مساوات می‌نمودند و نیز اصناف و بازار که در نهضت مشروطیت نقشی بسزا داشتند، خواسته یا ناخواسته در ممکن شدن کودتا و میلیتاریزه شدن روزافزون عرصه سیاسی چه نقشی داشتند؟ این سؤال را البته در مورد دربار و آخرین پادشاه قاجار هم می‌توان مطرح کرد. پیتربوری، ایران‌شناس انگلیسی، می‌نویسد: «مجلس در یک مدت‌زمان قابل توجه، کاری جز تصویب اقداماتی نکرد که قبلاً رضاخان درباره آن تصمیم گرفته بود و اینک آن روز فرارسیده بود که مجلس سلطنت او را نیز تصویب کند» (پوری، ۱۳۷۳: ۵۰۹). با این وصف، علاوه بر پرسش‌های سابق، این سؤال هم مطرح خواهد بود که آیا مخالفان رضاخان در مجلس نیز بی‌آنکه خود بخواهند در تغییر موازنه قوا به سود رضاخان

نقش مثبتی ایفا نکردند؟ پاسخ به این سؤال با توجه به شرایط سخت و پیچیده آن روز دشوار است، ولی به هر حال طرح این سؤال خالی از فایده نیست.

طرفداران رضاخان در مجلس برای آنکه جلسه موعود را به سمت و سوی مطلوب خود سوق دهند، تمهیدات مختلفی را به کار بستند. یکی از این تمهیدات تلاش برای تغییر رئیس مجلس و به دست آوردن ریاست جلسه بود. تلاشی که البته مقید به نظام‌نامه مجلس نبود. نخستین مرحله این برنامه، تحمیل استعفا به مؤتمن‌الملک، رئیس وقت مجلس بود و دومین مرحله‌اش

انتخاب مستوفی‌الممالک به ریاست مجلس تا نهایتاً ریاست جلسه پیش از انتخاب رئیس به یکی از فعال‌ترین نمایندگان طرفدار رضاشاه در مجلس برسد. یحیی دولت‌آبادی، از نمایندگان مرتبط با



آیت‌الله سیدحسین مدرس

رضاخان، استعفا مؤتمن‌الملک را به نقل از خود او، خارج از اختیار وی و ناشی از اعمال فشار می‌داند، آن‌چنان که شخص مؤتمن‌الملک چندان مایل به سخن گفتن از علت آن نبود. دولت‌آبادی می‌نویسد:

«مؤتمن‌الملک ... واداشتند استعفا بدهد بی‌آنکه کسی بداند علت استعفا او چیست» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۳۷۶).

اما عبدالله مستوفی استعفا مؤتمن‌الملک را به‌صراحت برای اجتناب از مشارکت در عمل مخالف قانون اساسی ارزیابی می‌کند. به نوشته وی «مؤتمن‌الملک موضوع تغییرات آتیه را به‌خوبی پیش‌بینی کرده و می‌دانسته است عن‌قریب ژنود موادی دائر به تغییرات قانون اساسی راجع به الغای سلطنت قاجاریه به مجلس خواهند آورد و به‌زور اکثریتی که دارند از مجلس خواهند گذراند و ایشان که حقاً این عمل را مخالف قانون اساسی

می‌داند اگر رئیس باشند، ناگزیر باید در این کار خلاف قانون شرکت کنند. پس بهتر این است که از قبول ریاست استعفا نمایند... عدم قبول مستوفی‌الممالک هم مبنی بر همین نظر بوده است» (مستوفی، ۱۳۹۹: ۶۶۱).

مستوفی‌الممالک در این برنامه از پیش تدبیر شده نقش محلل را داشت؛ چون به اعتقاد دولت‌آبادی، کاندیدای واقعی طرفداران رضاخان در مجلس زمینه نداشت و چون دیدند کاندیدای واقعی‌شان زمینه ندارد، مستوفی‌الممالک را فرد

مناسبی یافتند که در مقام وکالت مکرراً غایب بود و پذیرای ریاست هم نبود، در عین آنکه به سلطنت رضاشاه مخالفتی نداشت (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۳۷۶).

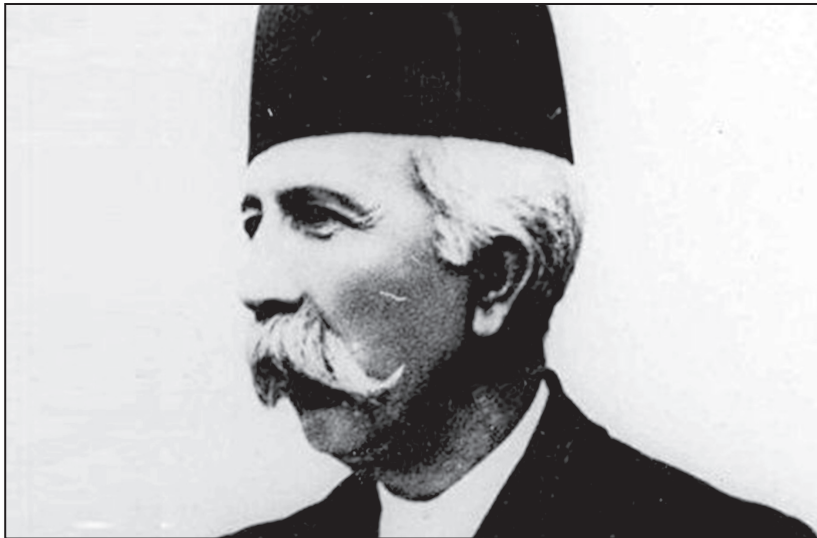
اما برای جهت دادن به جلسه مورد نظر، تنها تغییر

رئیس مجلس در دستور کار نبود، مهم‌تر از آن ارباب و تنگ کردن مجال تصمیم‌گیری بود که آشکارترین نمود آن را دو روز پیش از جلسه موعود در جلسه هفتم آبان ۱۳۰۴ مجلس می‌توان دید. در این جلسه، هفت نفر از نمایندگان طرفدار رضاخان در مجلس پیشنهاد دادند که قرائت تلگرافات واصله از ولایات و ایالات در همان روز در دستور مجلس قرار گیرد. سپس گزارش کمیسیون عرایض درباره عریضه‌ها و تلگراف‌های واصله از ولایات - که یک‌صد حذف سلسله قاجار را می‌خواستند - در صحن مجلس قرائت شد. علی‌اکبر داور، از نمایندگان شاخص طرفدار رضاخان، ضمن گفتار خود عهده‌دار جمع‌بندی عریضه‌ها شد. کتب سخن وی این بود که التزام به قوانین موضوعه درخور اوضاع و احوال عادی است. حال آنکه وضعیت کشور عادی نیست؛ لذا به هر حال برای برون‌رفت از چنین وضعیتی باید تصمیمی اتخاذ کرد، ولو این تصمیم ناقض قانون باشد. فی‌الواقع فضا به گونه‌ای ساخته و پرداخته می‌شد که گزینه‌های جز آنچه رضاخان و هوادارانش پیش‌روی نمایندگان می‌گذاشتند، باقی نماند.

محمدتقی بهار - ملک الشعراء بهار - نماینده شاخصی بود که در مقابل این فضاسازی تسلیم نشد. وی ضمن گفتاری صریح و در عین حال مسالمت‌جویانه گفت: «راست است اینکه آقای یاسایی و آقای داور از فعال‌ترین نمایندگان طرفدار رضاخان فرمودند یک بحران فوق‌العاده قابل توجهی در مملکت پیدا شده... وضعیت طوری است که اگر مجلس شورای ملی جلوگیری نکند، واقعاً از نظر صمیمیت و صرف وطن‌خواهی، داخل در قضیه نشود، ممکن است در آتیه قضیه طوری بشود که اختیار از دست ما و آقایان برخلاف انتظار بیرون برود... برای شخص بنده به هیچ وجه تفاوتی نخواهد کرد اگر چنانچه واقعاً ملت بخواهد یک طبقه را بردارد و یک طبقه را ایجاد کند و تنها قصد بنده این است که مجلس شورای ملی باید یک نکته را کاملاً رعایت کند و آن **قانون اساسی** است» (بهار، ۱۳۶۳: ۲۹۶). بهار با اشاره به قدرت و توانایی رضاخان با لحنی سیاستمدارانه ابراز داشت که با وجود چنین شخص توانایی، اوضاع و احوال را نمی‌توان آن‌چنان که موافقان رضاخان می‌نمودند، غیرعادی پنداشت، از این رو توجیهی برای نقض قانون اساسی مشروطه در میان نیست. بهار در مورد موج تلگراف‌هایی که به نام گروه‌های مختلف مردمی ارسال می‌شد و نیز تجمعات سازمان‌دهی شده‌ای که با عنوان حمایت تجار و کسبه و اصناف از رضاخان سامان‌دهی می‌شد گفت: «در مقابل این قضایا، مجلس شورای ملی بایستی خونسردی (با بی‌تفاوتی) را کنار گذارد. بایستی بنشینند و به عرایض و **تظلم آن‌ها گوش بدهد و در حدود حفظ قانون اساسی** به قوا و ثبات خود باقی بماند» (همان، ۲۹۷).

وی آنگاه با اشاره به گفتار داور و طرح غیرعادی

در روز موعود یعنی نهم آبان مصدق در شرایطی که برخی نمایندگان در رفتن به مجلس مردد بودند، آن‌چنان که خود به مستوفی‌الممالک گفته بود، مانند سربازی که سال‌ها به او «مواجب می‌دهند که یک روز به کار بیاید و از مملکتش دفاع کند» عازم مجلس شد



مستوفی‌الممالک

بودن اوضاع گفت: «اگر بخواهیم قسمت اخیر نطق آقای داور را مطمح نظر قرار دهیم که گفتند قوانین از برای مواقع عادی است و بالاخره وضعیت فعلی را هم خیلی غیرعادی فرض کنیم و قانون را در مقابل وضعیت فعلی، خاصه قانون اساسی را در برابر وقایع فعلی قابل شکستن و قابل تزلزل بدانیم به عقیده بنده یک سست‌عنصری بزرگی کرده‌ایم» (همان).

در همین روز و درحالی که دو روز به جلسه موعود مانده بود و طرفداران رضاخان تلاش داشتند غیرعادی بودن اوضاع را به نمایندگان بقبولانند و به این ترتیب راه عبور از قانون اساسی مشروطه را باز کنند، واعظ قزوینی، مدیر روزنامه نصیحت قزوین، در آستانه مجلس ترور شد. دولت‌آبادی که به گفته خود با واعظ قزوینی آشنایی مختصری داشت و شاهد پاسخ منفی رضاخان به شفاعت یکی از نمایندگان برای او بود، گزارش می‌دهد او به علت انتقاد از عملیات نظامیان در ولایات به تهران فراخوانده شده بود و مدتی در مرکز کشور معطل مانده بود، اما رضاخان مانع از بازگشت او می‌شد (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۳۷۸-۳۷۷). همو، حادثه مزبور را چنین روایت می‌کند: «روز هفتم آن ساعت میان پنج و شش که هوا تاریک بود، مجلس شورای ملی با جلسه علنی منعقد بود و چراغ‌ها می‌سوخت. در مجلس یعنی در فضای نگارستان هیاهویی برخاست و صدای چندین تیر رولور به گوش رسید. به علاوه شلیکی به طرف عمارت مجلس و تالار جلسه عمومی شد که شیشه‌ها را شکست. گلوله به چهل چراغ‌ها خورد. مجلس بر هم خورد. نمایندگان و تماشاچی‌ها همه رفتند. تنها نگارنده و اسماعیل‌خان، سردارصوالت نماینده قشقایی، در جای خود نشسته‌ایم» (همان: ۳۷۸).

به گزارش دولت‌آبادی، این کار درنهایت مخفی کاری صورت پذیرفت. او همچنین اضافه می‌کند «شنیده شد در یکی از کوچه‌های نزدیک بهارستان شخص دیگری را هم کشته‌اند» (همان: ۳۷۹). «واقعه شب دو نتیجه داد: یکی آنکه واعظ قزوینی از میان رفت؛ و دیگر آنکه رعبی در دل اشخاص افتاد که جرئت مخالفت کردن با پیشامدها را نداشته باشند» (همان). این فضای توأم با ارباب و تهدید و سامان‌دهندگان آن، از چشم ناظران خارجی نیز دور نمانده بود. ژنه برتراند که آن روزها وابستگی نظامی فرانسه در

ایران و افغانستان را عهده‌دار بود، از نقش ارباب در ماجرای برکناری آخرین پادشاه قاجار توسط رضاشاه سخن می‌گوید. به تصریح او رضاخان در پیشبرد خط خود متکی به نیروی نظامی بود.

به نوشته وی: «رضاخان برای نیل به اهداف و برنامه‌های قدرتمندانه خود احتیاج به رأی مجلس داشت. وی با ترس و وحشت، پادشاه ایران را مانور داد و او را از پادشاهی برکنار کرد. این موضوع با مهارت و ترفندی خاص در هفته‌های اخیر تدارک دیده شده بود؛ یعنی با اتکا به نیروهای ذخیره نظامی، رضاخان بهتر توانست در اهداف خود موفقیت حاصل نماید، به طوری که مخالفان در برابر او صحنه را خالی کردند» (برتراند، ۱۳۸۱، ۶۷).

او ماجرای ترور واعظ قزوینی را هم **اخطاری از جانب رضاشاه و موجب انعطاف رأی نمایندگان** در جلسه سرنوشت‌ساز نهم آبان ۱۳۰۴ ارزیابی می‌کند. او می‌نویسد: «در شب بیست‌ونهم اکتبر درحالی که نمایندگان سرگرم بحث و تفرقه بودند، به علامت اخطار ناگهان اشخاصی ناشناخته چند تیر در برابر مجلس شلیک کردند و در پی آن هریک از نمایندگان به سویی فرار کردند». به‌زعم او نمایندگان مجلس «با در نظر گرفتن شلیک تیرهای دیشب در برابر مجلس از خود انعطاف نشان دادند» (همان).

۳- پاسداری از قانون مشروطه در معرکه قدیم و جدید
بالاخره نهم آبان ماه ۱۳۰۴ فرارسید. گویی نمایندگان مخالف از پیش چگونگی جریان‌های آتی را می‌دانستند و دست طرف مقابل را خوانده بودند. جریان امور به نحوی پیش رفت که گویی در جانب موافقان «انقراض» با پرده‌های یک نمایشنامه مواجهیم. دولت‌آبادی که میانه خوبی با مدرس نداشت روابط فی‌مابین

مخالفان را این چنین گزارش می‌دهد: «**دکتر محمدخان مصدق** که در این موضوع رأی مثبت ندارد، یک چنین مناسبت که ما سه نفر {یعنی یحیی دولت‌آبادی، سید حسن تقی‌زاده و حسین علاء} با مستوفی‌الممالک در شور کردن در کار امروز داریم **او با مدرس دارد** و تصور می‌کند همان مدرس قدیم است، سردسته هیئت روحانی مجلس و مخالف با آنچه کارکنان سردار سپه حاضر کرده‌اند **و چون از مدرس می‌شنود که به مجلس خواهد آمد، قطع می‌کند؛ یعنی یقین می‌کند؛ برای مخالفت کردن است و او هم با عزم جزم در عقیده خود به مجلس می‌آید** و عده مخالفان با مؤتمن‌الملک و مشیرالدوله هشت نفر خواهد شد» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۳۸۳).

دولت‌آبادی در حالی از رابطه مصدق و مدرس سخن می‌گوید که در فرازی دیگر مدعی می‌شود: «مدرس در مجلس شورای ملی و در دربار و در خارج، نزد یک‌عده از مردم مورد ملاحظه است و تنها جایی که حنای وی در آنجا هیچ رنگ ندارد نزد آزادیخواهان حقیقی و تجدیدپوران واقعی است که می‌دانند در دنیای امروز کارها با سیاست روحانی حُسن جریان نخواهد داشت و سیاست و روحانیت باید به کلی جدا بوده باشد» (همان: ۳۲۳). اگر این سخن دولت‌آبادی را همراه با سخن سابق‌الذکر او در نظر آوریم، می‌توان سؤال کرد در این صورت **رابطه مصدق و مدرس** را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ آیا نمی‌توان حکم کرد که این رابطه **فراسوی کلیشه‌ها** شکل گرفته بود؟ آیا نفس این رابطه؛ یعنی رابطه متقابل مدرس و مصدق، **کلیشه‌شکن** نبود؟

دولت‌آبادی البته در عین تعریض به مدرس، این نکته را هم متذکر می‌شود که «مدرس، در میان هم‌کسوتان خود یعنی روحانیان، مقامی ندارد و آن‌ها، او را از خود نمی‌دانند، اما او در

سید حسن مدرس در نخستین لحظات تشکیل جلسه اخطار قانونی داد. سخن او این بود که طرح ماده‌واحد پیشنهادی برخلاف مفاد قانون اساسی مشروطه است و از همین رو در دستور کار مجلس قابل طرح نیست

بجوبحه سیاستمداری جنبه روحانیت خود را از دست نداده» (همان).

باری! در روز موعود یعنی نهم آبان مصدق در شرایطی که برخی نمایندگان در رفتن به مجلس مردد بودند، آن چنان که خود به مستوفی الممالک گفته بود، مانند سربازی که سالها به او «موجب می دهند که یک روز به کار بیاید و از ملککش دفاع کند» عازم مجلس شد (مکی، ۱۳۶۲: ۴۲۲-۴۲۱). او اندکی پیش از تشکیل جلسه تدبیری به خرج داد و از ریاست مجلس؛ یعنی مستوفی الممالک، خواست که استعفانامه دومی هم به رشته تحریر درآورد. نخستین کلمات از دهان حسین علاء هنوز خارج نشده بود که رئیس جلسه از سخن گفتن او مانع شد. حسین علاء، حامل متن دوم استعفانامه مستوفی الممالک بود. سپس **سید حسن مدرس** اخطار نظام نامه ای یا آیین نامه ای داد. مجلس بدون رئیس فاقد مشروعیت بود. مدرس از رئیس جلسه خواست که استعفانامه مستوفی الممالک را به بحث گذارد. نایب رئیس مجلس که بر کرسی ریاست جلسه تکیه زده بود می خواست از سخن گفتن مدرس مانع شود، اما اصرار مدرس - یا شخصیت او - مانع از آن شد که کلامش را همچون سخن حسین علاء، منعقدنشده، ناتمام بگذارند. مدرس به مدلول واژه استعفا اشاره کرد که «طلب عفو است» و در مقابله او علی اکبر داور و سید یعقوب شیرازی (مشهور به صدر العلما) درآمدند. داور برخلاف مفاد نظام نامه اظهار داشت: هیچ اجباری به قرائت استعفانامه نیست، چون بنا بر سابقه باید تلاش شود تا شاید مستوفی الممالک استعفای خود را پس بگیرد، اما سید یعقوب شیرازی اطلاق عنوان استعفا به استتکاف مستوفی

را زیر سؤال برد. به زعم او استعفا به استتکاف از قبول مسئولیت، بعد از داخل شدن در مسئولیت دلالت دارد. تدین و سید یعقوب شیرازی هر دو از روحانیون مجلس بودند. این دو و علی اکبر داور در خط مقدم دفاع از رضاخان قرار داشتند. مدرس می خواست بحث در این باره ادامه پیدا کند؛ لذا پیشنهاد داد عدم کفایت مذاکره در این باره به رأی گذاشته شود، اما پیشنهاد مدرس رأی نیاورد (همان).

نامعقول بودن آنچه طرفداران رضاخان در همین ابتدای مجلس کردند، آن چنان آشکار بود که عبدالله مستوفی می نویسد: «من حیرت دارم که چگونه مردمان فهیم عاقل، گاهی این قدر باقل می شوند که بدیهیات را انکار می کنند. مستوفی الممالک در همان روز که به



محمدتقی بهار

ریاست انتخاب شد، شفاهاً گفته بود مرا معاف بدارید. بعد هم در همان جلسه گذشته نامه ای غلیظتر از استعفا نوشته ... در این جلسه هم ... یک بار دیگر استعفانامه خود را با قید امتناع و استعفا به وسیله حسین علاء به مجلس داده است. در این صورت به موجب نظام نامه، اول باید رئیس انتخاب شود، سپس وارد دستور روز شوند؛ زیرا کار انتخاب رئیس بر هر دستوری مقدم است. من از سید یعقوب انوار و سید تدین که به اصل مُسَلَم های درسی سابق خود پشت پا {زدند} و به قول معروف کلید جهنم را پر شال خود زده اند، خیلی تعجب نمی کنم که چگونه این استعفای مکرر را استعفا ندانسته و می خواهند در ضمن

این نقض قانون اساسی که امروز خیال دارند مرتکب شوند یک حرام خوری دیگری هم بکنند، ولی از داور خیلی تعجب دارم که به قول میرزا آقای شاعر شیرازی به محمدشاه او هم خَر خود را گلوی خَر اینها بسته و جداً در این خلاف قانون دو آتشه ایستادگی دارد» (مستوفی، ۱۳۹۹: ۶۶۳).

در چنین شرایطی بود که سید حسن مدرس در نخستین لحظات تشکیل جلسه، اخطار قانونی داد. سخن او این بود که طرح ماده واحده پیشنهادی برخلاف مفاد قانون اساسی مشروطه است و از همین رو در دستور کار مجلس قابل طرح نیست. در نظر او چنان پیشنهادی به جهت خارج بودن از حیطه اختیارات قانونی مجلس از اساس وجاهت قانونی نداشت. رأی مجلس هرچه بود نمی توانست قانوناً اثری داشته

باشد. از همین رو بود که گفت: «اخطار قانونی است که خلاف قانون اساسی است و نمی شود در اینجا طرح کرد (در حال خروج). صد هزار رأی هم بدهید، خلاف قانون است» (مکی، ۱۳۶۲: ۴۳۱). تلاش سید حسن مدرس به جایی نرسید و ماده واحده پیشنهادی از سوی شیخ جلال نهایندی یکی دیگر از روحانیون مجلس و از طرفداران رضاخان، بدین شرح قرائت شد: «نظر به اینکه عدم رضایت از سلطنت قاجاریه و شکایاتی که از این خانواده می شود، به درجه ای رسیده که مملکت را به مخاطره می کشاند و نظر به اینکه حفظ مصالح عالی مملکت، مهم ترین منظور و اولین وظیفه مجلس شورای ملی است و باید هر چه زودتر به بحران فعلی خاتمه داد؛ (ما) امضاکنندگان با قید دو فوریت پیشنهاد می کنیم مجلس شورای ملی تصمیم ذیل را اتخاذ نماید:

ماده واحده - مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می کند - تعیین تکلیف حکومت قطعی موکول به نظر مجلس مؤسسان است که برای تغییر مواد ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می شود (همان: ۴۳۰).

اینکه مجلسیان با این ماده واحده که می خواست سلطنت پهلوی را جایگزین قاجار کند چه کردند خود حکایتی است که در آینده به آن خواهیم پرداخت. ■

پی نوشت:

۱. محمدعلی همایون کاتوزیان در کتاب دولت و جامعه در ایران این مشکل را تقریر کرده و راه حلی هم برای آن ارائه داده است با این حال سخن او ناظر به نظریه ای در چارچوب ضوابط متعارف علمی است. حال آنکه هر دیدگاهی درباره اعتبار علمی نظریه به عام درباره زوال دولتها داشته باشیم این دیدگاه امکان رهیافت های غیرتجربی در این زمینه را منتفی نمی کند.

منابع:

- ایوری، پیتر، تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، انتشارات عطایی، چاپ سوم، تهران: ۱۳۷۳.
- برتراند، رنه، «انقراض سلسله قاجاریه»، ترجمه عطا آیتی، گنجینه اسناد پاییز و زمستان ۱۳۸۱، شماره ۴۷ و ۴۸.
- بهار، محمدتقی، احزاب سیاسی در ایران - انقراض قاجاریه، جلد دوم انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، تهران: ۱۳۶۳.
- دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی، جلد چهارم، چاپ سوم، انتشارات فردوسی و انتشارات عطایی، تهران: ۱۳۶۲.
- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، جلد سوم، انتشارات زوار، تهران: ۱۳۹۹.
- مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، جلد سوم - انقراض قاجاریه و تشکیل سلطنت دیکتاتوری پهلوی، چاپ سوم، نشر ناشر، تهران: ۱۳۶۲.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی، دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار، چاپ پنجم، نشر مرکز، تهران: ۱۳۸۹.

” دو روز به جلسه موعود مانده بود و طرفداران رضاخان تلاش داشتند غیرعادی بودن اوضاع را به نمایندگان بقبولانند و به این ترتیب راه عبور از قانون اساسی مشروطه را باز کنند، واعظ قزوینی، مدیر روزنامه نصیحت قزوین، در آستانه مجلس ترور شد

نفوذی چه می کند؟

تجربیات نفوذ و آلودگی های امنیتی



مهدی غنی

بخش سوم

سازمان از نفوذ دشمن بود، اما اگر خود این تشکیلات مورد نفوذ واقع شده و آلوده شود مصداق این ضربالمثل می شود که «هر چیز که بگندد نمکش می زند، وای به روزی که بگندد نمک». در این حالت ماجرا بسیار پیچیده می شود. در این حالت عامل نفوذی که در جایگاه مبارزه با نفوذ نشسته و از قدرت و فرصت ویژه برخوردار است می تواند ضربات سنگین تری وارد کند. او به عنوان کارشناس می تواند بسیاری از عناصر صادق و دلسوز را که مانع اهداف او هستند با اتهام نفوذی و جاسوسی از میدان به در کند و مطلق العنان پیش برود، مهره های خود را به راحتی جایگزین کند و شبکه نفوذش را گسترش دهد یا با دادن آدرس های غلط معضلات جدیدی بیافریند و موجب سردرگمی بیشتر شود. از سوی دیگر وقتی در یک سازمان نفوذ صورت می گیرد، در صورتی که مکانیسم این نفوذ و شبکه آن به درستی کشف و شناسایی نشود می تواند به کاهش اعتماد و انسجام درونی آن منجر شود؛ زیرا افراد به یکدیگر به دیده شک و تردید می نگرند؛ لذا وقتی جریانی دچار آلودگی امنیتی می شود، هر چه

زودتر باید با این مسئله برخوردی علمی و جدی صورت دهد و ضمن شناسایی عوامل نفوذی به ریشه یابی بپردازد و علل و نقاط ضعف خود را که موجب بهره برداری عوامل بیگانه شده بشناسد و آن ها را پاک سازی کند، وگرنه این مشکل تکرار خواهد شد.

در این زمینه محمود احمدی نژاد، رئیس جمهور سابق و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام، اظهاراتی کرده است که در رسانه های داخلی و خارجی بازتاب یافت. این ادعاها اگر درست باشد، به سادگی نمی توان از کنار آن گذشت و بسیار تأمل برانگیز است و اگر نادرست است، باید از سوی مقامات ذیصلاح واقعیت مسئله برای افکار عمومی داخلی و خارجی روشن شود، به ویژه که مسئولان مربوطه آن ها را تکذیب نکردند. ایشان در گفت و گو با محمدرضا تقوی فرد به تاریخ ۱۴۰۰/۳/۲۲ گفته است: «درباره ترور دانشمندان هسته ای، نمی توانست مسئله را مانند سرقت اسناد سازمان

فضایی از تورقوزآباد پنهان کند، می بایست واکنش نشان می دادند. این باند برای اینکه خط نفوذ در ایران را پنهان کند، رفتند سراغ چند زندانی، این باند از آن زندانیان خواست که شما بپذیرید تا ما در ازای آن شما را آزاد کنیم.

یکی از معضلات مربوط به نفوذی های دشمن در صفوف خودی دشواری شناسایی این عناصر است. طبیعی است این افراد با توجه به تجربیات و آموزش هایی که می بینند و هنری که دارند بسیار پیچیده عمل می کنند و از شخصیت های چندگانه ای برخوردارند و با افراد مختلف می توانند مطابق با گرایش و خلقیاتشان رابطه برقرار کنند و به آن ها نزدیک شوند؛ لذا شناخت آن ها از عناصر صادق درون یک سازمان بسیار کار مشکلی است. مثلاً چگونه می توان دریافت که در تشکیلات هسته ای یا حفاظتی چه کسانی از مدت ها پیش شهید فخری زاده را زیر نظر داشته اند و اطلاعات محرمانه و خصوصی مربوط به وی را کشف کرده اند و به موساد گزارش داده اند.

می دانیم سرقت اطلاعات از یک مرکز هسته ای که حفاظت فیزیکی و امنیتی فوق العاده دارد، کار ساده ای نیست. حتماً ماه ها برای آن برنامه ریزی شده و مراحل مختلف طی شده و زمینه سازی های لازم صورت گرفته است تا در زمان تعیین شده چنین کاری عملیاتی شود.

به همین ترتیب مقابله با نفوذ و آلودگی امنیتی هم نیازمند هشجاری و برنامه ریزی طولانی مدت، هماهنگی و شناسایی های مستمر و یک کار تیمی و جمعی است. معمولاً سازمان های نظامی و امنیتی در درون خود تشکیلات

سری و محرمانه تری درست می کردند که پرسنل خود را کنترل کنند و مراقب نفوذ در درون سازمان مربوطه باشند. مثلاً در ارتش یکی از مأموریت های رکن ۲، حفاظت این

” کار به جایی رسید که پس از تصرف سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸، مهندس بازرگان با آن سوابق و صداقت، عامل آمریکا خوانده شد و دکتر بقایی که در همان اسناد به دست آمده در سفارت ارتباطش با عوامل آمریکا از سال ۱۳۳۰ ذکر شده بود احساس پیروزی می کرد



آیا تروری به آن دقت را تنها یک نفر انجام داده است؟ حداقل پنجاه نفر چنین ترور دقیقی را پشتیبانی کرده‌اند، بعد شما یک نفر را مسئول آن ترور اعلام می‌کنید؟ چگونه ممکن است بالاترین فردی که مسئول کنترل جاسوسان اسرائیل در ایران است و خیر آن اعلام شد خودش جاسوس اسرائیل از کار دربیاید؟ مگر می‌شود تنها یک نفر در وزارت اطلاعات مسئول ارتباط و نفوذ اسرائیل در ایران باشد و به تنهایی و بدون پشتیبانی و داشتن تیمی خاص عملیات‌های فراوان در ایران انجام داده باشد؟

هرکس ادعا کند خط نفوذ اسرائیل تنها همان یک نفر در وزارت اطلاعات است به دنبال پنهان کردن شبکه نفوذ اسرائیل در ایران است.»

ادعاهای ایشان ماجرای فردی را تداعی می‌کند که ابتدا ترور دانشمندان هسته‌ای را بر عهده گرفت و بعد مشخص شد اعترافات وی ساختگی و تحت فشار بوده است و آزاد شد و حتی به او دیه هم پرداخت شد.

وی مدعی است این وقایع اتفاقی نبوده و از سوی همان شبکه نفوذ طراحی شده است.

پیش از محمود احمدی‌نژاد، رئیس سابق موساد، یوسی کوهن، در مصاحبه با شبکه ۱۲ اسرائیل (۱۱ ژوئن ۲۰۲۱) که می‌خواست برتری امنیتی خود را به رخ بکشد، اعلام کرده بود دوستان عزیز! ما در میان شما نفوذ کرده‌ایم. او گفت فخری‌زاده را سال‌ها زیر نظر داشته است.

درباره سرقت اسناد از مرکز دوقوزآباد او ادعا کرد: بیست مأمور موساد که اسرائیلی نبودند در عملیات مشارکت داشتند و همه زنده هستند و تنها برخی از آن‌ها از ایران خارج شده‌اند.

اگر سخنان او را مبالغه‌آمیز و بزرگ‌نمایی تلقی کنیم، سخنان رئیس‌جمهور اسبق و نیز آقای یونسسی، وزیر اطلاعات اسبق را چگونه تفسیر کنیم؟ چرا در این مورد برای مردم شفاف‌سازی صورت نمی‌گیرد؟

با این وصف مهم‌ترین حیاتی‌ترین مسئله امنیت کشور شناسایی عناصر نفوذی و پاک‌سازی آن‌ها از درون است، چون آن‌ها با موقعیتی که کسب می‌کنند

می‌توانند لطمات سهمگینی به کشور وارد سازند. نگاهی به تجارب گذشته اهمیت این

مسئله را بیشتر نمایان می‌کند. ضمن اینکه با بهره‌گیری از این تجارب تلخ تاریخی می‌توان با چشمی بازتر و هشیاری بیشتر به رویدادها و اقدامات جاری توجه کرد.

کارکرد یک نفوذی

در ابتدا گمان می‌رود کار عناصر نفوذی صرفاً کشف اطلاعات و اخبار محرمانه و گاهی مأموریت برای ترور اشخاص یا خرابکاری در برخی اماکن است. همه این‌ها بوده و هست، اما در تجربه تاریخی مشاهده می‌کنیم عوامل نفوذی کارکردهای دیگری نیز داشته و دارند. آن‌ها می‌توانند در شکست یک نهضت نقش ایفا کنند و ضربات جبران‌ناپذیری از درون وارد کنند؛ لذا ساده‌اندیشی در برابر این پدیده خطرناک است.

یکی از پدیده‌های تأمل‌برانگیز در تاریخ معاصر ایران نقش دکتر مظفر بقایی است.

مطابق اسناد به‌دست آمده از سفارت آمریکا، او پیش از نهضت ملی؛ یعنی از دوره نخست‌وزیری رزم‌آرا با امریکایی‌ها ارتباط داشته و گویا قبل از آن با انگلیس مرتبط بوده است.^۱

بقایی شخصیت پیچیده و چندگانه‌ای داشت و لذا تا قبل از دستگیری وی در فروردین سال ۱۳۶۶ کسی باور نمی‌کرد او برای سرویس‌های خارجی کار می‌کرده است. وی با نزدیک شدن به آیت‌الله کاشانی تلاش کرد در بین جریان‌های مذهبی مقبولیت کسب کند و با آن‌ها

مراودات خود را گسترش دهد. از همین رو پس از انقلاب نیز در کمال امنیت فعالیت‌های

خود را انجام می‌داد. نگاهی به عملکرد وی در گذشته ابعاد ماجرا را تا حدی روشن‌تر می‌کند.

۱. ایجاد درگیری و تقویت چپ‌روی

پس از ملی شدن صنعت نفت، دولت انگلیس بنای مداخله نظامی به ایران را داشت که با مخالفت آمریکا روبه‌رو شد. دولت ترومن که اوایل حق ایران در ملی کردن نفت را تا حدی به رسمیت می‌شناخت، حاضر شد میان ایران و انگلیس میانجی‌گری کند. دکتر مصدق هم پذیرفت؛ لذا هریمن در ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ برای انجام مذاکره به ایران آمد. انگلیس اما نمی‌خواست هیچ‌گونه امتیازی به دکتر مصدق بدهد؛ لذا در صدد بود که آمریکا را از ایفای این نقش باز دارد و با خود هم‌آواز کند. در روز ورود هریمن به تهران، حادثی روی داد که کاملاً در جهت این هدف انگلستان بود. سازمان جوانان حزب توده به رهبری نادر شرمینی تظاهراتی علیه آمریکا و دولت ملی به راه انداخت. از آن سو عده‌ای از جمله حزب زحمتکشان به رهبری دکتر مظفر بقایی به این تظاهرات حمله کردند و درگیری خیابانی شدیدی به وجود آوردند. در این میان شهربانی که زیر نفوذ دربار بود به‌ظاهر برای جلوگیری از هرج و مرج وارد میدان شده و به‌سوی تظاهرکنندگان تیراندازی کردند و چند نفر کشته و مجروح شدند. این واقعه به امریکایی‌ها چنین القا کرد که دولت ملی ثبات و پایداری ندارد و نباید روی آن حسابی باز کرد. این همان خواسته‌ای بود که دولت فخیمه انگلیس به دنبالش بود؛ البته آن زمان کسی نمی‌دانست مظفر بقایی با سرویس اطلاعاتی انگلیس مرتبط شده و با آن‌ها همکاری دارد و از همین رو از او حرف‌شنوی داشتند. این حرکت علاوه بر اینکه پیامی برای امریکاییان داشت، چپ‌روان توده‌ای را نیز تحریک کرد که این درگیری و سرکوب را به حساب دکتر

مهم‌ترین و حیاتی‌ترین

مسئله امنیت کشور

شناسایی عناصر

نفوذی و پاک‌سازی

آن‌ها از درون است،

چون آن‌ها با موقعیتی

که کسب می‌کنند

می‌توانند لطمات

سهمگینی به کشور

وارد سازند. نگاهی به

تجارب گذشته اهمیت

این مسئله را بیشتر

نمایان می‌کند

مصدق بگذارند و علیه دولت ملی تبلیغات وسیعی انجام دهند.

۲. گشودن جبهه انحرافی

دکتر مصدق در سال ۱۳۳۱ می‌خواست طبق قانون اساسی اختیار وزارت جنگ و ارتش را داشته باشد، اما با مخالفت شاه روبه‌رو شد و استعفا داد. شاه احمد قوام‌السلطنه را

به نخست‌وزیری برگزید و در نتیجه مردم در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ قیام کردند و خواستار برکناری قوام و بازگشت مصدق شدند. این قیام به پیروزی رسید و دربار عقب نشست و بار دیگر دکتر مصدق به نخست‌وزیری بازگشت. با وجود اینکه عامل اصلی در این قضیه شخص شاه و دربار بود، دکتر بقایی و طرفدارانش شروع به تبلیغات شدیدی علیه قوام‌السلطنه کردند و او را عامل اصلی سرکوب و کشتار مردم دانستند و خواهان محاکمه و مجازات وی شدند. به دولت مصدق هم حمله می‌کردند که چرا با قوام برخورد نمی‌کند. قوام هم که نخست‌وزیر بود به‌ظاهر عامل اصلی به نظر می‌رسید و عده‌ای پشت ماجرا را نمی‌دیدند که اختیار شهربانی و ارتش در دست شاه است نه نخست‌وزیر، بنابراین فریب تبلیغات آن‌ها را می‌خوردند. بقایی به این ترتیب دو کار انجام داد: که به‌درستی شاه و دربار

را مقصر می‌دانستند و خواهان مجازات عامل کشتار می‌شدند به‌سوی قوام جهت دهد و برای شاه حاشیه امن ایجاد کند؛ و دوم اینکه، قوام را منتقد شاه بود به دشمنی با نهضت کشانده و به نزدیکی با دربار سوق دهند.

امروز هم می‌بینیم درحالی‌که اسرائیل بیشترین عداوت را با ایران نشان می‌دهد، برخی در داخل کشور به سفارت عربستان حمله می‌کنند و جبهه جدیدی باز می‌کنند که از همه جهت به نفع اسرائیل تمام می‌شود، هم عربستان را به ضدیت بیشتر با ایران و نزدیکی به اسرائیل سوق می‌دهند و هم در

ایران موج ضد عرب و اهل سنت را جایگزین مقابله با صهیونیسم می‌کنند.

۳. حذف عناصر تأثیرگذار و ایجاد بحران

سی‌ویکم فروردین ۱۳۳۲ ناگهان خبر پیچید که سرلشگر افشارطوس، ریاست شهربانی منصوب دکتر مصدق، ربوده شده و چند

روز بعد جسد شکنجه‌شده او را در غار تلو در نزدیکی تهران پیدا کردند. در آن دوران، عده‌ای از افسران میهن‌دوست و ملی در میان نیروهای نظامی تشکیلاتی مخفی سازمان داده بودند که به نام «سازمان افسران ملی» شهرت یافت. اینان در حقیقت نقش عامل بازدارنده‌ای در برابر کودتای احتمالی علیه دولت ملی را ایفا می‌کردند. افشارطوس را که از عناصر مهم این سازمان بود ربودند و در غار تلو او را شکنجه دادند تا اسامی این افسران را از او کشف کنند. از آن‌سو نشریات وابسته به دربار و دار و دسته بقایی شروع به شایعه‌پراکنی کردند که افشارطوس را به خاطر اینکه به دکتر مصدق انتقاد داشته خود دولت سر به نیست کرده است. برخی دولت را به بی‌کفایتی و بی‌ثباتی متهم کردند که قادر به حفظ نیروهای خود نیست ...

دولت هیتسی را مسئول پیگیری ماجرا کرد و آن‌ها هم سرنخ‌هایی پیدا کردند و شروع به احضار و برخی از عوامل دخیل در ماجرا را بازداشت کردند. نام بقایی نیز در میان این سری افراد بود، اما دستگیری او به خاطر مصونیت پارلمانی امکان‌پذیر نبود. همه این دستگیری‌ها و پیگیری‌ها با غوغاهای رسانه‌ای و محفلی مخالفان همراه می‌شد. کشتن افشارطوس یکی از زمینه‌سازی‌های کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود. این پرونده تا روز کودتا در جریان بود، اما به خاطر کارشکنی‌های مختلف به نتیجه نرسید و با کودتا این پرونده مختومه شد و نقش بقایی نیز در این ماجرا به فراموشی سپرده شد. پس از پیروزی انقلاب این پرونده باز شد و نقش

بقایی در قتل افشارطوس آشکار شد. آقای محمد ترکمان مجموعه این اسناد را در کتاب اسنادی پیرامون توطئه ربودن و قتل سرلشگر افشارطوس در سال ۱۳۶۳ منتشر کرد، اما هیچ‌کس معترض دکتر بقایی نشد. زمانی که وی در سال ۱۳۶۶ بازداشت شد گویا در منزل وی دفترچه تلفن شخصی سرلشگر افشارطوس را در بین سایر اسناد پیدا کردند. نگهداری این اسناد در منزل شخصی نشان می‌داد بقایی چقدر به پایگاه و امنیت خود یقین داشته که در این سالیان پس از انقلاب در صدد پنهان کردن آن‌ها نبوده است.

۴. تفرقه در میان یاران

دکتر بقایی به آیت‌الله کاشانی بیش از پیش نزدیک شده و همواره خود را همراه و مدافع ایشان نشان می‌دهد. او یکی از عوامل ایجاد شکاف میان آیت‌الله و دکتر مصدق است. دکتر بقایی در آن دوران تحت لوای حمایت از آیت‌الله علیه دکتر مصدق جریان‌سازی می‌کرد و آشکار و پنهان در اکثر ماجراهای ضد دولت ملی دست داشت. اختلاف میان دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی به دلایل مختلف وجود داشت، اما کسانی مثل آیت‌الله طالقانی سعی داشتند این اختلافات را کاهش دهند و نقاط اشتراک طرفین را تقویت کنند و همگرایی را افزایش دهند. عوامل نفوذی در میان نیروها برعکس تلاش می‌کردند هرچه بیشتر بر نقاط افتراق و سوءظن‌ها بیفزایند و بدبینی و کینه ایجاد کنند. آیت‌الله طالقانی که نقش این عوامل نفوذی و کارکرد آن‌ها را در نهضت ملی دیده بود، برای هشیار کردن جامعه پس از انقلاب، آن تجربه را در مزار مصدق چنین بازگو کرد: «عوامل استعمار و استبداد داخلی، جاسوس‌ها اطراف نیروها شروع به بررسی کردند، نقطه‌ضعف‌ها را پیدا کردند و به فداییان اسلام گفتند شما بودید که این نهضت را پیش بردید، فداییان می‌گفتند ما حکومت اسلامی می‌خواهیم. آن‌ها به فداییان اسلام می‌گفتند دکتر مصدق بی‌دین است و به دین توجه ندارد و نمی‌خواهد خواست‌های شما را برآورده کند. به دکتر مصدق می‌گفتند فداییان اسلامی جوان‌های پرشور و تروریست هستند، از آن‌ها باید بپرهیزید. من که خودم می‌خواستم بین این‌ها تفاهم ایجاد کنم دیدم نمی‌شود. امروز صحبت می‌کردم، فردا می‌آمدم می‌دیدم چهره‌ها عوض شده، باز خصومت، باز موضع‌گیری... آمدند دوباره سراغ مرحوم آیت‌الله کاشانی با انواع نفسیات که این نهضت مال توست. دکتر مصدق چه کاره است؟ او را نیز از مصدق جدا کردند...»^۲

عوامل استعمار و استبداد داخلی، جاسوس‌ها اطراف نیروها شروع به بررسی کردند، نقطه‌ضعف‌ها را پیدا کردند و به فداییان اسلام گفتند شما بودید که این نهضت را پیش بردید، فداییان می‌گفتند ما حکومت اسلامی می‌خواهیم. آن‌ها به فداییان اسلام می‌گفتند دکتر مصدق بی‌دین است و به دین توجه ندارد و نمی‌خواهد خواست‌های شما را برآورده کند. به دکتر مصدق می‌گفتند فداییان اسلامی جوان‌های پرشور و تروریست هستند، از آن‌ها باید بپرهیزید

مرحوم طالقانی در آن دوران با همه جناح‌های درگیر مرتبط بود و می‌کوشید نقش تفرقه‌افکنان را خنثی کند. یک نمونه از گفت‌وگوی خود را با آیت‌الله کاشانی در ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ بر مزار دکتر مصدق بیان کرد:

«روزی که گفت‌وگو بود در بین مردم که مرحوم آیت‌الله کاشانی زاهدی حمایت می‌کند و توطئه‌ای در کار است، پنهانی رفتم منزل ایشان. او در اتاقش تنها بود، بریده‌ای از خربزه‌ای در دست داشت، به‌عنوان تعارف جلوی من گرفت. گفتم: «حضرت آیت‌الله دارند زیر پایت خربزه می‌گذارند. مواظب باش!» گفت: این طور نیست من حواسم جمع است...»^۳

ایشان حتی تلاش داشت فداپایان اسلام را که گروهی تندرو بودند و با آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله بروجردی هم درگیر می‌شدند، از تندروی باز داشته و میان آنان و دکتر مصدق الفت ایجاد کند.

در مقابل این رویکرد، بقایای تلاشی معکوس داشت. او درحالی‌که با کودتاچیان همکاری نزدیک داشت و در ربودن و قتل افشارطوس شرکت مستقیم داشت، کار را به جایی رساند که آیت‌الله کاشانی هم به حکومت کودتا تبریک گفت و در جامعه منزوی شد.

او و همفکرانش همین مشی را پس از پیروزی انقلاب نیز دنبال کردند. درحالی‌که امام خمینی در پاریس با ملیون و شخصیت‌های علاقه‌مند به دکتر مصدق نزدیک بود و تضادی نداشت، اینان با شعار دفاع از روحانیت وارد میدان شده و تلاشی گسترده را برای ایجاد شکاف و شقاق در صفوف رهبران وقت شروع کردند. در حکم امام خمینی خطاب به مهندس

بازرگان آمده بود: «... به‌موجب اعتمادی که به ایمان راسخ شما به مکتب مقدس اسلام و اطلاعی که از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی دارم...».

حتی پس از استعفای مهندس بازرگان در ۱۴ آبان ۵۸، امام خمینی در پذیرش استعفا همان

تأییدات حکم اولیه خود را نسبت به ایشان تکرار کرده‌اند و عنوان کرده‌اند: «...ضمن قدردانی از زحمات و خدمات طاقت‌فرسای ایشان در دوره انتقال و با اعتماد به دیانت و امانت و حسن نیت مشارالیه استعفا را قبول نمودم».

علی‌رغم این مواضع جریان همفکر دکتر بقایی از همان هفته اول پیروزی انقلاب شروع به کار کردند. دکتر شمس‌الدین مجابی که از فعالان سیاسی خارج کشور و نوفل‌لوشاتو و مرتبط با جنبش الجزایر بود و هم‌زمان با ورود امام به ایران آمد، نقل می‌کرد چند روز پس از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در دفتر امام مرا به اتاقی بردند که آقایان آیت، کفاش‌زاده و محلوجی و یک نفر دیگر نشسته بودند و در آنجا به من گفتند اگر از دکتر مصدق

دست برداری، همه‌جور کمک به تو می‌کنیم، وگرنه نمی‌گذاریم فعالیتت داشته باشی.

این تلاش‌ها در مراکز مختلف از سوی همین جریان ادامه داشت و هر روز گسترده‌تر شد. آن‌ها می‌خواستند همان دوقطبی مصدق-کاشانی را به انقلاب اسلامی هم سرایت دهند. کار به جایی رسید که پس از تصرف سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸، مهندس بازرگان با آن سوابق و صداقت، عامل آمریکا خوانده شد و دکتر بقایی که در همان اسناد به‌دست آمده در سفارت، ارتباطش با عوامل آمریکا از سال ۱۳۳۰ ذکر شده بود احساس پیروزی می‌کرد.

دکتر مصدق به‌عنوان معیار کفر در برابر اسلام و باطل در مقابله با حق معرفی شد. چنان‌که دیدیم گروهی در مخالفت با بنی‌صدر بزرگ‌ترین جرم او را گرایش به دکتر مصدق معرفی می‌کردند و شعار می‌دادند: «حالا که رهبرت مصدق شده، رأی ما را پس بده».

با اوج‌گیری اختلافات میان نیروهای انقلاب، سلطنت‌طلبان و عوامل ضد انقلاب احساس قدرت کردند و برای یک کودتای نظامی آماده شدند. عوامل خارجی کودتا دکتر مظفر

بقایی را بهترین کاندیدای خود برای اداره کشور پس از پیروزی کودتا تشخیص دادند و با او هماهنگ کردند.^۴ از همین رو ناگهان مواضع دکتر بقایی تغییری ۱۸۰ درجه‌ای کرد و در یک برنامه با عنوان وصیت‌نامه سیاسی به انتقاد از امام خمینی و جانبداری از آمریکا پرداخت، اما عجیب آنکه کودتا در تابستان ۱۳۵۹ شکست خورد و عوامل آن دستگیر شدند، اما بقایی همچنان در حاشیه امن خود باقی ماند. تا هفت سال بعد به‌عنوان مرجع فکری و سیاسی، هوادارانش را در مراکز مختلف تغذیه می‌کرد. بازداشت اتفاقی وی به دلیل غیرسیاسی و کشف اسناد بایگانی‌شده در منزلش باعث شد سوابق طولانی وی در ارتباط با دول بیگانه و نیز ارتباط وی با کودتای نوژه و سایر مسائل شخصی او قطعی و مستند شود. طولی نکشید که بقایی در زندان از دنیا رفت (آبان ۶۶)، ولی اسناد وی منتشر نشد؛ البته در کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی که چاپ اول آن در سال ۱۳۶۹ منتشر شد، بقایی و حزب زحمتکشانش جزء شبکه انگلیسی «بدامن» معرفی شده است. این کتاب یکی از مأموریت‌های شبکه بدامن را در دوره مصدق چنین معرفی می‌کند: «بزرگ‌نمایی خطر حزب توده و ایجاد وحشت از سلطه کمونیسم در جامعه، خط اصلی شبکه بدامن را تشکیل می‌داد».^۵

طبق اسناد سفارت آمریکا، امریکایی‌ها با بقایی در دوره‌های مختلف تماس داشته‌اند. محتوای برخی از این دیدارها در اسناد منتشره نیامده است. در این اسناد انگیزه او از فعالیت‌های سیاسی را جاه‌طلبی وی دانسته‌اند. به نظر می‌آید آگاه کردن جامعه از نقش و کارکرد این عناصر نفوذی یکی از راه‌های مقابله با برنامه‌های آنان باشد. ■

پی‌نوشت:

۱. احزاب سیاسی در ایران، بخش دوم، مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، جلد سوم، ناشر مرکز نشر اسناد لانه، مهرماه ۱۳۶۷، ص ۱۲۴؛ جلد ۲۳ اسناد لانه جاسوسی، صص ۱۷۰-۱۴۰.
۲. روزنامه اطلاعات ۱۵ اسفند ۱۳۵۷.
۳. همان.
۴. مجموعه نیمه پنهان، جلد هجدهم، انتشارات کیهان، صفحه ۹۵.
۵. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، جلد دوم، انتشارات اطلاعات، چاپ چهارم ۱۳۷۱، ص ۱۸۵.

”
با اوج‌گیری اختلافات
میان نیروهای انقلاب،
سلطنت‌طلبان و
عوامل ضد انقلاب
احساس قدرت کردند
و برای یک کودتای
نظامی آماده شدند.
عوامل خارجی کودتا
دکتر مظفر بقایی را
بهترین کاندیدای
خود برای اداره کشور
پس از پیروزی کودتا
تشخیص دادند و با
او هماهنگ کردند.^۴
از همین رو ناگهان
مواضع دکتر بقایی
تغییری ۱۸۰ درجه‌ای
کرد و در یک برنامه
با عنوان وصیت‌نامه
سیاسی به انتقاد
از امام خمینی و
جانبداری از آمریکا
پرداخت

حسرت از سیاست خارجی



محمد احمدی در مقاله وزین و بسیار راهبردی خود به نام «مشکلات درونی و بیرونی اسرائیل تا سال ۲۰۳۰» تلاش می‌کند به بررسی سؤال‌هایی چون سناریوهای منطقه برای ۲۰۳۰، چرا اسرائیل آینده دشواری را برای خود می‌بیند، آیا منطقه شاهد تغییرات بنیادی در سال‌های آینده خواهد بود و شطرنج منطقه و بازیگران آن پردازد. پیرمحمد ملازهی در گفت‌وگویی به نام «طالبان و حکمرانی فراگیر» درباره روند آینده افغانستان، رابطه با داعش، القاعده و همسایگان خود و شیوه حکمرانی فراگیر به تفصیل واکنش نشان داده‌اند. در مقاله «جو بایدن: رئیس‌جمهوری که باید به تاریخ ببیند» علی نظیف‌پور سعی دارد فراز و فرود حزب دموکرات را در دوره اوباما-بایدن نشان دهد. به نظر می‌رسد جمهوریخواهان در دور بعد مجلس سنا و نمایندگان را در اختیار خواهند گرفت.

طالبان و حکمرانی فراگیر؛

گفت‌وگو با پیرمحمد ملازهی



جو بایدن؛ رئیس‌جمهوری که باید به تاریخ ببیند؛

علی نظیف‌پور



مشکلات درونی و بیرونی اسرائیل تا سال ۲۰۳۰

بخش دوم

محمد احمدی در این مقاله سعی کرده است مشکلات اسرائیل را طی ۹ سال آینده در چهار سناریویی که اسرائیلی‌ها فرض کرده‌اند نشان دهد. همچنین ایشان در این مقاله به پرسش‌هایی چون سناریوهای منطقه برای ۲۰۳۰، چرا اسرائیل آینده دشواری را برای خود می‌بیند، آیا منطقه شاهد تغییرات بنیادی در سال‌های آینده خواهد بود و شطرنج منطقه و بازیگران آن، پاسخ می‌دهند. نشریه چشم‌انداز ایران این مقاله محققانه را به خوانندگان فرهیخته ملت ایران تقدیم می‌کند. باشد که اندیشکده‌های ما هم بتوانند چنین بررسی‌های راهبردی انجام دهند.

اسرائیل مقدمه و یادآوری



محمد احمدی

پیش‌بینی آینده منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا در دهه جاری میلادی؛ یعنی از ۲۰۲۱ تا ۲۰۳۰ اهمیت زیادی دارد. ترکیب منابع عظیم نفت و گاز، مسئله اسرائیل و فلسطین و رژیم‌های تحت حمایت امریکا در این منطقه، فضای ملتهبی را ایجاد کرده که بر آینده جهان تأثیر عمیقی خواهد داشت. مؤسسه مطالعات امنیت ملی^۱ یک اتاق فکر اسرائیلی است که آینده این منطقه را در قالب چهار سناریوی احتمالی بررسی کرده است. ریاست این نهاد پژوهشی بر عهده ژنرال آموس یادلین^۲ فرمانده سابق اطلاعات نظامی ارتش اسرائیل، است. خط فکری تولیدشده در این مؤسسه مورد استفاده سیاست‌گذاران، مقامات حکومتی، دانشگاهیان و رسانه‌ها در اسرائیل و کشورهای متحد آن قرار می‌گیرد.^۳

چهار سناریوی مورد نظر به این منظور طراحی شده که مورد استفاده سیاست‌گذاران اسرائیل قرار گیرد، نه برای آنکه پیش‌بینی کنند چه چیز اتفاق خواهد افتاد یا باید اتفاق بیفتد، بلکه به عنوان هشدار برای اینکه چه وضعیت‌هایی ممکن است پیش بیاید، اسرائیل باید آماده چه حوادثی باشد و چه واکنشی نشان بدهد. تعداد متغیرها برای طراحی سناریوهای احتمالی آینده منطقه بسیار زیاد است، اما برای سادگی دو متغیر اصلی مورد توجه اسرائیلی‌ها را در نظر می‌گیریم که با تعداد زیادی از متغیرهای دیگر ارتباط دارند:^۴

۱. اولین متغیر مهم از نظر اسرائیل، میزان

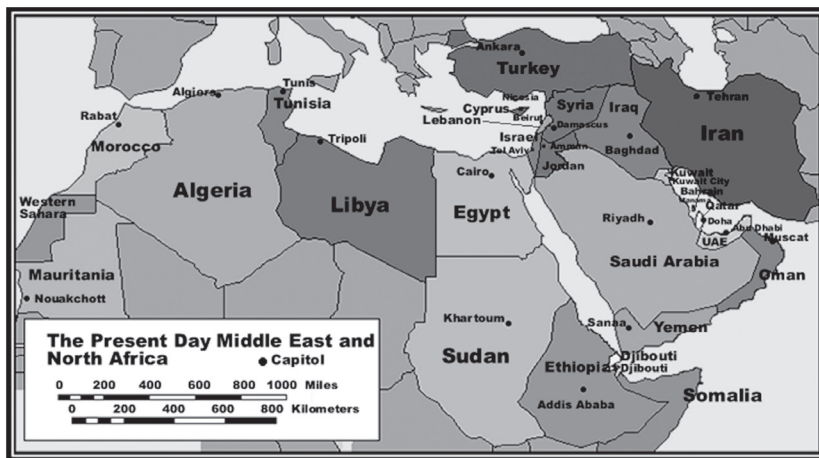
آمادگی امریکا برای ایفای نقشی قوی برای شکل دادن به منطقه، از جمله به کار بستن منابع نیروی انسانی و سرمایه سیاسی خویش برای حمایت از متحدان و مقابله با مخالفان خود است. این متغیر می‌تواند کاهش یا افزایش یابد.

۲. دومین متغیر مهم از نظر اسرائیل، میزان پایداری اقتصادی و اجتماعی در کشورهای غرب آسیا و شمال آفریقا است. به علت وابستگی اغلب کشورهای منطقه به نفت یا کمک کشورهای نفت‌خیز، بهای انرژی به‌عنوان این متغیر فرض شده و می‌تواند کاهش یا افزایش یابد. از ترکیب دو متغیر فوق در جهت افزایش یا کاهش، اسرائیل خود را در مقابل چهار سناریوی احتمالی می‌بیند.

سناریوی اول: رقابت منطقه‌ای

بر اساس این سناریو، منطقه شاهد نقش کمتر امریکا و شرایط اقتصادی نسبتاً پایدار خواهد بود. طبق این سناریو، پس از کنترل بحران کرونا و ترمیم اقتصاد جهانی، امریکا فشار خود را متوجه چین می‌کند و از حضور خود در عرصه‌های آسیای غربی، شمال آفریقا و اروپا می‌کاهد و بازار انرژی بهبود می‌یابد، اما افول بلندمدت تقاضا در این بازار به دلیل پیشرفت‌های چشمگیر در زمینه انرژی‌های تجدیدپذیر در دهه آینده اجتناب‌ناپذیر است. ما شاهد عقب‌نشینی نیروهای امریکایی از عراق و سوریه و کاهش حضور نظامی امریکا در خلیج فارس خواهیم بود. اسرائیل به دلایل مختلف از کاهش حضور امریکا در منطقه نگران است، اما امید دارد در غیاب امریکا، ایران آرمان انقلابی خود را از دست بدهد و با شورش عمومی مواجه شود و یک حکومت ملی‌گرای سکولار بر آن حاکم شود، اما اسرائیل پیش‌بینی می‌کند حتی اگر چنین اتفاقی بیفتد، حکومت جدید ایران به منافع اسرائیل و غرب توجه نمی‌کند و به‌زودی سیاست پیشرفت هسته‌ای و برتری‌جویی حکومت قبلی در منطقه را احیا خواهد کرد، چون این سیاست‌ها ناشی از روح ناسیونالیسم ایرانی است.

بر اساس این سناریو، شکاف‌های بین ایران و کشورهای عرب، باعث همکاری سیاسی، نظامی و اقتصادی بین این کشورها علیه ایران خواهد شد. در رأس این بلوک، عربستان و مصر خواهند بود. حکومت بشار اسد در سوریه بار دیگر به جامعه عرب دعوت خواهد شد، با این شرط



منطقه آسیای غربی و شمال آفریقا

که از نفوذ و فعالیت ایرانیان در قلمرو خود بکاهد. سوریه از این فرصت برای جذب منابع کشورهای نفت خیز به منظور بازسازی خود استفاده می کند و ایران با اطمینان از ثبات سوریه و رابطه اش با شیعیان لبنان، مانع نزدیکی سوریه با جامعه عرب نخواهد شد، اما عراق مجبور است در کنار ایران بماند، زیرا در غیر این صورت، ایران می تواند از نیروهای شیعه و جدایی طلبان کرد عراقی به عنوان اهرم علیه پیوستن عراق به کشورهای مخالف ایران استفاده کند.

ترکیه با احداث سدهای جدید و انحراف آب رودخانه های مشترک خود با ایران، عراق و سوریه، این کشورها را دچار کمبود آب خواهد کرد. از سوی دیگر، روسیه هدف خود برای اتحاد تولیدکنندگان گاز طبیعی در یک کارتل گازی پر قدرت را پیگیری می کند که شامل روسیه، ایران، قطر و ترکمنستان است. این باعث تنش بیشتر بین روسیه و ترکیه خواهد شد و آمریکا را به حمایت از آنکارا می کشد تا مانع نفوذ روسیه در انتقال گاز شود. چین با این کارتل گازی مخالف خواهد بود، زیرا باعث افزایش هزینه واردات انرژی آن خواهد شد.

چین از نفوذ این کارتل در آسیای مرکزی نیز نگران است. برای کاهش نفوذ روسیه، چین به همکاری با کشورهای عربی و آفریقایی روی می آورد. اختلاف بر سر منابع آبی و سد روی رودخانه نیل به جنگ بین بلوک مصر و سودان و اریتره با بلوک اتیوپی و سودان جنوبی می انجامد. پس از کشمکش های طولانی، اتحادیه آفریقا و روسیه و چین وارد عمل می شوند تا طرفین را وادار به آشتی کنند.

شبه نظامیان شیعه عراق و یمن دامنه عملیات خود را گسترش خواهند داد و به زیرساخت های حیاتی کشورهای جنوب خلیج فارس مانند چاه ها و لوله های نفت و پالایشگاه ها حمله خواهند کرد، اما به علت افول درازمدت تقاضای جهانی، قیمت ها چندان افزایش نخواهد یافت. پیش از پایان دهه جاری، مصر به طور مخفی و با حمایت مالی عربستان، یک آزمایش اتمی در

صحرای خود صورت خواهد داد، با این توجیه که برای رویارویی با تهدید ایران و همچنین برای دسترسی به منابع حیاتی آب در مقابل تهدیدات ناشی از سد اتیوپی بر رود نیل به

حضور آمریکا در آسیای غربی و شمال آفریقا اصلاً بعید نیست. از دوران ترامپ تا کنون، اتحاد دو حزب دموکرات و جمهوریخواه در حمایت از اسرائیل به دلیل قطبی شدن جامعه آمریکا متزلزل شده است. این تحول داخلی با افول خارجی آمریکا ناشی از جنگ های طولانی در این منطقه همراه شده و می تواند به عقب کشیدن آمریکا از حمایت بی قید و شرط اسرائیل منجر شود.

سناریوی دوم: شطرنج چندبعدی

بر اساس این سناریو، منطقه شاهد درگیر شدن بیشتر آمریکا و شرایط نسبتاً پایدار اقتصادی خواهد بود. در این سناریو، مهار کرونا می تواند به بهبود اقتصاد جهانی و افزایش تقاضا برای نفت و گاز منجر شود. همکاری روسیه با کشورهای نفت خیز باعث توسعه و تقویت «اوپک پلاس» می شود تا بهای انرژی را افزایش دهد. کشورهای فقیرتر منطقه بر حمایت مالی کشورهای نفت خیز اتکا خواهند کرد. آمریکا خود را متعهد به دخالت در چالش های آسیای غربی و آفریقای شمالی از طریق سیاسی و نظامی می داند. یکی از اهداف کلیدی واشنگتن در این منطقه، محدود کردن نفوذ چین و روسیه است و تلاش آمریکا برای این منظور سبب می شود نزدیکی بیشتری با ترکیه داشته باشد تا مانع خرید ترکیه از تسلیحات روسی مانند سیستم های دفاع موشکی S-400 شود. آمریکا همچنین مانع خط انتقال گاز روسیه به ترکیه می شود و به جای آن خط انتقال گاز از آذربایجان به ترکیه را تشویق خواهد کرد. همچنین آمریکا مانع قرارداد ترکیه با روسیه برای ساخت رآکتور هسته ای خواهد شد. از سوی دیگر، آمریکا سلاح های پیشرفته به شیخ نشین های خلیج فارس خواهد فروخت تا هم مانع خرید اسلحه چینی شیوخ شود و هم آن ها را در مقابل ایران سر پا نگه دارد. دور

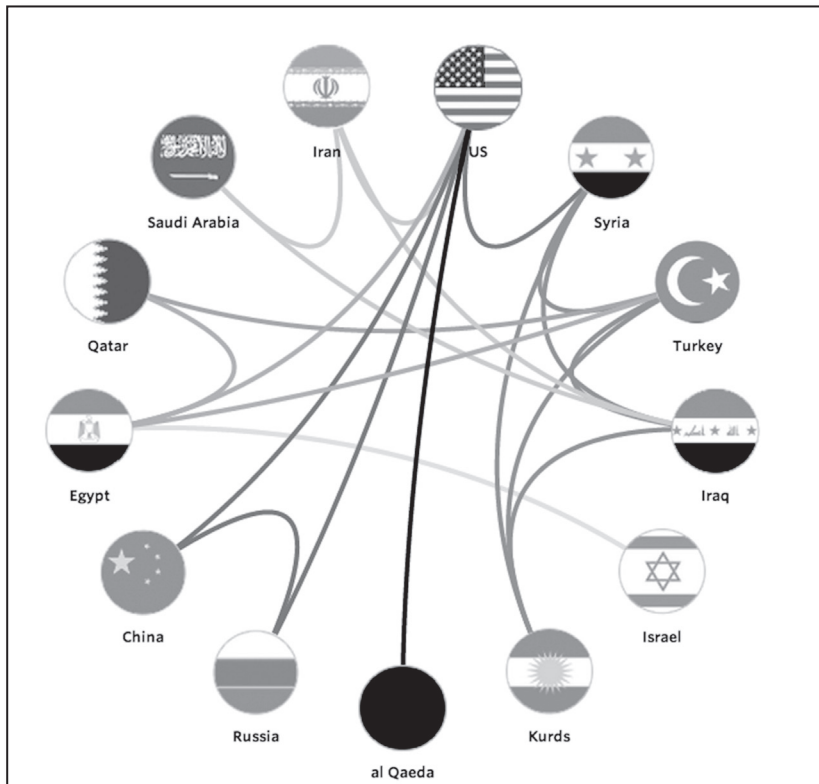
قدرت بازدارنده هسته ای نیاز دارد. جهان بر مصر فشار می آورد تا دست از سلاح هسته ای بردارد. اسرائیل پیش بینی می کند دست یابی یک کشور عربی متخاصم با ایران به سلاح هسته ای باعث خواهد شد ایران نیز اعلام کند برای مواجهه با این تهدید مجبور است خود را به سلاح هسته ای مجهز سازد. سپس ترکیه که نگران هسته ای شدن اعراب و ایران است با پاکستان قرارداد می بندد تا فتاوری سلاح هسته ای را دریافت کند. این یک کابوس برای اسرائیل است که چند کشور مسلمان تسلیحات هسته ای داشته باشند. اولویت امنیتی نخست اسرائیل مقابله با این وضع است، اما شاهد خواهد بود که دخالت نکردن آمریکا باعث هسته ای شدن منطقه به شکل زنجیره ای خواهد شد. در این صورت با توجه

به افکار عمومی منفی در اکثر کشورهای منطقه علیه اسرائیل، بیشترین تهدید متوجه آن خواهد بود.

نگرانی دیگر اسرائیل در صورت تحقق این سناریو رابطه با فلسطینی هاست. اسرائیل حاضر به قبول یک کشور فلسطینی در کنار خود نیست و خلأ وجود آمریکا در منطقه باعث می شود کشورهای عربی به یکدیگر و به فلسطینی ها نزدیک شوند. پس در این سناریو، قراردادهایی مانند توافق ابراهیم شکننده خواهند بود، زیرا کشورهای

عربی که با اسرائیل رابطه دارند به آن فشار می آورند که ادامه این رابطه منوط به رعایت حقوق فلسطینی هاست. اسرائیل می داند تحقق سناریوی کاهش

ترکیه با احداث سدهای جدید و انحراف آب رودخانه های مشترک خود با ایران، عراق و سوریه، این کشورها را دچار کمبود آب خواهد کرد. از سوی دیگر، روسیه هدف خود برای اتحاد تولیدکنندگان گاز طبیعی در یک کارتل گازی پر قدرت را پیگیری می کند که شامل روسیه، ایران، قطر و ترکمنستان است



شدن ترکیه از روسیه، باعث کمک واشنگتن به تحقق اهداف ترکیه در حوزه انرژی مدیترانه می‌شود. با فشار امریکا، بازیگران این منطقه شامل مصر، اسرائیل، لبنان، یونان و قبرس وارد پروژه شبکه انتقال گاز مدیترانه از طریق ترکیه خواهند شد. ترکیه برای حفظ نقش خود به‌عنوان واسطه انتقال گاز به اروپا و توسعه اقتصادی‌اش، وارد توافق صلح برای تقسیم قبرس و آب‌های شرق مدیترانه می‌شود.

امریکا تلاش می‌کند به بشار اسد، رئیس‌جمهور سوریه، نزدیک شود تا او را قانع کند قرارداد با روسیه برای اجاره پایگاه‌های نظامی در خاک سوریه را لغو کند و نیروهای ایرانی مستقر در سوریه را به کشورشان بازگرداند. در مقابل، امریکا قول می‌دهد کنترل سوریه بر مناطق کردنشین خود را به شرط اعطای خودمختاری محدود به رسمیت بشناسد. همچنین امریکا وعده می‌دهد از بازگشت سوریه به جامعه عرب حمایت کند و شیوخ خلیج فارس را برای تأمین بخشی از هزینه بازسازی سوریه تشویق کند. وعده دیگر امریکا به بشار اسد این است که بر ترکیه فشار خواهد آورد تا با سوریه به توافق برسد؛ یعنی اگر سوریه مانع فعالیت جدایی‌طلبان کُرد ترکیه شود، ترکیه مناطق اشغالی شمال غربی سوریه را تخلیه کند. اسرائیل با خاتمه دادن به حملات هوایی خود علیه سوریه، از توافق امریکا با سوریه حمایت خواهد کرد، اما ایران بر اساس صبر استراتژیک با این توافق برخورد خواهد کرد. در ابتدا، حضور نظامی‌اش در سوریه را کاهش می‌دهد و پس از برقراری آرامش و بازگشت سوریه به وضع عادی طی چند سال، حضور خود در سوریه را پررنگ خواهد کرد؛ زیرا اسرائیل، ترکیه و امریکا دیگر در وضعیتی نخواهند بود که بتوانند در سوریه دخالت نظامی کنند.

زندگی سلمان پادشاه عربستان به‌زودی به پایان خواهد رسید و در جریان یک جنگ قدرت در این کشور، محمد بن سلمان ولیعهد به دست دشمنان بی‌شمارش در خاندان سعودی کشته خواهد شد. شیعیان در شرق عربستان از فرصت استفاده می‌کنند و تظاهرات گسترده‌ای برای کسب حقوق خود برگزار می‌کنند، اما هواداران امریکا در قصر سلطنتی به گروه خود انسجام داده و به خونخواهی از محمد بن سلمان، برادر کوچک‌تر او، خالد بن سلمان را که اکنون معاون وزیر دفاع است، به قدرت می‌رسانند. پس از تصفیه خونین مخالفان، پادشاه جوان از جاه‌طلبی‌های سابق برادر بزرگ‌ترش برای دخالت در کشورهای دیگر عقب‌نشینی می‌کند و منابع کشور را صرف سر و سامان

در مقابل گروه‌های مخالف هستند: سلفی‌ها و تکفیری‌ها، اخوان المسلمین، فعالان حقوق بشر و شیعیان.

گرچه امریکا در مجامع عمومی از آرمان‌های حقوق بشر و دموکراسی و توسعه آن در این منطقه سخن می‌راند، در عمل فشار ناچیزی بر متحدان عرب خود در این زمینه می‌آورد. در واقع، امریکا و اسرائیل نیازهای امنیتی، جاسوسی و نظامی این کشورها برای سرکوب مخالفان با فناوری‌های مدرن را تأمین می‌کنند. اسرائیل امیدوار است ایران پس از دوران رهبری کنونی، وارد روابط جدیدی با امریکا شود، به این شرط که ایران برنامه اتمی خود را متوقف کند و نفوذ منطقه‌ای خود را کاهش دهد تا امریکا برخی از تحریم‌ها را لغو کند. در این صورت، حزب الله لبنان در شرایط جدیدی قرار می‌گیرد و تحت فشار ایران، قبول خواهد کرد لبنان اختلافات خود را با اسرائیل بر سر مرزهای دریایی حل و فصل کند تا بهره‌برداری از منابع گازی خود را توسعه دهد؛ البته حزب الله همچنان قدرت سیاسی و نظامی خود در لبنان را حفظ خواهد کرد. اسرائیل امیدوار است ایران در دوران جدید، شاهد پیروزی قاطع میانه‌روها در انتخابات مجلس بوده و این مقدمه‌ای برای امضای توافق محکم‌تر هسته‌ای باشد. امید اسرائیل این است که در توافق جدید، ایران توانایی غنی‌سازی را برای همیشه کنار بگذارد و برد

دادن به امور داخلی عربستان می‌کند. به این ترتیب، جنگ یمن به یک آتش‌بس پایدار منتهی می‌شود و عربستان با این توجیه که شرایط منطقه تغییر کرد عقب‌نشینی می‌کند تا در هزینه‌های جنگ صرفه‌جویی کند و آن را صرف بازسازی خود کند. امریکا بر عربستان و امارات فشار می‌آورد تا برای انسجام شورای همکاری خلیج فارس، روابط سیاسی و اقتصادی با قطر را توسعه دهند و از این طریق مانع پیوند قطر با ترکیه و ایران شوند. سلطان عمان، نقش واسطه برای آشتی عربستان با ایران را بازی خواهد کرد. ایران برای کمک به این آشتی و جلب نظر عربستان موافقت می‌کند که حشد الشعبی در ارتش عراق ادغام شود، اما اهرم‌های مهم خود برای ادامه نفوذ در عراق را از دست نخواهد داد.

تنش‌هایی بین عربستان و پاکستان بر سر چند مسئله از جمله وضعیت کشمیر وجود دارد و عربستان تلاش می‌کند با اخراج کارگران پاکستانی از عربستان، آن دولت را تحت فشار بگذارد. به جای آن‌ها، کارگرانی از کشورهای فقیر عرب، شامل مصر و یمن به عربستان آورده می‌شوند.

بهای بالای نفت این امکان را به شیخ‌نشین‌های خلیج فارس، به‌ویژه عربستان و امارات خواهد داد که روی فناوری‌های پیشرفته جاسوسی برای حفظ خود و متحدانی مثل مصر سرمایه‌گذاری کنند. آن‌ها نگران تزلزل خود



محمد دحلان (راست) از افسران الفتح متهم به دست داشتن در مرگ یاسر عرفات (چپ) رئیس تشکیلات خودگردان است. او کاندیدای محبوب امارات، اسرائیل و آمریکا برای ریاست بر این تشکیلات است.

موشک‌های خود را به ۵۰۰ کیلومتر محدود سازد تا امکان رسیدن به نزدیکی اسرائیل را نداشته باشند.

زندگی محمود عباس به‌زودی به پایان خواهد رسید و آمریکا و اسرائیل امیدوارند که محمد دحلان^۵ در تشکیلات خودگردان فلسطین قدرت را به دست گیرد و سپس با کمک نظامی اسرائیل و مصر، رهبران حماس را مجبور به فرار از غزه و تبعید به ترکیه کند. سابقه و خدمات دحلان افسر شورشی سازمان الفتح قابل توجه است: او با حمایت محمد بن زاید ولیعهد امارات از سال‌ها پیش تلاش داشته جانشین محمود عباس شود. عباس او را در ۲۰۱۱ به علت نگرانی از کودتا اخراج کرد.^۶ پس از آن، دحلان به امارات رفت و مشاور بن زاید در امور امنیتی شد. علت پشتیبانی امارات و اسرائیل از دحلان سرسختی او در مقابله با حماس و آمادگی‌اش برای حل مسئله فلسطین با فرمول مورد نظر اسرائیل است. دیوید فریدمن، سفیر آمریکا در اسرائیل، طی مصاحبه با روزنامه اسرائیل امروز^۷ گفته است از نظر آمریکا، او رئیس بالقوه تشکیلات خودگردان خواهد بود. دحلان واسطه طرح معامله قرن با اعراب، واسطه توافق ابراهیم برای روابط بین اسرائیل و امارات و واسطه بین سازمان‌های جاسوسی طرفین بوده است. او متهم به دست داشتن در مرگ مشکوک یاسر عرفات و سرپوش گذاشتن بر قتل جمال خاشقچی است. او مأمور امارات برای تماس و حمایت مخفی از ژنرال‌ها در کودتای مصر در ۲۰۱۳ و کودتای ترکیه در ۲۰۱۶ است. وزیر

دهه جاری میلادی شکست خواهند خورد. تدریجاً بار دیگر روی کار خواهند آمد و اعلام خواهند کرد غرب به وعده‌های خود عمل نکرده است و ایران چاره‌ای جز خروج از قرارداد هسته‌ای و حتی تولید سلاح اتمی ندارد. اسرائیل پیش‌بینی می‌کند در پایان دهه جاری میلادی، ایران سلاح هسته‌ای خود را به‌طور زیرزمینی در بیابان‌های شرق کشور با موفقیت آزمایش کند.

اسرائیل معتقد است بر اساس این سناریو، حضور قوی آمریکا در منطقه به‌تنبهایی برای تضمین منافع امنیتی اسرائیل کافی نیست. به‌علاوه، پایداری کشورهای کلیدی منطقه سبب خواهد شد آن‌ها با عزم و اراده و با اعتماد به نفس بیشتری با اسرائیل برخورد کنند. از یک‌سو، موقعیت روسیه در منطقه با بقای حکومت بشار اسد تحکیم خواهد شد. از سوی دیگر، قراردادهای مطلوب اسرائیل نظیر توافق ابراهیم و قرارداد جدید و محکم‌تر هسته‌ای با ایران کافی نیست و می‌تواند به‌سرعت فروبریزد. از نظر اسرائیل، مسائل امنیتی منطقه و روابط بین آن‌ها پیچیده‌تر از آن چیزی است که با این نوع توافقات حل شوند.

سناریوی سوم: دیگ فشار

بر اساس این سناریو، منطقه شاهد درگیر شدن بیشتر آمریکا و شرایط اقتصادی ناپایدار خواهد بود. در این سناریو، آمریکا حضور نظامی خود در منطقه را چندان کاهش نخواهد داد و خلیج فارس، عراق و سوریه را رها نخواهد کرد. به‌موازات آن، آمریکا از بازیگران منطقه‌ای خواهد خواست که مشکلات امنیتی‌شان را به دست خود حل کنند. این به معنی افزایش فروش اسلحه و سود اقتصادی برای فروشندگان آن خواهد بود. هدف کلیدی آمریکا این است که مانع خلأ قدرت در منطقه شود؛ زیرا در این صورت، چین، روسیه و ایران

باعث تحریک احساسات توده‌های عرب نشوند. اسرائیل امیدوار است در دوران رهبری دحلان بر تشکیلات خودگردان، توافق صلحی مشابه معامله قرن امضا شود. توقع کشورهای عربی دوست اسرائیل این است که با حذف حماس و تحت رهبری دحلان بر فلسطینی‌ها، اسرائیل باید آماده امضای صلح باشد و دیگر نباید بهانه‌ها و توقعات بیشتری را در مذاکرات صلح مطرح کند، اما اسرائیل حس می‌کند طرف مقابل آماده دادن امتیاز است، توقعات جدیدی را در مذاکرات پیش می‌کشد و بر آن‌ها فشاری می‌کند. به همین علت، روابط آن با کشورهای عربی دوست، مثل مصر و اردن برهم خواهد خورد. به دلیل ترس دولت‌های عرب از توده‌های مردم خود

چنین توافقی شکل نخواهد گرفت و باز هم درگیری بین اسرائیل و جناح‌هایی از فلسطینی‌ها پیش خواهد آمد.

اسرائیل پیش‌بینی می‌کند ایران حتی تحت یک حکومت جدید و میانه‌رو، پس از امضای قرارداد جامع و سخت‌گیرانه هسته‌ای دست از نفوذ منطقه‌ای خود برنخواهد داشت و از همکاری اقتصادی دلخواه با غرب نیز برخوردار نخواهد شد؛ بنابراین، ایران بار دیگر از غرب فاصله خواهد گرفت و به چین و روسیه گرایش پیدا می‌کند.

میانه‌روها قادر به پیشرفت کافی در روابط سیاسی با غرب و بهبود اوضاع اقتصادی کشور نخواهند بود و در انتخابات اواخر

اسرائیل پیش‌بینی می‌کند ایران حتی تحت یک حکومت جدید و میانه‌رو، پس از امضای قرارداد جامع و سخت‌گیرانه هسته‌ای دست از نفوذ منطقه‌ای خود برنخواهد داشت و از همکاری اقتصادی دلخواه با غرب نیز برخوردار نخواهد شد؛ بنابراین، ایران بار دیگر از غرب فاصله خواهد گرفت و به چین و روسیه گرایش پیدا می‌کند

خارج ترکیه او را جاسوس اسرائیل معرفی کرده است. دحلان عامل تحکیم حضور نظامی امارات در جنوب یمن بوده و واسطه حمایت از خلیفه هفتم^۸ ژنرال شورشی لیبی برای سرنگونی دولت آن کشور از طریق جنگ داخلی است. در این سناریو، دخالت اسرائیل در تعیین رهبر برای فلسطینی‌ها باعث برانگیختن احساسات جهان عرب علیه اسرائیل خواهد شد؛ البته دولت‌های عرب مانند سعودی‌ها برای آرام کردن اعتراضات مردمی به حمایت لفظی از فلسطین

در مقابل اسرائیل شدت خواهند داد. عربستان از شیخ‌نشین‌های دیگر خلیج فارس می‌خواهد روابط با اسرائیل را چندان آشکار نکنند تا

آن را پر خواهند کرد و مشکلات جدیدی برای متحدان آمریکا در منطقه ایجاد خواهد شد. از سوی دیگر، آمریکا از متحدان خود می‌خواهد نوعی پیشرفت به سمت دموکراسی را از خود نشان دهند. اقتصاد دنیا همچنان به دلیل کرونا تحت فشار خواهد بود گرچه انتظار می‌رود در سال‌های آینده کمی بهبود یابد. کاهش درآمد نفتی در دوران کرونا باعث شده از کمک مالی شیوخ خلیج فارس به کشورهای فقیرتر به‌ویژه مصر کاسته شود. مصر مجبور خواهد شد پروژه‌های بزرگ توسعه‌ای را لغو کند و در روابط خود با کشورهای نفت‌خیز عرب تجدیدنظر کند. در مقابل، چین و روسیه به کمک مصر می‌آیند؛ تأمین واکسن کرونا با بهای کم یا به شکل رایگان، سرمایه‌گذاری در پروژه‌های زیربنایی مصر و تأمین فناوری دیجیتال برای رژیم مصر به‌منظور سرکوب مخالفان در فضای مجازی. روسیه خدمات امنیتی و نظامی به مصر خواهد داد تا در صورت درگیری در کشورهای همسایه شامل لیبی، سودان و اتیوپی، منافع خود را تأمین کند. چین با خلیفه حنتر، ژنرال شورشی لیبی، قرارداد خواهد بست تا در منطقه نفت‌خیز تحت حاکمیت او فعالیت کند. روسیه در سودان، پایگاه‌های نظامی برای نیروی هوایی و دریایی خود به راه خواهد انداخت تا حضورش در منطقه راهبردی و کشتیرانی دریای سرخ را تحکیم کند. آمریکا از طریق کاهش یا تعلیق همکاری امنیتی و کمک‌های نظامی خود بر مصر فشار خواهد آورد تا توسعه روابط با قدرت‌های رقیب آمریکا را متوقف کند، اما قادر به منصرف کردن مصر از این روابط نخواهد بود، زیرا اهمیت چین و روسیه برای توسعه مصر راهبردی است. اسرائیل مجبور می‌شود درباره مسائل امنیتی این منطقه مانند دریای سرخ و غزه با چین و روسیه کنار بیاید. بهای پایین نفت به فشارهای اقتصادی، اعتراضات مردمی و سرکوب خشونت‌آمیز آن در کشورهای وابسته به درآمد نفت، مانند عراق، الجزایر و مصر منجر خواهد شد. خدمات عمومی در این کشورها تاکنون ضعیف بوده و در آینده نیز در اثر کسر بودجه و افزایش جمعیت، بدتر خواهد شد. مصر به علت جمعیت زیاد خود مشکل کمبود آب دارد و سد اتیوپی بر رود نیل آن را

بدتر نیز خواهد کرد. کمبود آب باعث کمبود مواد غذایی و افزایش بهای آن در کشورهای وابسته خواهد شد. گروه‌های رادیکال در این منطقه، فعالیت زیادی دارند و از ناراضی مردم سود می‌برند. لبنان که تحت فشار اقتصادی است با درگیری‌های داخلی روبه‌رو خواهد شد که برخی قدرت‌های خارجی پشت آن هستند. درگیر شدن حزب‌الله در مسائل داخلی لبنان به اسرائیل فرصت می‌دهد نفس راحتی بکشد، اما قدرت موشکی حزب‌الله همچنان خطری برای اسرائیل باقی خواهد ماند. ایران پیشرفت‌های تسلیحاتی و کمک نظامی به هم‌پیمانان خود مانند حوثی‌های یمن را ادامه خواهد داد، اما به تولید سلاح هسته‌ای دست نخواهد زد تا آمریکا و اسرائیل بهانه‌ای برای حمله به تأسیسات اتمی آن نداشته باشند. از سوی دیگر، آمریکا تلاش می‌کند از درگیری با ایران پرهیز کند، چون توان یک جنگ دامنه‌دار جدید را ندارد. آمریکا نیروهایی در عراق، سوریه و خلیج فارس نگه می‌دارد تا نفوذ ایران، چین و روسیه را محدود کند. جنگ کم‌شدت در عراق و سوریه بین طرفداران ایران با نیروهای آمریکا و اسرائیل ادامه خواهد داشت که گاهی باعث بروز تلفات و بحران خواهد شد.

در دهه جاری میلادی یعنی تا سال ۲۰۳۰ آمریکا فشارهای پراکنده‌ای به اسرائیل خواهد آورد تا امتیازاتی به فلسطینی‌ها بدهد و توافق صلحی را با آن‌ها منعقد کند، اما هدف آمریکا از تلاش‌های پراکنده برای صلح این است که روابط خود و اسرائیل را با جهان اسلام و کشورهای عربی بهبود بدهد، گرچه به‌خوبی می‌داند اختلاف دیدگاه اسرائیل و فلسطینی‌ها درباره شرایط صلح آن قدر عمیق است که هیچ توافقی مورد رضایت طرفین قرار نخواهد گرفت. اسرائیل باز هم با حماس درگیر خواهد شد، اما به نتیجه مطلوبی نخواهد رسید، حتی تلاش خواهد کرد غزه را اشغال کند و سپس با تشکیلات خودگردان قراردادی ببندد که در صورت حاکمیت این تشکیلات بر غزه، اسرائیل از آن عقب‌نشینی خواهد کرد، اما حتی بعد از اجرای این قرارداد، حماس بار دیگر تشکیلات خودگردان را شکست داده و بر غزه مسلط خواهد شد.

در حزب جمهوریخواه با وجود حمایت بی‌قید و شرط طیف سنتی از اسرائیل، طیف جوان آن‌ها در حال دور شدن از این موضع هستند. همچنین آمریکا به‌طور فزاینده، نگران روابط تجاری و امنیتی اسرائیل با چین و روسیه است و این موضوع، اصطکاک زیادی بین طرفین ایجاد می‌کند؛ زیرا با منافع راهبردی آمریکا در باره مقابله با چین و روسیه تضاد دارد

در آمریکا بین دو حزب جمهوریخواه و دموکرات بر سر حمایت از اسرائیل شکاف بیشتری خواهد افتاد. علانم این شکاف از زمان دولت ترامپ مشاهده شد و به‌مرور زمان در حال عمیق‌تر شدن است. دموکرات‌ها از اسرائیل می‌خواهند در قوانین خود اصلاحات دموکراتیک انجام دهد و کشور مستقل فلسطین را بپذیرد. طیف جوان آن‌ها حتی خواهان فشار سنگین بر اسرائیل در این زمینه هستند. کتاب *American Public Opinion Toward Israel: From Consensus to Divide* سیر این تحول را نشان می‌دهد.

در حزب جمهوریخواه با وجود حمایت بی‌قید و شرط طیف سنتی از اسرائیل، طیف جوان آن‌ها در حال دور شدن از این موضع هستند. همچنین آمریکا به‌طور فزاینده، نگران روابط تجاری و امنیتی اسرائیل با چین و روسیه است و این موضوع، اصطکاک زیادی بین طرفین ایجاد می‌کند؛ زیرا با منافع راهبردی آمریکا در باره مقابله با چین و روسیه تضاد دارد. از آنجا که سیاست خارجی آمریکا بر اساس رقابت جهانی با قدرت‌های بزرگ است، آمریکا در منطقه غرب آسیا دچار تضاد منافع با متحدان خود شده و شاهد صدمه به خود و متحدانش خواهد بود.

سناریوی چهارم: عرصه آزاد

بر اساس این سناریو، منطقه شاهد کنار کشیدن آمریکا و شرایط اقتصادی ناپایدار خواهد بود. در این سناریو، بحران اقتصادی ناشی از کرونا حتی با کاهش همه‌گیری ادامه خواهد یافت؛ بنابراین، بهای انرژی پایین خواهد ماند و اقتصادهای منطقه شامل کشورهای نفت‌خیز و ممالک وابسته به کمک آن‌ها صدمه خواهند خورد. به این ترتیب، علاقه قدرت‌های جهان به این منطقه کاهش خواهد یافت. اروپا و آمریکا بر حقوق بشر و دموکراسی در کشورهای عربی متمرکز می‌شوند و به سران عرب فشار می‌آورند. رژیم‌های منطقه که قادر به کنترل بحران کرونا نبوده‌اند، دچار مشکلات عمیق و ساختاری در اقتصاد می‌شوند و نمی‌توانند توده‌های خود را قانع کنند. در نزد مردم گروه‌های رادیکال به‌عنوان جایگزین مناسب برای این رژیم‌ها تلقی خواهند شد. بحران بی‌کفایتی باعث سقوط حکومت مصر و شروع یک دوره طولانی از ناآرامی در سرتاسر کشور خواهد شد. اسرائیل با سود بردن از ضعف کشورهای عربی به آن‌ها پیشنهاد همکاری خواهد داد تا در پروژه‌های کشاورزی و تأمین آب آن‌ها شریک شود. از سوی دیگر، امید اسرائیل این است که خشکسالی وسیع در ایران به موجی از

اعتراضات مردمی و برخورد خشونت‌آمیز با آن منجر شود تا به تضعیف داخلی ایران بینجامد. همچنین اسرائیل امیدوار است بحران اقتصادی و اجتماعی در لبنان نیز شدت بگیرد تا فرصتی برای حمله به لبنان و ایران فراهم شود. هدف این تهاجم، صدمه به توانایی نظامی حزب‌الله و تأسیسات هسته‌ای ایران است. اسرائیل امیدوار است پاسخ ایران به این حمله گسترده نباشد و فقط با شلیک نمادین چند موشک متوقف شود. اسرائیل نیز امید دارد با هدف قرار دادن زیرساخت‌های لبنان، حزب‌الله را شکست دهد؛ البته اسرائیل باید منتظر باشد در طول این جنگ، موشک‌های نقطه‌زن ایران و حزب‌الله به زیرساخت‌های اسرائیل نیز صدمات جدی بزند، اما مسئله این است که این تهاجم، مشکل اساسی اسرائیل را حل نخواهد کرد؛ زیرا پس از پایان آن، ایران از یک سو به تقویت دوباره حزب‌الله با سلاح‌های پیشرفته خواهد پرداخت و از سوی دیگر، برنامه هسته‌ای خود را به مکان‌های زیرزمینی و تحت حفاظت شدید منتقل خواهد کرد. ایران از شرایط جنگی استفاده خواهد کرد تا مخالفت‌های داخلی را فرونشاند. سپس به تقویت شبه‌نظامیان طرفدار خود در عراق و سایر کشورهای منطقه خواهد پرداخت تا آمریکا، اسرائیل و دوستان آن‌ها را تنبیه کنند.

بحران اقتصادی در اردن باعث سرنگونی رژیم پادشاهی و روی کار آمدن نیروهای مخالف خواهد شد. روابط حکومت جدید اردن با اسرائیل پرتنش خواهد بود و سرانجام قرارداد صلح ۱۹۹۴ بین طرفین لغو خواهد شد. نفوذ چریک‌ها از خاک اردن، اسرائیل را وادار می‌کند دیواری طولانی و بلند در مرزهای شرقی خود بسازد. فلسطینی‌های کرانه باختری در پی تغییر حکومت اردن، حملات چریکی از خاک اردن و شلیک موشک‌ها از لبنان به اسرائیل، اعتماد به نفس خواهند یافت و علیه اسرائیل قیام خواهند کرد. در نتیجه تشکیلات خودگردان به دستور اسرائیل منحل خواهد شد تا مناطق تحت کنترل آن دوباره به اشغال نظامی درآید. اسرائیل

که در چند جبهه درگیر است مجبور می‌شود از در آشتی با حکومت غزه درآید و به ترکیه و قطر اجازه دهد در آنجا سرمایه‌گذاری کنند و پروژه‌های اقتصادی اجرا کنند. به علت بهای پایین انرژی، پروژه انتقال گاز از اسرائیل به

اروپا که دیگر صرفه ندارد، متوقف می‌شود. این گاز فقط برای مصرف داخلی یا فروش در غزه عرضه خواهد شد. این سناریو نشان می‌دهد خلأ وجود قدرت‌های بزرگ به زیر و رو شدن نظم منطقه‌ای می‌انجامد، اما اسرائیل تلاش می‌کند در این خلأ فرصتی به دست آورد تا موقعیت نظامی خود را بهبود دهد. گرچه به دلیل عدم حمایت سیاسی قدرت‌های بزرگ، اسرائیل نمی‌تواند بهره‌ناشی از این فرصت را حفظ کند و به سرعت آن را از دست خواهد داد و با بحران‌هایی در چند جبهه روبه‌رو خواهد شد.

جمع‌بندی سناریوهای آینده

هر سناریوی احتمالی درباره آینده با روندهای جاری شروع شده و با طی فراز و نشیب‌هایی به وقایع غیرمترقبه می‌انجامد. در شرایط جاری ممکن است وقوع برخی از این حوادث واقع‌بینانه به نظر نرسد، اما اگر ده یا بیست سال پیش کسی حوادث امروز منطقه را پیش‌بینی می‌کرد، در آن زمان هم باور نمی‌کردیم چنین حوادثی ممکن است اتفاق بیفتد. اسرائیل نیز می‌داند که آینده غیرمترقبه‌ای در انتظار آن است، اما چند نکته کلیدی در پویایی شرایط منطقه قابل مشاهده است:

۱. رقابت آمریکا، چین و روسیه در این منطقه، باعث تغییرات چشمگیری در اتحادیه‌های منطقه‌ای خواهد شد که می‌تواند منافع امنیتی اسرائیل را تهدید کند. اگر آمریکا فشار زیادی برای رقابت با چین و روسیه بیاورد، متحدان منطقه‌ای خودش را به خطر می‌اندازد.

۲. توافق ابراهیم بین اسرائیل و برخی کشورهای عرب شکننده است و نمی‌تواند روابط آنان را از مسئله فلسطین جدا کند. اختلافات بین اسرائیل و این کشورها بعد از برقراری این نوع روابط نیز ادامه خواهد یافت.

۳. اسرائیل می‌داند حتی اگر نظام ایران تغییر کند، نفوذ منطقه‌ای یا توسعه هسته‌ای آن متوقف نخواهد شد. هر سودی که اسرائیل از تغییر در ایران ببرد، بدون دخالت گسترده غرب

برای تداوم آن، زودگذر خواهد بود، اما به نظر نمی‌رسد آمریکا آمادگی یا توانایی چنین دخالت گسترده و درازمدتی را در ایران داشته باشد.

۴. دست‌یابی به سلاح هسته‌ای در این

منطقه از ایران شروع نخواهد شد. احتمالاً چند بازیگر دیگر به موازات هم به آن دست خواهند یافت و بعداً ایران هم برای مقابله با چالش‌های جدید به آن‌ها اضافه می‌شود. اولویت اول امنیتی اسرائیل این است که هیچ‌یک از بازیگران منطقه‌ای نباید سلاح اتمی داشته باشند، اما دیر یا زود این اتفاق خواهد افتاد.

۵. اسرائیل تلاش خواهد کرد در دوران افسول اقتصادی و دگرگونی نظم منطقه‌ای، فرصت‌هایی را به دست آورد تا تهدید نظامی علیه مخالفان خود را عملی کند و همچنین جای پای خود را در کشورهای نیازمند تحت عنوان همکاری اقتصادی افزایش دهد.

۶. کاهش حمایت احزاب آمریکا از اسرائیل بر اثر قطبی شدن فضای سیاسی در واشنگتن و تمرکز آمریکا بر رقابت خود با چین و روسیه، یک تحول راهبردی به زیان اسرائیل خواهد بود.

۷. گرم شدن کره زمین تأثیر عمیقی بر منطقه خواهد داشت، زیرا زنجیره کمبود آب و مواد غذایی، ناآرامی‌های اجتماعی را به دنبال خواهد داشت، اما به اسرائیل این فرصت را می‌دهد که از ضعف کشورهای درگیر استفاده کند و به آن‌ها پیشنهاد روابط نزدیک برای رفع بحران را بدهد.

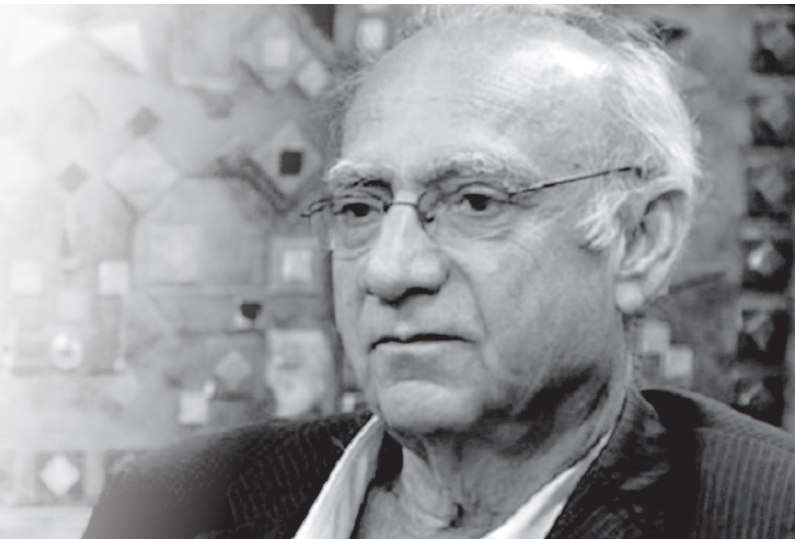
در نهایت، معلوم نیست روند سیاسی داخلی اسرائیل در مواجهه با هریک از این سناریوها چگونه خواهد بود و آیا این توانایی را خواهد داشت که در هریک از شرایط فوق، اهداف خود را تأمین کند. سناریوهای احتمالی را برای تحولات داخلی اسرائیل را باید جداگانه بررسی کرد و سپس در کنار چهار سناریوی فوق گذاشت. ممکن است اهمیت متغیرهای داخلی برای آینده اسرائیل بیشتر از متغیرهای بیرونی باشد. آیا اسرائیل آن قدر انعطاف‌پذیر و هشیار خواهد بود که خود را برای تحولات غیرمترقبه در آینده آماده کند؟

پی‌نوشت:

1. Institute for National Security Studies (INSS)
2. Amos Yadlin
3. [https://en.wikipedia.org/wiki/Institute_for_National_Security_Studies_\(Israel\)](https://en.wikipedia.org/wiki/Institute_for_National_Security_Studies_(Israel))
4. <https://www.mei.edu/publications/what-will-middle-east-look-2030-israeli-perspective>
5. Mohammad Dahlan
6. <https://english.alaraby.co.uk/opinion/mohammad-dahlans-shady-regional-agenda>
7. Israel Hayom
8. Khalifa Haftar

توافق ابراهیم بین اسرائیل و برخی کشورهای عرب شکننده است و نمی‌تواند روابط آنان را از مسئله فلسطین جدا کند. اختلافات بین اسرائیل و این کشورها بعد از برقراری این نوع روابط نیز ادامه خواهد یافت

طالبان و حکمرانی فراگیر



در این مقاله آقای پیرمحمد ملازهی، کارشناس مسائل افغانستان و منطقه، در پرسش و پاسخی با نشریه چشم‌انداز ایران به مسائل افغانستان، شیوه حکمرانی، روند آینده آن و واکنش همسایگان افغانستان اظهار نظر کرده‌اند؛ مانند همیشه مطالب ایشان به‌روز و خواندنی است که آن را تقدیم خوانندگان عزیز می‌کنیم.

امامت‌گرای شیعی و حرکت داعش خلافت‌گرای اهل سنت در بعد آنچه افراط‌گرایی اسلامی تصور می‌کنند وجود ندارد و هر دو را با فلسفه وجودی دموکراسی لیبرال که به‌زعم آن‌ها جهان‌شمول است و ارزش‌های جهانی نظیر حقوق بشر، حقوق زنان و حقوق کودک را نمایندگی می‌کند مغایرت دارند؛ بنابراین علی‌القاعده در نگاه غربی و به‌خصوص نظامیان غربی، انقلاب اسلامی ایران و داعش، هر دو جریان افراطی ضد فرهنگ و تمدن مسیحیت غرب تصور شده و دشمن تلقی می‌شوند. اسرائیل هم متحد اصلی جهان غرب در خاورمیانه است. از این‌رو اظهارات مکنزی علی‌القاعده جدا از برداشت کلی غرب از جریان اسلامی ضد غربی، چه در میان اهل سنت و چه در میان اهل تشیع، قابل فهم نمی‌شود. از آنجا ژنرال مکنزی ایران را خطرناک‌تر از داعش می‌داند که دلیل قدرت ایران به لحاظ تأثیرگذاری روی تحولات، به‌عنوان یک نظام مستقر و دارای امکانات تسلیحاتی و تکنولوژی به اضافه منابع مالی و انسانی نظامی کافی برای پیگیری اهدافش می‌باشد، درحالی که داعش یک گروه کوچک و با توان امکانات محدود است. از این‌رو اگر مکنزی ایران را خطرناک‌تر از داعش بداند، نباید تعجب کرد.

در ارتباط با آزادی نیروهای داعش از زندان به‌وسیله طالبان، این موضوع به روزهای پیروزی طالبان و باز کردن زندان‌ها برمی‌گردد. در جمع زندانیان آزاد شده داعش هم وجود داشت. در عین حال برخی از این زندانیان از ابواب جمعی گروه‌هایی بودند که در کنار طالبان و به سود آن‌ها جنگیده بودند، نظیر تحریک طالبان پاکستان که رسماً با داعش بیعت کرده بودند. از این‌رو به نظر نمی‌رسد که آزادی زندانیان داعش موضوع غیرمتظره‌ای بوده باشد.

مکنزی در گفت‌وگو با نشنال نیوز امارات گفته بود آمریکا خاورمیانه را ترک نخواهد کرد. آیا این خط‌مشی جدید است یا برای دلداری کشورهای منطقه است؟

«در باره ترک خاورمیانه به‌وسیله آمریکا باید دقت کرد که امر جدیدی نیست و به سیاست‌های کلی آمریکا در دوره حکومت او باما. بر اساس گزارش‌های منابع اطلاعاتی طراحی شدند. در آن

اخیراً (در ماه اکتبر) ژنرال مکنزی فرمانده سنتکام در گفت‌وگویی با نشنال نیوز امارات بدین مضمون گفته است: الف - به حرف‌های طالبان نمی‌توان تکیه کرد، بلکه عملکرد آن‌ها مهم است، ولی من تمرکز روی قول‌هایی است که در توافقنامه قطر داده‌اند؛ ب - تصرف کابل توسط طالبان، افراط‌گرایی را تقویت می‌کند؛ ج - طالبان یک‌هزار نفر از زندانیان داعش را آزاد کرده‌اند که به تقویت سازمان‌دهی داعش می‌انجامد؛ و د - حکومت ایران دین‌سالار و تهاجمی بوده و خطرناک‌تر از داعش است.

به نظر می‌رسد آنچه در مقایسه ایران و داعش مطرح کرده بود، سابقه نداشته است. آیا مکنزی با خط اسرائیل هماهنگ شده است؟ آیا طالبان که مدعی دشمنی با داعش هستند نمی‌توانستند آن‌ها را آزاد نکنند؟

«اظهارات ژنرال مکنزی و اینکه با خط اسرائیل نزدیک شده است و قبلاً این‌گونه اظهارات سابقه نداشته است تا حدی درست است، اما باید در نظر داشت که سیاست کلی آمریکا و ناتو در ارتباط با جریان‌های اسلام‌گرا تقریباً ثابت است. واقعیت این است که در جهان غرب تفاوتی معنی‌دار بین انقلاب اسلامی ایدئولوژیک



گزارش‌ها چین به عنوان دشمن درجه اول در نظر گرفته شده بود که قدرت هژمون امریکا را با چالش روبه‌رو می‌کند. بر همین اساس در سند امنیتی امریکا، چین به عنوان خطر اصلی در نظر گرفته شد و موضع محاصره و مهار چین در اولویت قرار گرفت. خاورمیانه دیگر مسئله اصلی تصور نشد. گذشته از این امریکا به دلیل پیشرفت در استحصال نفت شیل از نفت خاورمیانه بی‌نیاز شده و دلیلی برای هزینه در خاورمیانه حس نمی‌کند، به همین دلیل نیروهای اصلی‌اش را به حوزه آسیایی اقیانوس آرام در شرق آسیا منتقل می‌کند، اما این به معنای خروج نباید تصور شود. در دکتترین اوپاما، امریکا از متحدان خود برای کنترل اوضاع بهره می‌گیرد و به صورت غیرمستقیم به حضور خود ادامه می‌دهد. طرح آبرام که اسرائیل را با کشورهای عرب پیوند می‌دهد مؤید چنین برداشتی است و می‌توان گفت امریکا از طریق غیرمستقیم و با هزینه کمتر به حضورش در خاورمیانه ادامه می‌دهد. درباره دلداری اعراب به گمان من موضوع مهم‌تر از دلداری اعراب متحد امریکاست. خاورمیانه در حال تحول از یک مرحله تاریخی وابستگی صرف به منابع قدرت خارجی به لحاظ امنیتی به توان ملی و منطقه‌ای است. عربستان سعودی و امارات در این باره پیشگام هستند. در مورد دشمن طالبان وداعش بیشتر تبلیغاتی است تا واقعیت.

دو جمعه متوالی در مساجد شیعیان عملیات انتحاری انجام گرفت که به شهادت خیلی از نمازگزاران منجر شد. با توجه به اینکه اولی در ایالت قندوز و دومی در ایالت قندهار شکل گرفت که اکثریت مطلق جمعیت هر دو ایالت با پشتون‌هاست، آیا هدف این عملیات خالص‌سازی قومی بوده است؟ آیا داعش می‌خواسته رضایت پشتون‌ها را به دست آورد، درحالی‌که هنوز طالبان از طرف ایران شناسایی نشده، چگونه می‌توان در برابر این عملیات واکنش نشان داد؟

برخی معتقدند این عملیات با رضایت طالبان بوده تا به چند هدف برسند. یکی خالص‌سازی قومی و دیگری به دولت‌های همسایه نشان دهد برای جلوگیری از این ناامنی‌ها، کارهای

تروریستی باید طالبان را شناخت و به شناسایی آن‌ها پرداخت.

« در مورد این پرسش که عملیاتی انتحاری در مساجد اهل تشیع قندوز و قندهار هدف پاک‌سازی قومی باشد می‌باید احتیاط کرد. شیعیان قندهار و قندوز به لحاظ قومی ترکیبی از قومیت پشتون و سایر قومیت‌ها هستند؛

بنابراین بحث پاک‌سازی قومی معنی پیدا نمی‌کند. پاک‌سازی مذهبی می‌تواند باشد. اگر بپذیریم انجام عملیات انتحاری علیه مساجد شیعیان آن‌طور که اعلام شد که لاقول یک مورد آن عامل انتحاری از اوغورهای چین بوده است. این، حاوی پیامی مهم‌تر برای چین است تا دیگران. هدف مهم‌تر در عملیات ضد شیعیان

افغانستان را باید در واقعیت‌های مهم‌تر دیگری سراغ گرفت. انتقال تضاد جهان مسیحی با اسلام که القاعده با حمله به ساختمان دولتی تجارت جهانی در نیویورک نماد قدرت اقتصادی سرمایه‌داری جهانی و پنتاگون نماد قدرت نظامی سرمایه‌داری جهانی دامن زد، اکنون در قالب تضاد شیعی-سنی دارد صورت‌بندی می‌شود و به درون جهان اسلام منتقل می‌شود. داعش دانسته یا ندانسته وسیله‌ای بیش نیست.

در مورد شناسایی طالبان و واکنش احتمالی ایران واقعیت این است که ایران دچار تناقض شده است. از یک طرف خود را حامی جمعیت شیعی در بعد جهانی

می‌داند و علی‌القاعده نمی‌تواند در مورد کشتار شیعیان افغانستان بی‌تفاوت باشد، به‌ویژه آنکه شیعیان افغانستان از ایران انتظار دارند، ولی در همان حال با طالبان از قبل ارتباطاتی برقرار کرده بود که باعث نارضایتی شیعیان شده است. به نظر می‌رسد این تناقض حل نشده باقی مانده است. از این‌رو واکنش ایران نمی‌تواند بدون ملاحظات خاص باشد.

”

اکنون در قالب

تضاد شیعی-سنی

دارد صورت‌بندی

می‌شود و به درون

جهان اسلام منتقل

می‌شود. داعش

دانسته یا ندانسته

وسيله‌ای بیش

نیست

شاید مناسب‌ترین واکنش مشروط کردن شناسایی به حفاظت از جان و مال افغان‌ها به‌طورکلی و بدون نگاه فرقه‌ای باشد که شیعیان هم در ذیل آن قرار می‌گیرند. در عین حال باید توجه داشت که اسلام سنتی افغان‌ها مایه‌های صوفیانه و اخوانی میانه‌روانه دارد و با رادیکال اسلامی چندان سازگار نیست، به همین دلیل تاکنون به‌رغم کشتار شیعیان آن‌ها از خود مدارا نشان داده‌اند و به اهداف داعش مبنی بر راه انداختن جنگ مذهبی آگاه‌اند. داعش در شکاف و گسل شیعی-سنی می‌تواند رشد کند؛ بنابراین ایران می‌باید سیاستی در پیش بگیرد که به فرقه‌گرایی دامن نزنند.

این برداشت که عملیات ضد شیعیان با موافقت طالبان باشد می‌باید قدری احتیاط کرد. طالب، به‌عنوان یک گروه خارج از قدرت و مدعی کسب قدرت از هرگونه نامنی استقبال می‌کند؛ چراکه نشانه ضعف حکومت بود، ولی حالا خود در قدرت است و حفظ امنیت، مسئولیت اول خودش

هست. از این رو توافق طالبان برای کشتار شیعیان به سودشان نیست و نشانه شکست آنها در اصلی‌ترین ادعایشان که حفظ امنیت است خواهد بود. منتها اینکه طالب از این موضوع استفاده کند تا شناسایی حکومت خود را به‌عنوان یک ضرورت اجتناب‌پذیر نشان دهد منتفی نیست.

خلیل‌زاد در یک گفت‌وگو گفته بود به نظر من رهبر القاعده در افغانستان است، ولی مسئولان طالبان انکار می‌کنند. به نظر شما رابطه طالبان با القاعده و داعش چگونه است؟

رابطه طالبان با القاعده بسیار حسنه است. بحث قطع رابطه آن‌طور که دیگران انتظار دارند واقع‌بینانه نیست. ایمن‌الظواهری در مناطق مرزی قبایلی پاکستان و ایالت‌های شرقی افغانستان در رفت‌وآمد بوده است و با شبکه حقانی ارتباطات تنگاتنگی دارد؛ بنابراین حالا که طالبان به قدرت بازگشته‌اند اگر ایمن‌الظواهری به افغانستان نقل‌مکان کرده باشد، نباید تعجب کرد، به‌خصوص که شایعاتی درباره بیماری وی نیز وجود دارد. طالب خود را مدیون القاعده می‌داند و ارتباطات گذشته در آن سطح بود که قدرت را به دلیل حفاظت از بن‌لادن از دست داد و برای بازگشت مجدد به قدرت بیست سال جنگید.

اگر این سابقه را در کنار ایدئولوژی واحد اسلامی‌شان در نظر بگیریم، پیوند طالب و القاعده مستحکم‌تر از قبل خواهد بود که در خارج تصور می‌شود.

اما رابطه طالب و داعش قدری پیچیده‌تر است. طالب و داعش در ایدئولوژی شریک هم هستند، ولی به لحاظ موضع سیاسی اختلاف نظر دارند. داعش افغانستان را امارت زیرمجموعه خلافت اسلامی خود می‌داند و این در حالی است که طالبان مدعی امارت مستقل در افغانستان است که با نگاه قومی پشتونی‌اش هم‌خوانی دارد. بر این مبنا اساساً طالب در جاهایی که حس کند داعش در صدد تسلط بر جغرافیای

خاص است، در تضاد قرار می‌گیرد و به جنگ مسلحانه هم کشیده می‌شود. طالب افغانستان را حق طبیعی خود می‌داند؛ ولی از نظر داعش امارت طالبان زیرمجموعه خلافت است؛ لذا شأن مستقلی نباید داشته باشد. گذشته از این طالب یک گروه بومی است و ادعایی فراسرزمینی ندارد و تنها در صدد اسلامی کردن افغانستان است این در حالی است که در نگاه داعش افغانستان بخشی از خلافت شرقی است. داعش در نظر دارد کل جهان اسلام را در قلمرو خودش قرار دهد. به عبارت روشن‌تر طالب یک نیروی محلی و اهداف محدودی در قلمرو شناخته‌شده ملی دارد و این در حالی است که داعش جهانی فکر می‌کند. گذشته از این طالب بعد از بازگشت به قدرت از حالت چریکی به حالت یک دولت تغییر وضعیت داده است؛ و این در حالی است که داعش هنوز یک گروه جهادی در تلقی خودش و تروریستی در برداشت دیگران باقی مانده است؛ بنابراین می‌توان گفت داعش و طالبان به لحاظ خواستگاه ایدئولوژیکشان به هم قرابت‌هایی دارند، ولی در مقوله سیاسی و سرزمینی اختلاف شدید دارند. طالب اجازه تسلط داعش بر سرزمین در درون قلمرو ملی خود را نمی‌دهد و این اختلاف تا

بروز جنگ هم پیش رفته است. با این حال شایعاتی وجود دارند که حکایت از آن دارد که داعش حاضر شده رهبری القاعده را به رسمیت بشناسد و متحدانش ادغام شوند که اگر چنین شود، به زیان ایران تمام می‌شود.

احمد مسعود و یارانش تشکیل یک جبهه ملی را اعلام کردند. همچنین در مدت زمان کمی، السیاف و یونس قانونی هم از تشکیل جبهه مقاومت ملی یاد کردند. آیا این دو تشکل یکی هستند که در یک وجه نقش داخلی بازی می‌کنند و در وجه دیگر نقش خارجی یا اینکه اصولاً

دو جبهه متفاوت هستند؟ برخورد طالبان با تشکیل جبهه مقاومت ملی بسیار تند و آشتی‌ناپذیر بود.

به نظر شما آیا این تشکل‌ها می‌توانند دوام مستقلی بدون کمک خارجی داشته باشند؟

واقعیت این است که دو جبهه مقاومت یکی در داخل در پنجشیر شکل گرفته است. احمد مسعود و امرالله صالح معاون اول رئیس‌جمهور سابق این جبهه را رهبری می‌کنند و گویا از تاجیکستان اداره می‌شود و جبهه مقاومت دوم را رهبران قومی و حزبی که در دولت قبلی حضور داشته‌اند در ترکیه سازمان‌دهی کرده‌اند. محقق، سیاف، دوستم، یونس قانونی و عطا محمد نور شورای رهبری آن‌ها را در دست دارند. این دو جبهه در هدف مخالفت با طالبان و درخواست شراکت در قدرت وحدت نظر دارند، ولی در موارد دیگر چندان اشتراک نظر ندارند. در ارتباط با دوام بدون حمایت خارجی خوش‌بینی وجود ندارد. هرچند اگر طالبان حاضر به رعایت حقوق سایر قومیت‌ها و مذاهب نشوند در بلندمدت ممکن است به سود مقاومت البته جناح مسعود و صالح تمام شود و نه جبهه آنکارا. با این حال در کوتاه‌مدت و میان‌مدت این گروه‌ها قادر به تغییر جدی در نگاه طالبان و شیوه حکمرانی‌شان نخواهند بود. با این حال به‌عنوان یک تفکر خارج از حیطه قدرت، طالب می‌تواند در خارج باقی بمانند، ولی بعید است بتوانند معادله قدرت را در افغانستان به زیان طالبان به هم بزنند.

توانایی‌های جبهه مقاومت پنجشیر تا چه حد است؟

توانایی دره پنجشیر در حدی نیست که بتواند یک مقاومت سرتاسری علیه طالبان به وجود آورد. دره پنجشیر اکنون در دست طالب است و چریک‌ها به کوه‌ها و دره‌های فرعی عقب‌نشینی کرده‌اند و رهبری‌شان هرچند ادعا دارند در داخل افغانستان و در مکان‌های امن هستند؛ ولی به احتمال زیاد به تاجیکستان رفته‌اند؛ لذا برخلاف تصور رایج که بر سنت تاریخی مبارزاتی دره پنجشیر که بر سنت جهاد متکی است در یک نگاه واقع‌بینانه‌تر دره‌های فرعی، از ظرفیت مقاومت در بلندمدت برخوردار نیستند. طالب شهرهای اصلی در مسیر اصلی دره را در اختیار گرفته است. فعالیت مبارزان محدود. در سطح حفظ خود در دره‌های فرعی قابل دفاع است. آن هم تنها به این امید که بهبودی در شرایط به

رابطه طالب و داعش قدری پیچیده‌تر است. طالب و داعش در ایدئولوژی شریک هم هستند، ولی به لحاظ موضع سیاسی اختلاف نظر دارند. داعش افغانستان را امارت زیرمجموعه خلافت اسلامی خود می‌داند و این در حالی است که طالبان مدعی امارت مستقل در افغانستان است که با نگاه قومی پشتونی‌اش هم‌خوانی دارد



ژنرال مکنزی

وجود آید. در فصل زمستان ارتباط دره‌های فرعی قطع می‌شود و عملاً مبارزان در محاصره طبیعی برف قرار خواهند گرفت و نمی‌توانند فعالیت کنند و تا فصل بهار به احتمال زیاد طالبان می‌توانند مواضع خود را در دره پنجشیر مستحکم‌تر سازند و شرایط برای جبهه مقاومت پنجشیر سخت‌تر هم خواهد شد.

گفته می‌شود دیدگاه ملابرادر با دیدگاه جناح حقانی که قدرتمندترین جناح طالبان است، متفاوت بوده است. آیا این امر واقعیت دارد؟ آیا ممکن است طرفداران ملابرادر قدرتی به دست بیاورند؟

«این درست است که دیدگاه ملابرادر و شبکه حقانی یکی نیست. در واقع ملابرادر جریان ملایم‌تر و تا حدی سیاسی و واقع‌بین‌تر جریان طالبانی است و شبکه حقانی جناح پیشاور جریان طالب است که با دستگاه امنیتی پاکستان ارتباطات نزدیکی دارد و به شدت افراطی و ایدئولوژیک است،

انعطاف‌پذیر نیست و اکنون قدرت نظامی را در اختیار دارد و از حمایت پاکستان برخوردار شده است. شورای کوئته چنین حامی و قدرت تأثیرگذاری نظامی در سطح داخل را ندارد. فعلاً نوعی تقسیم کار بین ملابرادر و شورای کوئته با شبکه حقانی وجود دارد، ولی پایدار به نظر نمی‌رسد. به باور من شورای کوئته با مشی میانه‌روتر نسبی از شانس بالایی برای

کسب انحصاری قدرت برخوردار نیست. اگر مقایسه کنیم شانس شبکه حقانی برای کسب و انحصار قدرت به مراتب بیشتر از میانه‌روتر شورای کوئته خواهد بود.

از یک سو طالبان زبان پشتونی را زبان ملی اعلام کرده‌اند، ولی از سوی دیگر پاکستان نگران است که عرق ناسیونالیستی پشتون‌های داخل پاکستان هم زنده شود و اعلام استقلال کنند. ناظران سیاسی معتقدند به همین منظور است که پاکستان روی شعار شمولیت و فراگیری تأکید می‌کند.

«در باره رسمیت زبان پشتو به‌وسیله طالبان در افغانستان و نگرانی احتمالی پاکستان از رشد ناسیونالیسم پشتو در مناطق پشتون‌نشین پاکستان و تمایل پاکستان به دولت همه‌شمول قومی در افغانستان نظریات متفاوت‌تری وجود دارد.

پاکستان حامی قومیت پشتون است، به دلیل نگرانی امنیتی مرتبط با خط مرزی دیوارند که افغان‌ها را به رسمیت نمی‌شناسند و مدعی مالکیت تاریخی ایالت خیبر پختونخواه، هفت منطقه قبایلی و ایالت بلوچستان پاکستان هستند؛ بنابراین طبیعی خواهد بود که از ناحیه رشد ناسیونالیسم قومی پشتون و سرایت احتمالی آن به مناطق تحت کنترل پاکستان نگران باشند، اما این همه ماجرای مرتبط با پشتون نیست. پاکستان نگرانی دوگانه‌ای دارد:

۱. رشد ناسیونالیسم جدایی طلب پشتون که سابقه تاریخی دارد و رهبری آن را خاندان خان غفاریان بر عهده دارد. فعلاً اسفندیار خان ولی رهبری آن را در اختیار دارد، اما این جریان بین‌سازش و شرکت در قدرت و استقلال‌طلبی در نوسان است و برای ارتش قابل کنترل است. به‌ویژه که مشی سیاسی قابل قبول‌تری دارد و با دادن امتیاز قابل کنترل است.

۲. نگرانی اصلی پاکستان رشد اسلام‌گرایی در قومیت پشتون است و نمی‌داند در معامله دوحه آمریکا و طالبان چه مسائل محرمانه‌ای وجود دارد که با منافع پاکستان هم‌خوانی ندارد. این احتمال که آمریکا با

طالبان توافق‌های پنهانی کرده باشد منتفی نیست. در عین حال رقابت چین و آمریکا در افغانستان هم جدی است. تحریک طالبان پاکستان خواستار اسلامی کردن پاکستان است و به‌صراحت می‌گوید بعد از افغانستان نوبت پاکستان است. در نگاه داعش و القاعده هم پاکستان بخشی از خلافت خراسان تصور می‌شود. پاکستان نگران بدعهدی طالب است که ممکن است هم زیر بار خط مرزی دیوار نرود و هم از تحریک طالبان حمایت کند که از حمایت آمریکا هم می‌تواند برخوردار شود. به باور من جریان ناسیونالیسم قومی خطر کمتری برای آینده پاکستان است، چراکه قدرت جذب توده‌ای ندارد. این جریان رادیکال خلافت‌گراست که آینده پاکستان را تهدید می‌کند که هم قدرت ایدئولوژیک است و هم قدرت بسیج توده دارد و جهادی‌ها را از سراسر جهان اسلام به جهاد علیه هر کشوری که بخواهد جمع‌آوری کند و به کار گیرد.

شرکت‌های بین‌المللی نفت و گاز و بعضی کشورهای همسایه افغانستان فعال شده‌اند تا نفت و گاز قفقاز از طریق افغانستان به آن سامان لوله‌کشی شود، در حالی که امن‌ترین و ارزان‌ترین و نزدیک‌ترین راه ترانزیت برای دست‌یابی به دریای آزاد، ایران است. آیا پیش‌بینی می‌کنید ثبات در افغانستان برقرار شود یا شرکت‌های نفتی توفیق یابند؟ ایران چه اقداماتی باید انجام دهد تا گذرگاه این خط لوله‌ها باشد؟

«در این باره که شرکت‌های نفت و گاز

ترجیح می‌دهند از طریق افغانستان انرژی حوزه خزر به شبه‌قاره هند ارسال شود و نه ایران، به سیاست‌های آمریکا و تحریم ایران برمی‌گردد. سیاست آمریکا تاکنون حذف ایران و روسیه از مسیر انتقال انرژی حوزه دریای خزر به بازارهای مصرف بوده و گمان نمی‌رود در کوتاه‌مدت تغییری در این سیاست بدهد. یکی از دلایل معطل ماندن خط لوله گاز صلح با وجود سرمایه‌گذاری ایران و احداث خط لوله از عسلویه تا نقطه صفر مرزی پیشین در همین واقعیت نهفته است. خط تابی ترکمنستان برای انتقال گاز این کشور به پاکستان و هند مورد حمایت امریکا است. پروژه برق کاسا ۱۰۰۰ پروژه مهم دیگری است که برق تولیدی آبی از سدهای مشترک قرقیزستان

و تاجیکستان را از مسیر افغانستان به پشاور پاکستان می‌رساند. در همه این پروژه‌های انرژی، ایران دور زده می‌شود. بالاتر از این جاده‌های ارتباطی نظیر لاجورد و خطوط آهن پیش‌بینی شده از ازبکستان و ترکمنستان به افغانستان به طرف شبه‌قاره هند است که ایران را به‌طورکلی با وجود مزیت‌هایش و آماده بودن زیرساخت‌هایش نادیده می‌گیرد. به باور من هدف نهایی که پاکستان هم در آن ذی‌نفع است خنثی کردن بندر چابهار و بندرعباس ایران از قابلیت‌هایشان برای خارج کردن افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی محصور در خشکی از محاصره‌شدگی و جایگزین کردن بندر گوادر و کراچی پاکستان است. در حقیقت در کوتاه‌مدت ممکن است مشکلات افغانستان مانع عملیاتی کردن پروژه‌های انتقال انرژی بشود، ولی این موقتی خواهد بود، به‌ویژه که چین هم در نظر دارد خط لوله انرژی به‌موازات بزرگراه و خط آهن در پروژه «سی‌پک» احداث کند و گاز و نفت از هر دو حوزه انرژی خلیج فارس و خزر را از گوادر به کاشغر منتقل کند. ظاهراً همه بر سر دور زدن ایران منافع مشترک یافته‌اند؛ بنابراین در بلندمدت تر سرمایه‌گذاری خارجی شرکت‌های نفتی سودآور است و با کاهش ریسک تمایل بیشتری برای فعالیت پیدا خواهند کرد. افغانستان بهترین گزینه جانشین مسیر ایران است؛ البته موضوع سیاسی است و کسی به توجیه اقتصادی آن توجه نمی‌کند.

اگر حقیقتش را بخواهید، ایران کار زیادی نمی‌تواند بکند. تا زمانی که مناسبات ایران

و آمریکا در همین شکل خصمانه باقی بماند اجازه عبور انرژی از مسیر ایران با مانع روبه‌رو خواهد بود، حتی دسترسی ایران به بازار مصرف اروپا که کشورهای اروپایی مایل و نیازمند به گاز ایران هستند و از طریق ترکیه می‌تواند عملیاتی شود با مخالفت آمریکا و روسیه روبه‌رو شده و با مانع برخورد کرده است. در چنین فضایی از واقعیت‌ها نمی‌توان ذهن‌گرایی کرد. هیچ شرکت بزرگ و کوچک نفتی ریسک تحریم‌های آمریکا را در همکاری با ایران نمی‌پذیرد؛ البته خود ایرانی‌ها تصور درستی از همه واقعیت‌ها و شرایط ندارند. بحث سوآپ که ترکمنستان در مقاطعی حاضر به همکاری با ایران بود در عمل با مشکل روبه‌رو شد و کسی نفهمید چه شد که در پرداخت‌ها وقفه ایجاد شد و ترکمنستان خود را عقب کشید.

به گمان من در شرایط کنونی عبور خطوط انرژی از ایران برای انتقال انرژی حوزه خزر مساعد نیست و به جای آن ایران می‌تواند در سطح محدودتری بازار مصرف لاقول گاز خانگی افغانستان را که طالبان رسماً درخواست کرده‌اند به دست آورد. در افغانستان سوخت خانگی هنوز زغال و چوب است. یک جمعیت ۲۷ تا ۲۸ میلیون در افغانستان بازار بسیار مناسبی است. اگر ایران همین یک بازار مصرف را بتواند به دست بیاورد و نوعی نیاز متقابل غیرنادیده گرفتن به وجود بیاورد، در بلندمدت سود خواهد برد. نفت خام و بنزین هم بازار مساعدی در افغانستان است که ایران می‌تواند با طالبان وارد معامله شود؛ البته این بازار بی‌رقیب نیست و اگر ایران به هر دلیلی نتواند دیگران آن را تصرف خواهند کرد ولو با هزینه‌های بیشتر.

کنفرانس وزرای خارجه کشورهای همسایه افغانستان در تهران روز چهارشنبه مورخ ۵ آبان ۱۴۰۰ برگزار شد. آنچه پاکستان و طالبان می‌خواستند که این کنفرانس به شناسایی رسمی طالبان بینجامد، ممکن نشد. پیش‌بینی شما چیست؟ آیا این عدم شناسایی دوام خواهد داشت یا طالبان

وضعیت و دیدگاه‌های خود را تغییر خواهند داد؟

«در باره نشست تهران دو دیدگاه متضاد وجود داشت: پاکستان خواهان به رسمیت شناختن طالبان بود و تاجیکستان به شدت مخالف آن بود. ایران در میانه تلاش کرد دیدگاه‌ها را به هم نزدیک‌تر کند و نسبتاً موفق شد. این درست است که در این مرحله پاکستان و طالبان موفق نشدند کشورهای همسایه افغانستان را تشویق به شناسایی رسمی امارت طالبان کنند؛ ولی حقیقت آن است که این حالت در بلندمدت نمی‌تواند دوام بیاورد. چین و روسیه خود را آماده همکاری با طالبان کرده‌اند. اتحادیه اروپا در حال انتقال دفتر خود از دوحه قطر به کابل است. اینکه همسایگان افغانستان خواستار دولت فراگیر شده‌اند که همه گروه‌های قومی و مذهبی را در قدرت شریک سازند، به لحاظ تبلیغاتی بد نیست ولی ابزاری برای عملیاتی کردن آن وجود ندارد. طالب مدعی است که هم‌اکنون دو روحانی تاجیک و یک ازبک در دولت موقت حضور دارند و دولت همه‌شمول است و در آینده این روند تکمیل خواهد شد. به گمان من به احتمال زیاد به تدریج کشورهای همسایه افغانستان و کشورهای اسلامی به طرف شناسایی طالبان گرایش بیشتری خواهند یافت، ولی ترجیح می‌دهند در یک اقدام جمعی باشد و نه به‌صورت انفرادی کشورهای، ولی در هر حال دیر یا زود واقعیت حکومت مستقر طالب را نمی‌توان نادیده گرفت.

در این باره که طالب دیدگاه خود را تغییر دهد، باید طالب سیاسی را از طالب ایدئولوژیک جدا کرد. طالب به لحاظ سیاسی واقع‌بین‌تر از گذشته است و می‌تواند سیاست‌های خود را تا حدی با شرایط منطقه‌ای و جهانی هماهنگ کند؛ ولی طالب ایدئولوژیک به‌سادگی تغییر موضع نخواهد داد. طالب خود را راست‌گیش‌ترین مسلمانان می‌داند و دلیلی برای انعطاف نمی‌بیند. در یک کلام در بخش سیاسی احتمال اتخاذ مواضع متعادل‌تر وجود دارد، ولی در بخش ایدئولوژی طالب از خود انعطاف نشان نخواهد داد؛ البته اگر طالب بین خطر از دست دادن قدرت و انعطاف در موضع قرار گیرد احتمالاً از مدل ایران بهره خواهد گرفت و رفتاری توجیه‌پذیر به لحاظ شرعی هرچند با دشواری خواهد یافت. ■

” درباره نشست تهران دو دیدگاه متضاد وجود داشت: پاکستان خواهان به رسمیت شناختن طالبان بود و تاجیکستان به شدت مخالف آن بود. ایران در میانه تلاش کرد دیدگاه‌ها را به هم نزدیک‌تر کند و نسبتاً موفق شد

جو بایدن؛ رئیس‌جمهوری که باید به تاریخ بیندیشد



علی نظیف‌پور

شد در نهایت لایحه بیمه درمانی ارزان را به تصویب برساند، لایحه‌ای که در سیاست امریکا با نام خود او گره خورد و همه آن را او با ما کر می‌خوانند، اما این موفقیت سیاسی بزرگ باعث نشد بحران سیاسی او خاتمه یابد. در سال ۲۰۱۰، دموکرات‌ها شکست بسیار سختی در انتخابات کنگره خوردند.

بایدن نیز هم‌اکنون در موقعیت بسیار مشابهی قرار دارد. محبوبیت بایدن از آگوست تاکنون کاهش یافته است و به کاهش هم ادامه می‌دهد. در آگوست خروج نیروهای امریکایی از افغانستان باعث شد کابل به سرعت به فتح طالبان درآید. هم‌زمان محبوبیت بایدن روندی کاهش یافته. بسیاری به اشتباه این دو را به هم مرتبط دانستند و تصور کردند اخبار افغانستان عامل کاهش محبوبیت بایدن است. در آن زمان این افراد می‌گفتند به احتمال بسیار زیاد میزان محبوبیت بایدن در آینده نزدیک بهبود پیدا خواهد کرد، چون پس از مدتی توجه رسانه‌ها و افکار عمومی به افغانستان کاهش خواهد یافت، اما اکنون بیش از سه ماه می‌گذرد و افغانستان از نظرها و رسانه‌های امریکایی محو شده است و میزان محبوبیت بایدن نه تنها روندی افزایشی نیافته است، کاهش بیشتری یافته است. این امر نشان می‌دهد حق با آن دسته از متخصصانی بود که معتقد بودند کاهش محبوبیت بایدن هرگز ربطی به افغانستان نداشته است. در واقع عوامل اصلی آن بازگشت بیماری کووید ۱۹، کندتر شدن روند بهبود اقتصاد و کاهش طبیعی محبوبیت رئیس‌جمهور پس از دوره ماه‌عسل بود؛ یعنی در واقع محصول عوامل بسیاری بود.

رای‌دهنده‌های مستقل در ماه‌های اخیر تا حد بسیار زیادی از بایدن روی برگردانده‌اند تا حدی که میزان نارضایتی از بایدن بین این افراد دارد به میزان نارضایتی آنان از رئیس‌جمهور قبلی، ترامپ، نزدیک می‌شود. این امر البته برای رؤسای جمهور امر عجیبی نیست. مستقین اصولاً پس از مدتی از رئیس‌جمهور مستقر در کاخ سفید ناراضی می‌شوند و این امر دلیل اصلی طبیعت چرخشی سیاست در امریکاست و اینکه هر حزبی که در انتخابات ریاست‌جمهوری پیروز شود در انتخابات میان‌دوره‌ای شکست می‌خورد.

علاوه بر کاهش محبوبیت، بایدن مانند او با ما در سال ۲۰۰۹ شاهد شکست‌های انتخاباتی جدی در ایالت‌های لیبرال بوده است. در انتخابات فرمانداری ایالت ویرجینیا، گلن یانکین، نامزد حزب جمهوریخواه، موفق شد تری مک‌آلیف فرماندار سابق این ایالت و یکی از نزدیک‌ترین چهره‌ها به خانواده کلینتون را شکست دهد. هم‌زمان در ایالت نیوجرسی فیل مرفی، فرماندار دموکرات این ایالت با اختلاف نزدیک به یک درصد پیروز شد. اگرچه مرفی در مقام خود باقی‌مانده، باید نتیجه انتخابات را شکست سهمگینی برای دموکرات‌ها دانست؛ چون در یکی از لیبرال‌ترین ایالات امریکا نامزد جمهوریخواه

نوامبر سال ۲۰۰۹ بود. جو بایدن، معاون رئیس‌جمهور جوان امریکا، باراک او با ما، از طرف او مأموریت داشت با دوستان و همکاران سابقش در سنا برای تصویب طرح بیمه درمانی او مذاکره کند. همه چیز خوب به نظر می‌رسید: دموکرات‌ها ۶۰ کرسی را در سنا در اختیار داشتند، یعنی جمهوریخواهان قادر نبودند بیمه درمانی او با ما را از طریق فلیپاستر^۱ متوقف کنند. بایدن، اما مجدانه با جمهوریخواهان مذاکره می‌کرد: او نمی‌خواست برنامه او با ما بدون هیچ رأیی از حزب رقیب به تصویب برسد. عجله‌ای در کار نبود؛ دموکرات‌ها وقت داشتند، ولی سه انتخابات پشت سر هم برنامه دموکرات‌ها را به هم ریخت: در انتخابات فرمانداری ویرجینیا، باب مک‌دائل، نامزد جمهوریخواه پیروز شد؛ کریس کریستی، فرماندار جمهوریخواه ایالت نیوجرسی، نه تنها در مقام خود ابقا شد بلکه بیش از ۶۰ درصد رأی آورد؛ و مهم‌تر از همه در ماساچوست در انتخابات شگفتی‌آفرینی که پس از درگذشت تد کندی به شکل فوری برگزار شده بود یک جمهوریخواه کرسی سنای ایالت ماساچوست را فتح کرد. دموکرات‌ها دیگر نمی‌توانستند فلیپاستر را دور بزنند و بنابراین باید از گزینه اصلاح بودجه در سنا استفاده می‌کردند که امکاناتشان را بسیار محدود می‌کرد. او با ما مجبور شد گزینه بیمه دولتی را از لایحه خود حذف کند، مصالحه‌ای که چپ‌گرایان آن را خیانتی بزرگ قلمداد کردند.

او با ما در پایان سال ۲۰۰۹ رئیس‌جمهوری بود که با بحران روبه‌رو شده بود: میزان محبوبیتش افت کرده بود، در ایالت‌های لیبرال شکست‌های انتخاباتی سختی خورده بود، لایحه مهمش در کنگره معطل مانده بود و در حزب خودش هم میانه‌روها از او دلخور بودند که به‌قدر کافی مصالحه نکرده است و چپ‌گرایان دلخور بودند که چرا بیش از حد مصالحه کرده است. او با ما اگرچه موفق



تا یک قدمی پیروزی نزدیک شد. نکته مهم این است که هم نیوجرسی و هم ویرجینیا ایالت‌هایی هستند که نسبت به متوسط جامعه امریکا لیبرال محسوب می‌شوند. بایدن در این دو ایالت به ترتیب از ترامپ بیش از ۱۰ و ۱۶ درصد رأی آورده بود. به‌طورکلی مثلاً در ویرجینیا در حالت عادی انتظار می‌رود نامزد دموکرات‌ها ۵ درصد بیشتر رأی داشته باشد و در نیوجرسی حتی بیشتر.

دیگر شباهت بایدن در سال ۲۰۲۱ با اواما در سال ۲۰۰۹ این است که بایدن با اختلافات درونی در حزب خود روبه‌رو است؛ البته حزب دموکرات در دوران بایدن بسیار متحدتر و یکپارچه‌تر از حزب دموکرات در سال ۲۰۰۹ است، ولی به دلیل اینکه این حزب تنها ۵۰ کرسی در اختیار دارد، حتی قادر نیست یک رأی در سنا را از دست بدهد. به همین دلیل دو سناتور دموکرات میانه‌رو، جو منچین، سناتور ایالت ویرجینیا غربی و کرسین سینما، سناتور ایالت آریزونا، تاکنون از تصویب لوایح بایدن خودداری کرده‌اند و او را همچنین وادار به مصالحه کرده‌اند: بایدن برنامه بسیار بلندپروازانه خود را بیش از یک تریلیون دلار کاهش داده و از ۳ تریلیون

دلار به یک تریلیون و ۷۵۰ میلیارد دلار رسانده و چند برنامه بسیار مهم آن را حذف کرده است، از جمله افزایش مالیات شرکت‌های بزرگ و دانشگاه دولتی رایگان.

جناح چپ حزب دموکرات از این مسئله ناخشنود است؛ البته برخلاف اواما که بیشتر به جناح میانه‌رو نزدیک بود و از جناح چپ انتقاد می‌شنید، جناح چپ عمدتاً از بایدن راضی است و عمده اختلاف بایدن با میانه‌روهاست، اما جناح چپ هم به‌نوبه خود بخشی از برنامه بایدن را معطل کرده است: چند ماهی است سنای امریکا برنامه بازسازی زیرساخت‌های امریکا را تصویب کرده

است و چپ‌گرایان در مجلس نمایندگان از تصویب آن جلوگیری می‌کنند. این لایحه نتیجه معامله‌ای بود که بین سناتورهای میانه‌روی هر دو حزب و دولت بایدن صورت گرفت و میانه‌روها آن را دستاورد بزرگ خود می‌دانند. دلیل این حرکت این است که چپ‌گرایان بدبین هستند که در صورت تصویب کامل، میانه‌روها از تصویب لایحه

بیش از هفتاد بار اقدام به لغو بیمه درمانی اواما کردند، ولی اواما با حق و تو جلوی لغو آن را گرفت. هنگامی که در سال ۲۰۱۷ ریاست‌جمهوری اواما به پایان رسید، مردم اثر واقعی بیمه اواما را در زندگی خود لمس کرده بودند و به همین دلیل محبوب شده بود. جمهوریخواهان اگرچه هر سه قوه را تحت کنترل داشتند، موفق به لغو آن نشدند و بعد در سال ۲۰۱۸ بازی کاملاً عوض شده بود: بیمه درمانی اولویت اول رأی‌دهندگان بود و دموکرات‌ها با وعده حفظ بیمه درمانی اواما در انتخابات کنگره به پیروزی دست یافتند. امروز، بیمه درمانی دستاورد مثبت اواما محسوب می‌شود.

شاید بایدن هم امروز به تاریخ فکر می‌کند. شاید دیگر دیر شده باشد که دموکرات‌ها به حفظ کنگره بیندیشند، اما شاید بایدن فراتر از انتخابات ۲۰۲۲ به روزی می‌اندیشد که مردم پیامد واقعی برنامه او را حس کنند. واقعیت این است که حتی هنوز پس از تمام مصالحه‌ها و کاهش‌ها، برنامه بایدن همچنان بزرگ‌ترین گسترش دولت رفاه در امریکا از دوران لیندون جانسون است. برنامه بایدن علاوه بر افزایش اشتغال، بر زندگی میلیون‌ها نفر تأثیر بسیار مستقیم خواهد گذاشت. نگهداری از کودکان و سالمندان را رایگان خواهد کرد، قیمت داروها را کاهش خواهد داد و شاید مهم‌تر از همه این‌ها، اساسی‌ترین و مهم‌ترین گام‌های امریکا برای مقابله با گرمایش زمین را خواهد برداشت. شاید بایدن به بحرانی‌ترین دوران در ریاست‌جمهوری خود رسیده باشد، ولی هنوز فرصت او برای اینکه نامش در تاریخ امریکا به نیکی ثبت شود و رئیس‌جمهور موفق محسوب شود به پایان نرسیده است. ■

پی‌نوشت:

۱. Filibuster معمولاً در سنای امریکا رخ می‌دهد و عبارت است از اکثریت انداختن مجلس یا طولانی کردن سخنرانی یک نماینده که وقت رأی‌گیری را به تعویق بیندازد.

بزرگ‌تر خودداری کنند؛ بنابراین می‌بینیم وضعیت بایدن بسیار مشابه وضعیت اواما در سال ۲۰۰۹ است. می‌توان گفت اگر فضای سیاسی امریکا تغییری جدی نکند، یک سال بعد حزب جمهوریخواه در انتخابات کنگره ۲۰۲۲، هم مجلس نمایندگان و هم سنا را به‌آسانی دوباره فتح خواهد کرد. در حال حاضر فضای سیاسی امریکا تا حدی به‌سوی حزب جمهوریخواه حرکت کرده که احتمال پیروزی این حزب در انتخابات ۲۰۲۲

نزدیک به یقین است، حتی برای اندکی نزدیک‌تر شدن انتخابات، دموکرات‌ها باید به شکلی جدی فضا را تغییر دهند.

باراک اواما قادر نشد پس از تصویب لایحه بیمه درمانی‌اش دستاورد مهم دیگری در حوزه مقننه به دست بیاورد و اگر بایدن هم در انتخابات سال ۲۰۲۲ با شکست مواجه شود، اتفاقی که فعلاً باید فرض را بر وقوع آن گذاشت، او هم قادر نخواهد بود دستاوردی بجز دو لایحه دولوی خود به دست آورد.

اما بایدن می‌تواند به ریاست‌جمهوری اواما نگاه کند و از جهتی از آن قوت قلب بگیرد. هنگامی که اواما در انتخابات ۲۰۱۰

شکست سختی خورد، بسیاری آن را به پای بیمه درمانی نوشتند. در آن زمان بیمه درمانی اواما از حمایت اکثریت مردم امریکا برخوردار نبود و به همین دلیل جمهوریخواهان تمام تمرکز خود را در رسانه‌ها و فعالیت‌های سیاسی و انتخاباتی علیه آن متمرکز کردند. در زمان ریاست‌جمهوری اواما، جمهوریخواهان

”
برنامه بایدن علاوه بر افزایش اشتغال، بر زندگی میلیون‌ها نفر تأثیر بسیار مستقیم خواهد گذاشت. نگهداری از کودکان و سالمندان را رایگان خواهد کرد، قیمت داروها را کاهش خواهد داد و شاید مهم‌تر از همه این‌ها، اساسی‌ترین و مهم‌ترین گام‌های امریکا برای مقابله با گرمایش زمین را خواهد برداشت

در آستانه مذاکرات ۸ آذر وین



شاید بتوان با بررسی اوضاع و احوال جهان، منطقه و ایران، پیش‌بینی‌ای از مذاکرات وین در هشتم آذر ۱۴۰۰ داشته باشیم.

بهرتر است از امریکا شروع کنیم که اصلی‌ترین تضاد در درون امریکا، تضاد بین دو حزب دموکرات و جمهوریخواه است که نه تنها به یک قطب‌بندی سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک تبدیل شده، بلکه در ژانویه ۲۰۲۱ با تهاجم طرفداران ترامپ به ساختمان کنگره به‌منظور برهم زدن رأی‌گیری در سنا و مخدوش کردن انتخابات به یک حرکت آنتاگونیستی یعنی سازش‌ناپذیر تبدیل شد و چند کشته بر جای گذاشت.

به نظر می‌رسد برای بررسی معادلات باید به این تناقض توجه عمیق داشت. بایدن در خروج نیروهای نظامی از افغانستان محبوبیت زیادی پیدا کرد، خروجی که زمینه آن را ترامپ در ۲۰۱۸ و در مذاکرات دوحه با طالبان ایجاد کرده بود، اما در جریان خروج نیروها از افغانستان، فرودگاه کابل به یک پادگان نظامی تبدیل شد و بمبی توسط داعش منفجر شد که تعداد زیادی کشته و مجروح به جای گذاشت که سیزده نظامی امریکایی هم کشته شدند. جمهوریخواهان به رهبری ترامپ آن را یک فاجعه خواندند و محبوبیت بایدن در امریکا و اروپا رو به کاهش گذاشت. پیش از این مطرح شده بود به نظر می‌رسد با توجه به اینکه داعشی‌ها را ترامپ به‌طور سیستماتیک به افغانستان منتقل کرد، بنابراین جناح اسرائیلی ترامپ در تشکیل داعش نفوذ داشته و کارگذاری بمب توسط نفوذی‌های این جریان بوده است تا محبوبیت قطب مخالف خود را بکاهد. در درون امریکا و در قطب ترامپ طرفداران او و همچنین اوانجلیست‌ها مخالف تزیق و اکسن بوده و به همین دلیل آمار تلفات ناشی از کرونا دوباره رو به فزونی گذاشت که در کاهش محبوبیت بایدن اثرگذار بود. کارشکنی‌های قطب مخالف باعث شد که لویج بایدن در راستای بهبود زیرساخت‌ها و مسائل اجتماعی، توسط کنگره تصویب نشود، چراکه دو نفر از سناتورهای میانه‌رو دموکرات موافق تصویب آن نبودند و مبلغ آن را کاستند؛ بنابراین سنا به‌طور مطلق در دست بایدن نیست، همچنین در انتخابات اخیر فرمانداری‌ها، در دو ایالت معروف به طرفداران دموکرات‌ها فرماندار دموکرات ویرجینیا رأی‌نیاب و فرماندار دموکرات نیوجرسی با یک درصد بیشتر از رقیب رأی آورد که در هر دو ایالت نشان‌دهنده کاهش فاحش محبوبیت بایدن قلمداد می‌شود. ناظران سیاسی معتقدند در انتخابات میان‌دوره‌ای سال ۲۰۲۲ به احتمال قوی رأی جمهوریخواهان فزونی داشته و سنا و مجلس نمایندگان را به دست خواهند گرفت و کار بر بایدن مشکل خواهد شد.

نیکسی هیلی، نماینده امریکا در سازمان ملل در دوره ترامپ که احتمالاً کاندیدای ریاست‌جمهوری در سال ۲۰۲۴ خواهد شد، در کنگره ائتلاف یهودیان جمهوریخواه (RJC) به لابی اسرائیل در امریکا یعنی ای‌پاک اعتراض کرده که چرا ای‌پاک کسانی را به سخنرانی دعوت کرده که به شدت طرفدار توافق‌نامه برجام هستند.

به نظر می‌رسد تیم بایدن در آستانه مذاکرات ۸ آذر گرایش‌شان به بازگشت به برجام بیشتر شده باشد، چراکه اولاً به‌زعیم آن‌ها موضع ایران بعد از انتخابات عراق

ضعیف‌تر شده است و باز با همین فرمان معتقدند که در انتخابات لبنان نیز نفوذ ایران کمتر خواهد شد. همچنین در سوریه دست اسرائیل را باز گذاشته‌اند که مواضع شبه‌نظامی‌های ایران و حزب‌الله را سرکوب کند. این طرز فکر معتقد است که اهرم ایران در قفقاز به‌شدت کاسته شده و همچنین به ابتکار امریکا، طالبان با دیدگاه‌های ایدئولوژیک تغییر‌نیافته‌شان، در ۹۰۰ کیلومتر هم‌مرز ایران شده‌اند. از طرفی چین و روسیه و همچنین اروپا به خاطر منافع اقتصادی‌شان و انعقاد قراردادهایی با ایران طرفدار احیای برجام هستند، در گذشته تیم مذاکراتی بایدن اصرار داشت که به جای برجام، قراردادی طولانی‌تر و محکم‌تر با ایران منعقد شود که سلاح‌های موشکی دوربرد و نفوذ ایران در منطقه را نیز دربر بگیرد، ولی به نظر می‌رسد با توجه به کاهش محبوبیت بایدن و اینکه زمانی طول می‌کشد تا پروژه‌های زیرساختی و اجتماعی بایدن اجرا و جواب مثبت بدهد، نیاز دارد پیش از انتخابات سال ۲۰۲۲ به یک پیروزی دست یابد و می‌تواند این پیروزی احیای توافق برجام باشد که بلافاصله پس از لغو تحریم‌ها، ایران هم متقابلاً تغلیظ اورانیوم را تا استاندارد برجام کاهش خواهد داد و بایدن می‌تواند تبلیغ کند که ما از این طریق از اتمی شدن ایران پیشگیری کردیم. به نظر می‌رسد، روی سلاح موشکی و منطقه هم دیگر اصراری نداشته باشد، چراکه مقام رهبری قبلاً گفته بودند که موشک‌های ما از برد ۲ هزار کیلومتر بیشتر نخواهد شد، درحالی‌که عربستان و اسرائیل موشک‌هایی با برد ۵ هزار کیلومتر دارند و با توضیحی که در بالا داده شد، اهرم‌های ایران در قفقاز، افغانستان و منطقه ضعیف‌تر شده است.

بدین ترتیب به نظر می‌رسد مذاکره‌کنندگان ایرانی با هشپاری کامل و با حفظ منافع ملی ایران در راه تعامل سازنده با دنیا گام بردارند، ولی متأسفانه ترکیب تیم مذاکره‌طوری است که اصولاً نامی از «واژه برجام» نمی‌برند. در گذشته نیز مخالف برجام بوده‌اند و این نگرانی وجود دارد که از شرایط پیش‌آمده بهره مناسبی حاصل نشود. ■

آیا طالبان انقلاب را صادر خواهد کرد؟

آیا بهار عربی دوم با حمایت ائتلاف سه‌گانه جدید آمریکا، ترکیه و قطر این بار از افغانستان به سمت ما (کشورهای عربی) به راه خواهد افتاد؟

نویسنده: **الشاعر سوسن**

منبع: **الوطن نیوز (بحرین)**

تاریخ: ۱۲ سپتامبر ۲۰۲۱، ۲۱ شهریور ۱۴۰۰

ائتلاف شرارت با شرارت

در سال ۲۰۱۳ میلادی، مطالبی به رسانه‌ها درز کرد که این نکته را فاش کرد سازمان‌های اطلاعات منطقه‌ای و بین‌المللی، داعش را به وجود آورده‌اند تا بازوی نظامی برای مقابله با نظام سوریه و اجرای اقدامات نظامی در برخی کشورهای منطقه یا برای مجازات یا باج‌خواهی سیاسی از آن‌ها باشد.

نویسنده: **الحریری هاجر**

منبع: **عکاظ (عربستان سعودی)**

تاریخ: ۱۲ سپتامبر ۲۰۲۱، ۲۱ شهریور ۱۴۰۰

صبر راهبردی برای امتیاز حداکثری

رنوف هدی معتقد است صبر راهبردی ایران تحریم‌های حداکثری ترامپ موفقیت‌آمیز نبوده، بنابراین می‌خواهد در مقام مقایسه این صبر راهبردی را به دلایل زیر ادامه دهند:

- آمریکا خواهان جنگ نظامی نیست.
- ایران می‌داند آمریکا خواهان اجرای برجام است.
- ایران با وقت‌کشی می‌خواهد به حدی از توانایی‌های هسته‌ای برسد که قابل برگشت نباشد.
- ایران می‌خواهد با فعالیت‌های حداکثری هسته‌ای زمانی وارد دور هفتم مذاکره شود که از آمریکا امتیازات بیشتری بگیرد، همه تحریم‌ها لغو شده و توافق محکم‌تر و طولانی‌تری که دربرگیرنده مذاکرات موشکی و منطقه‌ای باشد امضا نکند.

نویسنده: **رنوف هدی**

منبع: **این‌دپیندنت عربی**

تاریخ: ۲۸ سپتامبر ۲۰۲۱، ۶ مهر ۱۴۰۰

چرا روسیه در مسیری دشوار در خاورمیانه گام برمی‌دارد؟

مسکو باید هم روابط خود را با اسرائیل مدیریت کند و هم با ایران و اهمیت این موضوع برای منطقه اثبات شده است. بر اساس گزارش‌ها مسکو و تهران سرگرم طراحی نقشه راهی برای به نتیجه رساندن توافق «همکاری راهبردی»

خود هستند. رابطه کنونی آن‌ها فراتر از همکاری و بیشتر به ائتلافی راهبردی (به‌ویژه در سوریه) نزدیک است. روسیه بقای دولت اسد را برای حفظ منافع و پایگاه‌های نظامی خود در سوریه بسیار مهم و حیاتی می‌داند و در نتیجه روابط مستحکم با ایران را به‌عنوان واقعیت موجود پذیرفته است. به نظر می‌رسد تا همین اواخر در سوریه «توازن سکوت» برقرار بود و مسکو، تهران و دمشق در برابر برخی از فعالیت‌های نظامی اسرائیل در سوریه سکوت می‌کردند. ایران و حزب‌الله در مقابل رضایت دادند تا مسکو در قبال اشغال بلندی‌های جولان از سوی اسرائیل، سکوت کرده‌اند.

با اینکه به نظر می‌رسد روسیه با برداشتن گامی به عقب در روی آوردن خود به اسرائیل، نگرانی‌های ایران را در نظر بگیرد، اما روابط روسیه و اسرائیل مستحکم باقی خواهد ماند. در نتیجه به تعهد خود برای جلوگیری از تقویت جبهه مقاومت ایران و حزب‌الله در بلندی‌های جولان ادامه خواهد داد. تشدید تنش‌ها میان ایران و اسرائیل به تلاش‌های روسیه برای توسعه سازوکارهای موجود برای تنش‌زدایی ضربه خواهد زد.

نویسنده: **درغام راغده**

منبع: **نشنال (امارات متحده عربی)**

تاریخ: ۱۱ اکتبر ۲۰۲۱، ۱۸ مهر ۱۴۰۰

نگرانی آمریکا و عربستان

آمریکا به کشورهای عربی برای برقراری رابطه با سوریه چراغ سبز نشان می‌دهد. ظاهراً به این دلیل است که سوریه به جرگه اعراب بازمی‌گردد و از سلطه ایران خارج می‌شود ولی در واقع آمریکا نمی‌خواهد ایران را در آستانه بازگشت به میز مذاکرات وین خشمگین کند. آمریکا از دو چیز در منطقه نگران است:

- ۱- ایران به قدرت هسته‌ای دست یابد و در پی آن منطقه وارد مسابقه هسته‌ای گردد.
 - ۲- ایران و متحدان راهبردی‌اش با اسرائیل وارد جنگ خانمان‌سوزی که منطقه را به نابودی می‌برد نشود.
- گله کشورهای عربی به‌ویژه عربستان این است که با این مدیریت جو بایدن حق دارند ناخواسته به سوی کشورهای دیگری بروند.

نویسنده: **سام منسی**

منبع: **الشرق الاوسط (انگلستان)**

تاریخ: ۱۱ اکتبر ۲۰۲۱، ۱۹ مهر ۱۴۰۰

بازنگری اروپا درباره ایران

اتحادیه اروپا در این شش‌سالی که از برجام گذشته است، سیاستی نرم را در قبال رژیم ایران در پیش گرفته است. این اتحادیه در همان ابتدا، همه تحریم‌های اقتصادی خود را برداشت و امکان تعامل مالی بین‌المللی را برای ایران فراهم کرد و در توافق هسته‌ای نیز امتیازات زیادی به ایران داد.

این مذاکرات مسئله موشک‌های بالستیک و مسائل هسته‌ای مورد بحث می‌باشد که تلویحاً کار برجام پلاس را خواهد کرد و غرب ناظر این مذاکرات باشد.

نویسنده: سید حسین موسویان
منبع: میدل ایست ای (انگلستان)
تاریخ: ۱۹ اکتبر ۲۰۲۱، ۲۷ مهر ۱۴۰۰

ایران برای به چالش کشیدن اسرائیل سامانه‌های پیشرفته ضد هوایی ارسال می‌کند

مقامات نیروی هوایی اسرائیل می‌دانند که ایران از صنایع دفاعی پیشرفته برخوردار است. با اینکه ایران نیروی هوایی قابل ملاحظه‌ای در اختیار ندارد اما توانمندی این کشور در زمینه پهپاد نگران‌کننده است و تهدیدی جدی علیه اسرائیل و کشورهای منطقه، محسوب می‌شود که نمونه آن حمله به تأسیسات نفتی آرامکو عربستان در سال ۲۰۱۹ است.

ایران در تلاش برای به چالش کشیدن جت‌های جنگنده اسرائیل سکوها پرتاب موشک‌های ضد هوایی را در نقطه‌ای متفاوت از رادارها مستقر کرده است. این ترفند ایران باعث شده است تا اسرائیل برای حمله به تأسیسات هوایی ایران، هواپیماهای بیشتری را اختصاص دهد.

نویسنده: آنا آهرنهم
منبع: جروزالم پست
تاریخ: ۱۲۵ اکتبر ۲۰۲۱، ۳ آبان ۱۴۰۰

«حزب‌الله» زیر فشار در لبنان

با توجه به پیچیدگی‌های لبنان و مداخلات منطقه‌ای و بین‌المللی، گزینه‌های اندکی برای فرار از اوضاع کنونی وجود دارد. حمله اسرائیل یا یک نیروی غیرلبنانی به حزب‌الله برای تضعیف آن، گزینه مناسبی نیست؛ زیرا موجب اختلافات عمیق و خون‌باری در بین لبنانی‌ها خواهد شد که حتی با شکست حزب‌الله در جنگ هم به پایان نخواهد رسید. به این ترتیب صرفاً آنچه از لبنان و نهادهای آن باقی مانده است، ویران خواهد شد.

جنگ داخلی نیز گزینه مناسبی نیست زیرا نتایج آن نامعلوم و غیرقطعی است و پیامدهای منفی آن برای لبنان، فراتر از سیطره حزب‌الله بر لبنان خواهد بود. جنگ داخلی در نهایت یا موجب تضعیف تدریجی نفوذ حزب‌الله - حتی در صورت پیروزی - خواهد شد یا اینکه حزب‌الله را به تشکیل‌های کوچک‌تر رقیب و درگیر با یکدیگر تبدیل خواهد کرد که به جنگ ادامه خواهند داد؛ بنابراین بازگشت به جنگ داخلی، گزینه‌ای مردود است.

به این ترتیب تنها نهادی که توانایی حل مشکل «حزب‌الله» و خارج کردن آن از بحران موجودیتی و تبدیل آن به یک حزب سیاسی لبنانی را دارد، خود حزب‌الله است که باید این کار را با کمک همه نیروهای لبنانی و کشورهای صاحب نفوذ در لبنان انجام دهد. حزب‌الله باید به «خود بازنگری» عمیق درباره نقش و آینده و رویکرد و ایدئولوژی خود دست بزند.

نویسنده: هانی عانوتی
منبع: الشرق الاوسط (انگلستان)
تاریخ: ۱۲۶ اکتبر ۲۰۲۱، ۴ آبان ۱۴۰۰

به دنبال توافق هسته‌ای، روابط تجاری ایران و اتحادیه اروپا تقریباً ۴۳ درصد افزایش یافت و ۳۰ بانک ایرانی به سوئیفت متصل شد. سیاست اتحادیه اروپا در قبال حکومت ایران نه بر ابتکارات دیپلماتیک که بر دلجویی از روحانیان حاکم و تسلیم در برابر خواسته‌های آن‌ها مبتنی است. اکنون وقت آن است که اتحادیه اروپا نتایج سیاست‌های مبتنی بر دلجویی خود را بررسی و در آن‌ها بازنگری کند. این در حالی است که ایران از اقدامات خود در اروپا کوتاه نیامده است و شاهد مثال آن «اسدالله اسدی» است که در بلژیک محاکمه شد.

نویسنده: مجید رفیع‌زاده
منبع: عرب نیوز (عربستان سعودی)
تاریخ: ۱۲۱ اکتبر ۲۰۲۱، ۲۹ مهر ۱۴۰۰

نگرانی ایران در قفقاز

آنچه ایران را نگران کرده است بی‌ثباتی ارمنستان در تمایل این کشور به برقراری رابطه با ترکیه و آذربایجان و داشتن رابطه سیاسی و اقتصادی با آن‌هاست. هم‌چنین ایران بازگشایی راه ارتباطی زنگزور را تحولی منفی می‌داند که ترکیه برای دسترسی به قفقاز دیگر نیازی به ایران ندارد.

نویسنده: محی‌الدین آتامان
منبع: دیلی صباح (ترکیه)
تاریخ: ۱۳ اکتبر ۲۰۲۱، ۲۱ مهر ۱۴۰۰

انتقال قدرت در ایران

روحانی به‌عنوان مذاکره‌کننده اصلی ایران در مسائل هسته‌ای، اقدامات خود را با مقام معظم رهبری هماهنگ می‌کرد، اما مشکلی وجود داشت: آیت‌الله خامنه‌ای ایدئولوگ است و رئیس‌جمهور به ایدئولوژی توجهی نداشت. در غرب، ابراهیم رئیسی را جانشین احتمالی آیت‌الله خامنه‌ای می‌دانند. برخی از کارشناسان نیز معتقدند رئیسی قبل از انتقال قدرت به دست مجتبی خامنه‌ای، به‌عنوان شخص میانی عمل می‌کند. توانمندسازی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یک سیاست عمدی است تا آن را به ساختار غالب در کشور تبدیل کنند و اطمینان حاصل شود تا سپاه نقش اصلی را در انتقال قدرت ایفا کند.

نویسنده: تارا سوف استانیسلاف
منبع: رگنیوم (روسیه)
تاریخ: ۱۹ اکتبر ۲۰۲۱، ۲۷ مهر ۱۴۰۰

برجام نمرده

سید حسین موسویان در مقاله منتشرشده خود در «میدل ایست ای - انگلستان» بدین مضمون معتقد است:

نخست: ایران چند پروژه کارشناسی شده مهم را روی میز مذاکره بگذارد تا آمریکا با موافقت خود مانعی برای همکاری بانک‌ها با ایران نباشد (شاید می‌خواهد غرب را مطمئن کند که پولی به سمت منطقه نمی‌رود).
ب: مذاکرات منطقه‌ای را بر اساس قطعنامه ۵۹۸ شروع کند. طبیعی است در

خانواده‌های محترم شادروان منصور سحابی، شادروان رودابه کمالی و شادروان محمود موسویان، ما را در

غم خود شریک بدانید.

لطف‌الله میثمی و همکاران نشریه چشم‌انداز ایران

دانشگاه در تعلیق

ویژه‌نامه نشریه چشم‌انداز ایران در آذرماه منتشر می‌شود

خاطرات رؤسای دانشگاه‌های بزرگ کشور بخش خواندنی این ویژه‌نامه است. یکی از پرسش‌های محوری این گفت‌وگوها این است که چگونه در فردای پیروزی انقلاب اسلامی از طریق تأسیس نهادهای تهذیب و تزکیه، پاک‌سازی در دانشگاه‌ها و اخراج استادان و کارکنان و دانشجویان کلید خورده است؟ ویژه‌نامه دانشگاه در تعلیق در شمارگان محدود در دهه‌های روزنامه‌فروشی و کتاب‌فروشی‌ها توزیع می‌شود. برای تهیه این مجموعه می‌توانید با دفتر نشریه چشم‌انداز ایران تماس بگیرید.

ویژه‌نامه دانشگاه در تعلیق آخر آذرماه منتشر خواهد شد. این ویژه‌نامه شامل ناگفته‌هایی از تحولات سیاسی و حضور سازمان‌های سیاسی در دانشگاه‌های کشور تا خردادماه سال ۱۳۵۹ است. این شماره ویژه با بررسی اسناد تاریخی و رجوع به تاریخ شفاهی به بررسی تحلیلی زمینه‌های وقوع انقلاب فرهنگی پرداخته و روندی را گزارش می‌کند که فعالیت سازمان‌ها و احزاب سیاسی در دانشگاه‌ها، دانشگاه را به کانون جنگ‌های چریکی و مبارزات مسلحانه تبدیل کرد. در این ویژه‌نامه تحولات دانشگاه‌های کشور از دوره پیش از

انقلاب تا ماه‌های پس از انقلاب و در نهایت تنش‌های فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۹ در دانشگاه‌های کشور پیش از بروز انقلاب فرهنگی به بحث و بررسی گذاشته شده است.

